بحر زخار نعمائش در جلب عطا بخشیدن دریای هستی
بحر خفیف ولف ونشر مرتب قصیدهٔ جمال وجلالش
مستغنی از تقطیع وتبیین قافیه وردیف نظم
محمد شهنشاه ایوان قرب بهار دل افروز بستان قرب
نوازنده خوان قربست او میهمان که آمد دو عالم طفیلی آن
زهی چون منی وصف اوکی نکوست که آسمان یک طفیل اوست
و بر آل طیبین و عترت طاهرین آن سرور که دری
برج سعادت و گوهر درج هدایند سیما بر شیرازهٔ بند
اوراق صحیفهٔ هستی و مایهٔ تکوین بلند و پستی مطلع
دیوان کرامت شاه بیت قصیدهٔ امامت مربع نشین
چار بالش جلالش زینت افزای اورنگ ولایت
رفیع جنابی که اگر نهیب غضبش حکم بر تنگی روزگار
نماید قبای شستی موج در بر دریا دام ماهی گردد واگر
فرمان حلمش امر بر گشایش کار ایام کند عقدهٔ گوهر
در مشیمهٔ صدف بناخن تدبیر موج گشوده شود از برای
عروج معارج قربش طبقات سموات نردبان نه پایه
جود استغنا ضیاء نور از شمه درگاه صور اشتباهش آفتاب
عالم تاب دریوزه گردی بنماید اگر نه دریای عمان از بحر
نقش طلب گوهر نجات مینماید پس از حمد و کشکول

کشتی بر سر دست دارد و اگر نه بدریشیت گوهر سحاب
و لای آل و الای اوست پس باغبان مهر بو گلستان نیلو
فری سپهر تخم مقصود با سیب ما، معین که میکاید و صوت
آفتاب عالم جان یعنی پس گوهر پاش احسان علیمی کرم صوف
گوهرفشان است علی عالی اعلاش خوانده است
اما بعد اقل عباد الله و احوجهم الی رحمة الله الغنی جانی
ابن محمد رضا الشریف محمد حسین الطالقانی صورت
اینمعنی را برای ضمایر خورشید نظایر ارباب فطنت
و ذکا جبین چهره نما میکرداند که چون بعضی از دوستان
یقینی و برادران دینی این فقیر بی بضاعت و حقیر بی استطاعت را
تکلیف نمودند که رساله نصاب الصبیان حضرت مولانا
اعظم خواجه ابو نصر فراهی را که فهم عبارات و لغات مشکله
آن ورای ادراک قاصر نظران ظاهربین است بشرح مشروحی
که بمشاطگی استعارات و کنایات لطیفه اش نقاب حجاب
از چهره شاهد مقصود گشوده گردد نوشته شود و قضاء حوایج
اخوان بر ذمه اهل ایمان لازم بل فرض و متحتم است لهذا
جرات بر شرح کتاب مذکور نموده عقود لغات مشکله اش
را بناخن فکرت گشاده و قدری از علم عروض را نیز
بمناسبت ذکر بحور در آن دخل داده سبب توضیح

و تقطیع

و تقطیع قابلیت عرایس عبارتش گردیده و من الله
الاعانة و التوفیق   اصل همی گوید ابو نصر فراهی شرح
ها و در همی گوید برای تنبیه است ابو نصر کنیه مصنف
و شمس محمد ست و لقبش بدر الدین کنیه هر نامیست که
مصدر باشد باب یا ام یا ابن یا بنت مثل ابو القاسم
و ابن عامر در مردان و ام کلثوم و بنت شعیب در زنان
و لقب هر نامیست که دلالت کند بر مدح یا ذم مثل شمس الدین
و بدر الدین و لطعه و قفه شمس الدین یعنی آفتاب
دین و بدر الدین یعنی ماه دین و لطعه کسی را گویند
که لبش برآمده باشد و قفه کسی را گویند که پشتش
برآمده و اسم هر نامیست که مصدر نباشد باب
یا ام یا ابن یا بنت و دلالت هم نکند بر مدح
یا ذم مثل زید در مردان و زینب در زنان
فراهی بفتح فاء و تخفیف راء قرشت و الف و ها
و یاء مشدده نسبت منسوب بفراه بروزن
صحابه است و فراه نام ولایتی از ولا
یات خراسان که واقع است در میان هراة
و سیستان اگر گویند که چرا مصنف در اول کتاب
حمد صلوة نکرد ذکر کرده نه اسم و لقب جواب گوییم
که از جهة اشعار و کثرتها از جهة تفاول چون

مصنف در تصنیف و متعلم در تعلیم و مبتدی در تعلم
این کتاب محتاج بودند بیاری الله تعالی و در کنیهٔ او
لفظی بود که دلالت میکرد بر اینمعنی که آن نصر است
لهذا خود را بکنیه ذکر کرد نه باسم و لقب که الفال
علی ما جرای یعنی فال بر چنین است که جاری شود است
بر زبان اگر گویند که چرا مصنف در اول کتاب خود
شروع نموده است بمصراعی جواب گوئیم که از جهت حصول
براعت استهلال براعت استهلال در لغت طلب
بلند جستن است از جهت دیدن ماه و در اصطلاح
موافقت اول کتاب است با مطلب چون مطلب
مصنف ایراد لغات بود بنظم پس آنچه مناسب آن
بود که در اول کتاب خود شروع نماید بمصراعی تا موافق
باشد اول کتاب با مطلب   اصل   حُسِدَ حافِدی
وحُفِی حاسِدی ما حَرَّکَتِ الشَّمالُ النَّخلَ الوَرِیقَ وَ
تحرَّکَتِ الشَّمالُ النَّخلَ الوَرِیقَ   شرح حُسِدَ بحاء
حطی و سین سعفص و دال ابجد بصیغه ماضی
مجهول باب نصر و ضرب است الحسد آرزوی زوال
نعمت و فضیلت کردن از محسود بسوی خود حافد
بحاء حطی و کسر فاء و دال ابجد بچهار معنی
آمده است نواده و یار و خادم و داماد و در اینجا

هرچهار

هرچهار معنی مناسب اما انسب آنکه مراد نواده
باشد چه تصنیف این کتاب از جهت اوست و آن مفعول
بجای فاعل حسد و ضمیرش راجع با بو نصر است حفد
بحاء حطی و فاء و دال ابجد بصیغه ماضی مجهول
باب ضرب است الحفد بخدمت شتافتن حاسد
بحاء حطی و کسر سین سعفص و دال ابجد مفعول
بجای فاعل حفی و ضمیرش راجع بحافد و ابو نصر
هر دو میتواند بود اما اول نظر بفقرهٔ سابقه است
که دعای نواده است اوفق و بغرض از تالیف رساله
الیق است هر چند که مستلزم تفکیک ضمیر است ما
در ما حرکت ما دام است و حرکت بحاء حطی
و شین و راء قرشت بصیغهٔ غایب ماضی معلوم باب
تفعیل است التحریک جنبانیدن   الشَّمال بفتح و کسر
شین قرشت و تخفیف میم و الف و لام و شَمْأل بفتح
شین و سکون یاء حطی و فتح میم و لام و شامل
بفتح شین و سکون یا همزه و فتح میم و لام و شَمَل بفتح شین
و فتح و سکون میم و لام و شَمْأل بفتح شین و سکون میم
و فتح همزه و تخفیف و تشدید لام و شَوْمَل بر وزن جوهر
و شَمُول بر وزن صبور و شَمُول شیم بر وزن امیر نیز

هر یازده نام بادیست که میوزد از جانب راست کسی
که رو بقبله باشد در بلاد خراسان وآن فاعل حرکت و
مؤنث مستعملست النَّخل بفتح نون وسکون خاء معجمه ولام
بمعنی درخت خرما ومفعول به حرکت ومذکر نیز هم
مستعملست الدَّقیق بفتح دال ابجد وکسر قاف اول ویاء
حطی وقاف دیگر صیغهٔ مشبهه بمعنی فاعل از دقة بکسر
از باب ضرب بمعنی باریک شدن وصفة النخل است
واو عدد وتحرکت از برای عطف بر جملهٔ سابقه است
وتحرکت بناء قرشت وحاء حطی وشد راء قرشت بصیغهٔ
غایب ماضی معلوم باب تفعل است التحرک جنبیدن
الشِّمال بکسر شین قرشت وتخفیف میم بمعنی دست چپ وفاعل
تحرک ومؤنث مستعمل ودر میان آن وشمال اول تجنیس
وتجنیس ناقص اتحاد در حروف نه در حرکات با اختلاف
در معنی النَّخل بفتح نون وسکون خاء معجمه مصدر باب نصر
بمعنی بختن ومجرور بلام حرف جر ودر میان آن ونخل
اول تجنیس تام است وتجنیس تام اتحاد در حروف وحرکات
با اختلاف در معنی الدَّقیق بفتح دال ابجد وکسر قاف اول
ویاء حطی وقاف دیگر صیغهٔ مشبهه بمعنی مفعول از دق
بفتح از باب نصر بمعنی کوفتن است پس آن دعا از جهت آنکه کوفته

وخورد

وخورد کرده شده است دقیق گویند وآن مضاف الیه نخل
ودر میان این وآن ودقیق اول نیز تجنیس تام است یعنی
حسود برده شد باد نواحی ابو نصر بخصومت شکافته شود
باد حسود برده ها فوق ما حصل اینجمله آنکه نواحی ابو نصر در
فضایل وکمالات چنان باشد که فاضلان وکاملان که بخصومت
بخود مانند یعنی بخصومت شکافته شود کانه بر حسد بر
مادام که دنیا معمور است چه کسی که خصم وبزرگ باشد
نرخ غیر فاضل وکامل حسد نبرد اگر چه ساوات دنیا شد
ملک خوب وبجهت غالبا معمور خانه نیز اکه دنیا غالبا باقی
دو چیز محمود منصب وجود وظهور است چنانچه
در تواریخ مسطور گردید است اگر گویند که چرا مصنف
بجهت حصول حسد که صفت مذموم است دعا کرده است
جواب گوییم از جهت لزوم حسد معنی محمود است که آن الصفات
محمود وکمالات است پس فی الحقیقة دعا بجهت حصول
صفت محمود است که کرده است اگر گویند که چرا مصنف را
در میان اشجار اختیار کرده است درخت خرما را
جواب گوییم از جهت شرافت آن بر سایر اشجار دیگر
که خلق کرده شده است آن از بقیهٔ گل آدم علی نبینا
وعلیه السلام چنانچه در حدیث وارد شده است

كه اكرموا عمتكم النخلة فانها خلقت من بقية طين آدم على
نبينا وعليه السلام يعني كرامي دارين درخت خرما را
كه بمنزلهٔ عمهٔ شماست پس بدرستي كه خلق كرده شده است
از بقيهٔ گل آدم على نبينا وعليه السلام وفي نيز بوين نيست
كه هر گاه سر درخت خرما ببرند تا قوا كوفته شد آنرا
آب خشك وخفه ميشود بخلاف ساير اشجار كه چنين
نيست وعمه هم چنانچه يكه انسانرا مذكر كرد مونث
هست انوا بين مذكر ومونث هست تا از مذكر بمونث
بخم نيفتشانيد بادنين هو اكر كوئيد كه چرا مصنف دست
چپ را اختيار كرده است بر دست راست جواب
كوئيم كه از جهة تخيلي كه واقعست ميان شما از وشمال
اصلا كه صبيانرا پيش از تعلم لغت عرب رغبت صادق
باشعار فارسي خانون وچون خوش آمدن شعر بر طبعهاي
موزون واضح است وتعلم لغت عرب كلمات همه علما
فتو برانوي نظم ياد كرديم تا بي تكلف ياد كرند شرح
اين جمله بتقدير عبارت شغل از جمله دعائيه است يعني
همي كويد ابو نصر فراهي كه صبيان بكسر وضم صاد سخفف
وجمع صبي بفتح صاد وشد يا حطي است يعني پسرانا نع
تعلم يعني سخفف وشد لام مصدر باب تفعل است

يعني آموختن هست لغت بضم لام وفتح غين ضغ وتاء
ممدوده مخوضه انوا وبمعني آواز نيست كه تعبير كنند
بان هر قومي از غرضهاي خود ودرا نيجا مراد زبان عرب است
ودرغبت بفتح راء قرشت وسكون غين ضغ وباء ابجد
وتاء مصدر تيره ورغب بفتح وضم نيز مصدر باب علم
بمعني ميل وخواهش كردن ودرچنين نيست اكر متعدي
بفي باشد بمعني ميل وخواهش كردانيدن از چيزي اكر متعدي
بعن وباء باشعار يعني في بيت واشعار بفتح همزه جمع
شعر بكسر است وشعر در لغت مصدر باب حسن بمعني
دانستن ودريافتن است ودر اصطلاح سخن موزون
قافيه دار را كويند كه دلالت كند بر معني وقائل در
قصد موزون از سخن كرده باشد طبع بفتح طاء حطي
وسكون باء ابجد وعين سعفص يعني قوتيست كه ادراك
كند بان علوم ومعاد فراوان را ذهن وسليقه وقريحه
وطبيعت نيز كويند موزون صفت از وزن بفتح واو وزنه
بفتح وزنه بكسر از باب ضرب بمعني سنجيدن وصفت طبع
يا صفت شعر است بحذف مضاف در نهان يعني طبعهاي
شعر موزون غريزيت بفتح غين ضطغ وكسر راء قرشت وياء
حطي وكسر راء وشد ياء نسبت منسوب بغريزه است

بمعنی طبیعت یعنی خوی و سرشتی که انسان بر آن آفریده شده
باشد قید بفتح قاف و فتح و سکون دال ابجد و رای قرشت
و بر وزن رطب بمعنی پایه و صفوان زنجیر بسته و کی
بفتح کاف و سکون یای دو نقطه در پایین فارسی و اسم
اشاره بمعنی او و در اشاره با انسان مستعمل است یعنی
ایرادش در انفهام بود لفظ آن خالی از تکلفی نباشد
نظم بفتح نون و سکون ظاء ضطغ در لغت مصدر باب
ضرب بمعنی مروارید بر رشته کشیدن و در اصطلاح کلام
موزون را گویند تکلف مصدر باب تفعل بمعنی برنج خود
کشیدن است یعنی میگوید تو نفر خواهی که آگاه باشی پیران
یا بالغ اینکه از آموختن و یاد گرفتن زبان عرب میل
و خواهش میشود بشعرهای فارسی و چون خوش آمدن
شعر و کلام موزون مزد همه و سلیقه های شخص و مستقیم
را طبیعی و خلقی است و آموختن و یاد گرفتن زبان عرب
کلید همه علمها است یعنی موقوف علیه علوم دیگر است
پس باز روی یعنی از لغت عرب بشعر یاد کردیم تا بشنفت
و رنج یاد گیرند اصلها و چند بیتی که ضابط بود مر چیزها را
از علوم بمیان این قطعها در آوردیم تا نوشتن و خواندن
این نسخه همه کس را رغبت افتد شرح بیت
بفتح بای ابجد در لغت بمعنی خانه است و در اصطلاح

کلام

کلام موزون مرکب اند و مصراع را گویند و در اینجا مراد
معنی اصطلاحیست ضابط بضاد ضطغ و کسر بای ابجد و طای
حطی صفت از ضبط و ضباطه بفتح از باب نصر بمعنی نگاه داشتن
علوم بضم عین سعفص جمع علم بکسر بمعنی دانستن هست و
بای بیان نیز بمعنی فی است قطعه بکسر قاف و سکون
طای حطی و فتح عین سعفص و تاء در لغت بمعنی پاره هر چیز است
و در اصطلاح شعر را گویند که ابیاتش کمتر از دو بیت
نباشد و قافیه مرعی باشد در مصراعهای آخر و نیز
چنانکه شیخ سعدی گفته قطعه ای کریمی که از خزانه
غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی
محروم تو که با دشمنان نظر داری پس در اینجا مراد
از قطعه معنی چه در مصراعهای اول قافیه
مرعی و بعضی نیز یک بیتیست و میتوانی بود که مراد
معنی عرفی باشد چه گاهی اطلاق قطعه بر ابجد قافیه
در مصراع اول مرعی یا یک بیتی باشد نیز میتوان کرد
نسخه بضم نون و سکون سین سعفص و خای منقوطه و تاء
در لغت نوشته ایست که از روی آن کتابت نمایند و
در اصطلاح کتاب مختصر را گویند و در اینجا مراد معنی اصطلاحیست
یعنی و چند بیتی که دارنده بود هر چیزی از علوم متداوله
غیر علم لغت از قرائت و هیئت و نجوم و طب و تاریخ

اصطلاحیست

وغیر و دیگر صبیان این پارها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن
این کتاب مختصر هر کس را رغبت افتد و خواهش شود
اصل وچون مجموع این دویست و بیست بیت تمام شده
بود آنرا نصاب صبیان نام نهادیم وبالله التوفیق و علیه
التکلان شرح مجموع بفتح میم صفت از جمع بفتح از باب منع
یعنی فراهم آوردن متفرقست نصاب بکسر نون و تخفیف
صاد سعفص و بار الجود در لغت یعنی اصل است و در اصطلاح
اهل شرع مالی را گویند که زکوة در آن واجب شده باشد
ودر اینجا مراد معنی اصطلاحیست التوفیق مصدر باب
تفعیل یعنی ساز و مهیا کردانیدن کار است التکلان
بضم تاء قرشت و سکون کاف مصدر باب ضرب است یعنی
اعتماد کردن بر غیر است یعنی وچون این ابیات
فراهم آورده شد دویست و بیست آنرا نصاب صبیان
نام کردیم و بالله تعالی است توفیق و بر وست توکل و اعتماد
ما حصل وجه تسمیه این کتاب بنصاب صبیان آنکه نصاب
در شرع عبارت از مالی را گویند که زکوة بر آن تعلق کرفته
باشد که آن دویست درهم است در نقره و بیست دینار
است در طلا وچون عدد ابیات این کتاب بعدد نصاب
نقره و طلا رسیده بود لهذا آنرا نصاب نام کرد و اضافت
کرد بصبیان از جهت استعاره بدانکه هرگاه صبیان آنرا حفظ کنند

ازعلم را

از علم را فرا گیرند علم و دانش ایشان بحد نصاب رسد
و زکوة بر ایشان واجب میشود و زکوة ایشان آنست
که آنچه خود فرا گرفته اند بدیگران یاد دهند و خود شروع
نمایند بتحصیل علوم دیگر تمهید در بیان بعضی مسائل
و اصطلاحات علم عروض که موقوف علیه شروع در مقصود
است و در این تمهید دوازده فایده است فایده اول
در بیان حاجت بعلم عروض بدانکه شعر کلامیست موزون
و هر موزون را ناچار است از میزانی تا زیاده و نقصان
آن کلام بآن میزان ظاهر شود و میزان شعر بعلم عروض
دانسته میشود پس بر هر شاعر و متتبع شعر لازم است
دانستن آن فایده دویم در بیان واضع علم عروض بدانکه
واضع علم عروض خلیل ابن احمد بصریست که اسمش ابو عبد الرحمن
است و چنین گفته اند که او روزی بر دکان قصاری
میگذشت آواز کوبه قصاری شنید و چون آن صوتی
بود متجاذب و ایقاعی متناسب گفت والله لنظهرن من
هذا الشیء شیء یعنی قسم بخدا که ظاهر میشود از این آواز چیزی
و او را منشا استخراج علم عروض همین آواز شد فایده سیوم
در وجه تسمیه علم عروض بدانکه عروض یعنی سعفص و ضم راء
قرشت و ضاد ضظغ صفت مشبهه یعنی مفعول از عرض
بفتح از باب ضرب یعنی عرضه کرده شده و چون این علم معروض

علیه شعر است یعنی شعر را بر آن عرض میکنند ناموزون
از ناموزون جدا و ممتاز کرده لهذا عروضش نامیده‌اند

فایده چهارم در بیان موزون و معنی تقطیع بیت و
کیفیت آن بدانکه وزن در اصطلاح عروضیان سنجیدن
کلام است بمیزان بحری از بحور معتبر پس هر شعری
که بمیزان بحری از بحور موافق و درست آید موزون است
و آنچه بمیزان هیچ بحری درست نیاید ناموزون است
و این سنجیدن را باصطلاح عروضیان تقطیع گویند
و کیفیت تقطیع اینست که الفاظی را که بیت مرکب است از آن
از یکدیگر منفصل و جدا سازند بر وجهی که برابر باشد
حرفی از موزون با حرفی از میزان از بحری که این بیت
در آن بحر است بطریقی که حروف متحرک و ساکن ملفوظ
موزون برابر باشد با حروف ساکن و متحرک میزان
پس در تقطیع عدد حروف ملفوظی و حرکات و سکنات
معتبر باشد و خصوصیت حرف و حرکت را دخلی نباشد
تتمه بدانکه نون تنوین را عروضیان ظاهر نویسند تا ملفوظ
و مکتوب شعر یکسان باشد و التباس نشود فایده پنجم
در بیان حروف ملفوظ غیر مکتوبه بدانکه حروف ملفوظه
غیر مکتوبه که در تقطیع بیت معتبر و نوشته میشود چهار است
اول الف اشباع فتحه است یعنی الفی که از کشیدن فتحه الف حاصل میشود

دان

دان در تقطیع دو الف نوشته میشود اول متحرک و ثانی ساکن مانند
انتم که بر وزن فعلن است ثانی واو اشباع واو است و آن نیز در تقطیع
دو واو نوشته میشود اول متحرک و ثانی ساکن مانند داود که بر وزن فعلات است
ثالث یاء اشباع کسره است و آن نیز در تقطیع نوشته و حرف ساکن محسوب میشود
مانند یائی که از اشباع کسره نون متن پیدا شده و در تقطیع متنی بیدل نوشته میشود
که بر وزن مفاعیلن است رابع حرف مشدد است و آن نیز در تقطیع دو حرف نوشته
میشود اول متحرک و ثانی ساکن مانند فرخ که بر وزن فعلن است   تتمه بدانکه
الف الله و واو اولئک [illegible] و امثال آن که در بعض الفاظ عربی ملفوظ و غیر مکتوب است
نیز در تقطیع معتبر است   فایده ششم در بیان حروف مکتوبه غیر ملفوظه که در تقطیع
بیت غیر معتبر و ساقط میشود نخست الف وصل است و آن در وقتی که در میان
مصراع باشد حرکت آن نقل بما قبل و ماقبلش متصل بما بعد و آن ساقط میشود مانند
سیه است که در تقطیع سیهست نوشته میشود که بر وزن فعلن است ثانی واو عطف
که ماقبلش در تقطیع ملفوظ و آن ساقط میشود مانند دل و جان که بر وزن فعلاتن است
ثالث واو بیان ضمه است یعنی واوی که دلالت کند بر اینکه ماقبلش مضموم است
که آن نیز ساقط میشود مانند هیچو تو که در تقطیع بصورت هیچ تُ نوشته
میشود که بر وزن مفتعلن است رابع واو اشمام ضمه است که از او واو معدوله
نیز نامیده‌اند یعنی واوی که بعد از خا مفتوح نوشته میشود برای آنکه مفهوم گردد
که فتحه خا خالص نیست بلکه بوئی از ضمه دارد که آن نیز در تقطیع ساقط میشود مانند
خواب که آن نیز در تقطیع ساقط میشود که بر وزن فاع است و خور که بر وزن

فع است خامس در بیان حرکت است یعنی هائی که بآخر کلمه پیوندد و دلالت کند بر حرکت
ماقبلش بر حرکت و آن در وقتی که ماقبلش مفتوح یا مکسور و در میان مصراع باشد
در تقطیع ساقط میشود مانند خنده کردم که بروزن فعلاتن است و چه میگوئی که بروزن
مفاعیلن است اگر ملفوظ باشد بحرکت کسره در تقطیع بجای آن یا نوشته میشود
مانند خندیدی من که بروزن مفتعلن است تتمه بدانکه هر یک ازین پنج حرف مذکور هرگاه
ملفوظ شود در تقطیع معتبر و غیر ساقط است فایده هفتم در بیان نون ساکن
و بعضی دیگر از حروف ساکن مکتوب بدانکه هرگاه در بیت دو ساکن جمع شود و ساکن اول
حرف مد یعنی الف ماقبل مفتوح و واو ماقبل مضموم و یا ماقبل مکسور باشد و ساکن ثانی نون
باشد و در میان مصراع باشد نون ساقط میشود مانند جان و چون و چنین و در جان
کنم و چون کنم و چنین روم که نون هر سه در تقطیع ساقط و بصورت جاکنم و چوکنم و چی
روم نوشته میشود که بروزن فاعلن است و اگر ساکن اول حرف مد باشد اما ساکن
ثانی نون نباشد مانند امن یا هیچیک نباشد مانند شکر و آن دو ساکن در میان مصراع
باشد ساکن ثانی در تقطیع متحرک میشود مانند یار شود و امن جو و شکر کو که راء یار
و نون امن هر سه در تقطیع متحرک میشود و چه هر یک بروزن فعلن است و هرگاه بعد از حرف
مد دو ساکن جمع شود مانند کارد و در میان مصراع باشد پس اگر آن دو ساکن در برابر یک
متحرک از میزان باشد ساکن اول در تقطیع متحرک و ساکن ثانی ساقط میشود مانند
کارد من گو که در تقطیع میزان فعلاتن بصورت کار من گو نوشته میشود چه دو ساکن آن
که راء و دال است در برابر یک متحرک از میزان او فتاده که عین است و اگر دو ساکن در برابر دو متحرک
از میزان باشد هر دو ساکن متحرک میشود مانند کارد گو که در تقطیع میزان مفتعلن بصورت
راء و دال است در برابر دو متحرک از میزان او فتاده که تاء و عین است تتمه بدانکه هرگاه

ساکن

دو ساکن در آخر مصراع جمع شود ساکن آخر در تقطیع ساقط میشود مانند مرد بیت
در صورت مر و پس نوشته میشود که بروزن فعلات است فایده هشتم در بیان
اساس و بنای میزان بیت بدانکه مرکب است از ارکان و ارکان مرکب است از اجزاء
و اجزاء از حروف که ارکان مرکبست از آن سه جزء است سبب و وتد و فاصله سبب
بر دو قسم است خفیف و ثقیل سبب خفیف کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف که اول آن متحرک
و ثانیش ساکن باشد مانند هل و سبب ثقیل کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف متحرک مانند
لک و وتد نیز بر دو قسم است مجموع و مفروق و وتد مجموع کلمه ایست که مرکب باشد از سه حرف
که اول و ثانی آن متحرک و ثالثش ساکن باشد مانند الی و وتد مفروق کلمه ایست که مرکب باشد
از سه حرف که اول و آخر آن متحرک و ثانیش ساکن باشد مانند قبل و فاصله نیز بر دو قسم است
صغری و کبری فاصله صغری و کبری صغری کلمه ایست که مرکب باشد از چهار حرف که سه حرف
اول آن متحرک و رابعش ساکن باشد مانند شرفن و فاصله کبری کلمه ایست که مرکب باشد از پنج
حرف که چهار حرف اول آن متحرک و خامسش ساکن باشد مانند علبتن تتمه بدانکه بعضی
از عروضیان فاصله را از اجزاء نشمیده اند بلکه فاصله صغری را مرکب از سبب ثقیل و خفیف
و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع میدانند فایده نهم در بیان اسامی ارکان
بیت بدانکه بیت دو مصراع است و هر مصراع مشتمل بر چند رکن و رکن اول مصراع اول را مطلع
عروضیان صدر و رکن آخر را عروض گویند و رکن اول مصراع ثانی را ابتداء و رکن آخر
آن را ضرب و عجز گویند و باقی ارکان میان صدر و عروض و ابتدا و ضرب را حشو گویند چنانکه فهمی
بجهت سهولت ضبط نظم کرده است نظم صدر است و عروض ابتدا دگر ضرب ::
و آن جزء که در میانه افتد حشو است فایده دهم در بیان ارکان اصل بحور بدانکه ارکان

که بحور مرکب از آن هشت است و آن ای از آنجمله خماسی یعنی پنج حرفی و شش تای دیگر سباعی
یعنی هفت حرفیست اول فعولن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم که فعو است
و سبب خفیف مؤخر که لن است   دوم فاعلن است و آن مرکب است از سبب خفیف
مقدم که فا است و وتد مجموع مؤخر که علن است و هر یک ازین دو رکن مرکبست از حرف متحرک
و دو حرف ساکن سیم مفاعیلن است و آن مرکبست از وتد مجموع مقدم که مفا است و از دو سبب
خفیف مؤخر که عی و لن است چهارم مستفعلن و آن مرکبست از دو سبب خفیف مقدم
که مس و تف است و وتد مجموع مؤخر که علن است و این در وقتی که آن از ارکان بحر غیر مجتث
و خفیف باشد چه در وقتی که از ارکان دو بحر مذکور باشد مرکبست از وتد مفروق که در میان
دو سبب خفیف است و در این وقت عین آن از لام جدا نوشته میشود بدین صورت
مستفع لن تا معلوم شود که تفع وتد مفروقست و مس و لن دو سبب خفیف و هر یک ازین
دو رکن مرکبست از چهار حرف متحرک و سه حرف ساکن پنجم فاعلاتن است و آن مرکبست
از وتد مفروق مقدم که فاع است و دو سبب خفیف که لا و تن است و این در وقتیست که آن
از ارکان بحر مضارع باشد که در آن وقت عین آن از لام جدا نوشته میشود بدین صورت
فاع لاتن تا معلوم شود که فاع وتد مفروقست و لا و تن دو سبب خفیف اما در وقتی که آن از ارکان
بحر غیر مضارع باشد مرکبست از وتد مجموع که در میان دو سبب خفیف است که فا و تن است
و وتد مجموع مؤخر که لات است و هر یک ازین دو رکن نیز مرکبست از چهار حرف متحرک و سه حرف ساکن
هفتم مفاعلتن است و آن مرکبست و از فاصله صغری که علتن است هشتم متفاعلن است و آن مرکبست
از فاصله صغری که متفا است و وتد مجموع مؤخر که علن است و هر یک ازین دو رکن مرکبست از پنج
حرف متحرک و دو حرف ساکن   تنبیه بدانکه این ارکان را که بحسب صورت هشت و بحسب

ابحار

اعتبار کرده است اجزاء افاعیل و تفاعیل و افاعیل و فعل و امثال و موازین و اوزان از وضع
نیز گویند و هیچ یک از اصول ارکان از وضع کمتر از پنج حرف و بیشتر از هفت حرف نباشد
فایده یازدهم در بیان عدد و اسامی بحور بدانکه بحوری که تکرار ارکان از آن است بعضی با بعضی نوزده
نوزده است طویل ۱ مدید ۲ بسیط ۳ وافر ۴ کامل ۵ هزج ۶ رجز ۷ رمل ۸ سریع ۹ منسرح ۱۱
خفیف ۱۲ مضارع ۱۳ مقتضب ۱۴ مجتث ۱۵ متقارب ۱۶ متدارک ۱۷ جدید ۱۸
قریب ۱۹ مشاکل و پنج بحر اول از آنجمله که از طویل تا کامل است مخصوص عربست که عجم
عرب اند نه عجم و ترک و غیره و آن پنج بحر را شعر نگویند چه اگر گویند نامطبوع بود و آنچه
که موزون باشد بدانکه ناموزون باشد و سه بحر آخر که جدید و قریب و مشاکل است
خاصه عجم است که عرب در آن بحور شعر نگویند و یازده بحر دیگر از نوزده که باقی است
مشترکست در میان عرب و عجم تتمه   بدانکه یازده بحر را جمع کرده اند که از اول
متقاربست خلیل ابن احمد و بحر متدارک را ابو الحسن اخفش و بحر جدید را
ابو نصر و بحر قریب را مولانا یوسف عروضی نیشابوری که اول کسیست در علم عروض
تصنیف علم عروض کرده استخراج و بحر مشاکل را بعد از متاخرین استخراج کرده
فایده دوازدهم در بیان اصول اوزان بحور مذکوره نزد عرب و عجم اما اصل
وزن بحر طویل هشت جزوی چهار فعولن مفاعیلن است و اصل وزن بحر مدید هشت جزوی
فاعلاتن فاعلن است و اصل وزن بحر وافر شش جزوی شش مفاعلتن است و اصل
وزن بحر کامل شش جزوی شش متفاعلن است و اصل وزن بحر هزج شش جزوی نزد عرب
شش مفاعیلن است و نزد عجم هشت مفاعیلن است و اصل وزن بحر رجز نزد عجمی
نزد عرب شش مستفعلن و نزد عجم هشت مستفعلن است و اصل وزن بحر رمل نزد عجم

زد و ضرب شش فاعلن و در عجز هشت فاعلات و اصل وزن بحر سریع هر بیتی زد و ضرب
و عجز دو مستفعلن مفعولات نهم است و اصل وزن بحر خفیف هر بیتی زد و ضرب
و عجز دو فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر مضارع هر بیتی زد و ضرب دو مفاعیلن
فاعلاتن مفاعیلن و در عجز چهار مفاعیلن و فاعلاتن است و اصل وزن بحر مقتضب هر بیتی
زد و ضرب دو مفعولات مستفعلن مستفعلن و در ضرب عجز چهار مفعولات مستفعلن
و اصل وزن بحر مجتث هر بیتی زد و ضرب و عجز در مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن
و در عجز چهار مستفعلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر متقارب هر بیتی زد و ضرب
و عجز هشت فعولن است و اصل وزن بحر متدارک هر بیتی زد و ضرب و عجز هشت
فاعلن است و اصل وزن بحر جدید هر بیتی دو فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است
و اصل وزن بحر قریب هر بیتی دو مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر مشاکل
هر بیتی دو فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن است اصل القطعة الاولی فی بحر
المتقارب المثمن المقصور شرح القطعة بکسر قاف در لغت
و سکون طاء حطی و فتح عین سعفص پاره است الاولی بضم همزه و سکون
واو و فتح لام و الف مقصوره مونث اول بفتح همزه و شد واو مفتوحه است
بحر بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی و راء قرشت در لغت بمعنی دریا است و در اصطلاح
عروضیان بر طایفه و پاره از کلام موزون را گویند المتقارب بتاء قرشت و قاف
و راء قرشت و باء ابجد بصیغه اسم فاعل از تفاعل است المتقارب بیک دیگر
نزدیک شدن المثمن بتاء ثخذ بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است المثمن
هشت گوشه کرده المقصور بقاف و صاد سعفص و راء قرشت بصیغه اسم

مفعول

مفعول باب ضرب است القصر کوتاه کردن یعنی قطعه اول در بحر متقارب
مثمن مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه فعولن با نون و یک
فعولن بسکون لام حاصل شود چنانکه نظامی گفته نظم بحر متقارب تقریب نامی
بدین وزن میزان طبع آزمای فعول فعول فعول فعول چه گفتی بگو ابیه وار بار
و فی الحقیقه این بحر از نوع متقارب است چه اصلش هر مصراعی چهار فعولن با نون است و وجه
تسمیه این بحر بمتقارب مثمن مقصور آنست که متقارب یعنی بیکدیگر نزدیک شونده است
و چون اوتاد و اسباب این بحر بهم نزدیک شده است چه هر وتدی را سببی در پی است
لهذا متقاربش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا
مثمنش نامیده اند و چون از عروض و ضرب وزن ساکن لفظ که سبب خفیف است ساقط
و قبضش که لام متحرک است ساکن شده لهذا مقصورش نامیده اند قصر بفتح قاف و سکون
صاد سعفص و راء قرشت نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان
ما قبل آنست و تقطیعش چنین است ۲۱ هو فعول نا لا فعول هر جان فعول صد جای فعول
در این قطعه یک بیت اصل و یک بیت ملحق است اصل الهی است الله و رحمن
خدای و لیس است ذی لو کورهنمای شرح الهی بکسر همزه و تخفیف لام و الف و هاء
و الله بفتح همزه و شد لام و الف و هاء و رحمن بفتح راء قرشت و سکون حاء حطی و میم و الف
و الف و نون زائده هر سه عربیست بمعنی خدا لفظ است نه اول معبود بحق و بباطل را گویند
جمعش آلهه است و آن فعال بمعنی مفعول از آلهه بکسر و الوهیة نظم از باب نصر
بمعنی پرستیده است ثانی معبود بحق را گویند و لیس و آن را بر تیغ اقوال علم و غیره
مشتق است و جمعش آله بوده است همزه را حذف کردن و الف و لام تعریف را عوض

اورد و همزه و لام اول را چون ساکن بود و ثانی که متحرک او را مدغم کردند الله شد و ثالث اطلاق کرده
میشود بر ذات اقدس پس بر غیر آن و آن صفت مشبهه یعنی عامل از رحمت از باب علم
یعنی بخشنده است دلیل بفتح دال ابجد و کسر لام و یاء حطی و لام دیگر و هادی بها و کسر دال ابجد
و یاء حطی هر دو عربیت یعنی راهنما که او را راهنمائی بکنی و بدال را گویند جنبش ادله
و ادلاء بفتح است و ثانی راهنمائی بکنی را گویند و پس جنبش هداة و هدات نظم است
و هر دو صفت مشبهه یعنی عامل است اول از دلالت بحرکات دال و دلول بفتح از باب
نصر یعنی راه نمودن و ثانی از هدی بضم ها و فتح دال و فتح و هدی بفتح ها و هدایة و هدیة
نیز بکسر از همان باب یعنی راه راست نمودن است اصل سما آسمان ارض غبرا زمین
محل و مکان مملکت جای شرح سما بفتح سین سعفص و تخفیف میم و الف
ممدوده منقلبه از واو عربیت یعنی آسمان و آن مذکر نیز مستعمل و جمعش اسمیه سموات و
سمی بروزن حلی و سما بفتح و تنوین و قصرش از جهة وزن شعر است اسمان بفتح همزه و الف
و سکون سین بی نقطه مرکب از اس یعنی آسیا و از مان یعنی مانند و فارسیت ارض
بفتح همزه و سکون را و قرشت و ضاد ضطغ و غبرا بفتح غین ضطغ و سکون با ابجد
و را قرشت و الف ممدوده هر دو عربیت یعنی زمین اول ضطغ یعنی دهانند و
مونث مستعمل و اسم جنس یا جمع بلاد جهت و جمعش باعتبار اجزا ارضات
و ارضون و اراضی لغتیش و ارض بضم و اراض بحذف ت و ثانی زمین را گویند
که در او گیاه و درخت بسیار نباشد پس تفسیر مطلق زمین قصرش از جهة ضرورت
شعر است محل بفتح میم و فتح حاء حطی در اخر لام و مکان بفتح میم و تخفیف کاف و الف
منقلبه از واو و نول و مکانة با تاء زائده نیز و مکان بضم میم و فتح حاء حطی

و مکان بفتح و تخفیف میم سعفص و الف منقلبه از واو و نون هر سه عربیت یعنی جای
اول فرود آمدن نیز گویند جمعش محال بفتح است دویم جای بودن را گویند جمعش امکنه
و اماکن بفتح است و ثالث جای یاری کردن را گویند جمعش معن بکسر است و پس تفسیر
مطلق جای از جهة وزن شعر است و هر سه اسم مکانست اول از حل بفتح و حلول بضم
از باب نصر یعنی بودن و جای یعنی فرود آمدن و ثانی از کون بفتح از باب نصر
یعنی بودن و ثالث از عون بفتح اسم مصدر باب افعال یعنی یاری کردن اصل سقر دوزخ
نار آتش ولی چه جنت بهشت آخرت النزای
شرح سقر بفتح سین سعفص و فتح قاف و را قرشت و صقر بفتح صاد سعفص و فتح قاف نیز عربیت یعنی دوزخ
و آن معرفه بدون الف لام مستعملست نار بنون و الف منقلبه از واو و را قرشت عربیت
یعنی آتش و آن نیکوی هرگز مستعمل و جمعش انوار بفتح و نیران و نیار بکسر وزن نیزه
نظم است جنت بفتح جیم و تشدید نون و تا عربیت یعنی بهشت یعنی باغ و بوستان جمعش
جنات بفتح و جنان بکسر است آخرت بهمزه و الف و کسر خا معجمه و فتح را و قرشت و تا
و اخری بضم همزه و فتح را عربیت یعنی النزای سرای یعنی دار البقای آن سرای
مرکب از آن اسم اشاره بمجرد دوم و سرای یعنی خانه و فارسی و دولی و چه از جهت وزن
شد کیست اصل ربه نش وقفه چه ره و چهره روی بخندان غضب شتنه رجل پای
شرح ربه بکسر را و قرشت و فتح همزه و ها منقوطه از باب و سحر بفتح و ضم سین سعفص
و سکون حا حطی و را و قرشت و بر وزن فرس نیز هر دو عربیت یعنی شش یعنی جگر
سفیدی که جای نفس است جمع اول ریات و دویم ابکسر و جمع ثانی سحور نظم و اسحار
بفتح و شش بضم شین بی نقطه فارسیت قف بفتح قاف و تخفیف فا و الف مقصوره

منقلبه از واو و گاهی ممدود و دو قبه نیز عربیت یعنی جره یعنی پس گردن و آن مذکر نیز مستعمل
میشود و جمعش اقفیه و اقفیه و اقفاء بفتح و قفی بر وزن حلی و قفیین بکسر است جره بکسر
حطی بی نقطه و خفیف و هاء فارسی یا واو و ها الظهر لیث و جر بفتح دال و سکون جیم و ها
عربیت یعنی بوی هر چیزی جمعش اوجه بفتح دو جوه و اجوه نظم [illegible] شده
بی نقطه و واو معروف فارسیت خنده بفتح خاء و کسره و سکون خاء خنده و دال [illegible]
در وزن مثل نیز عربیت یعنی ران یعنی ما بین ساق و سرین و آن مؤنث مستعمل [illegible]
فخذ بفتح است عضد بفتح عین سعفص و کسر ضاد و باء ابجد عربیت یعنی بازو
جمعش اعقاب بفتح است رجل بفتح راء قرشت و سکون جیم و لام عربیت یعنی
یعنی قدم پا از اصل پا تا قدم جمعش ارجل بفتح است اصل شفه

جه زبان فم دهان — ید دو جارحه دست صقدم پای — شرح شفه بفتح و کسر شین

قرشت و فتح فاء و ها عربیت یعنی لب تثنیه اش شفتان بفتحتین جمعش شفاه
بکسر و شفوات بفتحتین لسان بکسر لام و تخفیف سین سعفص معقول وزن [illegible]
نیز هر دو عربیت یعنی زبان اول مؤنث مستعمل جمعش السنه و السن بفتح
و لسن بضمتین جمع ثانی مقاول و مقاوله بفتح است و آن اسم الة از قول از باب
نصر یعنی گفتن است فم بحرکات ثلثه و تخفیف میم منقلبه از واو و گاهی بشدید و حرکات
میم دفاء و فوه و فیه نیز عربیت یعنی دهان تثنیه اش فمان و فموان بفتحتین و جمعش
افواه دو هاء و افمام بفتح است ید بفتح یاء حطی و تخفیف و تشدید دال ابجد و
یاء حطی و یدای بر وزن فتی نیز دو جارحه بجیم و کسر راء قرشت و فتح حاء حطی و تشدید
هر دو عربیت یعنی دست یعنی از سر انگشتها تا شانه دست [illegible] جمع اول

آید

آید بفتح و یدی بر وزن حلی جمع جمعش ایاد بفتح و جمع ثانی جوارح بفتح است و آن صفت از باب
از فرح بطلم از باب منع یعنی خسته کردن و کسب کردن و ذخیره زر داشتن چون اغلب
صدور این افعال از دست است لهذا جارحه اش نامیده اند صقدم بظم حاء حطی
و سکون لام و ضم قاف [illegible] عربیت یعنی نای یعنی جمعش حلاقیم بفتح است اصل

فرس اسب نعل استر سبح زمین — بعیر اشتر است جرس جیره درای — شرح فرس بفتح

فاء و فتح راء قرشت و سین سعفص عربیت یعنی اسب نر و ماده را فرسه گویند
جمعش افراس بفتح و فروس بضم است بغل بفتح باء ابجد و سکون غین منقوطه و
لام عربیت یعنی استر جمعش بغال بکسر و ابغال جمعش منقول [illegible] بفتح و مد و مؤنثش
بغله است سرج بفتح سین سعفص و سکون راء قرشت و جیم عربیت یعنی زین
جمعش سروج بضم است بعیر بفتح و کسر باء ابجد و کسر عین سعفص و یاء حطی و راء قرشت
عربیت یعنی اشتر نر است [illegible] ساله یا در [illegible] که از [illegible] او بنر گویند یا نر چهار ساله یا ده
که از اجمع گویند جمعش ابعره و اباعر و اباعیر بفتح و بعران بظم و کسر و گاهی از برای
ماده نیز مستعمل است جرس بفتح جیم و فتح راء قرشت و سین سعفص عربیت
یعنی درای یعنی زنگ و زنگوله مطلق جمعش اجراس بفتح است درای بفتح دال
بی نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف و یاء دو نقطه در پایین فارسیت اصل

رجل مرد و مراة زن زوج جفت — غنی مالدار است مسکین گدای شرح

رجل بفتح راء قرشت و ظم و سکون جیم و لام عربیت یعنی مردان و قتکه
محتلم و از سن [illegible] که متولد شود جمعش رجال و رجالات [illegible] رجله بکسر و رجله [illegible]
عنبه و مرجل و ارجل بفتح و مؤنثش رجله است مرا بحرکات ثلثه میم و سکون راء [illegible]

وذشت و فتح همزه و ثاء تانیث و امراة بکسر همزه و سکون میم و فتح را و تا و ذشت و فتح
همزه و ثاء تانیث نیز عربیست یعنی زن جمعش نسوه بکسر و ضم و نساء و نسوان و
و نسون بکسر و مذکرش مرء بفتح جفت زوج بفتح زای و سکون واو و جیم عربیست یعنی جفت
یعنی خلاف فرد و بمعنی شوهر زن نیز آمده است و میباید در اصل هفتم از قطعه بیستم غنی
بفتح غین منقطه و کسر نون و تشدید یاء حطی و غانی نیز عربیست یعنی مالدار جمعش اغنیاء
بفتح است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از غنی بر وزن الی و سما و غنیه بضم و کسر غنیا
بضم از باب سمع لازم یعنی توانگر شدن مسکین بکسر میم و فتح میم و سکون سین سعفص
و کسر کاف و یاء حطی و نون عربیست یعنی درویش یعنی بیچیز جمعش مساکین بفتح و
مسکینون بکسر و مؤنثش مسکینه و مسکین نیز و جمعش مسکینات و آن صفت مشبهه بمعنی
فاعل از سکون از باب نصر یعنی آرمیدن است و چون بیچیز ساکن و آرمیده است از هوسها
بیت
لهذا مسکینش نامیده اند اصل قناة است کاریز عذب آب خوش چه ینبوع چشمه جا
لای شرح قناة بفتح قاف و تخفیف نون و تاء ممدوده و کظامه بکسر کاف و تخفیف
ظاء منقطه و فتح میم و تاء و کظیمه بر وزن نظیره نیز هر سه عربیست یعنی کاریز یعنی جاهی
در مجیوی همی که میان انها در زیر زمین مجری و جوی باشد جمع او قنی بر وزن ...
کاریز بکاف و کسر را و یاء معروف و زای فارسیست عذب بفتح عین سعفص و سکون ذال
ثخذ و باء ابجد عربیست یعنی آب خوش و گوارا یعنی شیرین و زود هضم و آن صفت مشبهه
از عذوبه بضم از باب حسن یعنی خنک شدن آب ینبوع بفتح یاء حطی و سکون نون
و ضم با ابجد و عین سعفص عربیست یعنی چشمه آب جمعش ینابیع بفتح است و میباید
در اصل دوازدهم از قطعه نهم و آن یفعول از نبع بفتح و نبوع بضم از باب منع و لازم است

بمعنی بروز

یعنی بدید آمدن آب از چشمه است حمأ بفتح حاء حطی و فتح میم و همزه و حمأة بفتح
حاء و سکون میم و همزه و تاء نیز عربیست بمعنی لای یعنی گل سیاه گندیده که در حوض و چاه
و امثال آن که در آنجا لجن نیز گویند و آن صفت مشبهه از حمی بفتحتین و حمئا بفتح از باب علم
بمعنی با لجن شدن چاه است لای بلام و الف و یاء دو نقطه در پایین و لجن بفتح لام و فتح
جیم هر دو فارسیست اصل گران عود و بربط و تر شرعه رود ولی صنج چنگ است مزمار نای
گران بکسر کاف و تخفیف را و ذشت و الف و نون بربط بفتح هر دو باء ابجد و سکون را
و ذشت و طاء حطی اول عربی و ثانی معرب بربط مرکب از بر و فارسی یعنی سینه و بط
عربی از دو لاست بمعنی عود یعنی ساز مشهور شبیه بسینه است که سینه از عود بفتح عین سعفص
و واو و دال ابجد نیز عربیست بنابر شهرت تفریبان شده و تر بفتح واو و فتح تاء و ذشت و را
و ذشت و شرعه بکسر و فتح شین و ذشت و سکون را و ذشت و عین سعفص و تاء هر دو عربیست
بمعنی رود یعنی تار که نوازند و بترکی ترنقاره گویند اول او تار بفتح و جمع ثانی شرع بر وزن
شتل و نبل و عنب است رود بضم را و ذشت بمنقطه و واو مجهول و دال بی نقطه فارسیست
صنج بفتح صاد سعفص و سکون نون و جیم معرب چنگ فارسیست بمعنی سازی که تار دارد
که مینوازند جمعش صنوج بضم است مزمار بکسر میم و سکون زای و جیم و الف و راء و ذشت
و مزمور نیز عربیست بمعنی نای یعنی نی که نوازند جمعش مزامیر بفتح است و آن اسم آلت از زمر
بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی نای نواختن است نای بنون و الف و یاء دو نقطه در پایین فارسیست
شرح ثمن بفتح ثاء ثخذ تبور است دبل بود و بل وای ثمن چه بها و بهار روشنی
و فتح میم و نون عربیست بمعنی بها یعنی قیمت چیزی که خریده شود جمعش اثمان و اثمن
و اثمنه بفتح است بها بفتح باء و تخفیف هاء و الف مقصوره فارسیست ... بفتح
باء ابجد و تخفیف هاء و الف ممدوده منقلب از واو و یاء عربی و مصدر باب حسن علیم و نصر

و منح سب بمعنی خوب دریافتن پس تقریرش بر وشی بجا رود از باب تفعیل لازم و فقره‌اش از جهة
وزن شعر و یا دروشی مفید معنی حاصل مصدر است سب شعر نظم [illegible] مخفف و ظلم تا با [illegible] ابجد و واو
و راء قرشت عربی و مصدر باب [illegible] بمعنی هلاک شدن و مردن و ویل بفتح واو و سکون
یاء حطی و لام نیز عربی و مصدر باب [illegible] بنا بر شهرت تقریر آن شده و ویل بفتح واو و
حطی و لام عربیست بمعنی وای و افسوس از جهة خوشنمائی آن کلمه الیست که در وقت فرود
آمدن درد و عذاب گفته میشود و وای بواو و الف و یاء دو نقطه در پایین فارسیست معنی

عیون ناشور چشم و بلید بسیار کنند   بود الوذعی المعی تیز رای   شرح عیون بفتح عین سعفص
و ضم یاء حطی و واو و نون عربیست بمعنی شخص شود یعنی شوم و بد چشم و آن صفت مشبهه
بمعنی فاعل از عین بفتح از باب [illegible] بمعنی چشم زدن است شور چشم بظاء و شین با نقطه و
و واو مجهول مرکب از شور بمعنی شوم و از چشم و فارسیست بلید بفتح باء ابجد و کسر لام و
حطی و دال ابجد در وزن احمد نیز عربیست بمعنی کند ذهن و تقریرش [illegible] کند از [illegible]
ضرورت شعریست و این هر دو صفت مشبهه از [illegible] بفتح از باب حسن و [illegible] بمعنی ذهن
شدن است [illegible] لام و سکون واو و فتح دال مخفف و کسر عین سعفص و شد یاء حطی
الوذعی [illegible] نیز و المعی بفتح همزه و سکون لام و فتح میم و کسر عین سعفص و شد یاء حطی
و الالمعی با یاء و المعی [illegible] تبدیل همزه بیا او شده با واو نیز هر دو عربیست بمعنی تیز زیرک
یعنی تند عقل و ذو ذکا تیز رای بکسر تاء و دو نقطه در بالا مرکب از تیز فارسی بمعنی تند
و از رای عربی بمعنی عقل و اعتقاد و جمعش آراء و [illegible] بفتح همزه و مد دارای بفتح
و او نظم و کسر ها و شد یاء و دری بر وزن [illegible] و قلب همزه‌اش بالف از جهة

رعایت قافیه است   معنی حقیقی و صد بار دیدن در حق   سزاوار [illegible]
دارای شرح حقیقی بفتح حاء حطی و کسر قاف نیز و صد بار بفتح جیم [illegible] دال ابجد و باء و

حطی و راء قرشت و قمین بفتح قاف و کسر میم و یاء حطی و نون بر وزن کثیف و قمین نیز و حری
بفتح حاء حطی و کسر راء قرشت و شد یاء حطی و حرا بفتح حاء حطی و فتح و تنوین راء و حری
بفتح و کسر و تنوین نیز هر سه عربیست بمعنی سزاوار یعنی لایق بجری جمع جدید جدیدون
بفتح و جمع دا آ نظم و تثنیه حریان است حریان و جمعش حریون و مونثش حریه است و این
هر سه صفت مشبهه است اول و ثانی از حق از باب [illegible] و ضرب بمعنی سزاوار گردانیدن
و ثالث و رابع از جدارت [illegible] بفتح از باب حسن [illegible] از حری بفتح از باب [illegible] بمعنی
سزاوار شدن سزاوار بفتح سین [illegible] فارسیست ها [illegible] و الف مقصوره عربیست
بمعنی گیر یعنی بگیر و آن اسم فعل بمعنی خذ و فاعل و مفعول طلب [illegible] ادخل بضم همزه و سکون
دال ابجد و فتح خاء و تخفیف لام عربیست بمعنی در آی یعنی داخل شو و آن امر از دخول از باب

نصر بمعنی در آمدنست اصل القطعة الثامنة فی البحر المجتث المثمن المخبون المقصور
شرح المجتث بجیم و تاء [illegible] مشدد [illegible] مخفف بصیغه اسم مفعول مضاعف باب
افتعال [illegible] الاجتثاث از بیخ بر کندن المخبون بخاء مخفف و باء ابجد بصیغه اسم
مفعول باب نصر [illegible] الخبن [illegible] جامه و در دوختن آن برای کوتاه شدن
یعنی قطعه دوم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصرعش
از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم

زهی طلعتش [illegible] سر و روان   رخ تو [illegible] دلبری [illegible] مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلات   بگوی مجتث این بحر [illegible]
این بحر از نوع مجتث است   چه اصلش هر مصراعی دو مستفعلن فاعلاتن است
و وجه تسمیه این بحر مجتث مثمن مخبون مقصور آنست که مجتث بمعنی از بیخ بر کنده
شده است و چون مسدس این بحر که مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن است از بحر خفیف

کنند بر آورده شده است چه ارکان این هر دو بحر یکیست و اختلاف باین است که در مسدس
این بحر مستفعلن مقدم بر هر دو فاعلاتن است و در بحر خفیف مستفعلن در میان
دو فاعلاتن است لهذا مجتثش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل
شود لهذا مثمنش نامیده اند و از جهة رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول
و ثالث سین و در ثانی و رابع الف است و مستفعلن در اول و ثالث بمفاعلن که
که هم وزن آنست نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن بفتح خا و سکون با نزد
عروضیان حذف حرف ثانی ساکن را گفته اند و چون از هر دو فاعلاتن در ضرب نون ساکن
نقطع شد که سبب خفیف است ساقط و ماقبلش که تا است متحرک است ساکن و فعلات بفعلان که
که هم وزن آنست نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر نزد عروضیان
اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ماقبل است و تقطیعش چنین است
ضیاء از مفاعلن رستاره فعلاتن شمس افق مفاعلن بجوان فعلان و در این
قطعه نه بیت اصل و دو بیت ملحق است اصل ضیاء نور و ستاره روشنی
افق بیه گران فتی اخفیف جوان و سبک ثقیل گران شرح ضیاء بکسر ضاد
معجمه و تخفیف یا حطی و الف ممدوده و ضواء بکسر و [illegible] بفتح و ضم ضاد
و سکون واو و همزه نیز و نور بضم نون و واو و را [illegible] و سنا بفتح سین [illegible]
و تخفیف نون و الف مقصوره و ممدوده نیز هر سه عربیست یعنی روشنی لیکن اول
روشنی بسیار را گویند مانند روشنائی آفتاب و نور روشنی کمتر از ضیا را
گویند مانند روشنی ماه جمعش انوار بفتح و نیران بکسر است سنا روشنی کمتر از نور
گویند مانند روشنی برق جمعش [illegible] بفتح و سنی بر وزن حتی و تعبیر مطلق روشنی
از جهة وزن شعر شده سنا ممدوده مصدر باب [illegible] بمعنی رفعت یعنی بزرگ [illegible]

دعا بعید شدن نیز آمده و می‌آید در اصل نیز دیم از قطعه بیت نهم افق بضم همزه
و ضم [illegible] و سکون فا و قاف عربیست بمعنی کران یعنی کنار هر چیزی یا کنار آسمان جمعش
آفاق بمد همزه و الف است کران بفتح کاف فارسیست فتی بفتح فا و تخفیف تا و [illegible] عربیست
و [illegible] خفیف بفتح خا معجمه و کسر فا و با حطی و فا [illegible] عربیست
یعنی در هم پیچیده و از هم گشوده ترتیب است فتی اعرابیست بمعنی مرد جوان جمعش فتیان
و فتوان [illegible] جمعش فتیا [illegible] فتوة بکسر و فتو بضمتین و تشدید واو و فتی بر وزن حلی
و مونثش فتاة و جمعش فتیات بفتحتین است و آن صفت است از فتی بالفتح و قصر از باب علم
بمعنی جوان شدن است خفیف عربیست بمعنی چیزی سبک جمعش خفاف بکسر است
و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از خفت خفة بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی سبک شدن است
ثقیل بفتح ثا مثلثه و کسر قاف و با حطی و لام در وزن سحاب [illegible] عربیست بمعنی
گران یعنی چیز سنگین جمعش ثقال بکسر و ثقل بضم است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل
از ثقل بکسر و ثقاله بفتح از باب حسن یعنی سنگین شدن است گران بکسر کاف عجمی فارسیست
اصل ذهب است حدید آهن رصاص ارزیز لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان
شرح ذهب بفتح ذال معجمه و فتح ها و با ابجد عربیست بمعنی زر یعنی طلای که درخشنده [illegible]
و آن مونث نیز مستعمل و [illegible] ذهبه و جمعش اذهاب بفتح و ذهوب [illegible] بضم است
زر بفتح زای فارسیست حدید بفتح حا حطی و کسر دال ابجد و یا حطی و دال ابجد عربیست
بمعنی آهن جمعش حدائد و حدیدات بفتح است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از حدد بفتح
از باب نصر بمعنی [illegible] تیز شدن است و چون آهن [illegible] صاحب [illegible] لهذا
حدیدش نامیده اند و حدید بمعنی چیز تیز و تند نیز آمده و می‌آید در اصل نظم از قطعه یازدهم

رصاص بفتح راء قرشت و تخفیف صاد سعفص و الف و صاد دیگر و ارزیز بفتح راء
و تخفیف زای هوز و الف و زای دیگر نیز هر دو عربیست یعنی ارزیز یعنی قلعی ارزیز
بفتح همزه و سکون راء بی‌نقطه و کسر زای و یاء دو نقطه در پایین و زای دیگر فارسیست
لجین بضم لام و فتح جیم و سکون یاء حطی و نون و فضه بکسر فا و تشدید ضاد ضظغ
و تاء نیز هر دو عربیست یعنی سیم یعنی نقره گداخته غیر مسکوک سیم بکسر سین بی‌نقطه
فارسیست زجاج بحرکات ثلث زای و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر عربیست یعنی آبگینه
یعنی شیشه آبگینه بهمزه و الف و سکون باء یک نقطه در پایین و کسر کاف عجمی فارسیست
معدن بفتح میم و سکون عین سعفص و کسر دال ابجد عربیست یعنی کان یعنی جای
رویدن طلا و نقره و امثال آن جمعش معادن بفتح است و آن اسم مکان از عدن
بفتح از باب ضرب یعنی پیوسته در جایی ایستاده گشتن و چون پیوسته جمعی در معدن
بجهت تحصیل جواهر آن مقیم و ایستاده اند لهذا معدنش نامیده اند اصل نحاس
صفر مس و روی و انگشت سرب حبیث زیور و غالی گران رخیص ارزان
نحاس بحرکات ثلث نون و تخفیف حاء حطی و سین سعفص و صفر بحرکات صاد سعفص
و سکون فاء و راء قرشت بر وزن کتف و عنق زیر الف و تشدید ... عربیست
یعنی مس برنج و یعنی زرد و تیز آمده و مساید در معنی سیم از نقطه اشتقیم صفر عربیست
یعنی روی یعنی مس زرد معدنی جمعش اصفار بفتح است روی بضم راء و یاء بی‌نقطه
و واو مجهول فارسی و تعریفش بعضی جوش از باب استشقاق است انگلا
بهمزه و الف و ضم نون و کاف و رصاص اسود نیز عربیست یعنی سرب و قلعی
سرب بضم سین سعفص و ضم راء قرشت و باء ابجد عربی و مخفف اسرب بضم

بضم همزه

راء قرشت بضم همزه و تخفیف و تشدید باء است بر شهرت تعریب شده حلی بضم حاء
حطی و کسر لام و تشدید یاء حطی عربیست بی وجمع حلی بفتح حاء و سکون لام است یعنی زیور
یعنی آرایش و تغیر جمع بمعنی زر خشک و درست غزلیست و آن مقول بحلی بفتح از باب ضرب
یعنی زیور کرده گشتن زیور بکسر زای فارسیست غالی بغین ضظغ و الف و کسر لام و تخفیف
یاء حطی بر وزن عالی نیز عربیست یعنی نرخ گران یعنی سنگین و آن صفت مشبهه از غلا
بفتح و تشدید از باب نصر یعنی گران شدن نرخ گران بکسر کاف عجمی فارسیست
رخیص بفتح راء قرشت و کسر خاء ثخذ و یاء حطی و صاد سعفص عربیست یعنی ارزان
یعنی سبک و آن صفت مشبهه یعنی فاعل از رخص بضم از باب حسن یعنی ارزان شدن
نرخست اصل جراز و سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ جنه
جنه سپر سهم تیر و قوس کمان شرح جراز بضم جیم و تخفیف راء قرشت و الف و زای
و سیف بفتح سین سعفص و سکون یاء حطی و فاء و حسام بضم حاء حطی و تخفیف سین
سعفص و الف و میم و عضب بفتح عین سعفص و سکون ضاد ضظغ و باء ابجد
پنج و صارم بصاد سعفص و الف و کسر راء قرشت و میم و صرم بر وزن صبور نیز هر ... عربیست
یعنی تیغ یعنی شمشیر سیف عضب مطلق شمشیر تیز را گویند جمع سیف اسیاف و اسیف و
سیفه بفتح و سیوف بضم و جمع صارم صوارم بفتح است تیغ بکسر تاء دو نقطه در بالا فارسیست
و جنه بکسر جیم و فتح جیم و تشدید نون و جنه یاء از زائد نیز و جنه بضم جیم و تشدید نون
و تاء و جنتان و جنان بر وزن غراب و بمعنی ... جمع ... عربیست یعنی سپر جمع اول
مجان بفتح و جمع جنه جنن بر وزن رطب است سهم بفتح سین سعفص و سکون هاء
و میم عربیست یعنی تیر جمعش سهام بکسر است قوس بفتح قاف و سکون واو و سین

سعفص من عربیست یعنی کمان و آن گاهی مذکر و مستعمل و جمعش قسیّ بکسر سین و تشدید
با و بروزن حلق و اقواس بفتح و قِسی بکسر است — اصل عصب پی یلبه جوشن است و
درع زره و دهق کُنده و لی نصل معبله پیکان — شرح عصب بفتح عین سعفص و
فتح و سکون صاد سعفص و با ابجد و بروزن قفل و اعصاب نیز عربیست و جمع عصبه
بفتحات است یعنی پی یعنی طناب سعف سهل اعضا و تفسیر جمع بمفرد از جهت وزن و ترتیب است
یلبه بفتح یا حطی و فتح لام و با ابجد و تا وحدت و جوشن بفتح جیم و سکون واو
و شین قرشت و نون و درع بکسر دال ابجد و سکون را قرشت و عین سعفص
هر سه عربیست یعنی زره اول زره پوستی دوم زره آهنی را گویند جمع جوشن جواشن
بفتح است و اسقاط واو عطفش از جهت ضرورت شعر است و درع گاهی مذکر
مستعمل و جمعش ادرع و ادراع بفتح و دروع بضم است زره بکسر زای نقطه دار و سکون را
و ها فارسیست دهق بفتح دال و فتح و سکون ها و قاف عربیست یعنی کمندی که
که گردنه میشود دابه و انسان جمعش ادهاق بفتح است نصل بفتح نون و سکون
صاد سعفص و لام و معبله بکسر میم و سکون عین سعفص و فتح با ابجد و لام و تا
هر دو عربیست یعنی پیکان تیر و نیزه را گویند و جمعش انصل بفتح و نصال بکسر و
نصول بضم است ثانی پیکان پهن بلند تیر را گویند جمعش معابل بفتح است — اصل
عجاج و نقع و قتام و هبا و رهج غبار — کلوم خستگی و موت مرگ و تره توان — شرح
عجاج بفتح عین سعفص و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر و نقع بفتح نون و سکون قاف
و عین سعفص و قتام بفتح قاف و تخفیف تا قرشت و الف و میم و هبا بفتح
ها و تخفیف با ابجد و الف مقصوره منقلبه از واو و رهج بفتح ها و سکون

با حطی و جیم هر پنج عربیست چهار اول یعنی غبار یعنی گرد و رهج مصدر باب ... است
یعنی برانگیخته شدن و برانگیختن و چون غبار برانگیخته شده است لهذا بچیز
نامیده اند جمع نقع نقوع بضم و نقاع بکسر است و غبار بضم غین ... قطع و تخفیف با ابجد
و را قرشت نیز عربیست نیز بشهرت تفسیر یافته شده و کلوم بضم کاف و ضم لام و واو و میم
بروزن نیز عربی و جمع کلم مصدر باب ضرب است یعنی خستگی یعنی زخم و جراحت کردن
و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت شعریست و با خستگی مفید معنی حاصل مصدر است موت
بفتح میم و سکون واو و تا و موتات بروزن غرابات نیز عربی و مصدر باب نصر و
و منع است یعنی مرگ یعنی مردن تره بکسر میم و تشدید را قرشت و تا عربیست یعنی توان
یعنی غرامت جمعش تِر بروزن عنب و امرار بفتح است — توان بضم تا و دو نقطه در بالا تا ... است
اصل حشاشه باقی جان عراضه راه آورد — قراضه ریزه زر ربح سود خسر زیان
شرح حشاشه بضم حا حطی و تخفیف شین قرشت و الف و شین دیگر و ها و
پی ها نیز عربیست یعنی باقی جان که در بدن مریض و جریح مانده باشد جمعش حشاشات
بضم است عراضه بضم عین سعفص و تخفیف را قرشت و الف و ضاد منقوطه و ها و عراض
کالبتیاه نیز عربیست یعنی راه آورد یعنی سوغات ... جمعش عراضات بضم است
راه آورد فارسیست قراضه بضم قاف و تخفیف را قرشت و الف و ضاد منقوطه
و ها عربیست یعنی ریزه هر چیزی که از بریدن ساقط شود پس تخصیص بریزه زر از جهت
وزن شعر است و آن فعاله از قرض بفتح از باب ضرب یعنی بریدنست — ربح بکسر را
قرشت و سکون با ابجد و حا حطی و بروزن قرض و ... نیز عربیست یعنی سود
یعنی فایده که از کسب و تجارت بهم رسد جمعش ارباح بفتح و نفعش از باب علم ...

سود بضم سین بینقطه و واو معروف فارسیست خسر بضم خای ثخذ و سکون زا و ضم سین سعفص
و رای قرشت و بر وزن بغل و فرح خسران بضم و خساره و خسار به فتح بر وزن عربیست و مصدر
باب علم و ضرب است بمعنی زیان کردن   اصل یغوث و نسر و یعوق است بعل و ود و عزی که
سواع و لات و منات است و نامهای بتان   شرح یغوث بفتح یای حطی و ضم غین
منقط و واو و ثای ثخذ و نسر بفتح نون و سکون سین سعفص و رای قرشت و یعوق بفتح یای
حطی و ضم عین سعفص و واو و قاف و بعل بفتح بای ابجد و سکون عین سعفص و ود
بضم واو و تشدید دال ابجد و عزی بضم عین سعفص و تشدید زای و الف مقصوره است
و سواع بضم سین سعفص و تخفیف واو و الف و عین سعفص و لات بالف لام
زایده لازمه و تخفیف و تشدید تا و مطوله و مناة بفتح میم و تخفیف نون و الف و
و مناة بفتح میم و تخفیف و الف مقصوره نیز هر دو عربیست بمعنی نامهای بتانی که کفار می
پرستیدند یغوث و نسر و یعوق و سواع نامهای بتهاییست که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام
میپرستیدند و نسر بمعنی کرکس نیز آمده و میاید در اصل هشتم از قطعه یازدهم و بعل
نام بتیست که قوم الیاس علی نبینا و علیه السلام در زمین بعلبک میپرستیدند
و بمعنی شوهر زن نیز آمده در محل دویم از قطعه نهم و عزی نام بتی است که قریش میپرستیدند
یا نام درختیست که خانه مستی بر بر آن بنا کرده قبیله میپرستیدند خالد بن ولید با امر
پیغمبر صلی الله علیه و آله آن خانه را خراب و درخت را سوخت و لات نام بتی است
که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلام میپرستیدند و مناة نام بتیست که در میان مکه
معظمه و مدینه منوره قبیله بنی هذیل و بنی خزاعه میپرستیدند و تخفیف عزی و حذف
الف لام اللات از جهت وزن شعر است بتان بضم با یکنقطه در پایین جمع بت فارسی

و با زاد الف و نون در آن بدل های و الف از جهت رعایت قافیه است   اصل صنم
چو نصب و نصب و زن و جبت و بد طاغوت   وثن بت و وثنی بت پرست دان بتان
شرح صنم بفتح صاد سعفص و فتح نون و میم و نصب بفتح و سکون صاد سعفص و بای
ابجد و تای قرشت و نصب بضم نون و ضم و سکون صاد سعفص و بای ابجد و زون
بضم و فتح زای هوز و واو و نون و جبت بکسر جیم و سکون بای ابجد و تای قرشت و بد بضم
بای ابجد و تشدید دال ابجد و طاغوت بطای حطی و الف و ضم غین منقط و واو و تای
و وثن بفتح واو و فتح ثای ثخذ و نون اول معرب شمن فارسی بمعنی بت و ساده
نشده باقی عربیست بمعنی بت یعنی آنچه پرستیده شود بغیر باری تعالی شانه جمع صنم اصنام
بفتح و جمع نصب و نصب انصاب بفتح و جمع بد ابداد بر وزن افراد و ابداد بفتح و جمع
طاغوت طواغیت بفتح و جمع وثن بفتحتین و اوثان بفتح و اسقاط حرف عطف
از وثن از جهت وزن شعر و بعضی شارحین با بدل نون و تقریبش بجهت ناشی از ترک لفظ
کتابت و وثنی بفتح واو و فتح ثا و کسر نون و تشدید یای نسبت عربیست بمعنی بت پرست
دال بکسر همزه و تشدید لام عربیست بمعنی جان یعنی تو بدان و سکون تخفیفه امری که در میان دو
یا زیاده متوازی شده باشد که الف ما فی نطقت نماید و تخفیف یای و دال از جهت ضرورت
شعر است بتان بفتح بای عجمی فارسیست   مخلق چه عود و شارف ناب شف و ثلب
اشتر پیر   افیل حاشیه و حشو اشتران جوان   شرح عود بفتح عین سعفص
و سکون واو و دال ابجد و شارف بشین و الف و کسر را و فای قرشت و ناب
بنون و الف و بای ابجد و شف و ثلب بکسر ثای
ثخذ و سکون لام و بای ابجد همه شش عربیست بمعنی اشتر پیر عود و شارف نیز و ماده نیز آمده

از سنبر دو سال و ثلب شتر نر بسیار پیر را گویند که از پیری دندانهایش شکسته و موی دوش
ریخته باشد جمع اوّل عنده عوده بر وزن قرده و جمع ثانی اغلاب بفتح و ثلبه بر وزن
قرده و مؤنثش ثلبه است و شارف و شارفه و ناب و نیوب شتر ماده را گویند
جمع اوّل و ثانی شوارف بفتح و شرف بضمتین بر وزن رکع و عدول و فعلش از باب
حسن نظر مستعمل و جمع ثالث و رابع انیاب بفتح و نیوب بضم و ناب بکسر است
افیل بفتح همزه و کسر فاء و یاء حطی و لام و حاشیه بکسر حاء حطی و کسر شین قرشت و تخفیف
یاء حطی و ناء و حشو بفتح حاء حطی و سکون شین قرشت و واو و فرش بفتح فاء و سکون
راء قرشت و شین قرشت نیز هر چهار در لغت بمعنی شتران جوان اوّل شتر
یکساله یا دو ساله را نیز گویند جمعش افائل بکسر و افاعل بفتح و مؤنثش افیله است و ثانی
هر یک شتران جوان نر و ماده را نیز گویند محلق هدف نشانه غرض هم خنیعه دیگر است
و تیر زده آمد هوائی تیر گر میدان شرح هدف بفتح هاء و فتح دال ابجد و فاء
و غرض بفتح غین و فتح راء قرشت و ضاد ضطغ هر دو در لغت بمعنی نشانه که
که بر آن تیر اندازند جمع اوّل اهداف بفتح و جمع ثانی اغراض بفتح است خنیعه
بفتح خاء نخذ و کسر نون قرشت و یاء حطی و عین سعفص در لغت بمعنی زهگیر و شستی
که تیر انداز بر انگشت ابهام کند و تیر بفتح واو و فتح تاء و راء قرشت در لغت بمعنی زه یعنی
چله کمان جمعش اوتار بفتح است و زه بکسر زای فارسیست هم او فی بکسر میم و سکون
عین سعفص و راء قرشت و الف و ضاد ضطغ در لغت بمعنی تیر گز بی پر و پیکان
که هر دو سرش باریک و میانش کنده باشد جمعش معاریض بفتح است تیر گز
بفتح کاف عجمی و زای [illegible] مرکب از تیر و درگز فارسیست
اصل

القطعة الثالثة فی بحر الرمل المحذو المثمن المحذوف شرح الرمل
بفتح راء قرشت و فتح میم و لام صفه مشبهه بمعنی مفعول از رمل بفتح از باب نظر
بمعنی حصیر بافتن است المحذوف بکسر حاء حطی و ذال نخذ و فاء بصیغه اسم مفعول
باب ضرب است الحذف انداختن بمعنی قطعه سیم در بحر رمل مثمن محذوف است
و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلن حاصل شود
چنانچه ناظمی گفته نظم ای به بر بلبل مبات همچو موی در نکهر بر کمر غنچه از تنگی
دهانت همچو در خون جگر فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن خبر المحذوف
در بحر رمل این قطعه را بر خوان زبر و فی الحقیقه این بحر از فروع رمل است چه اصلش
هر مصراعی چهار فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر برمل مثمن محذوف آنست که رمل
حصیر بافته شده است و چون وتدهای ارکان این بحر که لفظهای علات
در میان سببها که لفظهای فا و تن است مانند نیهای حصیر در میان ریسمانها
بافته و بهمدیگر فشرده شده است لهذا رملش نامیده اند و چون هر بیت این
این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده است لهذا مثمنش نامیده اند و چون
در عروض و ضرب لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فاعلا بفاعلن که
که هموزن آنست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح حاء
حطی و سکون ذال نخذ نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر
رکن و تقطیعش چنین است حیدر کرار فاعلاتن صدر سینه فاعلاتن
رکبه زانو فاعلاتن راس سر فاعلن و در این قطعه بیت اصل و تکمیلش بیت
محلّی است اصل حیدر کرار صدر سینه رکبه زانو راس سر تو [illegible] [illegible]

روزی زاد و توشه باب در — شرح جید بکسر جیم و یاء حطی و دال ابجد عربیست یعنی گردن
جمعش اجیاد و جیود و صدر بضم ست مصدر بفتح صاد سعفص و سکون دال ابجد در لغت
عربیست یعنی سینه و آن مذکر مستعمل و جمعش صدور بضم ست و بمعنی بالای خانه و جهت
طرف نیز آمده و میاید در فصل اول از قطعه دوازدهم رکبه براء قرشت و سکون کاف و باء
ابجد و تاء عربیست یعنی زانو یعنی موصل اسافل ران و اعالی ساق جمعش رکب بروزن
رطب و رکبات بضم راء و سکون و فتح و ضم کاف ست راس بفتح راء قرشت و سکون
و سین سعفص عربیست یعنی سر جمعش ارؤس بفتح اول و ضم ثالث و رؤس بضمتین و
بمعنی مهتر یعنی بزرگ مرتبه نیز آمده و میاید در فصل اول از قطعه دوازدهم ثوب بفتح ثاء
ثخذ و سکون واو و باء ابجد عربیست یعنی جامه یعنی آنچه پوشیده شود جمعش اثوب و ا
و اثواب بفتح و ثیاب بکسر ست رزق بکسر راء قرشت و سکون زای و قاف و مرزوق
بکسر زای نیز عربیست یعنی روزی یعنی آنچه نفع برده شود از آن جمعش ارزاق بفتح ا
زاد بزای و الف منقلبه از واو و دال ابجد عربیست یعنی توشه یعنی چیزی که مسافر با خود
بردارد جمعش ازواد بفتح ست و توشه بضم تاء دو نقطه در بالا و واو مجهول و شین با نقطه
و رخفای هاء فارسیست باب بباء ابجد و الف منقلبه از واو و باء دیگر عربیست یعنی
در جمعش ابواب و اوبه بفتح و بیبان بکسر ست — اصل عرش سقف و بیت خانه کحل
سرمه رمل ریگ حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک کند رطب تر — شرح عرش بفتح
عین سعفص و سکون راء قرشت و شین قرشت عربیست یعنی سقف خانه جمعش عروش
و عرش بضمتین و اعراش بفتح و عرشه بروزن قرطه و سقف بفتح سین سعفص
و سکون قاف و فاء بروزن امیر نیز عربیست جمعش سقوف و سقف بضمتین ست بیت

بیان

تفسیرش بیان شده. بیت بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و تاء قرشت عربیست یعنی خانه مولی
و کل مطلقا جمعش ابیات بفتح و بیوت بضم و کسر و جمع جمعش اباییت و ابیاوات بفتح و
بیوتات بضم ست کحل بضم کاف و سکون حاء حطی و لام و بروزن کتاب نیز عربیست یعنی
سرمه و هر چیزی مانند آن که در چشم کشند رمل بفتح راء قرشت و سکون میم و لام عربیست
ریگ روان که بزبان اصفهانی ماسه گویند جمعش رمال بکسر و ارمل بفتح اول
و ضم ثالث ریگ بکسر راء بی نقطه و یاء مجهول و کاف عجمی فارسیست حسن بضم حاء حطی
و سکون سین سعفص و نون عربی و مصدر باب حسن و لغویست یعنی خوبی یعنی نیکو
شدن جمعش محاسن بفتح و با خوبی و زشتی نیز مفید معنی حاصل مصدر است قبح
بضم و فتح قاف و سکون باء ابجد و حاء حطی و قباح و قباحه بفتح و قبوح و قبوحه بضم
نیز عربی و مصدر باب حسن ست یعنی زشتی یعنی بد شدن است جمعش قبائح بفتح ا
جاف بجیم و الف و شد فاء عربیست یعنی چیز خشک شده و آن صفت مشبهه از جفوف
بضم و جفاف بفتح از باب ضرب یعنی خشک شدن و تخفیفش از جهت وزن از طرفت
رطب بفتح راء قرشت و سکون طاء حطی و باء ابجد بروزن امیر نیز عربیست یعنی تر
جمعش رطاب بکسر است و آن صفت مشبهه از رطوبت بضم و رطابه بفتح از باب
حسن و علم یعنی تر شدن است — اصل ذئب سرحان سید گرگ و سبع بجیش فارسیش
جیتبه مار وحوشها طیر مرغ و ریش پر — شرح ذئب بکسر ذال ثخذ و سکون
همزه و باء ابجد و گاهی قلب همزه بیا نیز و سرحان بکسر سین سعفص و سکون راء قرشت
و حاء حطی و الف و نون زایده و سرحال بتبدیل نون بلام نیز و سید بکسر سین
سعفص و یاء حطی و دال ابجد هر چهار عربیست یعنی گرگ نیز جمع اول اذؤب بفتح

ذناب بکسر و ذوبان بضم و مؤنثش ذئبه و جمع ثانی سراح بفتح و کسر و سراحینش بفتح و
مؤنثش سیده‌ها در سقط الحروف عطفیش از جهة وزن غریبست سمع بکسر سین سعفص
و سکون میم و عین سعفص عربیست یعنی گرگ بچه که از ازدواج مهر سیده باشد و مؤنثش
سمعه باشد و حرف بینش ساکن ساکن در بچه آتش ففر فاییست راجع بگرگ و بعضی آن و باز سنی
دالی قیش از جهة وزن خرابست فاره بفتح فاء و سکون همزه و راء و ثنات و تاء عربیست یعنی موش
نرماده مطلق و نیز تنها را فار بدون تاء گویند جمع ثانی فیران بکسر فاء و سکون همزه و فرده
بروزن قرده و فود بروزن رطب است حیه بفتح حاء حطی و تشدید یاء حطی و تاء و حیات
عربیست یعنی مار نر و ماده مطلقا جمعش حیات بفتح و حیوات بسکون و فتح ثانی انثیت
حوت بضم حاء حطی و واو و تاء و ثنات عربیست یعنی ماهی جمعش احوات بفتح و حوت
بروزن قرده و ششغه و حیتان بکسر است طیر بفتح طاء حطی و سکون یاء حطی و راء قرشت
عربی و جمع طایر است یعنی مرغ یعنی پرنده و آن گاهی بر واحد نیز اطلاق میشود و جمع
وقت جمعش طیور بضم و اطیار بفتح است ریش بکسر راء و ثنات و یاء حطی و شین
و ثنات عربیست یعنی پر مرغ جمعش ارياش بفتح و ریاش بکسر است و پر بفتح یاء عجمی
فارسیست اصل عین چشم و انف بینی حاجب ابرو و شعر موی نقی مغز
شحم پیه اذن گوش اظفار ناخن کر عین بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی
و نون عربیست یعنی چشم و آن مؤنث مستعمل و جمعش اعیان و اعین بفتح و عیون
و عیون بضم و کسر و جمع جمعش اعینات بفتح اول و ضم ثالث است و بمعنی زر نیز آمده
است و می‌آید در اصل تتمه از همین قطعه انف بفتح همزه و سکون نون و فاء قرشت
یعنی بینی جمعش انوف بضم و آناف و آنف بهمزه و الف است حاجب بیاء حطی

وکسر جیم

وکسر جیم و باء ابجد عربیست یعنی ابرو یعنی استخوان با گوشت و موی بالای دو چشم یا
یا موی آن به تنهایی جمعش حواجب بفتح است شعر بفتح شین قرشت و سکون و فتح
عین سعفص و راء قرشت عربیست یعنی جنس موی غیر پشم و وبر واحدش
شعرة و جمعش اشعار بفتح و شعور بضم و شعار بکسر است نقی بکسر نون و سکون
و سکون قاف و یاء حطی عربیست یعنی مغز استخوان شحم بفتح شین قرشت و سکون
حاء حطی و میم عربیست یعنی پیه پاره‌اش شحمه است اذن بضم همزه و سکون و ضم دال
شحمه و نون و اذین بروزن امیر نیز عربیست یعنی گوش و آن مؤنث مستعمل و جمعش
آذان بهمزه اظفارش بضم همزه و سکون ظاء حطی و ضم راء قرشت و واو و شین
و قرشت عربیست یعنی کر یعنی گران گوش جمعش اظفار بفتح است کر بفتح کاف
فارسیست اصل هدنه صلح و حرب جنگ یوم روز و لیل شب غیظ
خشم و ضحک خنده حکه خارش فقیه کر شرح هدنه بضم هاء و سکون دال
ابجد و نون و تاء و مهادنه نیز هر دو عربیست اول اسم مصدر و ثانی مصدر باب مفاعله
بمعنی با کسی آشتی کردن و صلح بضم صاد سعفص و سکون لام و حاء حطی نیز عربی و اسم مصدر
باب مفاعله و مؤنث نیز مستعمل است بنابر شهرت تفسیر آن نشده حرب بفتح حاء
حطی و سکون راء و قرشت و باء ابجد و محاربه نیز هر دو عربیست اول اسم مصدر
و ثانی مصدر باب مفاعله بمعنی با کسی جنگ کردن و آن گاهی مذکر مستعمل و جمعش
حروب بضم است یوم بفتح یاء حطی و سکون واو و میم عربیست یعنی روز جمعش
ایام بفتح است لیل بفتح لام و سکون یاء حطی و لام دیگر و لیلات نیز عربیست
بمعنی شب یعنی از زمان غروب آفتاب تا طلوع صبح صادق یا تا طلوع آفتاب

جمعش لیال و لیایل بفتح شش غیظ بفتح غین قطعی و سکون یاء حطی و ظاء قطعی
عربی و مصدر باب ضرب است یعنی خشم یعنی قهر و غضب کردن ضحک بفتح و کسر
ضاد قطعی و سکون حاء حطی و کاف بروزن ابل و کتف نیز عربی و مصدر باب علم
یعنی خندیدن حکه بکسر حاء حطی و تشدید کاف و تاء و حکاک بروزن عراب نیز
عربیست یعنی خارش جمعش حکاک بروزن عنب و آن صفت مشبهه از حک
بفتح از باب نصر یعنی خاریدنست نقبه بضم نون و سکون قاف و باء ابجد و تاء
و جرب بفتح جیم و فتح راء قرشت و باء ابجد نیز هر دو عربیست یعنی نوعی جوششی
که در انسان و حیوان بهم رسد و علامتش خارش بسیار است جمع اول نقب
بروزن رطب است گر بفتح کاف عجمی فارسیست اصل شارق و
شمس و کاد و یوح بیضا آفتاب سام و تبر و عسجد و عقیان و عین النضر زر
شارق بشین قرشت و کسر راء قرشت و قاف و بروزن رحبة و فرحة و امیر و نقل
و فرس نیز و شمس بفتح شین قرشت و سکون میم و سین سعفص و ذکاء بضم دال
تخفیف کاف و الف ممدوده و یوح بضم یاء حطی و واو و حاء حطی
و یوحی با الف مقصوره نیز و بیضا بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و ضاد
قطعی و الف ممدوده هر یازده عربیست یعنی آفتاب مشارق و شرقه و مشرق
و شرق آفتاب را گویند در حین بر آمدن و هر شش صفت مشبهه از شروق بضم و شرق
بفتح از باب نصر یعنی بر آمدن آفتاب است باقی آفتاب را گویند مطلق شمس مؤنث
مستقل و جمعش شموس بضم است ذکاء غیر منصرف و بدون الف لا ۴

مستقل

مستقل و فقر بیضاء از جهة وزن نحو است و بیضاء مؤنث ابیض نیز آمده و
در حلق بجیم از قطعه ششم سام بسین سعفص و الف منقلبه از واو و میم
و تبر بکسر تاء قرشت و سکون باء ابجد و راء قرشت و عسجد بفتح عین سعفص
و سکون سین سعفص و فتح جیم و دال ابجد و عقیان بکسر عین سعفص و سکون
قاف و یاء حطی و نون و نضر بفتح نون و سکون ضاد قطعی و راء قرشت بروزن
ابر و عراب ابجد نیز هر نه عربیست اول یعنی زر ناب و باقی یعنی زر یعنی طلا است
یعنی طلاها پارکهای طلای در معدن را گویند و واحدش سامة و نضرش
مفرد از جهت ضرورت شعر است و تبر طلای گداخته غیر مسکوک باشد یعنی تا
ناگداخته را گویند و عسجد و عقیان و نضر و نضار بکسر و النضر بفتح اول بضم
ثالث است و بعین طلای مسکوک و غیر مسکوک که را نیز گویند و یعنی خشم نیز آمده
و کذلک است در اصل چهارم از همین قطعه اصل نیک صحبت قبله بوسه
مهر کابین خندن دوست زوج شوی و زوجه زن عرناه سست فحل
شیخ نیک بفتح نون و سکون یاء حطی و کاف عربی و مصدر باب ضرب است
یعنی صحبت کردن زن و شوهر با یکدیگر یعنی جمع کردن و صحبت بضم صاد سعفص
نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی شهرت تقرر آن شده قبله بضم قاف و سکون
باء ابجد و لام و تاء عربیست یعنی بوسه مهر بفتح میم و سکون هاء و راء قرشت
و صداق بفتح و کسر صاد سعفص و صدقه بروزن مدرسه و غرفه و حجة و نحیاتی
و لعه و فتحاتین نیز هر هفت عربیست یعنی کابین زن جمع مهر مهور بضم
و فعلش از باب منع و نصر مستعمل و جمع صدقه بروزن مدرسه صدقات

بفتح اول و ضم ثانی و جمع صدقه بر وزن غرفه و جمع صدقه بر وزن غرفه صدقات
بضم اول و سکون و فتح و ضم تای تأنیث کابین یعنی کاف فارسیست خدن بکسر خا
معجمه و سکون دال ابجد و نون او بر وزن ابن نیز عربیست یعنی دوست ظاهری
و باطنی جمعش اخدان بفتح الف زوج بفتح زای و سکون واو و جیم عربیست
یعنی شوی یعنی شوهر زن و بعضی جفت خلاف فرد نیز آمده و گذشت در اصل
هفتم در قطعه اول شوی بضم شین با نقطه و واو مجهول فارسیست زوجه
بفتح زای و سکون واو و جیم و تای تأنیث در زوجه بفتحتین یعنی زن عزبا بکسر
عین سعفص و سکون زای و با و الف و تا و ممدوده مرد و زن
بکسر عین و سکون زای و با و الف و فتح همزه و تا و عزه بر وزن کتف
و مثل عزهای بکسر عین و سکون و فتح زای و تخفیف یا حطی و عزهو بکسر عین
و سکون نون و فتح زای و سکون ها و واو و تا و عزهاه بکسر و فتح
عین و سکون نون و فتح زای و سکون ها و واو و عنزهای بضم عین و سکون
نون و ضم زای و تخفیف ها و الف و کسر نون و تخفیف یا حطی نیز عربیست
یعنی مردی یعنی مردی که از زنان و بازی رغبت و میلی نداشته باشند
فحل بفتح فا و سکون حا حطی و لام عربیست یعنی نر یعنی مذکر از هر حیوان
جمعش فحول و فحوله بضم و افحل بفتح اول و ضم ثالث و فحال و فحاله بکسر
نر بفتح نون فارسیست   اصل حنطه گندم و خفه ارزن خبز نان لحم و
گوشت

اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر   شرح

حنطه بکسر حا حطی و سکون نون و طا حطی و تا عربیست یعنی گندم جمعش حنط
بر وزن عنب دخن بضم دال ابجد و سکون خا معجمه و نون و جاورس بجیم و الف
و واو و را و سین گذشت و سین سعفص نیز اول عربی و ثانی معرب گاورس فارسیست
یعنی ارزن ارزن بفتح همزه و سکون را بی نقطه و زای و نون فارسیست خبز بضم خا
معجمه و سکون با ابجد و زای عربیست یعنی نان و در صراح خبزه و جمعش اخباز بفتح
و خبوز بضم لحم بفتح لام و سکون و فتح حا حطی و میم عربیست یعنی گوشت جمعش
الحم بفتح اول و ضم ثالث و لحوم و لحمان بضم و لحام بکسر و پاره گوشت لحمه است   اصل بفتح همزه
و سکون صاد سعفص و لام و با اصول بضم حا حطی و ضم صاد و واو و لام نیز عربیست یعنی
بیخ و پایان هر چیزی جمعش اصول بضم و آصل بمد همزه و الف و ضم صاد است فرع بفتح فا
و سکون را گذشت و عین سعفص عربیست یعنی شاخ و بالای هر چیزی جمعش فروع
بضم است بذر بفتح با ابجد و سکون دال ابجد و را گذشت عربیست یعنی تخم زراعت
مطلق جمعش بذور بضم و بذار قطف بکسر قاف و سکون طا حطی و فا عربیست یعنی
بر یعنی میوه چیده شده مطلق جمعش قطاف بکسر و قطوف بضم است بر بفتح با
یک نقطه در پایین مخفف بار فارسیست   اصل لجه دریا و یم و بحر دریا قعر تک
قیل سیل و ... طی حر را او و حر   شرح لجه بضم لام و شد جیم و تا و لج بضم و کسر لام
و شد جیم نیز و دأما بفتح دال ابجد و سکون همزه و میم و الف ممدوده و یم بفتح یا حطی
و شد میم و بحر بفتح با ابجد و سکون حا حطی و را گذشت هر سه عربیست یعنی دریا
لجه و لج میان دریاهای عمیق در یا را گویند جمع لجه لجج بر وزن رطب و جمع بحر ابحر بفتح
اول و ضم ثالث و بحور بضم و بحار بکسر و تصغیرش نزد فیروزآبادی ابیحر است

نه بحیره دریا بفتح دال بی‌نقطه فارسیست قعر بفتح قاف و سکون عین سعفص و رای قرشت
عربیست بمعنی تگ یعنی ته و بن هر چیزی جمعش قعور بضم است تنگ بفتح تا و دو نقطه
در بالا و کاف عجمی فارسیست فیل بکسر فا و یای حطی و لام عربیست بمعنی پیل نر جمعش
افیال بفتح و فیول بضم و فیلة بر وزن قردة و مونثش فیله است پیل بکسر بای عجمی و یای
حطی فارسیست بقی بفتح بای ابجد و شدت قاف و بعوض بفتح بای ابجد و ضم عین
سعفص و ضاد منقطه نیز هر دو عربی و جمع بقة و بعوضة بفتح است بمعنی پشه و تخفیف اول
و تقصیرش بود از جهت وزن شعر است پشه بفتح بای عجمی و تخفیف و تشدید شین
با نقطه و اخفای ها فارسیست ظبی بفتح ظای منقطه و سکون بای ابجد و یای حطی
و حمر بکسر حای حطی و تخفیف میم و رای قرشت لف و نشر بترتیب ظبی
عربیست بمعنی آهوی نر جمعش اظب اظبی بفتح و ظبی بر وزن حلی و مونثش ظبیه
و جمعش ظبیات بفتحتین و جمع مذکر و مونث ظباء بکسر و مد است حمار عربیست
بمعنی خر اهلی و وحشی مطلقا جمعش احمرة و حمیر و حمر با بفتح و حمر و حمور بضمتین و
حمرات بضم و مونثش حماره است

شط و شاطی عدوه و جاهه
عملق
علیقه و ساحل کنار مزرعه حاره کلاته دان حارث برزگر

شط بفتح شین قرشت و تشدید طای حطی و شاطی بشین قرشت و کسر طای حطی و همزه منقلبه
از یا و عدوه بحرکات عین سعفص و سکون دال ابجد و واو و تا بر وزن دانه و علی
نیز و جلهة بفتح جیم و سکون لام و ها و تا و عیقة بفتح عین سعفص و سکون یای حطی
و قاف و تا و ساحل بسین سعفص و کسر حای حطی و لام و طرة بضم طای حطی و تشدید
رای قرشت و تا و طلیقة و ضفة بکسر و فتح ضاد منقطه و تخفیف فا و تا نیز هر دو عربیست

بمعنی کنار

بمعنی کنار شط و ضفة کنار نهر و کنار رود خانه و کنار هر چیزی را نیز گویند جمع شط
شطوط و شطان بضم و جمع طرة طرر بر وزن رطب و طرار بکسر است و عدوه
و عدا و جلهة کنار رودخانه و عیقة و ساحل کنار دریا و شاطی کنار مطلق را گویند
جمع ساحل سواحل بفتح و جمع شاطی شواطی بفتح است و استعمال حرف عطف از عدوه
و جلهه و عیقه و حاره از جهت وزن شعر است مزرعه بفتح میم و سکون زای و حرکات
رای قرشت و عین سعفص و تا و حاره بحای حطی و الف منقلبه از یا و واو و رای قرشت و تا
هر دو عربیست اول بمعنی کشت زار و ثانی بمعنی کلاته ده و محله که خانهای آن بیکدیگر
نزدیک باشند جمع مزرعه مزارع و تصغیرش بکلاته بی زینت و آن اسم مکان از زرع بفتح
از باب منع کشت کردن و رویانیدن است جمع حاره حارات کلاته بفتح کاف و تخفیف
لام و تا و دو نقطه در بالا و اخفای ها فارسیست حارث بحای حطی و کسر رای قرشت
و ثای مثلثه عربیست بمعنی برزگر زراعت کننده جمعش حارثون است و آن صفت از حرث
بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی کشت کردن است برزگر بفتح بای یکنقطه در زیر و سکون
رای بی نقطه و زای و فتح کاف عجمی و رای بی‌نقطه مرکب از برز بمعنی زراعت و از گر
بمعنی کننده و فارسی و تبدیلش بیدر بدال بانقطه از زبان است [illegible] عملق

شنشنه هجیر و شیمه اگر دو دالبت خوی
غیث باران تلع برفرو ناودم [illegible]

شرح شنشنه بکسر هر دو شین قرشت و سکون نون اول و فتح نون دوم و ها و هجیر
بکسر ها و تشدید جیم مکسوره و یای حطی و رای قرشت و شیمه بکسر شین قرشت و یای
حطی و فتح میم و ها و دکاهی قلب یا بهمزه نیز و دیدن بفتح هر دو دال ابجد و سکون
یای حطی و نون و دیدان و دیدان بفتح نیز و داب بفتح دال ابجد و سکون

و فتح همزه و بای ابجد هر صفت عربیست یعنی طبیعت و عادت جمع اول شمایلش
بفتح و جمع ثالث شیم بروزن عنب و جمع رابع دیادن و دیادین بفتح و اسقاط
حرف عطف از نحو و زیدن از جمله وزن نمونه است   خوک بضم خاء و بهم نقطه
و واو مجهول و بای دو نقطه در پایین فارسیست   غیث بفتح غین نقطه دار و سکون
یای حطی و ثاء مثلثه عربیست یعنی باران جمعش غیوث بضم ثلج بفتح
ثاء مثلثه و سکون لام و جیم عربیست یعنی برف جمعش ثلوج بضم ثأد
بفتح ثاء مثلثه و سکون و فتح همزه و دال ابجد عربیست یعنی نم و تقلیش ارباب علم
مبلول بفتح میم و سکون بای ابجد و ضم لام اول عربیست یعنی چیز تر و آن صفت از
از بلل بفتحتین و بل و بلال بکسر و بلاله بضم از باب نصر یعنی تر کردن است تحقیق
کوه او رنا دکه دکان عرفه بالاسته گوی   سده در که درب رو راه معبر
رهگذر   شرح کوه بفتح و ضم کاف و شدید واو مفتوحه و تاء و کوه بفتح کاف و شدید
واو و مشکاة بکسر میم و سکون شین و ثاء دکاف و الف منقلبه از واو و تاء نیز هر
عربیست یعنی سوراخ و در بچه دیوار کوه دکو سوراخی را گویند که عقبیش باز باشد
جمعش کوی بضم و قصر و کواو بکسر و مدا است مشکوه سوراخی را گویند
که عقبش بسته باشد جمعش مشاکی بفتح است و روزن بفتح راء و ثاء و سکون واو
و زای و نون نیز عربی و مخفف روزنه است بمعنی شهر نت تفسیر آن شده دکه
بفتح دال ابجد و شدید کاف و تاء عربیست یعنی دکان که اهل حرفه در آن نشینند
و دکان بروزن ارکان نیز عربی و جمعش دکاکین بفتح و تخفیف کاف است بمعنی
تفسیر آن شده عرفه بضم غین نقطه دار و سکون راء و ثاء و نون دو تا و علیه بضم

دکمر یعنی

دکمر یعنی سعفص و کمر و شدید لام و شدید بای حطی و تاء نیز هر دو عربیست یعنی بالاخانه
جمع اول غرف بروزن رطب و غرفات بضم اول و سکون و فتح و ضم ثانی و جمع ثانی علالی
بفتح عین و تخفیف باء و قیرش بمعنی مطلق بالا از جمله عروس شعریست سکه بکسر سین سعفص
و شدید کاف و تاء عربیست یعنی کوی یعنی کوچه مستوی و راست و کوی بضم کاف و واو مجهول
و یاء دو نقطه در پایین فارسیست   سده بضم سین سعفص و شدید دال ابجد و تاء عربیست
یعنی درگاه سرای که بکوچه گشوده شود جمعش سدد بروزن رطب و درب بفتح دال
ابجد و سکون راء و ثاء و بای ابجد عربیست یعنی دروازه شهر و قلعه جمعش دروب
و مسراب معبر بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح بای ابجد و راء و ثاء عربیست یعنی
رهگذر یعنی گذرگاه رود و نهر جمعش معابر بفتح است و آن اسم مکان از عبر بفتح و عبور
بضم از باب نصر یعنی برآب گذشتن است   محلق برزه جامه ستر پرده و رقعه پاره
رشته کهن   خیط رشته ابره سوزن دان بطانه آستر   شرح برزه بفتح
بای ابجد و شدید زای عربیست یعنی جامه یعنی آنکه پوشیده شود یا متاع خانه از پوشیدنیها
و مانند آن ستر بکسر سین سعفص و سکون تاء و ثاء و راء و ثاء عربیست یعنی پرده یعنی
پوشش مطلق جمعش ستور بضم و استار بفتح است و آن صفت مشبهه از ستر بفتح از باب
نصر یعنی پوشیدن است   رقعه بضم راء و ثاء و سکون قاف و عین سعفص و تاء
عربیست یعنی پارچه که پینه کرده شود با آن جمعش رقاع بکسر است و آن صفت
مشبهه از رقع بفتح از باب فتح یعنی پینه در جامه دوختن است رث بفتح راء
و ثاء و شدید ثاء مثلثه و رثه بفتح همزه و فتح راء و شدید ثاء و رثه نیز عربیست
یعنی چیز کهنه جمعش رثث بروزن قرس و عنب و رثاث بکسر است و آن صفه

مشبهه از رتاختن بفتح از باب ضرب یعنی کهنه شدن رسن خیط بفتح خای نقطه دار و سکون
یای حطی و تای حطی و بر وزن کتاب سلکه بکسر سین سعفص و سکون لام و کاف و تای
نیز هر دو عربیست یعنی رشته خیاط جمع خیط اخیاط بفتح و خیوط و خیوطه بضم و جمع
سلکه سلک بکسر و جمع جمعش اسلاک بفتح و سلوک بضم یعنی رشته بکسر رای بی نقطه
و سکون شین بی نقطه و تای دو نقطه در بالا و اخفای های فارسیست ابره بکسر همزه
و سکون بای ابجد و رای قرشت و تای عربیست یعنی سوزن نزد جوهری و جمعی یعنی جوالدوز
آهنی نزد فرزانه ای جمعش ابر بر وزن عنب و ابار بکسر است و یعنی نیشش عقرب
و زنبور و جز آن همان ابره [illegible] و میاید در اصل اول از قطعه سیم و اصطبل بطانه بکسر بای
ابجد و تخفیف طای حطی و نون و تای عربیست یعنی آستر جامه جمعش بطانات بکسر
و بطائن بفتح است [illegible] ابره آستر ظهاره گویند بفتح ظای نقطه دار و رای قرشت بر وزن بطانه
جمعش ظهائر بفتح است محقق زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان جذوه
دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر شرح زبره بضم زای و سکون بای ابجد و رای قرشت
و تای وحدت عربیست یعنی پاره از آهن جمعش زبر بر وزن رطب و عنق [illegible]
کسره بکسر کاف و سکون سین سعفص و رای قرشت و تای وحدت عربیست یعنی پاره
از آهن از هر چیز جمعش کسر بر وزن عنب و تعریفش تخصیص آن از جهت وزن [illegible]
و آن صفت مشبهه از کسر بفتح از باب ضرب یعنی شکستن است جذوه بحرکات
جیم و سکون ذال نقطه دار و واو و تای وحدت عربیست یعنی پاره از آتش جمعش
جذی بضم و کسر جیم و تنوین ذال و جذاة بکسر است فلذه بکسر فا و سکون لام و ذال
نقطه دار و تای وحدت عربیست یعنی پاره از جگر و گوشت و سیم و زر جمعش فلذ بر وزن

عنب و تخصیصش بجگر از جهت ضرورت شعر است محقق خمع و طلبس و شیذمان و
ادرس شبدیه [illegible] فرضخ عجوه نام خرما شرق و شارق نام خور شرح خمع بکسر خای
نقطه دار و سکون میم و عین سعفص و طلبس بکسر طای حطی و سکون لام و بای ابجد و سین سعفص و شیذمان
بفتح شین و رای قرشت و سکون یای حطی و ضم ذال نقطه دار و تخفیف میم و الف و نون زائده
و ادرس بفتح همزه و سکون دال و رای و سین سعفص و ادریس بر وزن زبیر نیز هر چهار عربیست
یعنی [illegible] فرضخ بفتح فا و سکون رای قرشت و ضاد و خای نقطه دار و عجوه بفتح عین سعفص و سکون
جیم و واو و تای [illegible] و علیه [illegible] بضم نیز هر چهار عربیست یعنی خرمای اول نوع اعلی از خرما
[illegible] باقی انواع علی از هر خرمای حجاز و مدینه [illegible] شرق را گویند شرق بفتح شین و رای قرشت
و سکون و فتح رای قرشت و قاف و شارق بشین و رای قرشت و کسر رای قرشت و قاف [illegible]
رحمة و رحمة و امیر نیز هر شش عربیست یعنی خور یعنی آفتاب در حین بر آمدن و هر شش
صفت مشبهه از شروق بضم و شرق بفتح از باب نصر یعنی بر آمدن آفتابست خور
بفتح خای با نقطه و واو معدوله و رای بی نقطه فارسیست اصل القطعة
الرابعة فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور یعنی قطعه چهارم در بحر مجتث
مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم زهی چراغ
رویت گل همیشه بهار قد تو در چمن سرو خوش رفتار مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلان بگوی مجتث و این بحر اکثر بتکرار و وجه تسمیه
این بحر گذشت در قطعه دوم و در این قطعه از ده بیت اصل و
پنج بیت محلی است اصل فرس [illegible] و [illegible] سبب ستار

چه ذیل دامن جامه است و تکه بند ازار   فریس بفتح فا و کسر رای قرشت و یای
حطی و سین سعفص عربیست یعنی چیز چوبی که جولاهان بر سر ریسمان تار می‌بندند
کم بضم کاف قرشت و میم عربیست یعنی آستین جامه که دست از آن بیرون کنند و
جمعش اکمام بفتح و کمه بر وزن قره است   سب بکسر سین سعفص و تشدید
بای ابجد و عمامه بکسر عین سعفص و تخفیف میم نیز هر دو عربیست یعنی دستاری
که مردان بر سر پیچند جمع سب سبوب و سباب بفتح و جمع عمامه عمائم بفتح و عمام بکسر است
دستار بفتح دال بی‌نقطه مرخم دستار او فارسی و تخفیف کم [illegible]
[illegible] ذیل بفتح ذال ثخذ و سکون یای حطی و لام عربیست یعنی دامن
جامه است و بمعنی آخر هر چیزی نیز آمده و می‌آید در اصل چهارم از قطعه سی و
هشتم جمعش اذیال و اذیل بفتح و ذیول بضم است   تکه بکسر تای قرشت و تشدید
کاف و تای قرشت عربیست یعنی بند ازار یعنی بند زیر جامه جمعش تکک بر وزن
عنب است و ازار و ازر بکسر همزه و تخفیف زای و رای قرشت نیز عربی و مونث
مستعمل و جمعش آزره بر وزن قرده و ازر بضم و ضمتین است بنا بر شهرت
تغییر یافته شده   اصل کبیر بجید داد از تمام و ناقص کم   قلیل و نزر و یسیر آمده و
حساب بیشمار   شرح کبیر بفتح کاف و کسر بای ابجد و یای حطی و رای قرشت
بر وزن بغل و عراب و صحاب و جعفر نیز عربیست یعنی چیز بسیار [illegible] نقیضش
به بجید یعنی غیر متناهی مجید است و هر پنج صفت از کثرة بفتح و کسر [illegible]
و کثر بضم از باب حسن یعنی بسیار شدن است بجید بر کتاب [illegible]
و حد عربی و بفتح [illegible] و تشدید دال بمعنی آخر و منتهی و تخفیفش از جهة وزن

ثروت است الف بواو و کسر فا و رای قرشت عربیست یعنی چیز تمام یعنی که ناقص و کم نباشد و آن
صفت مشبهه از وفاره و وفور بفتح   و وفور بضم و وفره بکسر از باب حسن و فور یعنی تمام گشته
و تمام [illegible] قرشت نیز عربی و مصدر از باب سفر است بنابر شهرت تغییر یافته شده
ناقص بنون و کسر قاف و صاد سعفص عربیست یعنی چیز کم و ناتمام و آن صفت از نقص
بفتح از باب نصر یعنی کم کردن و از نقصان بضم از همان باب یعنی کم شدن کم بفتح کاف
فارسیست قلیل بفتح قاف و کسر لام و یای حطی و لام دیگر بر وزن عراب و شراب نیز و نزر
بفتح نون و سکون زای و رای قرشت و نزیر و منزور نیز و یسیر بفتح یای حطی و کسر سین سعفص
و یای حطی و رای قرشت هر هفت عربیست یعنی چیز سهل نیز آمده و می‌آید در اصل اول از قطعه
بیست و هشتم و هر هفت صفت است سه اول از قلة بکسر و قل بضم از باب ضرب و باقی از نزر
و نزارة بفتح و نزور و نزور بضم و یسیر بضم از باب حسن یعنی اندک شدن   حساب بکسر حای حطی
و تخفیف سین سعفص و بای ابجد و حسب بفتح و حسبان بضم و حسبان و حسبانه و حسبه
بکسر اول نیز عربی و مصدر از باب نصر یعنی شمردن و نگاه داشتن   اصل قطاب جیب
سراویل ازار و خف موزه   عثار سازه جسر [illegible] مهار   قطاب بکسر قاف و تخفیف
طای حطی و بای ابجد عربیست یعنی جیب یعنی گریبان جامه که سر از آن بیرون کنند و جیب
بفتح جیم و سکون یای حطی و بای ابجد نیز عربی و جمعش جیوب بضم است بنا بر شهرت تغییر
شده سراویل بفتح سین سعفص و تخفیف رای قرشت و کسر واو و یای حطی و لام
و سراوین بتبدیل لام بنون و سروال و سرواله و سروین بکسر و شروال بکسر شین
قرشت نیز [illegible] عربیست یعنی ازار یعنی زیر جامه و [illegible] مستعمل و جمعش
آزره بر وزن قرده و ازر بضم و ضمتین است بنابر شهرت تغییر یافته شده خف بضم خای

نکند و مشتق عربیست یعنی موزه یعنی چکمه جمعش خفاف بکسر است موزه بفتح میم و سکون
واو و زای و اخفای های فارسیست معربش موزج بفتح میم و سکون واو و فتح زای و جیم و
جمعش موازجه و موازج بفتح میم است عقاد بفتح عین سعفص و تخفیف قاف و قرشت و
دال ابجد و بروزن غرفه و عقده بضم عین سعفص و شد دال ابجد و بروزن غرفه و عقده
بضم عین سعفص و شد دال ابجد و ها هر سه عربیست یعنی سازه یعنی چیزی از نال و اصلاح
و ارای جوارش ... کنند ابتدا بفتح اول و ضم ثالث و فعلش از باب حسن
مستعمل و جمع عقده عقد بروزن رطب است سازه فارسیست جسر بکسر و فتح جیم و سکون
سین سعفص و را قرشت عربیست یعنی پل که بر آن گذرند جمعش اجسر بفتح و جسور
بضم است پل بضم بای عجمی فارسیست زمام بکسر زای و تخفیف میم و خطام بفتح خای
نکند و کسر طای حطی و با حطی را قرشت نیز هر دو عربیست یعنی رسنی
که بسته میشود بر چوب حلقه که در استخوان بینی شتر فرو بر کنند جمعش
ازمه و خطم مهار یعنی چوبی که در استخوان بینی شتر فرو کنند جمع ازمه
و مهار نیز عربیست اهل مدینه و بلد و مصر شهر و ربض چنانکه معروف
شکر گاهست حصن حصار شرح مدینه بفتح میم و کسر دال ابجد و یای حطی و نون
و ها و بلد بفتح با و لام و دال ابجد و بلده بفتح با ابجد و سکون لام و تای
نیز و مصر بکسر میم و سکون صاد سعفص و را قرشت و کوره بضم کاف و واو و
قرشت و ها نیز هر چهار عربیست یعنی شهر یعنی ولایت جمع اول مداین بفتح میم
و کسر همزه و مدن بضم دال و میم و جمع ثانی بلدان بضم و بلاد بکسر و جمع ثالث
امصار بفتح و جمع رابع کور بروزن رطب است شهر بفتح شین بالنقطه نیست

سور بضم سین سعفص و واو و را قرشت عربیست یعنی ربض یعنی دیوار
باروی شهر و قلعه جمعش اسوار بفتح و سیران بکسر است و ربض بفتح را و قرشت
و فتح با ابجد و ضاد منقوطه نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر آن نشده و ربض یعنی
زن نیز آمده و میآید در ملحق دوم از قطعه بضم معرکه بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح
و ضم را قرشت و کاف و ها و معرک و معسکر نیز عربیست یعنی لشکرگاه یعنی جای
لشکر و جنگ جمعش معارک بفتح است و آن اسم مکان عرک است بکسر و معارکه
بضم از باب مفاعله یعنی باهمی جنگ کردن است لشکرگاه مرکب از لشکر و از کاف
یعنی جای و مکان و فارسیست حصن بکسر حا حطی و سکون صاد سعفص و نون
و بروزن امیر نیز عربیست یعنی حصار یعنی جای محکم جمعش حصون بضم حا و حصان
بفتح و حصنه بفتحتین است ... صفت حصانه بفتح از باب حسن یعنی محکم و استوار
شدن حصار و غیر آنست و حصار بکسر حا حطی و تخفیف صاد سعفص
و را قرشت نیز عربیست ... صفه از حصر بفتح از باب ... یعنی بازداشتن
از صفوف و غیره است و چون جای محکم بازدارنده ... است از صعود
و ورود دشمن لهذا تفسیر بحصار شده اصل صحیفه نامه قلم خامه دوات دستکین کارد
خیاط و مخیط و سوزن جبه فرزت سم سوفار صحیفه بفتح صاد سعفص و کسر
حا حطی و فا و ها عربیست یعنی نامه یعنی کتاب مکتوب جمعش صحایف و
صحف بضم و صحائف ... است نامه بنون فارسیست قلم بفتح قاف و فتح لام و میم
عربیست یعنی ... خامه یا خامه تراشیده جمعش اقلام بفتح و اقلام بکسر است
خامه بخا بالنقطه و اخفای ها فارسیست سکین بکسر سین سعفص و شد

وکاف و یاء حطی و نون و سکینه با ثاء و عربیست یعنی کارد و آن هر ثبت بر زند
مستعمل است خیاط بکسر خاء نخذ و تخفیف یاء حطی و اء حطی مخیط بکسر
میم و سکون خاء نخذ و فتح یاء حطی هر دو عربیست یعنی سوزن ثانی اسم آلت
از خیاط بکسر از باب ضرب یعنی دوختن است   خرزت بفتح و ضم خاء نخذ و سکون
راء قرشت و تاء قرشت و تسم حرکات سین سعفص و شد میم هر دو عربیست
یعنی سوفار یعنی سوراخ زن و کوش و خرزه مطلق جمع ثانی سوم بضم و سین بکسر
و تخفیفش از جنس درزن مشهور است   سوفار بضم سین بی نقطه فارسیست یعنی سوراخ
کوش و مطلق سوراخ تنگ نیز   اصل لبیب عاقل و عمرو و عیق عاقل کول
شفیق دادور و رفیق و صاحب یار   شرح لبیب بفتح لام و کسر باء
ابجد و یاء حطی و باء دیگر عربیست یعنی شخص عاقل جمعش الباء و الباب
و آن صفت مشبهه از اللبابه بفتح از باب علم یعنی خردمند شد نشست و عاقل یعنی
سعفص و کسر قاف و لام نیز عربیست و جمعش عقلا و عقال و مخلش از
ز عقل و معقول بفتح از باب ضرب مستعمل است بنا بر شهرت بتغیر آن بشد
عمرو بحرکات عین و سکون میم و را و تشدید و رو دنس و عیق بفتح عین
و فتح و کسر یاء ابجد و شد یاء حطی و عاقل یعنی و کسرها و لام هر سه
عربیست اول یعنی شخص بازنموده و بی تجربه و جمعش اعی ز بفتح و علو بضم
و ثانی یعنی شخص در بیابنده و کودن و ثالث یعنی شخص سهو کننده پس بفتح یعنی
بکول یعنی ابله و بنکی خور مجاز است و هر سه صفت مشبه اول از عمارة بفتح از باب
نصر و یا حسن یعنی بازنموده کار رسیدن و ثانی از عبا و عباوه بفتح از باب یعنی

در بیافتن و ثالث مغفول بضم و عفله بفتح از باب نصر یعنی سهو کردن کول بضم کاف عجمی و واو
مجهول فارسیست شفیق بفتح شین قرشت و کسر قاف و یاء حطی و قاف دیگر عربیست
یعنی دادور یعنی برادر و آن صفت مشبهه یعنی مفعول از شفق بفتح از باب نصر یعنی
نیش است چون نصف برادر شده لهذا
بی نقطه و را بی نقطه فارسی یا و راء است رای قرشت و سکون دال
ابجد و همزه ورفیق بفتح راء قرشت و کسر فاء و یاء حطی و قاف و صاحب بصاد
سعفص و کسر حاء حطی و باء ابجد هر دو عربیست اول یعنی یار یعنی شخص مهربان
جمعش ارداء بفتح است و ثانی یعنی شخص چرب و نرم جمعش رفقاء بضم راء و فتح
فاء و قداست و ثالث یعنی شخص متعلق جمعش اصحاب و اصاحیب و صحب
بفتح و صحبه بفتح و کسر و صحاب و صحبان بکسر و تغیر ثانی و ثالث جیاد هم است و هر سه
صفت است اول از رد و بکسر از باب منع یعنی یاری کردن و ثانی از رفق بکسر و رفق
بروزن مجلس و منبر از باب نصر و ضرب و منع یعنی چرب و نرمی کردن و ثالث از صحبه
بفتح و کسر و صحبه بضم از باب علم یعنی اختلاط کردن و همراه شدن یار فارسیست اصل
حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو   سفرجل آبی و تفاح سیب و تین انجیر
شرح حدیقه بفتح حاء حطی و کسر دال ابجد و یاء حطی و قاف و تاء عربیست یعنی باغ
با درخت جمعش حدائق بفتح است   خشب بفتح خاء نخذ و فتح شین قرشت
و باء ابجد عربیست یعنی چوب کنده جمعش خشب بضمتین نیز و بضم و کسر و
و ضمتین و خشبان بضم است خوخ بفتح خاء نخذ و سکون واو و خاء دیگر
بفتح و قدیر عربی و جمع خوخه بفتح هر دو خاء است یعنی شفتالو سفرجل بفتح سین

سفرجل بفتح فاء و سکون را و تشدید جیم و لام عربیست یعنی آبی یعنی به جمعش سفارج
بفتح و واحدش سفرجله است آبی بهمزه و الف و کسر باء یکنقطه در پائین و یاء دو نقطه
فارسیست تفاح بضم تاء و تشدید فاء و حاء حطی عربیست یعنی سیب رمان
بضم راء و تشدید میم و الف و نون زائده نزد سیبویه با الف زائده و نون
اصلیه نزد اخفش عربیست یعنی انار و واحدش رمانه است انار بنون مخفف
انار و فارسیست اهل عقار قهوه و راح و مدام و قرقف می کمی دلاور و فارس
سوار و صید شکار اهل عقار بضم عین سعفص و تخفیف قاف و تشدید قهوه
بفتح قاف و سکون ها و تاء مدوره در آخر و راح براء و تشدید الف و حاء حطی
و راح بفتح راء و تخفیف یاء حطی نزد مدام بضم میم و تخفیف دال ابجد و مدامه
بانات نیز و قرقف بفتح هر دو قاف و سکون راء و تشدید فاء و بر وزن عصفور
نیز هر هشت عربیست یعنی می یعنی شراب انگوری یا مطلق شراب می بفتح میم
فارسیست کمی بفتح کاف و کسر میم و تشدید یاء حطی عربیست یعنی دلاور یعنی
شخص صاحب دل و پهلوان جمعش کماة بضم و کماة بفتح موثر و تخفیفش از
از جهت وزن شعر است و آن صفت مشبهه یعنی فاعل آن کمی بفتح از باب سمع
یعنی زره و کلاه خود پوشیده گشت و چون لابس سلاح پهلوانست لهذا اکثر
کمیش نامیده اند دلاور بکسر دال بینقطه مرکب از دل و در آور یعنی صاحب دل فارسیست
فارس بفاء و کسر راء و تشدید سین سعفص عربیست یعنی شخص اسب سوار جمعش
جمعش افراس و فوارس بفتح و فرسان بضم است و آن صفت از فراسة بفتح
در باب حسن سوار شدن است صید بفتح صاد سعفص و سکون یاء حطی و دال

ابجد عربیست یعنی شکاری یعنی آنچه شکار کرده میشود از وحوش و طیور و غیر و آن
صفت از صید بفتح از باب ضرب یعنی شکار کردنست شکار بکسر شین با نقطه
مخفف شکاری و تخفیفش از جهت رعایت قافیه است اهل احد یکی عشره
ده مائة صد اثنان دو   ثلثه و خمس سه و پنج اربعه چهار   شرح احد بفتح
همزه و فتح حاء حطی و دال ابجد و واحد نیز بهمزه و عربیست یعنی یکعدد مذکر جمع او
آحاد بمد احدان بضم و مؤنثش احدی بکسر و ثانی که نسبیه است میشود جمعش
و احدوات است و عدد یکم را اول و حادی گویند در مذکر و اولی بضم و حادیه در
عشره بفتح عین سعفص و فتح شین و تشدید راء و تشدید تاء عربیست یعنی ده
عدد مذکر جمعش عشرات یعنی ده و مؤنثش عشر بلیتاء است و عدد دهم را عاشر
گویند در مذکر و عاشره در مؤنث مائه بکسر میم و فتح همزه و تاء مدوره معوض از یاء
عربیست یعنی صد عدد مذکر و مؤنث مطلق مات و مئون بکسر و مئین بکسر میم و فتح
همزه است اثنان بکسر همزه و سکون ثاء و تشدید و نون عربیست یعنی دو عدد مذکر
و مؤنثش اثنتان و ثنتان بکسر و عدد دوم را ثانی گویند در مذکر و ثانیه در مؤنث
ثلثه بفتح ثاء مثلثه و لام و الف و تاء و خمسه بفتح خاء مثلثه و سکون میم و
و سین سعفص و تاء و الف و تشدید ثلثه عربیست یعنی سه عدد مذکر مؤنثش
ثلث بی تاء است و عدد سیم را ثالث گویند در مذکر و ثالثه در مؤنث خمسه عربیست
یعنی پنج عدد مذکر مؤنثش خمس بی تاء است و عدد پنجم را خامس گویند در مذکر
و خامسه در مؤنث اربعه بفتح همزه و سکون راء و تشدید و باء ابجد و عین سعفص و تاء
عربیست یعنی چهار عدد مذکر مؤنثش اربع بی تاء است و عدد چهار را رابع گویند در مذکر

ورابعه در مؤنث   اهل دلیک سته و سبعه ثمانیه لا تسعه   شش هفت درخت
دیگر هشت و نه چه الف هزار   شرح سته بکسر سین سعفص و تشدید تاء قرشت و دال
و سبعه بفتح سین سعفص و سکون باء و فتح باء ابجد و عین سعفص و ثمانیه بفتح ثاء
ثخذ و تخفیف میم و کسر نون و یاء حطی و تاء و تسعه بکسر تاء قرشت و سکون سین
سعفص و عین سعفص و تاء و الف و نشر بر ترتیب سته عربیست یعنی شش
عدد مذکر مؤنثش ست بی تاء است و عدد ششم را سادس گویند در مذکر
و سادسه در مؤنث سبعه عربیست یعنی هفت عدد مذکر مؤنثش سبع بی تاء
و عدد هفتم را سابع گویند در مذکر و سابعه در مؤنث ثمانیه عربیست یعنی هشت
عدد مذکر مؤنثش ثمان بی تاء است و عدد هشتم را ثامن گویند در مذکر و ثامنه
در مؤنث تسعه عربیست یعنی عدد مذکر مؤنثش تسع بی تاء است و عدد نهم
تاسع گویند در مذکر و تاسعه در مؤنث الف بفتح همزه و سکون لام و فاء عربیست
یعنی هزار عدد مذکر و مؤنث مطلق و آن مذکر مستعمل و جمعش الوف بضم الف و لام
بلد است   اهل عرب بید است و صنوبر خلاف باز و بید   چه نخل خرما و صنار
و صاد توت و دلب چنار   شرح غرب بفتح غین منقوط و فتح راء قرشت
و باء ابجد عربیست یعنی درخت بید یعنی درخت سفید و لادار درختی
که باصفهان و سنگ و بقزوین وزم گویند جمعش اغراب بفتح بید بفتح باء عجمی
و فتح دال منقوط و اخفای هاء فارسیست صنوبر بفتح صاد سعفص و فتح نون
و سکون واو و راء ابجد و راء قرشت و خلاف بکسر خاء ثخذ و تخفیف لام
و فاء الف نشر بر ترتیب   صنوبر عربیست یعنی نازو یعنی درخت کاج

خلاف

خلاف عربیست یعنی درخت بید برگی نازو بنون و ضم زای عجمی و واو و بید بکسر باء
منقوط در پایین هر دو فارسیست نخل بفتح نون و سکون خاء ثخذ و لام و نخیل نیز
عربیست یعنی درخت خرما و آن مذکر نیز مستعمل و واحدش نخله و جمعش نخیل است
نیز و صاد بکسر فاء و سکون راء قرشت و صاد سعفص و دال ابجد عربیست یعنی درخت
توت و یاء مطلق بار درخت توت یا توت سیاه و توت بضم تاء قرشت و واو
هر دو توث بتبدیل تاء آخر بثاء ثخذ نیز از این فارس هر دو معرب بود و دلب بضم دال
منقوط و لب بضم دال ابجد و سکون لام و باء ابجد عربیست یعنی چنار و واحدش دلبه
و چنار بکسر جیم عجمی و تخفیف نون و راء منقوط فارسی و معربش صنار بکسر صاد سعفص
و تخفیف و تشدید نون و راء قرشت   تحلق تصافح است گرفتن چه دست یکدیگر تعانق
تعانق است گرفتن لند بجز کنار   شرح تصافح بفتح تاء قرشت و تخفیف صاد سعفص
و ضم فاء و حاء حطی و مصافحه بضم میم و تخفیف صاد سعفص و فتح فاء و حاء حطی
و تاء نیز هر دو عربی و مصدر است اول از باب تفاعل و ثانی از باب مفاعله یعنی دست
یکدیگر را گرفتن در سلام تعانق بفتح تاء قرشت و تخفیف عین سعفص و ضم نون
و قاف و معانقه بضم میم و تخفیف عین سعفص و فتح نون و قاف و تاء نیز هر دو عربی
و مصدر است اول از باب تفاعل و ثانی از باب مفاعله یعنی یکدیگر را در بغل گرفتن و
در گردن یکدیگر کردن در دوستی تحجر تحرکات حاء حطی و سکون جیم و راء قرشت
بضم و کسر تین عربی و مصدر باب تفعل است یعنی لند کردن یعنی باز داشتن و منع کردن
کسی را از تصرف در مال خود و از حرام کردن و بعضی اول متعدی یعنی و بعضی ثانی متعدی
یعنی و بنفس هر دو مستعمل است و حجر بکسر یعنی عقل نیز آمده و میاید در اصل عرب از

قطعه نظم کند بفتح کاف فارسیت   عَلَق شمامه عطر بود بوی بوی دان جونه
بمدّ و قصر تو با ورد را گلاب شمار   شرح شمامه بفتح شین و تشدید و تخفیف میم و فتح
میم دیگر و تا و عطر بکسر عین سعفص و سکون طاء حطی و راء قرشت هر دو عربیست یعنی
بوی خوش جمع اول شمامات بفتح و جمع ثانی عطور بضم و تفسیر مطلق بوی و اسقاط وصف
عطف در ثانی از جهة وزن شعر است   جونه بضم جیم و سکون واو منقلبه از همزه و تاء
عربیست یعنی بوی دان یعنی ظرف بوی خوش جمعش جون بر وزن رطبه
بوی دان بضم با و یکنقطه در پایین مرکب از بوی و از دان مفید معنی ظرفیه و فا
و فارسیست ورد با میم و الف مقصوره و ممدوده و فتح واو و سکون راء قرشت
و دال ابجد عربیست یعنی گلاب و آن مرکب از ماء ممدوده یعنی آب و از ورد بفتح
یعنی گل گلابی و بعد از ترکیب بقصر و مد هر دو مستعمل است   عَلَق رحیص
دنس ترحک خزین خزین   دول ایام و وسن خفته و یقظ بیدار   شرح
رحیص بفتح راء قرشت و کسر حاء حطی و یاء حطی و صاد قطع و بر حرف بر عربیست
یعنی جرم ... شسته و آن صفت از رحص بفتح از باب منع یعنی شستن است و
بفتح دال ابجد و کسر نون و سین سعفص عربیست یعنی چرک آلود یعنی چرکن و آن صفت
از دنس است و دنس بفتحتین از باب علم یعنی چرکن شدن است ترحک بضم
بانقطه و واو معروف و سکون خاء با نقطه و کسر کاف عجمی و نون مرکب از نوع یعنی
چرک و از کن مخفف یعنی مفید معنی الصاق بچیزی و فارسیست خرین بفتح
جیم و کسر راء قرشت و یاء حطی و نون و بر وزن تفعل مفرد و بیدار بفتح با و یک
و سکون هاء و دال ابجد و راء قرشت هر دو ... بعنی خرمن نا کوفته

مطلق جمع اول جرن بضمتین است   خرمن بکسر خاء با نقطه فارسیت   دَول
بفتح دال تخفیف و ضم لام اول عربیست یعنی حیوان رام یعنی ضد وحشی جمعش دلل
بضمتین و دوله بفتح است و آن صفت از دول بضم و کسر از باب ضرب یعنی رام شدن است
و وسن بفتح واو و کسر سین سعفص و نون و وسنان بفتح و وسیان بکسر عربیست
یعنی مرد خفته خواب آلود و سینه و دوسین است و آن صفت از وسن بفتحتین از
و وسنه بکسر از باب علم یعنی در خواب خفتن است   یقظ بفتح یاء حطی و کسر قاف و ضم
قاف و ظاء منقطع در وزن سکران عربیست یعنی مرد بیدار جمعش ایقاظ
بفتح و مونثش یقظه و جمعش یقاظی است و آن صفت از یقاظ و یقظ بفتحتین از باب
خشن و علم یعنی بیدار شده است   عَلَق مراح جای شتر مربض است جای غنم
کناس دان و مجار آن آهو و گفتار   شرح مراح بضم میم و تخفیف راء قرشت و الف
منقلبه از واو و حاء حطی عربیست یعنی جای شب بروز آوردن چاروای مطلق و
و تخصیص بشتر از جهة ضرورت شعر است و آن اسم مکان از راحه بکسر از باب نصر
یعنی چهار پای را بجای شب ... بردن است مربض بفتح میم و سکون راء قرشت و کسر باء
ابجد و ضاد منقطع در وزن مقعد عربیست یعنی جای خفتن غنم یعنی گوسفند
مطلق جمعش مرابض بفتح است و آن اسم مکان از ربوص بضم از باب ضرب لغة
اول و از باب نصر لغة ثانی یعنی خفتن گوسفند است و غنم بفتح غین منقطع و فتح
نون و میم عربیست و اسم جنس و مونث و مستعمل و جمعش اغنام و اغانم بفتح و
و غنوم بضم است ... کناس بکسر کاف و تخفیف نون و سین
سعفص و مجار بکسر و فتح واو و تخفیف جیم و راء قرشت لف و نشر مرتب است

کناس عربیست یعنی آن آهو یعنی جای آهو جمعش کنس بضمتین در وزن رکع و فعلش
از باب ضرب و تفعل نیز مستعمل است و جار عربیست یعنی جای [illegible] کفتار و
در مثال آن جمعش اوجرة بفتح اول و کسر ثالث و وجر بضمتین است آن بهمزه و الف
و سکون نون اشاره بلفظ جای مذکور در مصراع اول و فارسی و کسر نون نشیمن از جهة
وزن شعر است   محلق قضیم دان جو جو معلف آخر آری   چه دشت آجیه
نشوار وجره دان نشیمن   شرح قضیم بفتح قاف و کسر ضاد معجمه و یاء حطی و
میم عربیست یعنی جوی که بستور دهند جمعش قضایم بالفتح و تخصیص بجو جو
از جهة وزن شعر است و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از قضم بفتح از باب
علم یعنی بکنار دندان خوردن است معلف بفتح میم و سکون عین مهمله و
فتح لام و فاء عربیست یعنی آخر ستور جمعش معالف بفتح است و آن اسم
مکان از علف بفتحتین از باب ضرب یعنی علف دادن ستور است آخر بهمزه
والف و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه فارسیست آری بهمزه و الف و کسر راء
قرشت و تخفیف و تشدید یاء حطی عربیست یعنی آخیه یعنی چوبی که در آن
از او در دیوار پنهان و میانش برای بستن [illegible] باقی ستور ظاهر کنند
جمعش اواری بفتح همزه و تخفیف و تشدید یاء حطی و یاء نیز عربی و جمعش
اخایا بفتح [illegible] و اواخی بفتح همزه و تخفیف و تشدید یاء است بنابر شهرت
تفسیر آن شده نشوار بکسر نون و سکون شین قرشت و واو و راء قرشت و
وجرة بکسر و فتح جیم و تشدید راء و قرشت و تاء هر دو عربیست اول بمعنی باقی
علف ستور در جا گذارند و ثانی [illegible] که شتر و امثال آن برای خوابیدن

ازمعده

از معده بدهن کشید و خورد ثانیا و فعل اول از باب تفعل مستعمل تفسیر هر دو به نشخوار
صحیح است چه نشخوار بضم نون و سکون شین با نقطه و خاء با نقطه مشترک است از میان
معنی مذکور و فارسیست   محلق قبیل امة و عصبه چه رهط و فرقه گرد   چنانکه
ایم و جنس آخر است و اشیع بار   شرح قبیل بفتح قاف و کسر باء ابجد و یاء
حطی و لام و امة بضم همزه و تشدید میم و تاء و عصبه بضم عین مهمله و سکون
صاد مهمله و فتح باء ابجد و تاء و عصابه بکسر نیز و رهط بفتح راء قرشت و سکون
هاء و طاء حطی و فرقه بکسر فاء و سکون راء قرشت و قاف و تاء هر شش عربیست یعنی
گروه قبیل گروه مردان و زنان یا مردان تنها از ثلثه تا هر چه بالا تر گویند بشرط [illegible]
و از طوایف مختلف و پراکنده باشند مانند رومی و هندی و جمعش قبل بضمتین است
و امة گروه از هر حیوانی را گویند جمعش امم بر وزن رطب است و عصبه و عصابه
گروه مردان و اسبان و مرغان از ده تا چهل را گویند و رهط گروه مردان تنها را
از سه تا ده یا از هفت تا ده یا کمتر از ده را گویند جمعش ارهط و اراهط و ار
و ارهیط بفتح است و فرقه گروه آدمیان را گویند مطلقا جمعش فرق بر وزن
عنب و جمع جمعش افراق و جمع جمع جمعش افاریق بفتح است و فرقه بهمین معنی
میاید در وصل هشتم در قطعه [illegible] ایم ایم بکسر همزه و یاء حطی و میم بر وزن
صید بر وجنس بفتح جاء حطی و فتح نون و شین قرشت و آخر بفتح همزه و
سکون خاء معجمه و فتح راء و میم و اشیع بفتح همزه و سکون شین قرشت و فتح
جیم و عین معجمه و بر وزن عزاب و کتاب نیز هر هفت عربیست [illegible] ایم مار
سفید یا مطلق مار را گویند جمعش ایوم بضم است و جنس مطلق مار یا مار

افعی را گویند جمعش اخناش بفتح است و افرنم مار و اشجع و شجاع بضم و کسر مطلق مار
یا مار نر را گویند جمع اشجع اشاجع و جمع ثانی و ثالث شجعان بضم و کسر است اصل
القطعة الخامسة فی بحر المجتث المثمن المجبون المحذوف یعنی قطعه پنجم در بحر مجتث
مثمن مجبون محذوف و آن دو بیت است و مراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم بریزد از صدف خواطر زرا
ز بحر مجتث دلکش سفینهای گهر مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بخوان ز بعد و...
این قطعه نصاب ابر و بحقیقة این بحر از فروع مجتث است چه اصلش هر...
دو مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن است وجه تسمیه این بحر مجتث مثمن مجبون
محذوف آنست که مجتث یعنی از بیخ برکنده شده است چون مسدس این بحر از مستفع
لن فاعلاتن فاعلاتن است از بحر خفیف کنده و آورده شده است چه ارکان هر دو بحر
یکیست و اختلاف با آنست که در مسدس این بحر مستفعلن زبر دو فاعلاتن است
و در بحر خفیف مستفعلن در میان دو فاعلاتن است لهذا مجتثش نامیده اند و چون
هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون
از هر چهار رکن حرف ساکن سبب خفیف که در اول و ثالث سین و در ثانی و رابع
الف است حذف و مستفعلن در اول و ثالث بمفاعلن که هم وزن آنست نقل
شده لهذا مجبونش نامیده اند چه جبن نزد عروضیان حذف حرف ثانی ساکن است و چون
از هر دو مصراع ضرب فعلاتن که سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن که هم وزن
آنست نقل شده لهذا محذوفش نامیده چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است
از آخر آن و تقطیعش چنین است قریب وزن مفاعلن تخمینش فعلاتن تخنیش

اب مفاعلن نصیبر فعلن و در این قطعه شانزده بیت اصل این بیت ملحق است
اصل قریب در رکن و جمیم است خویش و ابن کبیر و لبید طفل بچه ام و والده مادر
شرح قریب بفتح قاف و کسر را و نون و یای حطی و بای ابجد و رکن بضم را و نون و شین
و سکون کاف و نون و جمیم بفتح حاء حطی و کسر میم و یاء حطی و میم بکسر و جیم بضم میم
و کسر حاء حطی و تشدید میم نیز هر چهار در بیت یعنی خویش قریب و جمیم مرد خویش را
گویند واحد و جمع در قریب و مساوی و مونثش قریبة و جمع حمیم احماء بفتح و تشدید
مونثش حمیمه و گاهی جمع و مونث در و مساوی است و رکن مرد و زن خویش را گویند
جمعش ارکان بفتح است و هر چهار صفت است اول از قرابت و دوم بضم از باب حسن
دویان از باب علم یعنی نزدیک شدن و ثانی از رکون بضم از باب نصر و علم و فتح یعنی
میل کردن و ثالث و رابع از جم بفتح از باب نصر یعنی قصد کردن و چون خویش نزدیک
و مایل و قاصد بخویش است لهذا قریب و رکن و جمیمش نامیده اند ابن بکسر همزه معوضه
از واو و بنیاد و سکون با ابجد و نون و ابنم بکسر همزه وصل و سکون با ابجد و فتح نون زاید میم
زاید نیز هر دو یعنی پسر جمعش ابناء و بنون بفتح و مونثش ابنة است و لبید بفتح و کسر لام
و یاء حطی و دال ابجد و طفل بکسر طاء حطی و سکون فا و لام هر دو در بیت یعنی بچه
یعنی کودک زاییده شده نزد ماده را گویند و ولانه بفتح و ولدان و ثانی کودک زاییده هر جزی
و نام کودک زاییده شده نزد ماده را گویند و جمعش اطفال بفتح است و هر دو صفت است
اول یعنی مفعول از ولد و ولادة و ولادت بکسر و مولید وزن مجلس از باب ضرب
یعنی زادن و ثانی از طفالة بفتح و طفولة بضم از باب حسن یعنی کودک نازک شدن
ام و کسر همزه و تشدید میم و امة بضم همزه و تشدید میم و تاء و والده بضم همزه و تشدید میم

وفتح تاء دو تاء نیز والده بواو وکسر لام وفتح دال ابجد وتاء دو تاء تانیث هر چهار عربیست بمعنی مادر
جمع امات وامهات بضم یا امهات در آدمی واطلاق امات در غیر آن وجمع والده والدات

اصل رحم قرابت زهدان بود ختنی داماد   چنانکه صهر خسر والد واب پدر

شرح رحم بفتح راء قرشت وکسر حاء حطی وبمیم بر وزن شمل نیز عربیست هم بمعنی
قرابت یعنی خویشی وپیوند وهم بمعنی زهدان یعنی بچه دان یعنی جای بچه در شکم جمعش
ارحام بفتح همزه است وقرابت بفتح قاف وتخفیف راء قرشت وفتح باء ابجد وتاء
نیز عربی وجمعش اقرباء بفتح وتشدید وافار است بفتح ماء شهرت تعبیر آن شده بکسر زای
مرکب از زه بمعنی بچه ودان بمعنی جا ومکان وفارسیست ختنی بفتح خاء وتخفیف وفتح تاء
قرشت ونون عربیست بمعنی داماد یعنی شوهر دختر وخواهر جمعش اختان بفتح
صهر بکسر صاد سعفص وسکون هاء وراء قرشت عربیست بمعنی خویش زن مطلقا
پدر وبرادر وامثال آن جمعش اصهار بفتح وصهراء بضم صاد وفتح هاء وتشدید وتخفیف
خسر یعنی پدر زن وجمعش مورث ترمست خسر بضم خاء با نقطه وضم سین بی نقطه
وراء بی نقطه فارسیست الد بواو وکسر لام ودال ابجد واب بفتح همزه وتخفیف باء ابجد
واو وابا بفتح همزه وتخفیف باء والف مقصوره منقلبه از واو هر سه عربیست بمعنی پدر
جمع اول والدون وجمع آخر آباء بهمزه والف ممدوده بن بفتح اول وضم ثانیست

اصل زکیست پاک حفی مهربان خفی پنهان   جلی پدید ونبی ورسول پیغمبر

شرح زکی بفتح زای وکسر کاف وتشدید یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی پاک وآن صفت
مشبهه بمعنی فاعل از زکاء بفتح وتشدید از باب نصر بمعنی بصلاح آمدن وچون پاک
بصلاح آمده است از هفتاد وگناه لهذا زکی نامیده اند حفی بفتح حای حطی

وکسر فاء

وکسر فاء وتشدید یاء منقلبه از واو بر وزن صاحب نیز عربیست بمعنی مرد مهربان وخویش
صفتیست وآن صفت مشبهه بمعنی فاعل از حفاوة بفتح وکسر وحفاوة بکسر از باب علم بمعنی مهربانی
کردن ومبالغه از حال کسی پرسیدن است خفی بفتح خای نقطه دار وکسر فاء وتشدید یاء منقلبه
از همزه عربیست بمعنی چیز پنهان وآن صفت مشبهه بمعنی مفعول از خفاء بفتح وتشدید از باب
علم بمعنی پنهان شدن واز خفیة بفتح وخفیة بر وزن حلی از باب ضرب بمعنی پنهان
کردنست جلی بفتح جیم وکسر لام وتشدید یاء منقلبه همزه عربیست بمعنی چیز پدید یعنی
ظاهر وهویدا وآن صفت مشبهه بمعنی فاعل از جلو وجلاء بفتح وتشدید از باب نصر بمعنی ظاهر
وروشن شده است نبی بفتح نون وکسر باء ابجد وتشدید یاء منقلبه رسول بفتح راء
قرشت وضم سین سعفص وواو ولام هر دو عربیست بمعنی پیغمبر جمع اول انبیاء ونباء
بفتح وتشدید ونبیون ونباء بضم نون وفتح باء وجمع ثانی از رسل بفتح اول وضم ثانی ورسل
بضمتین وهر دو صفت مشبهه است اول بمعنی فاعل از نباء بفتحتین اسم مصدر از باب
افعال بمعنی خبر دادن وثانی بمعنی مفعول از رسالت بکسر از باب علم بمعنی فرستادن
وچون پیغمبر خبر دهنده وفرستاده از جانب خداست لهذا نبی ورسولش نامیده اند
پیغمبر بفتح باء عجمی وسکون یاء دو نقطه زیرین وفتح غین با نقطه مخفف پیغام دهنده
وفارسیست

اصل ملک فرشته فلک سپهر ومشتری برجیس   شهاب کوکب دری نجم چه اختر

ملک بفتح میم وفتح لام وکاف عربیست بمعنی فرشته جمعش ملائک
وملائکه بفتح جمعست فلک بفتح فاء وفتح لام وکاف عربیست بمعنی چرخ یعنی آسمان وسپهر
جمعش افلاک بفتح وفلک بضمتین است مشتری بضم میم وسکون شین وفتح تاء وفتح
تاء قرشت وکسر راء قرشت ویاء حطی عربیست بمعنی برجیس بکسر باء ابجد وسکون

راء قرشت و کسر جیم و یاء حطی و سین سعفص از لغات مشترکه میان عرب و عجم است
شهاب بکسر شین قرشت و تخفیف هاء و باء ابجد و کوکب بفتح هر دو کاف و سکون
واو و باء ابجد و کوکبه با تاء نیز و دری بحرکات دال ابجد و تشدید راء قرشت و تشدید یاء حطی
و نجم بفتح نون و سکون جیم و میم هر چهار عربیست یعنی اختر یعنی ستارهای شهاب و دری
ستاره روشن را گویند جمع اول شهب بضمتین و شهاب بضم و کسر و جمع ثانی دراری
بفتح دال و تشدید یاء و کوکب و نجم مطلق ستاره را گویند جمع اول کواکب بفتح و جمع ثانی
انجم و انجم بفتح و نجوم و نجم بضمتین است اختر بفتح فارسیست اصل فلق سفیده
روشنی در اول شب   ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر   شرح فلق
بفتح لام فاء و لام و قاف عربیست یعنی سفیده یعنی روشنائی صبح صادق بالام و جمعش
فلقان بضم است شفق بفتح شین قرشت و فتح فاء و قاف عربیست یعنی روشنی اول
شب یعنی سرخی که در افق از غروب آفتاب تا عشاء ظاهر میباشد جمعش اشفاق
بفتح است ربیبه بفتح راء قرشت و کسر باء ابجد و یاء حطی و فتح باء ابجد و تاء تانیث عربیست
یعنی دختر زن که از شوهر دیگر آورده باشد جمعش ربائب بفتح و مذکرش ربیب
و ربائب بفتح است و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از رب بفتح از باب نصر یعنی پرورد
بنت بکسر باء ابجد و سکون نون و تاء مطوله معوضه از یا یا واو و ابنه بکسر همزه
و سکون باء ابجد و فتح نون و تاء تانیث هر دو عربیست یعنی دختر جمع بنت بنات بفتح
اصل حمل بره بود و ثور گاو و عجل بچه‌اش   مرا زهره طحال و کبد سپرز جگر
شرح حمل بفتح حاء حطی و فتح میم و لام عربیست یعنی بره یعنی بره مطلق با نر یا ماده
یا در دو که از اجنبع نیز گویند جمعش حملان بضم و احمال بفتح است   دبقر

بفتح باء ابجد و فتح قاف و راء قرشت و بقرات بفتحتین و بقر بضمتین و بقار بکسر و ابقور
بفتح بواقر بفتح نیز و ثور بفتح ثاء مثلثه و واو و راء قرشت هر هفت عربیست شش اول
جمع بقر بفتحتین است یعنی گاو نر و ماده مطلق و ثور یعنی گاو نر جمعش اثوار بفتح و ثیره
بکسر و ثوره و ثیره بر وزن قردة و ثیرة و ثیران بکسر عجل بکسر عین سعفص و سکون جیم و لام و
و عجول بر وزن صبور نیز عربیست یعنی بچه نر و ماده گاو یعنی گوساله کمتر از یکساله جمعش
عجاجیل بفتح و مونثش عجله نیز و جوهری مستعمل است در وزنین ساکن در عجیش
ضمیر غائب راجع بگاو و یعنی آن دو گاو نسبی و الی ثش از جهت وزن ثور است مراره بفتح
میم و تخفیف هر دو راء قرشت و تاء عربیست یعنی زهره ملصقه بجگر سیاه هر دو
روح مر شتر مرغ و شتر طحال بکسر طاء حطی و تخفیف حاء حطی و لام و کبد بفتح
کاف و کسر باء ابجد و دال ابجد بر وزن مثل نیز لغت و نثر مرتب است طحال عربیست
یعنی سپرز و مشهور است که آن در زهره روح هست مگر در اسب جمعش طحل
بضمتین است کبد عربیست یعنی جگر سیاه و آن گاهی مذکر مستعمل و جمعش اکباد
بفتح و کبود بضم است   اصل بعید بود و ورا الیس امام جیش وسط   میانه و وسط
تحت زیر فوق زبر   شرح بعید بفتح باء ابجد و کسر عین سعفص و یاء حطی و دال
ابجد بر وزن صاحب غرابت نیز عربیست یعنی چیز دور جمعش بعداء بضم باء و فتح
عین و مد و بعد بضمتین و بعدان بضم است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از بعد
از باب حسن و بعد بفتحتین از باب علم یعنی دور شده است و راء بفتح واو و تخفیف
قرشت والف مد در کلمات مبنیه همزه و الوراء معرفه و مبنیه نیز عربیست یعنی پس
جزی و آن ظرف مکان در اسم نیز میباشد و مونثش نیز مستعمل و قوفش از جهت وزن

شغر است اَمام بفتح همزه و تخفیف میم اول و قدام بضم قاف و تشدید دال ابجد و الف
و میم و قیدام و قیدوم بفتح نیز هر چهار عربیست بمعنی پیش چیزی و هر چهار را اسم
و ظرف مکان نیز میباشد و گاهی مذکر نیز مستعمل است وسط بفتح واو و فتح شین
سعفص و طاء حطی و در رسالهٔ احمد نیز عربیست بمعنی میانه حقیقی چیزی یعنی مذکر
مؤنث ثانی و وسطی بضم و ... وسط بفتح واو و سکون سین سعفص و طاء
حطی عربیست بمعنی میانه و اندرون چیزی مطلق و آن ظرف مکان است تحت بفتح تاء قرشت
و سکون حاء حطی و تاء دیگر عربیست بمعنی زیر یعنی پایین چیزی و آن ظرف مکان
و اسم نیز میباشد و در حال اسمیه مبنی بر ضم مستعمل نیست مانند من تحته فوق بفتح
فاء و سکون واو و قاف عربیست بمعنی زبر یعنی بالای چیزی و آن اسم و ظرف مکان
مبنی نیز میباشد و در حال اضافه معرب مستعمل است اصل علاة سندان
فطلیس تیک ... منفخ دم   قدوم میخت تیشه خصین فاس تبر شرح علاة بفتح
عین سعفص و تخفیف لام و الف و تاء ... معروفست از دوات عربیست بمعنی سندان
سندان بفتح سین سعفص از لغات مشترکهٔ میان عرب و عجم است فطلیس
بکسر فاء و تشدید طاء حطی و یاء حطی و سین سعفص عربیست یا رومی ... فی
بمعنی تیک یعنی چکش بزرگ آهنگران جمعش فطالیس بفتح تیک بضم
یاء عجمی و سکون کاف ... فارسیست منفخ بکسر میم و سکون نون و فتح فاء
و خاء ... و منفاخ بکسر نیز عربیست بمعنی دم آهنگران جمعش منافخ و منافیخ بفتح
و الف اسم آلت از نفخ بفتح از باب نصر بمعنی در دمیدنست قدوم بفتح قاف و ضم دال
ابجد و واو و میم و میخت بکسر میم و سکون نون و فتح خاء حطی و تاء قرشت هر دو عربیست

بلغی

بمعنی تیشه اول مؤنث مستعمل و جمعش قدائم بفتح و قدوم بضمتین و جمع ثانی ... بفتح
بفتح است و آن اسم آلت از نحت بفتح از باب نصر بمعنی تراشیدن است
خصین بفتح خاء ... و کسر صاد سعفص و یاء حطی و نون و فاس بفتح فاء و سکون
همزه و سین سعفص هر دو عربیست بمعنی تبر اول تبر کوچک را گویند و آن مذکر نیز
مستعمل و جمعش خصین بضمتین و اخصن بفتح اول و ضم ثالث است و ثانی مطلق
تبر را گویند و آن مؤنث مستعمل و جمعش افؤس بفتح و فؤوس بضم است   اصل
سوار دست برنجن چه پای را خلخال   و شاح عقد حمایل ... الشرح
سوار بکسر و ضم سین سعفص و تخفیف واو و الف و راء قرشت و اسوار بضم همزه
و قلب بحرکات ... و سکون لام و باء ابجد نیز هر دو عربیست بمعنی دست برنجن
زنان یعنی دستانه جمع سوار اسوره و اساور و اساوره بفتح و سور بضم سین و سکون
واو و سور بضمتین سین و همزه و جمع قلب اقلاب بفتح و قلوب بحرکات ثلث
و قلبه بروزن قرده است و دست برنجن فارسیست خلخال بفتح هر دو خاء ... و سکون
لام اول و خلخل بفتح و ضم خاء اول و فتح خاء ثانی و حجل بکسر و فتح حاء حطی و سکون
و سکون جیم و لام نیز هر سه عربیست بمعنی پای برنجن زنان عرب جمع اول خلاخل
و خلاخیل بفتح و جمع حجل حجول بضم و احجال بفتح است و شاح بضم و کسر واو و تخفیف
شین قرشت و الف و حاء حطی و اشاح بکسر و ضم همزه نیز و عقد بکسر عین سعفص
و سکون قاف و دال ابجد هر سه عربیست و شاح و اشاح بمعنی حمایل یعنی زیور ...
و مرتب از مروارید و جواهر که زنان از گردن حمایل او بخته میکند تا از آن بیرون
کنند مثل عنبر ... و امثال آن جمعش وشح بضم واو و شحه بفتح همزه و کسر شین

و دستاویز بفتح قافست و عقد بمعنی کردن بند جمعش عقود بضم و تغیرش بجای ...
بجای مجابست و حمائل بفتح حاء حطی و تخفیف میم و کسر همزه نیز عربی و جمع حمائل
بکسر جیم جمع حمل بروزن منبر نیست بمعنی بند شمشیر نیست بنابر شهرت تغییر یافته شده
رعاث بکسر راء قرشت و تخفیف عین سعفص و الف و ثاء ثخذ تاج متاره قرشت
و الف منقلبه از واو و جیم هر دو عربیست بمعنی افسر اول افسر زنان را گویند مثل
سربند کلاه و دیبج با هر دو چهل سنجاق و باین معنی مفرد است با زیورهای منظوم
و مرتب از جواهر را گویند در زمان عرب از سر بجانب گوش آویزند و آن را بعربی
قرطا علا نیز گویند و باین معنی جمع و واحدش رعثه بفتح راء و سکون و فتح عین
و تغییرش بعمد از جهة وزن شعر و تبدیل شراح شرح از اثر تقدیم یافت شده
ناشی از عدم استقصا است و تاج افسر با دستار نیز گویند جمعش تیجان بکسر
بکسر یست افسر بفتح همزه فارسیست — اصل بدی نخستین ثانی دویم اخیر پسین
نقیض اولی اخری اخرست دیگر — شرح بدی بفتح باء ابجد و کسر دال ابجد
و یاء حطی و همزه و بدء بفتح دال اول بفتح همزه اصلیه یا منقلبه از واو و تشدید واو
و دال مهمله و لام نیز عربیست بمعنی نخستین یعنی جزو اول یعنی اول صفت مشبهه از بدء
بفتح و بداءة و بداوة بفتح و ضم از باب منع بمعنی ابتدا کردن و قصرش از جهة وزن
شعر و جمع ثانی اوائل و اوالی و اولون بفتح و مؤنثش اولی بضم و قصر [illegible] نخستین
بفتح نون و ضم خاء با نقطه فارسیست ثانی بثاء ثخذ و الف و کسر نون و یاء حطی عربیست
بمعنی جزو دویمین و آن صفت ثنی بفتح از باب ضرب بمعنی دوتا شدن و دو تا کردن
اخیر بفتح همزه و کسر خاء ثخذ و یاء حطی و راء قرشت و دخر بهمزه و الف و کسر خاء

و راء و نیز عربیست بمعنی جزو پسین یعنی آخرین جمع اخری و آخر بفتح و مؤنث آخرست
نقیض اولی اخری یعنی همچنانکه اولی بضم همزه و واو و الف مقصوره مؤنث اول
بفتح همزه و فتح و تشدید واو است اخری بضم همزه و سکون خاء ثخذ و راء قرشت
و الف مقصوره و اخراة بضم همزه و سکون خاء و راء و الف و تاء مدوره نیز مؤنث
آخر بهمزه و الف و فتح خاء است جمع اولی بروزن رطب و رکع و جمع اخری اخر بروزن
رطب جمع اخراة اخریات بضم اول و فتح ثالث نیست آخر بهمزه و الف و فتح خاء ثخذ و
و راء و قرشت عربیست بمعنی دیگر یعنی غیر جمعش آخرون بدو و اخر بروزن رطب و
و مؤنثش اخری بضم و قصر و اخراة بضم و جمعشان اخر بروزن رطب و اخریات بضم
اول و فتح ثالث قرشت — اصل ثم قمیص یلمق قباء ربطه رکوی — نصفه [illegible]
و معنعنه مجر — شرح قمیص بفتح قاف و کسر میم و یاء حطی و صاد سعفص و سربال
بکسر سین سعفص و سکون راء قرشت و باء ابجد و الف و لام نیز هر دو عربیست بمعنی کرته
یعنی پیراهن اول گاهی مؤنث مستعمل و جمعش قمص بضمتین و اقمصه بفتح اول
و کسر ثالث و قمصان بضم نیست کوته بضم کاف و سکون راء بی نقطه و تاء دو نقطه
در بالا و با خفای هاء فارسیست یلمق بفتح یاء حطی و سکون لام و فتح میم و قاف
معرب یلمه فارسیست بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون لام و فتح و اخفای هاء
بمعنی قبا جمعش یلامق بفتح نیست و قبا بفتح قاف و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده
منقلبه از واو نیز عربی و جمعش اقبیه بفتح و بنابر شهرت تغییر یافته شده [illegible]
ربطه بفتح راء قرشت و سکون یاء حطی و طاء حطی و تاء و ملائه بضم میم و تخفیف
لام و الف و فتح همزه و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی رکوی یعنی چادر یکتخته زنان ...

وبی در زبان یافته شده جمع اول ربایط بر وزن عنب و ربایط بکسر و جمع ثانی علاوه بضم و تشدید
اول بنقطه را بی‌نقطه و ضم کاف عجمی و واو و یاء دو نقطه در پایین و بی یاء نیز فارسیست
نصیف بفتح نون و کسر صاد سعفص و یاء حطی و فاء و فی بکسر خاء تحتانی و تخفیف
و تخفیف میم والف و راء و نیز و مقنعه بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و عین
سعفص و تاء دو نقطه بی تاء و نیز چادر عربیست یعنی سرانداز و روپاک زنان
جمع خمار آخره بفتح اول و کسر ثالث و خمر بضم و ضمتین جمع مقنعه مقانع بفتح
و معجر بکسر و سکون عین سعفص و فتح جیم و راء قرشت نیز عربیست بنابر شهرت
تقریر یافته شد   اصل   اجاج … و ملح …   فرات عذب …
اصفر و کبر   شرح اجاج بضم همزه و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر عربیست
یعنی آب تلخ و آن صفت از اجاج … یعنی تلخ شد …
تاء قرشت و کسر فاء و هاء عربیست یعنی … شیرین و
و نیز تلخ و نه ترش باشد و آن صفت … ملح بمیم و کسر لام و حاء حطی بر وزن
مثل و احمر و اخضر نیز چهار عربیست یعنی آب شور … ملح و ملاح بکسر و
و املاح بفتح و ملح بر وزن عنب و هر چهار صفت از ملوحة بضم و ملاحت
بفتح … یعنی شور شدن آب و فرات بضم فاء و تخفیف
راء قرشت و الف و تاء قرشت عربیست یعنی عذب یعنی آب شیرین و زود
هضم و آن صفت … بضم … یعنی … آب و
و عذب بفتح عین سعفص و سکون ذال تحتانی و باء ابجد نیز عربیست بنابر شهرت
تقریر آن شده و کذلک در اصل … از قطعه اول دیگر … در اینجا

نغز

تقریر رفت و آن شده است   زبیب بفتح زای و کسر باء ابجد و یاء حطی و باء دیگر و صف
بفتح همزه و فتح صاد سعفص و فاء و الف … زبیب عربیست یعنی مویز یعنی
انگور خشک دانه دار و آن مونث نیز مستعمل و واحدش زبیبه است و دانه
بیرون کرده آنرا منقی گویند   اصف عربیست یعنی کبر یعنی گیاه خاردار برشاخی
که با کل و چیار از آن ترشی سازند و این غیر … کنند … و کبر بفتح کاف و فتح
باء ابجد و راء قرشت معرب کور فارسیست بنابر شهرت تقریر آن شده   اصل
شراره جذوه بود و ریح و شواظ و لهب   زبانه جم جمره انگشت رماد خاکستر
شرح شراره بکسر شین قرشت و تخفیف راء قرشت و الف و راء دیگر و تاء دو
و حدت … نیز عربیست یعنی جذوه یعنی ریزه که از آتش بیرون جهد جمع
اول شرار بکسر و جمع ثانی شرر بفتحتین … جذوه بضم … بی نقطه و سکون دال
بی نقطه و واو بی نقطه … فارسیست … بمیم و الف و کسر … قرشت و
و جیم و شواظ بضم و کسر شین قرشت و تخفیف واو و الف و ظاء … و لهب بفتح
لام و فتح و سکون هاء و باء ابجد بر وزن امیر و غراب و لهبان بفتحتین نیز بمعنی
عربیست یعنی زبانه آتش … بفتح فاء … و سکون و فتح حاء حطی و میم و
و بروزن امیر نیز عربیست یعنی انگشت یعنی زغال و واحدش فحمه … انگشت
بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف عجمی و سکون شین … نقطه و تاء دو نقطه در بالا …
رماد بفتح راء قرشت و تخفیف میم و الف و دال ابجد … بکسر … و سکون میم
و کسر دال اول و تخفیف دال دیگر و الف ممدوده و … بفتح همزه و سکون
راء و کسر میم و تخفیف دال و الف … نیز عربیست یعنی خاکستر   اصل

عجاجین جمیر و دقیق ارد دان نخاله سبوس   ادام نان خورش و قند و شکر الف شکر

شرح عجاجین بفتح عین سعفص و کسر جیم و یاء حطی و نون و عجین نیز عربیست یعنی
خمیر و آن صفت مشبهه یعنی مفعول از عجن بفتح از باب نصر ینصر یعنی سرشتن آرد است
و دقیق بفتح دال ابجد و قاف و یاء حطی و نون نیز ترد عربیست یعنی آرد و هر دو صفت
مشبهه اوّل از دق بفتح از باب نصر یعنی کوفتن و چون آرد کوفته شده است لهذا
دقیق نامیده اند و ثانی از طحن بفتح از باب منع یعنی آرد کردن نخاله بضم نون
و تخفیف خاء کخنده الف و لام و هاء عربیست یعنی سبوس یعنی براده آرد و درشت
هر چیزی که بعد از بیختن از غربال باقی ماند و این در معنی موافق عرف عام است و
و معنی نخاله شده یعنی آنچه از غربال بیرون آرد و بیز آمده است و آن مفاله از نخل بفتح
از باب نصر یعنی بیختن و سبوس بفتح و کسر سین بی نقطه و ضم باء بی نقطه فارسیست
ادام بکسر همزه و تخفیف دال ابجد و الف و میم عربیست یعنی نان خورش یعنی قاتق
مطلق جمعش آدام بالمد است قند بفتح قاف و سکون نون و دال ابجد و قند و قندة تاء
و قندید بکسر نیز و شکر بضم شین سعفص و تشدید کاف و راء قرشت اوّل معرب کند
فارسی بفتح کاف و سکون نیز یعنی شکر جمعش قنود بضم است و ثانی معرب شکر فارسیست
یعنی آب نیشکر که بعد از طبخ بسته گردد   اصل حزام تنگ و ثفر پاردم لجام

لگام عنان دوال وی و منطق و نطاق کمر   شرح حزام بکسر حاء حطی و تخفیف
زای و الف و میم بر وزن کتاب است و نیز و گفته اند عربیست یعنی تنگ زین و پالان
و جل اسب و استر و غیره مطلق جمعش حزم بضمتین است ثفر بفتح ثاء مثلثه
و فتح و سکون فاء و راء قرشت عربیست یعنی پاردم یعنی توشقوف زین پاردم

بباء عجمی و ضم دال بی نقطه فارسیست لجام بکسر لام و تخفیف جیم و الف و میم معرب لگام است
یعنی رهنه است و بستن و غیره جمعش لجم بضمتین و لجمه بفتح اوّل و کسر ثالث است
لگام بکسر لام و تخفیف کاف عجمی فارسیست عنان بکسر عین سعفص و تخفیف نون ها
و الف و نون دیگر عربیست یعنی دوال وی یعنی بند لگام که سوار در دست گیرد
جمعش اعنه بفتح اوّل و کسر ثانی و تشدید ثالث و عنن بضمتین است دوال بضم
وی بضم دال بی نقطه فارسی و مرکب از دوال یعنی بند و از وی اسم اشاره یعنی او
و در اشاره بانسان مستعمل و اراده شن درین مقام بدل لفظ آن از جهة وزن
شعر است منطق بکسر میم و سکون نون و فتح طاء حطی و قاف و منطقة با تاء
نیز و نطاق بکسر نون و تخفیف طاء حطی و الف و قاف هر سه عربیست
یعنی کمربند اوّل مطلق کمربند را گویند جمعش مناطق بفتح است و ثانی جامه را
گویند که زنان بر کمر بسته اسفل ازار تا بساق و اعلی آنرا بر آن فرو گذارند
جمعش نطق بضمتین است   اصل رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف

ستوقه سهتته و ... دو فیئی آکنر   شرح رکاز بکسر راء و تخفیف
کاف و الف و زای کنز بفتح کاف و سکون نون و زای و دفینه بفتح دال ابجد
و کسر فاء و یاء حطی و نون و تاء نیز هر سه عربیست یعنی گنج یعنی مدفون اوّل
دفینه اهل جاهلیت و ثانی زر نقد مطلق ... مدفون را گویند جمع ثانی
کنوز بضم و جمع ثالث دفائن بفتح است و هر سه صفت مشبهه یعنی مفعول اوّل
از رکز بفتح از باب نصر یعنی در زمین فرو بردن و ثانی و ثالث از کنز و دفن
بفتح از باب ضرب یعنی گنج نهادن و در زیر خاک کردن   صیرفی بفتح صاد

سعفص و سکون یای حطی و رای قرشت و کسر فای و شده یا دال نسبت عربیست یعنی حوض
جمعش صیاریج بفتح اول و کسر یای است و در آن بفتح صاد سعفص و تشدید رای
قرشت و الف و نون نیز عربیست بنابر شهرت تغییر یافته شده ستوقه
بفتح و ضم سین سعفص و ضم و تشدید تای قرشت و واو و فتح قاف و تای دو ستوق
بیتای و ستوق بضم هر دو نیز معرب ستوبه است یعنی سه‌تهه یعنی سیم و زر قلب
و نار دار و تخفیفش بر وزن تولیت سه‌تهه بکسر سین بی‌نقطه و سکون تای دو
و فتح تای دو نقطه در بالا در حقیقی های فارسی و مرکب از سه و از ته محقق
مخفف تاست و چون سیم و زر قلب را روپوش نقره یا طلا و میانش مس
یا آهن است لهذا سه ته نقشش نامیده اند و ترکیبش سبهه از جهت وزن ناگزیر است
حداد بفتح صاد حطی و حای حطی و شده دال ابجد و الف و دال دیگر و فتح قیون بفتح
ثاقف و سکون یای حطی و نون هر دو عربیست یعنی آهنگر یعنی سازنده آهن
جمع اول حدادون و جمع ثانی اقیان بفتح و قیون بضم است آهنگر مرکب از
از آهن و از گر بفتح کاف عجمی یعنی سازنده و فارسیست معنی شفا جرف
لب وادی و نهار افتاده جمعش جحفه و شغلات سوی شقه سفر شرح
شفا بفتح شین قرشت و تخفیف فا و الف مقصوره منقلبه و جرف بضم
جیم و ضم و سکون رای قرشت و فا هر دو عربیست یعنی لب وادی یعنی کنار
رودخانه اول کنار هر چیزی را گویند جمع ثانی بفتحه و جرفه بر وزن قرده و
بلفته ثانی اجراف بفتح ... حرف عطفش از جهت وزن ناگزیر شده واو
بواو و بکسر دال ابجد و تخفیف یای حطی نیز عربی و جمعش ددا دادو دیه و داود

داود دایه

واو و دایه بفتح و تغییر یافته شده و شده یا دش از جهت ضرورت شعر است تا ربعا و دو الف
منقلبه از واو و رای قرشت یا مکسور و همزه نیز عربیست یعنی افتاده یعنی خراب
و آن صفت از هوه بفتح از باب نصر یعنی خراب شدن است جحفه بحرکات جیم
و فتح حای و تای دو جحفه بکسر و ضم واو و سکون جیم و فتح تای و تای زائده منتزعه و شطر بفتح
شین قرشت و سکون طای حطی و رای قرشت هر سه عربیست یعنی سوی یعنی
جانب چیزی جمع جحفه جهات شکر شد شطر یعنی نیمه چیزی نیز آمده و میباید در اصل
او بم از قطعه سی یکم سوی بضم سین بی‌نقطه و واو معروف و یای دو نقطه در پایین
فارسیست شقه بضم و کسر شین قرشت و شده قاف و تای عربیست یعنی سوی دو را
جمعش شقق بر وزن رطب و عنب است و سفر بفتح سین قرشت سعفص و
و فتح فا و رای قرشت نیز عربی و جمعش اصفار بفتح است بنابر شهرت تغییر یافته شده
یعنی بکیم گنگ و در لغه و سیله مرجل دیگ تذلیف بمعنی شیوه شناس و ... حیط
شرح بکیم بفتح یای ابجد و کسر کاف و یای حطی و میم بر وزن احمر نیز عربیست یعنی لال
تا در زا دوره بار رضی جمعش بکم و بکمی بضم و ... نشش بکی و بفتح و تشدید است و آن صفت
مشبهه از بکم و بکمه بفتحتین از باب علم یعنی گنگ بودن و گنگ شدن است ذریعه
بفتح دال شحنه و کسر رای قرشت و یای حطی و عین سعفص و تای دو در ذریعه بضم نیز عربیست
یعنی وسیله یعنی چیزی که سبب نزدیک بسوی غیر شود جمعش ذرایع بفتح است و وسیله
بفتح واو و کسر سین سعفص نیز عربی و جمعش وسایل بفتح است بنابر شهرت تغییر یافته
شده و هر دو صفت مشبهه است اول از ذرع و ثانی از توسل از باب تفعل یعنی
نزدیکی جستن بکسی مرجل بکسر میم و سکون رای قرشت و فتح جیم و لام عربیست

بمعنی ویک مستی و سنگی جنبش مراجل بفتح و ندکر مستعمل است و آن اسم آلتیست از
بجاله از ابواب افتعال بمعنی ورد یک بجوشیدن است ندیف بفتح نون و کسر دال
ابجد و یای حطی و فا بر وزن مفعول نیز عربیست بمعنی پنبه دستیده یعنی زده شده
و آن صفت مشبهه است از ندف بفتح از باب ضرب بمعنی پنبه زدن و رشته شیده بکسر شین
با نقطه و یای دو نقطه در پایین و فتح دال بی‌نقطه و اخفای های فارسی ما ورا النهر نیست قدر
بفتح قاف و سکون دال ابجد و را و قرشت عربیست بمعنی خطر یعنی جاه و مرتبه و اندازه
چرخی و خطر بفتح خا و تخذ و فتح طا حطی و را و قرشت نیز عربیست ما ریشهد شتغیر بان
شده و هر دو صفت مشبهه است اول از قدر بفتح از باب ضرب و ثانی از خطر بضم از باب
حسن بمعنی با قدر و جاه شدن ملحق عظیم قرار ای و حامل است بمعنی حفیظه
بسیط بشیر است را بتها و ندر شرح عظیم بفتح عین سعفص و کسر قاف
و را و قرشت هر دو عربیست بمعنی زنان نای جمع عقیم عقیم عقیم بفتح و عقم
بضم پس کشت و مرد یا که فرزند نشود نیز عقیم و عقم بفتح گویند جمعش عقق
بضم عین و فتح قاف و تقدر و عقام بکسر و عقیمی بفتح و قعر جمع و عقر بضم است
و بر وزن ربع و مدارشش نیز عاقر و بر وزن ابر است و هر دو صفت مشبهه است
اول از عقر بضمتین و بفتح و ضم از باب علم بعلم و ثانی و حسن و ثانی از عقر بفتح و
وضم و عقار بضم از باب ضرب بمعنی نازاینده شدن حامل بجای حطی والف
و کسر میم ولام و حامله با ها تانیث و حبلی بضم حای حطی و سکون بای ابجد ولام
و الف مبدله از یا و منقلبه از الف تانیث نیز هر سه عربیست بمعنی آبستن جمع
حامل حمله بفتحتین و جمع حبلی حبالی بفتح و حبلیات بضم حای حطی و فتح لام است

و هر سه صفت مشبهه است اول و ثانی از حمل بفتح از باب ضرب و حبلی از حبل
بفتحتین از باب علم بمعنی بار بردار گشتن زن و آبستن شدن حفید بفتح حای حطی
و کسر فا و یای حطی و دال ابجد و سبط بکسر سین سعفص و سکون بای ابجد و طای حطی
هر دو عربیست بمعنی نبیره یعنی فرزند زاده جمع ثانی اسباط بفتح است رابّه براء قرشت
و الف و تشدید بای ابجد و ثای تانیث عربیست بمعنی ما و ندر یعنی زن پدر و عبارت از زنی
مادری باشد و تخفیف بای ابجد از جهت وزن شعر است ما و ندر بفتح هر دو دال بی نقطه
فارسیست اصل القطعة السادسة في بحر الرمل المثمن المقصور یعنی قطعه
ششم در بحر رمل مثمن مقصور است و آن بحریست که هر مصرعش از تقطیع
سه فاعلاتن و یک فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نغم ای که جنیم سوخت
از دستی دل و عقلم ربود بر زبانم نیست جز دیگر ذکر لیت کفت شنود فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود و
و فی الحقیقة این بحر از رمل است چه اصل مثمن هر مصراعی چهار فاعلاتن است
و وجه تسمیه این بحر به رمل مثمن مقصور آنست که رمل بمعنی بافته شده است و چون
وتدهای ارکان این بحر که لفظهای علا است در میان سببهای که لفظهای
فاوتن است مانند نیهای حصیر در میان رسیهای نهاده درآمده و بیکدیگر بافته شده
لهذا رملش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده
لهذا مثمنش نامیده اند و چون از عروض و ضرب نون ساکن لفظ تن که سبب
خفیف است ساقط و ما قبلش که تا است متحرک است ساکن و فاعلات بفاعلان
که بهمرزن اوست نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند

اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آنست و تقطیعش چنین
فرخ فرزد فاعلاتن حجت   جوزه فاعلاتن بیض تخمی فاعلاتن مرغ خود فاعلن
و درین قطعه شش بیت اصل و در نسخ بیت ملحق است   اصل فرخ فرو حجت
جوزه بیضه تخم مرغ خود   چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری مرود
شرح فرخ بفتح فا و سکون را و خای منقوطه و فروج بفتح و ضم فا و ضم را مشدد و را
قرشت و جیم هر دو عربیست یعنی جوزه یعنی بچه مرغ خانگی که بترکی فرنک گویند
فرخ بچه هر مرغی و هر کوچکی از حیوان و نبات را نیز گویند جمعش افراخ و فراخ و فروخ
بفتح جمع قرصه بکسر یا جمع فرصه بضم یعنی کشادگی میان انگشتها نیز آمده و میآید
در اول قطعه چهاردهم جوزه بضم جیم عجمی و فتح زای عجمی و اخفای ها فارسیست
بیضه بفتح تا ابجد و سکون یا حطی و ضاد منقطعه و تا و هست عربیست
هم بمعنی تخم مرغ و هم بمعنی کلاه خود جمعش بمعنی اول بیوض بضم و بیضات بفتح تحت
عنب بکسر عین سعفص و فتح نون و با ابجد عنبا [illegible] بکسر عین و فتح نون و با و الف
ممدوده نیز عربیست یعنی انگور تازه و احدش حبه و جمع عنبه عنبات بکسر و اعناب
بفتح تین بکسر تا قرشت و یا حطی و نون عربیست بمعنی انجیر خشک و ا
واحدش تینه است و ترا انجیر النضیج گویند بفتح نون و کسر ضاد منقطعه و یا حطی
و جیم کمثری بضم کاف و فتح میم مشدد و سکون تا تحتانی و را قرشت و الف مقصوره
عربیست بمعنی مرود یعنی گلابی و آن گاهی مذکر مستعمل و واحدش کمثراة و جمعش
کمثریات بضم اول و فتح رابع آب مرود بضم میم و ضم را منقوطه مخفف امرود
بفتح واو فارسیست   اصل اصفر و فاقع چه زرد و احمر و قانیست   سرخ

هست اخضر سبز و انضر روشن و ازرق کبود   شرح اصفر بفتح همزه و سکون صاد
سعفص و فا و را قرشت و فاقع بفا و الف و کسر قاف و عین سعفص هر دو عربیست
بمعنی چیز زرد و ثانی چیز بسیار زرد را گویند جمع اول صفر و صفران بضم و مؤنثش صفرا
بفتح و مد است و هر دو گاه صفت مشبهه است اول از صفره بضم بمعنی زرد شدن
و ثانی از فقع بفتح و فقوع بضم از باب منع و نصر بمعنی بسیار زرد شدن احمر بفتح
همزه و سکون حا حطی و میم و را قرشت و ثانی بقاف و الف و کسر نون و یا حطی هر
هر دو عربیست بمعنی چیز سرخ اول چیز سرخ و ثانی چیز بسیار سرخ را گویند جمع اول حمر
و حمران بضم و مؤنثش حمرا بفتح و مد است و هر دو صفت مشبهه است اول از حمره بضم
بمعنی سرخ شدن و ثانی از قنو بضم از باب منع بسیار سرخ شدن اخضر بفتح همزه
و سکون خا منقوطه و صاد منقطعه و را قرشت و بر وزن مصور و کتفه و امیر و تخضر بفتح
و تخضور بضم نیز عربیست بمعنی چیز سبز جمعش خضر و خضران بضم و مؤنثش خضرا
بفتح و مد است و آن صفت مشبهه از خضره بضم بمعنی سبز شدنست و انضر بواو و الف و کسر
ضاد منقطعه و حا حطی و بر وزن ناشدا نیز عربیست بمعنی چیز روشن و هویدا و آن صفت
مشبهه از نضوح بضم و نضحه بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی روشن و هویدا شدنست ازرق
بفتح همزه و سکون زای و را قرشت و قاف عربیست بمعنی چیز کبود جمعش زرق و زرقان
بضم و مؤنثش زرقا بفتح و مد است و بمعنی هر چیزی صاف یعنی پاک نیز آمده و میآید در
در ملحق ۱۳ از قطعه الملحقه بقطعه و آن صفت مشبهه زرق بفتحتین و زرقه بضم از باب علم
بمعنی کبود شدنست   اصل جندل صخر حجر چون جلمد جلمود سنگ   هست حصبا سنگ
ریزه ماء و وادی آب و رود   شرح جندل بفتح جیم و سکون نون و دال ابجد و لام صخر بفتح صاد

سعفص بسکون و فتح خاء ثخذ ورا، و ترشت صخور بضم و صخرات بفتحتین و فتح زا و حجر بفتح
حاء حطی و فتح جیم و را، و ترشت و احجار بفتح همزه و فتح حاء حطی و ضم و شدة جیم و را
و ترشت نیز و جلمد بفتح جیم و سکون لام و فتح میم و دال ابجد و جلمود بضم جیم و سکون
لام و ضم میم و واو و دال ابجد هر شش عربیست حجر و حجر بمعنی سنگ و جندل
بمعنی مطلق سنگها و باقی بمعنی سنگهای بزرگ سخت جمع حجر احجار و حجر بفتح
و حجار و حجارة بکسر و واحد باقی با الحاق تا و وحدت در آخر شان و تفسیرشان بعزم
از جهة وزن سهو است حصباء بفتح حاء حطی و سکون صاد سعفص و با ابجد و الف
ممدوده و حصصا بفتح حاء حطی و فتح صاد سعفص و الف مقصوره منقلبه از واو نیز هر دو عربیست
هر دو عربیست بمعنی خبنش سنگ ریزه و واحد اول حصبه بفتحتین و قرصش از جهة
وزن شعر و واحد ثانی حصاة بفتح و تا مدوره و جمعش حصبات بفتحتین و حطی
و حصی بر وزن حلی است ماء بمیم و الف منقلبه از واو و همزه منقلبه از ها و ماه بمیم
و الف و ها و ماء و ها بمیم و الف و فتح همزه و ها و نیز ... واو و الف و کسر دال ابجد
و تخفیف یاء حطی لف و نشر مرتبست ماء عربی ... فارسی آب جمعش میاه بکسر میم
و فتح واو است نیز و قرر و ابار و دی و امواه بفتح و میاه عربیست نیز جوی
وادی عربیست بمعنی رودخانه جمعش اودیه و او اول بسه واو و داشت و او اول بفتح است

اهمل جود فیض وجود بخشش جوده نیکی جوده تاک وعظ میثاق تحیت
بنده و پیمان و درود

شرح جود بفتح جیم و سکون واو و دال ابجد عربیست
و مصدر باب ... بمعنی فیض بمعنی روان گشتن آب و مانند آن از کثرت
و فیض بفتح فاء و یاء حطی و ضاد منقوطه نیز عربی و مصدر باب ضرب است بمعنا

المزه

نابر شهرت تفسیر آن نشده جود بضم و واو و دال ابجد عربی و مصدر باب نصر است
بمعنی بخشش کردن و مرد و زن بخشنده را جواد بفتح گویند جمع جواد اجواد و
اجاود و بفتح و جود بفتحتین و جودت بضم است جوده بفتح و ضم جیم و سکون
واو و دال ابجد و تاء مصدریه عربی و مصدر باب نصر است بمعنی نیکو
شدن و چیز جود را جید گویند بر وزن سید جمعش جیاد و جیادات بکسر
و جیاد بفتح است جوده بضم جیم و واو و دال ابجد و تاء مصدریه عربی و مصدر باب
نصر بمعنی نیک دو شدن اسب تفسیر بنیکی بمعنی مطلق دویدن از جهة وزن شعر است
تاک بفتح تا و دو نقطه در بالا و کاف عجمی فارسیست وعظ بفتح واو و سکون عین
سعفص و ظاء منقوطه و عظه بر وزن عده و موعظه بفتح میم و کسر عین نیز میثاق
بکسر میم و سکون یاء حطی منقلبه از واو و میر توثیم بر وزن مجلس نیز تحیت بفتح تاء
و کسر حاء حطی و شده یاء حطی و یاء مصدریه لف و نشر مرتب است وعظ
عربیست و مصدر باب ضرب است بمعنی پند دادن و میثاق عربیست بمعنی پیمان بمعنی
عهد جمعش مواثیق و میاثق و میاثیق بفتح است و تحیه عربیست و مصدر باب
تفعیل است بمعنی درود بمعنی سلام برکسی کردن جمعش تحیات بفتح است ... از
از حقتعالی رحمت و از ملائکه استغفار و از انسان دعا و از بهایم و طیور
تسبیح است درود بضم دال منقوطه وضم راء منقوطه و واو و دال منقوطه فارسیست

اهمل غبن در زیان زیانست و غبن در رایها چون غنا و ان بینیاز
در بدو جوانی سرور

شرح غبن بفتح غین منقوطه و سکون باء ابجد و نون عربی
و مصدر باب ضرب بمعنی زیان کردن در ... بمعنی در بیع و شراء و شخص زیان

رسیده را مغبون گویند غبن بفتح غین ضظغ و بای ابجد و نون عربی و مصدر باب
علم است یعنی زیان کردن و در اینجا یعنی در اعتقادها و در اندیشها و شخص که او اعتقاد
و دانش با غبین و مغبون گویند و رای قرشت بفتح راء قرشت و سکون همزه و یاء حطی
نیز عربیست ظاهر است مشهور است تغییر یافته شده غنا بکسر غین ضظغ و تخفیف نون و
والف مقصوره منقلبه از یا و بر وزن سما و غنیه بضم و کسره و غنیان بضم نیز
عربی و مصدر باب علم است یعنی بی نیازی یعنی توانگر و مالدار شدن و شخص
توانگر را غنی بتشدید یاء و غانی بتخفیف یا گویند و غنا بکسر و راکر با الف ممدوده
خوانی یعنی سرود است یعنی نغمه و خوانندگی و فعلش از باب تفعیل مستعمل است و
شخص خواننده را مغنی گویند سرود بضم سین بی نقطه و ضم را بی نقطه
و واو و دال بی نقطه فارسیست

اصل ضرا دابه حی زنده دبس شیره طمع امید
نوم سرد جلجلان کشنیز دال حمص نخود

شرح ضرا بکسر ضاد ضظغ و سکون همزه
و راء قرشت عربیست یعنی دایه یعنی شیر ده و مهربان و مرد مهربان بر بچه دیگری
از انسان و حیوان مطلق جمعش اظؤر و ظؤار بفتح و ضم و ظؤوره بضم
و ظئار بر وزن غراب و ظئره بر وزن نطفه است و آن صفت مشبهه است یعنی فاعل از ظار
بفتح و ظار بکسر از باب منع یعنی شیر دادن و مهربانی کردن بر بچه دیگری است حی
بفتح حاء حطی و تشدید یاء حطی عربیست یعنی زنده جمعش احیاء بفتح و مد است و آن
صفت مشبهه از حی بکسر و از حیوان بفتحتین و حیوه بر وزن نسی از باب علم
یعنی زنده شدن است دبس بکسر دال ابجد و سکون و کسر دال ابجد و باء سعفص
عربیست یعنی شیره و دوشاب خرما و رطب طمع بفتح طاء

حطی

حطی و فتح میم و عین سعفص و طمع و طماعة بضم و تخفیف نیز عربی و مصدر باب علم است
یعنی امید بر چیزی داشتن و سکون میم از جهت ضرورت شعریست نوم بفتح نون و سکون
و واو و میم عربیست یعنی برستانی و بری مطلق و واحدش نومة است جلجلان
بضم هر دو جیم و سکون لام اول از لغات مشترکه میان عرب و عجم است یعنی
کشنیز خشک است یعنی تخم کشنیز و سبز آن را گزره و میباید در اصل تخم در قطعه یازدهم
حمص بکسر حاء حطی و تشدید میم مفتوحه و مکسوره و صاد سعفص عربیست یعنی نخود

نخود رازیانج بادیان سلت بوی خوش اذفر فریز
شرو شتی ابر پراکنده شعر جموع

شرح رازیانج براء قرشت و کسر زای و یاء حطی و فتح نون و جیم معرب رازیانه
فارسیست یعنی بادیان سلت بضم سین سعفص و تشدید لام عربیست یعنی بوی خوش
مصنوعی از مشک و رامک براء قرشت و کسر و فتح میم ترکیب میدهند و آن را
گویند با مشک مخلوط و خشک شود به بخور میسازند اذفر بکسر همزه و سکون ذال ثخذ
و کسر فاء و تشدید و راء قرشت عربیست یعنی فریز یعنی مطلق خشک خوشبوی که از آن
گیاه ملکی و گربه دشتی نر گویند [illegible] و در دودان تا بر می‌برند فریز بفتح فاء و کسر راء
بی نقطه و یاء مجهول و زای فارسیست شرو بفتح نون و فتح ثاء ثخذ و راء قرشت و
و نثاره بر وزن ناشی و شتی بفتح شین ثخذ و تشدید تاء قرشت و الف مقصوره
هر دو عربیست یعنی چیز پراکنده یعنی پاشیده و متفرق و هر سه صفت مشبهه است
نشر و نثار بفتح و نثار بکسر از باب ضرب و نصر و شتی از شتت و شتات و شتیت
بفتح از باب ضرب یعنی پراکنده شدن و سکون نثر از جهت وزن شعر است پراکنده
بفتح یاء عجمی و فتح کاف عجمی فارسی جموع بجیم و میم و عین سعفص عربیست یعنی چیز

گردیغنی فراهم آورده شده و آن صفت از جمع بفتح از باب منع یعنی گرد کرد لغت گرد
بضم کاف فارسی و واو مجهول فارسیست متن قول باشد با قلاده وزره از زر ساخته چو
پس مدرس وان در گجرح بالشش و قلیان چه گرد شرح قول بضم قاف و واو
و لام عربیست یعنی جنبش باقالی از زر و خشک یا خشک تنها و احدثش فولادست
و با قلاده با ابجد و کسر قاف و تخفیف و تشدید لام و الف مقصور و با قلاده تخفیف
تخفیف لام و مد عربی و وام جنبش و احدثش با قلاده است بنابر شهرت شعر تا نشده
وزره بضم ذال گذره و تخفیف را و فارسی و با معروف معروف از زراد و با درع عربیست
یعنی زره زین یعنی کاوس و تکینم ملکه و کشته از جهت ضرورت شعریست سنت بفتح
سین سعفص و سکون لام و تاء فارسی عربیست یعنی مطلق چوب یا بوی را از جوکه بی
باشد یا چوب ترش مدرس بفتح عین سعفص و فتح دال ابجد و سین سعفص عربیست
یعنی جنبش و گجرح یعنی هر چیست و احدثش مدرسه و گجرح بدال بی نقطه و کسر نون
و تخفیف جیم و اخفای ها فارسیست جرابنیت یعنی بفتح میم و تشدید جیم عربیست
یعنی بالشش و تخفیفش از جهت وزن شعر است و بالشش با الف منقلبه از واو عربی
یا معرب با مولدات قلیان بکسر قاف و سکون لام و یاء حطی و الف و نون عربیست
یعنی گرد سفید متن هادیه دان و جهنم دوزخ و عشاق رجیم دود کرم دوزخ
نحس است و دخان نجوم دود شرح هادیه بها و الف و کسر واو و تخفیف یاء
حطی و تاء تانیث و الهاویه معرف نیز و جهنم بفتح جیم و فتح ها و تشدید نون و میم
و لظی بفتح لام و تخفیف ظاء معجم و الف مقصوره منقلبه از یا و حطمه بضم حاء حطی
و فتح و تخفیف طاء حطی و میم و تاء تانیث نیز هر پنج عربیست یعنی دوزخ هاویه

با الف لام نیز مستعمل و لظی معرفه و غیر منصرف مستعمل است غساق بفتح غین
معجم و تشدید و تخفیف سین سعفص و الف و قاف عربیست یعنی ریم ریم بمعنی چرک
و زرد آبه و دوزخیان ریم بکسر را بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و میم فارسیست
دود بضم دال ابجد و واو و دال دیگر و دیدان بکسر نیز عربی و جمع دود ده بضم است
کرم و تقدیم جمع بمفرد از جهت ضرورت شعریست نخ بفتح و ضم دال ابجد و تشدید خاء
تخته و کی بجوکاشتن و تخفیف حاء حطی و الف و سین سعفص دوخان
بضم دال ابجد و تخفیف و تشدید خاء تخته و الف و نون و بر وزن فرس نیز و نجوم
بفتح یاء زائده و سکون حاء حطی و ضم میم و غساق بضم غین سعفص و تخفیف تاء
تخته و الف و نون و بر وزن فرس نیز عربیست یعنی در کسیاه و جمع دخان
ادخنه بفتح همزه و کسر خاء و دخن و دواخین بفتح و جمع عشاق عوانق
بفتح و اسقاط حرف عطف از نحس از جهت وزن شعر است و نحس بفتح نحس
شرح نیز آمده و گذشت و در اصل سیم از قطعه دوم دود بضم دال بی نقطه و واو
معروف فارسیست متن طالقی باجر ان سالار بازرگان تاجر نابکار صاعد
آن مردی که بالا میرود و هابط فرود شرح شا و گذشت و الف و کسر جیم و راء و دال
و گذشت عربیست یعنی مردی که راه حبس از جهت انتفاع خود او کشند پس بعضی
بخصوص آن سالار بازرگان یعنی سرکرده و مهتر تجار از جهت ضرورت شعر است جمع
جمعش تاجرون بکسر جیم و تجار بر وزن زمان و کتاب و تجر بر وزن نعل و عشق
و مونثش تاجره جمعش تاجرات و آن صفت از تجر بفتح و کسر از باب
نصر یعنی بازرگانی کرد لغت آن سالار بازرگان بهمزه و الف و نون ساکن

و سین و راء بی‌نقطه و باء یک‌نقطه و ضم زای فارسی و مرکب از آن اسم اشاره بمعنی آن
بعد عین و نون و در سالار بمعنی سرگروه و مهتر و از بازرگان بمعنی تجار و ایراد لفظ
آن در بعضی مقام بدل لفظ او از جهت وزن شعر است فاجر بفا و الف و کسر جیم و
راء قرشت و بر وزن صبور رونده بجور و بزه عربیست بمعنی مرد نابکار یعنی بدکار و بی‌عفت
جمع فاجر فجار بر وزن رمان و فجره بفتحات و جمع ثانی و ثالث فجر بفتحتین و مونثش
فاجره و جمعش فاجرات است و آن صفت از فجر بفتح و فجور بضم از باب نصر بمعنی
بدی با کسی و بی‌عصمتی کردن است صاعد بصاد سعفص و الف و کسر عین سعفص
و دال ابجد عربیست بمعنی مردی که از پستی به بلندی رود و جمعش صاعدون
و مونثش صاعده و جمعش صاعدات است و آن صفت از صعود بضم از باب
علم بمعنی بالا بر شدن است هابط بهاء و الف و کسر باء ابجد و طاء حطی عربیست
بمعنی مردی که از بلندی به پستی آید یا دیگری را فرود آورد و جمعش هابطون و
و مونثش هابطه است و جمعش هابطات است و آن بمعنی اول صفت از هبوط
بضم از باب نصر بمعنی فرود آمدن و بمعنی ثانی از هبط بفتح از باب نصر بمعنی
فرود آوردن است فرو بکسر فا فارسیست ملحق اسود و سوداء

اسیاه است ابیض و بیضا سفید غزل ریسمان چون سداة لحمه باشد تار و پود

شرح اسود بفتح همزه و سکون سین سعفص و واو و دال ابجد و سوداء بفتح
سین سعفص و واو و دال ابجد و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی سیاه
جمع اول سود و سودان بضم و ثانی مونث اول و قصرش از جهت وزن شعر است
و هر دو صفت مشبهه از سواد بفتح بمعنی سیاه شدن است ابیض بفتح همزه و سکون

باء ابجد و یاء حطی و ضاد قطع و بیضاء بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و ضاد قطع
و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی چیز سفید جمع اول بیض بکسر و ثانی مونث
اول و قصرش از جهت وزن شعر است و هر دو صفت از بیاض بفتح بمعنی سفید شدن است
و اسود و ابیض هر دو سیاه و در اصل چهارم از قطعه نهم و بیضا بمعنی القاب نیز
آمده و گذشت در اصل ششم از قطعه دوم غزل بفتح غین منقوطه و سکون زای
و لام عربیست بمعنی ریسمان و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از غزل بفتح
و غزل بر وزن مقعد از باب ضرب بمعنی رشتن است سداة بفتح سین سعفص و تخفیف
دال ابجد و الف و تاء مدوره موقوفه از یاء و بر وزن ملی و اسدی بر وزن ترکی و فتح
بر وزن لحمه بضم و فتح لام و سکون حاء حطی و میم و تاء و الف نشر مرتب سداة
و سدای و اسدی عربیست بمعنی تار پارچه یعنی ریسمانی که در طول پارچه بافته میشود
جمعش اسدیه بفتح اول و کسر ثالث است لحمه عربیست بمعنی پود پارچه یعنی ریسمانی
که در عرض پارچه بافته میشود پود بضم باء عجمی و واو معروف فارسیست اصل

القطعة الثامنة فی بحر المجتث المخبون المقصور یعنی قطعهٔ هشتم در بحر مجتث
مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم چه دل ربوده عشاق بر شده
آهنگ بحر مجتث بخواند غزل بنغمهٔ چنگ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
بگوی تا شود باره دلش ز سنگ و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دوم
و درین قطعه شش بیت اصل و هفت بیت ملحق است اصل سعادل سرمه
سرعت شتاب دلت درنگ قصیر کوته و واسع فراخ ضیق تنگ شرح

شرح سعال بضم سین سعفص و تخفیف عین سعفص و الف و لام و سعله بضم نیز در لغت
و مصدر باب سعل یسعل بمعنی سرفه کردن سرفه بضم سین سعفص و سکون را و در لغت
و عین سعفص و تا و مصدر بر وزن درس و عنب نیز عربی و مصدر باب حسب
بمعنی شتاب یعنی زود کردن لبث بفتح لام و سکون با و ثاء ابجد و تاء شخذ و لبات
و لباثه و لبیثه بفتح نیز عربی و مصدر باب علم بمعنی درنگ یعنی دیر کردن
درنگ بکسر دال و فتح رای بی نقطه و سکون نون و کاف عجمی فارسیست قصر
بکسر قاف و فتح صاد سعفص و رای حطی در لغت و قصره با تای قرشت نیز عربی
بمعنی چیز کوتاه جمع قصیر قصراء بضم قاف و فتح صاد و تشدید قصار بکسر و جمع قصیره
قصار و قصاره بکسر است و آن صفت مشبهه از قصر بفتح و بر وزن عنب و
و قصاره بضم از باب حسن بمعنی کوتاه شد لغت واسع بواو و الف و کسر سین
سعفص و عین سعفص بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی فراخ و هر دو صفت
مشبهه سعه بفتحتین بر وزن عنب از باب علم بمعنی فراخ شد لغت ضیق
بفتح ضاد منقوطه و کسر و تشدید یای حطی و قاف بر وزن لنقل صاحب نیز
عربیست بمعنی چیز تنگ شد لغت

هلال ماه نو است قمر سه دو قمراء
شعاع او ز هر و ضح چون شکوفه در رنگ

شرح هلال بکسر ها و تخفیف لام
و الف و لام دیگر عربیست بمعنی ماه نو که شبه یا تا دو شب یا تا سه شب
یا تا هفت شب و ماه شب بیست و ششم و بیست و هفتم نیز بجهت اطلاعه را
در اللیل بفتح قمر بفتح قاف و فتح میم و رای قرشت عربیست بمعنی ماه بعد از
دو شب یا سه شب یا هفت شب یا شب بیست و پنجم و ماه شب بیست و هشتم

و بیست و نهم نیز قمراء بفتح قاف و سکون میم و را و الف ممدوده در لغت
بمعنی شعاع ماه نیر و نور و روشنائی آن یعنی ماهتاب و شعاع بضم شین و
و تخفیف عین سعفص و الف و عین نیز عربی و واحدش شعاعه و جمعش
اشعة بفتح اول و کسر ثانی و تشدید ثالث و جمع جمع شعاع بکسر است
بنا بر شهرت تغییر یافته شده او بضم همزه فارسی و در اشاره بان مستعمل
داریم ازش در ین مقام بدل لفظ آن از جهت وزن شعر است زهر بفتح زای و سکون
ها و رای قرشت و زهار بفتح نیز و ضم و کسر صاد سعفص و سکون با و ابجد و غین
منقوطه بر وزن نغمه و عنب و کتاب نیز الف و نشر مرتب است زهر و زار عربی
و جمع زهره بفتح زای و سکون و فتح ها است یعنی شکوفه و فتح ها زهر و تفسیرش بنفرد
از جهت ضرورت شعر است و جمع ازهار ازاهیر بفتح است جمع عربیست بمعنی
رنگ جمعش اصباغ بفتح است و آن صفت مشبهه از صبغ بفتح از باب منع و نصر
و نصر بمعنی رنگ کردن لغت شکوفه بکسر شین با نقطه فارسیست اهل از شیخ

شکسته سر و لحیه ریش و اقرع کل
ز شلق و اقطع بی دست و دال و
امرج لنگ

شرح اشیخ بفتح همزه و سکون شین و فتح قرشت و شد جیم عربیست
بمعنی مرد شکسته جمعش شیخ و شیخان بضم و نموش شیخ و بفتح زده است و آن صفت
مشبهه از شج بفتح شین و تشدید جیم از باب نصر بعد نصر بمعنی شکسته سر شد لغت
لحیه بکسر لام و سکون حاء حطی و یاء حطی و تاء عربیست بمعنی ریش یعنی موی
در رخ ره و ذقن جمعش لحی بکسر بضم لام و فتح و تنوین حاء است اقرع
بفتح همزه و سکون قاف و راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی مرد کل

یعنی کچل جمعش قرع و قرعان بضم و مؤنثش قرعاء بفتح و مد است و آن صفت مشبهه است
از قرع بفتح از باب علم یعنی بیموی شد دست کل بفتح کاف فارسیست اشل
بفتح همزه و فتح شین زشت و شد لام را قطع بفتح همزه و سکون قاف و فتح طا
و عین سعفص هر دو عربیست اول یعنی مرد خشک دست و ثانی یعنی مرد
دست بریده تفسیر اول نیز به بیدست مجاز است جمع اشل شل و شلان بضم
و مؤنثش شلاء بفتح و مد و جمع اقطع قطع و قطعان بضم و مؤنثش قطعاء
بفتح و مد است و هر دو صفت مشبهه است اول از شل بفتح شین و شد لام
و شلل بفتحتین از باب سمع یعنی خشک دست شدن و ثانی از قطع و قطعه
بفتح و قطع بضم از باب علم یعنی بریده دست شدن اعرج بفتح همزه و سکون
عین سعفص و راء زشت و جیم عربیست یعنی مرد لنگ رفتی و خلقی جمعش
عرج و عرجان بضم و مؤنثش عرجاء بفتح و مد است و آن صفت مشبهه است
بنا بر معنی اول از عروج بضم و معرج بر وزن مقعد از باب نصر یعنی مانند لنگ
رفتن و بنا بر معنی ثانی از باب علم لنگ یعنی رفتنی اصل قتیل کشته
عظم استخوان ضبع کفتار چه فهد دب نمر یوز دان و خرس پلنگ ا
اصل قتیل بفتح قاف و کسر تاء زشت و یاء حطی و لام عربیست بمعنی مرد
کشته شده جمعش بمعنی ثانی قتلی بضم قاف و فتح تاء و قصر است و آن صفت مشبهه
بمعنی مفعول از قتیل بفتح از باب نصر بمعنی کشتن است عظم بفتح عین سعفص
و سکون طاء خطی و میم عربیست بمعنی استخوان [illegible] جمعش اعظم
بفتح اول و ضم ثالث و عظام و عظامه بکسر است ضبع بفتح ضاد ضطغ

و ضم و سکون باء ابجد و عین سعفص عربیست بمعنی جفتش کفتار و آن مؤنث مستقل
و جمعش ضبع بفتح اول و ضم ثالث است و ضباع بکسر و ضبع بضمتین ضم و مضبعه بر وزن
بر وزن مرحله و مذکرش ضبعان بکسر و ضباعین بفتح و ضباع بکسر و مؤنثش ضبعانه
بکسر و جمعش ضبعانات و ضباع بکسر است نیز فهد بفتح فاء و سکون هاء و دال ابجد و
بفتح دال ابجد و شد باء ابجد و نمر بفتح نون و کسر میم و راء زشت بر وزن مثل نیز
نشر مرتب است فهد عربیست بمعنی یوز نر و ماده که به ترکی پارس گویند جمعش فهود بضم و افهد بفتح
اول و ضم ثالث است و دب عربیست بمعنی خرس نر جمعش ادباب بفتح و مؤنثش دبه بر وزن
قره زشت نمر عربیست بمعنی پلنگ نر و ماده جمعش انمر بفتح اول و ضم ثالث و انمار بفتح و
و نمر بضم و ضمتین و نمار بکسر است یوز بضم یاء و واو و زاء نقطه دار بین واو مجهول زای فارسیست

اصل غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعیت لی حمامه کرکی کبوتر است و لکلک شرح

غراب بضم غین خطی و تخفیف باء و الف و باء ابجد عربیست بمعنی جفتش زاغ بفتح
کلاغ جمعش اغرب و اغربه بفتح و غربان بکسر و غرب بضمتین و جمع جمعش غرابین بفتح
و زاغ بزای و الف و غین خطی نیز عربیست و جمعش زیغان بکسر زای و سکون یاء حطی
بنا بر شهرت تفسیر آن شده عندلیب بفتح عین سعفص و سکون نون و دال ابجد و کسر لام
و یاء حطی و باء ابجد و کعیت بضم کاف و فتح عین سعفص و یاء حطی و تاء زشت و بلبل بضم
هر سه نیز عربیست بمعنی هزار دستان جمع اول عنادل بفتح و جمع ثانی کعتان بکسر است
و هزار بفتح و تخفیف زای و الف و راء زشت نیز عربیست مجاز شهرت تفسیر آن شد
حمامه بفتح حاء حطی و تخفیف میم و الف و میم دیگر و هاء وحدت است کرکی بضم کاف و سکون
راء زشت و کسر کاف دیگر و شد یاء زائد [illegible] و لکلک نشر مرتب است حمامه عربیست بمعنی

کبوتر نر و ماده صحرائی و هر مرغ طوق دار صحرائی مانند فاخته و قمری و جز آن جمعش حمام
و حمائم بفتح است و کرکی عربیست بمعنی کلنگ که مرغی در نا گویند جمعش کراکی بفتح
کاف و تشدید یا و تخفیفش از جهة وزن شعر است کلنگ بضم کاف عجمی و فتح لام و سکون
نون و کاف عجمی دیگر فارسیست   اصل قصب فی الماء و طرفا گز و براعه غرد
چنانکه ثعبان و تمساح اژدها و نهنگ   شرح قصب بفتح قاف و فتح صاد
سعفص و با ابجد عربیست بمعنی مطلق نی میان پر مانند نی شکر و نی نیزه
و واحدش قصبه است طرفا بفتح طا حطی و سکون را فرشت و فا و الف ممدوده
عربیست بمعنی درخت گز که جنگلی که در کنار رود خانه و جویهای آب سبز شود و میوه
را گزمازج گویند واحدش طرفاء و قصرش از جهة وزن شعر است گز بفتح کاف
عجمی و زای فارسیست براعه بفتح با و حطی و تخفیف را فرشت و عین سعفص
و ها و جمعش عربیست بمعنی غرد یعنی نی میان خالی مانند نی قلم و نی بوریا
جنبشش براعات غرد بفتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و دال و واو نرس
و فتح را از جهة وزن شعر است ثعبان بضم ثاء شخذ و سکون عین سعفص و با
ابجد و الف و نون و تمساح بکسر تا و فرشت و سکون میم و سین سعفص و الف و حا
حطی لف و نشر مرتب است ثعبان عربیست بمعنی اژدهای نر و ماده مطلقا یا نر
تنها یعنی مار بلند عظیم الجثه جمعش ثعابین بفتح است تمساح عربیست بمعنی نهنگ
یعنی جانوری عظیم الجثه شبیه بلاابیت   ملحق جد ابن آوی و ثعلب
شغال و ده روبه دان سمک دیگر سرطانست ماهی و خرچنگ   شرح ابن
آوی بکسر همزه و سکون با ابجد و نون و همزه و الف و فتح واو و الف مقصوره

منقله

منقله از با و ثعلب بفتح ثاء شخذ و سکون عین سعفص و فتح لام و با ابجد و ثعلبان
بضم ثاء و سکون عین سعفص و فتح لام و ضم لام و تخفیف با در نثر لغة و نثر مرتب است
ابن آوی عربیست بمعنی مطلق شغال جمعش بنات آوی بفتح با و کسر واو و
و معروفش از جهة وزن شعر است ثعلب و ثعلبان عربیست بمعنی روباه نر
جمع ثعلب ثعالب و شغال بفتح و مؤنثش ثعلبه است سمک بفتح سین سعفص
و فتح میم و کاف و سرطان بفتح سین سعفص و فتح را و فرشت و طا حطی و الف
و نون زائده لف و نشر مرتب است سمک عربیست بمعنی ماهی جمعش سماک
بکسر و سموک بضم است سرطان عربیست بمعنی ماهی جمعش سماک بکسر و سموک
بضم است سرطان عربیست بمعنی خرچنگ نهری و بحری مطلق خرچنگ بفتح
خاء با نقطه و سکون را بی نقطه و فتح جیم جیم عجمی فارسیست   ملحق قنفذ
دانش و کافی پسند و طبع منش   دلیل جوار و عبرا از جهة قصد
شرح قنفذ بفتح قاف و تخفیف فا و الف و ها و تا مصدر است عربی و مصدر باب
حسن و علم است بمعنی دانش بهند شدن کافی بکاف و الف و کسر فا و یا حطی
و از وزن غنی عربیست بمعنی خرسند یعنی چیزی که کفایت کننده و بس باب
صفت از الف بکسر ز باب بمعنی پسند کردنست پسند بفتح با بی نقطه
بی نقطه و فتح سین بی نقطه و سکون نون و دال ابجد فارسیست طبع بطا
حطی و سکون با ابجد و عین سعفص و طبیعه بر وزن نصیحه و طباع بکسر
عربیست بمعنی منش یعنی خوی و سرشتی که مردم با آن آفریده شده اند منش
بفتح میم و کسر نون و شین با نقطه فارسیست دلیل بفتح دال تحد

دکسر لام و باء حطی و لام دیگر و ذلان بر وزن رمّان نیز عربیست بمعنی مرد خوار و
ذلیل جمعش ذلال بکسر و از ذال و اذله بفتح و آن صفت مشبهه از ذل بالضم
ذال و تشدید لام و ذلاله بضم و فتح و ذلّه بکسر و مذلّه بفتحتین از باب سمع بمعنی خوار شدن
خوار شد نشست عزیز بفتح عین سعفص و کسر زای و یاء حطی و زای دیگر عربیست
بمعنی مرد ارجمند یعنی صاحب قدر و مرتبه جمعش اعزّه بکسر و اعزّه و اعزّاء بفتح
و آن صفت مشبهه از عزّ و عزّه بکسر و عزازه بفتح از باب ضرب بمعنی ارجمند شدن
ارجمند بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و کسر جیم و فتح میم و سکون نون و دال بی نقطه
فارسی و مرکب از ارج بمعنی قدر و مرتبه و از مند بمعنی صاحب قصد بفتح قاف
و سکون صاد سعفص و دال ابجد عربی و مصدر باب ضرب بمعنی آهنگ کردن
و بمعنی راه راست نیز آمده و معنی آید در اصل و از قطعه ۳ ملحق چه طابه طیبه نیز
مدینه ام قری چه بلکه تشناس و صفا و مروه دو سنگ   شرح طابه بطاء
حطی و الف و فتح باء ابجد و تاء و طیبه بفتح طاء حطی و تخفیف و تشدید یاء حطی
و فتح باء ابجد و تاء و مطیبه بضم میم و فتح طاء و فتح و تشدید یاء و یثرب بفتح
یاء حطی و سکون تاء مثلثه و کسر راء قرشت و باء ابجد و اثرب بفتح همزه نیز
هر شش عربیست بمعنی مدینه پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله و مدینه بفتح
نیز عربی و جمعش مدائن و مدن بضمتین و بضم اول شهرست تفسیر آن شده
ام قری بضم همزه و تشدید میم و ضم قاف و تخفیف راء قرشت و الف مقصوره
منقلبه از یاء و مکه بفتح میم و تشدید کاف و تاء و هر دو عربیست بمعنی بکّه
معظمه یعنی شهر مکه یا اهل بیت الله الحرام و مکه بفتح نیز عربیست مانند شهرت

تفسیر آن شده صفا بفتح صاد سعفص و تخفیف فاء و الف مقصوره منقلبه از واو و مروه
بفتح میم و سکون راء قرشت و واو و تاء و هر دو عربیست بمعنی دو سنگ یعنی دو کوه واقعه در مکه
معظمه که حاجیان در میان آنها سعی کنند   ملحق جدید و غض و قشیب و بدیع
تازه و نو   شرح بیچه جعنیه کمان مقاتله جنگ   شرح جدید بفتح جیم و کسر
دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر و غض بفتح غین منقوطه و تشدید ضاد منقوطه و بر وزن
ابریز نیز و قشیب بفتح قاف و کسر شین قرشت و یاء حطی و باء ابجد و بدیع بفتح باء ابجد
و کسر دال ابجد و یاء حطی و عین سعفص هر چهار عربیست بمعنی چیز تازه و نو قشیب
بضمتین و هر چه صفت مشبهه است اول از جدّه بکسر از باب ضرب و ثانی از غضاضه
بفتح از باب منع و علم و ثالث از قشب بفتح از باب حسن و رابع از بدع بکسر از باب
و نوشیدن سرنجه بفتح شین قرشت و کسر راء قرشت و یاء حطی و جیم و تاء و جعنیه
بفتح جیم حطی و کسر نون و تشدید یاء حطی و تاء و هر دو عربیست بمعنی کمان اول کمانی را
گویند که از دو چوب مختلف اللون ترتیب باشند و ثانی مطلق کمان را گویند جمعش حنی
و بر وزن عنق و حنیا بالفتح است مقاتله بضم میم و تخفیف قاف و فتح تاء قرشت
و لام و تاء مصدریه و قتال و قیتال بکسر نیز عربی و مصدر باب مفاعله ۳ بمعنی
جنگ و جنگ کردن   ملحق فراش دان و بساط و فراش پروانه ابل
شتر مغناطیس هست سنگ   فراش بکسر فاء و تخفیف راء قرشت و الف
و شین قرشت و بر وزن بقر نیز عربی بمعنی بساط یعنی آنکه گسترده شود جمعش
فرش بضمتین و آن صفت از فرش بفتح و فراش بکسر از باب ضرب بمعنی گستردن
و بساط بکسر باء ابجد و تخفیف سین سعفص و الف و طاء حطی نیز عربی

وجمعش [illegible] بفتحتین وفعلتش از ارباب لغو مستعمل است بنابر شهرت تغیر یافته شده
وازش بفتح فا و تخفیف یا، قرشت و الف و شین قرشت عربی و جمع و ارش بفتح
یعنی پروانه که خود را بشعلهٔ شمع و چراغ سوزد و تفرقی جمع بود از جهت وزن آمده است ابل
بکسر همزه و سکون با، ابجد و لام عربی و اسم جمع شتران نر و ماده و مؤنث بهشتی است
یا واحد نیست که اطلاق کرده میشود بر جمع و جمعش آبال بمدّ همزه و الف مغناطیس
بفتح میم و سکون غین معجم و نون و الف و کسر طا، حطی و سین سعفص و مغناطیس
بی الف و مغنیطیس با زیادت یا، حطی بعد از نون عربیست یعنی نوعی از سنگ یعنی سنگ
سنگ آهن ربا   محق سوق لیست حشیش و جریش بلغور اش   جشب طعام
درشت نشده چو لیه بورانک   شرح سوق بفتح سین سعفص و کسر واو و را،
حطی و قاف عربیست یعنی لیث یعنی آرد گندم و جو و کوذ بریان کرده که بفارسی
فاوت و بترکی تلقان گویند لیث بکسر بای عجمی و سکون سین منقطه و تاء دو نقطه
در بالا فارسیست حشیش بفتح جیم و هر دو شین قرشت و یاء حطی و جریش بفتح
جیم و کسر را قرشت و یاء حطی و شین قرشت هر دو عربیست یعنی بلغور گندم و جو
یعنی جو و گندم که در آسیا نیم شکسته و مقشر کرده باشند و هر دو صفت مشبّهه است
اول از حشیش بفتح از ابواب لغو و ثانی از جرش بفتح از ابواب لغو فرس یعنی بلغور
کردن و شکستن بلغور بضم با، ابجد منقطه و سکون لام و ضم غین با نقطه و واو و را، بی نقطه
فارسی و حرف شین ساکن در آن ضمیر غایب که راجع است بسوق و بمعنی آن و در فارسی
دوائی فشش از جهت وزن آمده است جشب بفتح جیم و کسر و سکون شین قرشت و باء ابجد
و بر وزن محراب است اینجا مفعول نیز عربیست یعنی طعام درشت و زبرینا فی کر بایان

خوارشش و قاو نان باشد و آن صفت مشبهه از جشب بفتح از ابواب لغو و علم یعنی درشت شدن
طعام است حوک بفتح حا، حطی و سکون واو و کاف عربیست یعنی از رنگ یعنی ریحان
کوهی که بلغت مغلی بادروج گویند و از زاد و به غلبیه غیرها در نحوی است   بورانک
بضم بای منقطه و فتح با، منقطه و کاف عجمی فارسیست   محق   قفار نان تهی و حوج
و خوب و ثلمه گرد   سبات خواب هست قوه لاله ورد و میک   شرح قفار بفتح
قاف و تخفیف فا و الف و را، قرشت و بر وزن بغل نیز عربیست یعنی نان تهی یعنی نان
خالی بی نان خورش تهی بکسر تا و دو نقطه در بالا فارسیست فوج بفتح فا و سکون واو
و جیم و خوب بکسر حاء حطی و سکون زای و با ابجد و ثلمه بضم و فتح تا، و تخفید و تشدید لام
و تا هر سه عربیست یعنی گروه فوج گروه مطلق و خوب و ثلمه گروه از مسیا ز گویند
جمع اول فئوج بضمتین و افواج بفتح و جمعش افاویج و ثانی و ثالث بفتح و جمع ثانی احزاب
و ثالث ثلمات سبات بضم سین سعفص و تخفیف با ابجد و الف و تا، قرشت عربیست یعنی
مطلق خواب یعنی خواب سبک یعنی سبکی با اول خواب یعنی خواب سبکی خوابی که
که از سر هنوز بدل نرسیده باشد شقر بفتح شین قرشت و کسره قاف و را، قرشت
و قره بضم فا، و شده واو و تا، مدوره معوضه از واو نیز و هر دو عربیست یعنی
عربیست یعنی جنس لاله صحرائی شقائق النعمان و احد شش شقره و جمعش شقرات
بفتح شین و کسر قاف است قوه عربیست یعنی روین یعنی روناس که با آن جامه
و ابریشم و غیره را رنگ کنند روین بضم را، بی نقطه و واو مجهول و فتح یا، دو نقطه
در پایین و نون فارسی و الحاق کاف عجمی از جهت رعایت قافیه است   اصل

القطعة الثامنة في بحر المتقارب الثامن المثمن السالم   شرح السالم

ببین سعفص بصیغهٔ اسم فاعل باب علم است السلامة بری بودن از عیب و علت
یعنی قطعهٔ هشتم در بحر متقارب مثمن سالم است و آن بحریست که هر مصراعش از
از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه نظمی گفته نظم ز شرم رخت لاله را
داغ بر دل   ز رشک قدت سرو را پای در گل   فعولن فعولن فعولن فعولن متقارب
از این وزن گردیده حاصل   و وجه تسمیهٔ این بحر بمتقارب مثمن سالم آنست
متقارب یعنی نزدیک شونده است و چون اوتاد و اسباب این بحر باهم نزدیک
شده است چه بر هر وتدی سببی در پی است لهذا متقاربش نامیده اند و چون
هر بیتش از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون تغییری بهیچ یک
از ارکانش راه نیافته لهذا سالمش نامیده اند و تقطیعش چنینست ترا
ترابو فعولن رغامو فعولن ثری خا فعولن ک طین گل فعولن   ردهٔ دوم قطعهٔ غ
بیت اصل و دو بیت ملحق است   تراب و رغام و ثری خاک و طین گل وطن
جایگه کرم رز ربع منزل   شرح تراب بضم تا و قرشت و تخفیف را و قرشت و الف
و بای ابجد و ترب و تربه بضم و ترباء بضم تا و فتح را و مدّ و ترباء بفتح و مدّ و تیرب بفتح
تا و سکون را و فتح یا و ثری بر وزن اسیر و رغام بفتح تا و قرشت و تخفیف
غین منقوطه والف و میم و بر وزن بغل نیز و ثری بفتح تا و سه نقطه و تخفیف را و قرشت
و قرشت والف مقصوره منقلبه از یا و ثریا بفتح و مدّ نیز هر یازده عربیست یعنی خاک
تراب بلغاته مطلق خاک را و خشک را گویند جمع تراب اتربه بفتح همزه و کسر را
و تربان بکسر است رغام خاک نرم باریک مخلوط بریگ است و ثری و ثرا خاک
نمناک را گویند جمع ثری اثراء است بفتح و مدّ است طین بکسر طا حطّی و یای

حطّی و نون

حطّی و نون عربیست یعنی گل پارسی اش را طینه گویند و وطن بفتح واو و فتح و سکون طای
حطّی و نون و موطن بر وزن مجلس نیز عربیست یعنی جایگه یعنی جای اقامهٔ آدمی جمعش
اوطان بفتح و مفعلش از باب ضرب مستعمل است کرم بفتح کاف و سکون را قرشت
و میم عربیست یعنی رز یعنی تاک انگور بستانی و بری مطلق جمعش کروم بضم
رز بفتح را و بی نقطه و سکون زای فارسیست ربع بفتح را قرشت و سکون بای ابجد
و عین سعفص عربیست یعنی منزل یعنی سرای و جای فرود آمدن و جمعش یعنی اوّل
ربع بکسر و ربوع بضم و اربع و ارباع بفتح است و منزل بر وزن مجلس مجلس نیز
و بیدو معنی مذکور آمده و جمعش یعنی سرای منازل بفتح است بنابر شهرت تقریر آن
شده   اصل ده اسپند در ساختن هر یکی را ترتیب نامیست روشن مشکل
شرح مجلّی مصلّی مسلّی و تالی   چو مرتاح عاطف حظّی مؤمّل   اصل لطیم سکیت ا
ارب حاجت عرق حوبی   فؤاد است و قلب و جنان است دل   شرح لطیم بفتح
لام و کسر طا حطّی و یای حطّی و میم عربیست یعنی اسب نیم سکّیت بضم سین سعفص
و تخفیف و تشدید کاف مفتوحه و سکون یای حطّی و تای قرشت عربیست یعنی اسب
و هم ارب بکسر همزه و سکون را قرشت و بای ابجد بر وزن نعمه و سعه و ارب
بفتحتین و معربه بحرکات ثلاث نیز عربیست یعنی حاجت یعنی نیاز و حاجت نیز
عربی و جمعش حاج بتخفیف جیم و حاجات و حوائج بفتح و حوج بر وزن عنب است
بنابر شهرت تقریر آن شده عرق بفتح عین سعفص و فتح را و قرشت و قاف
عربیست یعنی حوبی حوبی بفتح حای بی نقطه و واو معدوله و یای دو نقطه در پایین نیز عربیست
فؤاد بضم فا و تخفیف همزه و الف و دال ابجد و فواد بفتح فا و تخفیف واو

واو و الف و دال ابجد و فواد بفتح فا و تخفیف واو و الف و دال ابجد نیز و قلب بفتح قاف
و سکون لام و بای ابجد و جنان بفتح جیم و تخفیف نون و الف و نون دیگر و حشا بفتح حای
حطی و تخفیف شین قرشت و الف مقصوره از واو هر پنج عربیست چهار اول بمعنی دل
و خامس بمعنی مطلق چیزی که در اندرون شکم در زیر جای تیت از سپرز و جگر و شکنبه
و امثال آن پس تفسیر بکاس مخصوص دل خالی از تکلفی نباشد و اول مذکر و جمعش
افئده بفتح همزه و کسر ثالث و جمع قلب قلوب بضم و جمع حشا احشا بفتح و تنه است
و فواد بمعنی درد دل نیز آمده و می آید در اصل یتیم از قطعه ۳۲ دل بکسر دال بی نقطه و
و سکون لام فارسیست و معربش دل بفتح دال و اشتلام هست اصل بدینجا ده دو نه
الحوق سکتی یکی هست قانور و دیگر چه فسکل   شرح یعنی پاین اسب و همین ازا
سکیت گویند و دو نام دیگر الحوق کن یعنی آنرا دو نام دیگر هست یکی قانور است
بقاف و الف و ضم را قرشت و واو و رای قرشت بر وزن صاحب نیز و دیگر
فسکل است بکسره و سکون سین سعفص و کسر کاف و لام و بر وزن قنفذ و زنبور
و بر ذون پس اسب دهم را چندین نام باشد و آنچه اکثر شراح گفته اند که قانور اسب
یازدهم و فسکل اسب دوازدهم را گویند از رسب اشتباه است چه نامی از نامهای غیر ده اسب
در اهل لغه منقول نیست اصل لبن خشت خام است آجر چه پخته و عشر چند است
عویص است مشکل   شرح لبن بفتح لام و کسر بای ابجد و نون و بر وزن مثل و ابل
نیز عربیست بمعنی خشت خام و احدش لبنة بکسر لام و سکون بای است آجر بهمزه
و الف و ضم و کسر جیم و تخفیف و تشدید را قرشت و آجر بر وزن قانور و یاجور
بتبدیل همزه بیای حطی و آجور بر وزن صبور و آجرون بفتح همزه و ضم و کسر جیم نیز

۲۸ نو فارسی

هر سه عربی معربست بمعنی خشت پخته عبقر بفتح عین سعفص و کسر بای سعفص
و رای قرشت و بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی چیز سخت دشوار یعنی دشوار و هر دو صفت
مشبهه است اول از عسر بضم و ضمتین و بفتحتین از باب علم و ثانی از عسر بضم
و عسار بفتح از باب حسن بمعنی دشوار شدن چیزی و ضد آن یسر بکسر ضاد و ضم فا و فتح
دال ابجد نیز عربی و از لغات اضداد و بمعنی مثل و برابر هم آمده و درینجا بمعنی اول مراد است
بنابر شهرت تفسیر با آن نشده عویص بفتح عین و کسر واو و یای حطی و صاد سعفص عربیست
بمعنی چیز دشوار پس تفسیرش بمشکل بمعنی پوشیده و پنهان مجازست و آن صفت مشبهه
از عوص بفتحتین و فتح از باب علم و منع بمعنی دشوار شدن خبریست و مشکل بضم میم
و سکون شین قرشت و کسر کاف نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر آن نشده   ملحق
حصان اسب نر حجر ان مادیان   فلو مهر کره شتر بچه قل   شرح حصان
بکسر حای حطی و تخفیف و سکون جیم و رای قرشت عربیست بمعنی مادیان جمعش حجور
جمعش حجور و تخفیف صاد سعفص و الف و نون عربیست بمعنی اسب نر جمعش
حصن بضمتین است حجر بکسر حای حطی و سکون جیم و رای قرشت عربیست بمعنی مادیان
و جمعش حجر و حجوره بضم و احجار بفتح است فلو بفتح و ضم فا و ضم لام و تشدید واو
و بر وزن مثل نیز و مهر بسکون ها و رای قرشت هر دو عربیست بمعنی کره لکن اول
کره خرد نر اسب شتر خواره یا یکساله و ثانی کره مر اسب را گویند مطلق جمع
فلو افلا بفتح و مد است و فلاوی بفتح و قصر و مونثش فلوة بفتح و ضم فا و تشدید
واو و فلوة بکسر و تخفیفش انجیه وزن جمع مهر امهار بفتح و مهار بکسر و مهارة
بکسر و مونثش مهره و جمعش مهر بر وزن رطب و مهرهاست بضم ها و فتح

وباء و اسقاط حرف عطفش از جهت ضرورت شعر است قرابل بکسر قاف و سکون راء قرشت
وکسر میم و لام عربیست یعنی شتر بچه نر دو ساله خراسانی یا شتر بچه دو کوهانه جمعش
قراامل بفتح است   اصل القطعة التاسعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور
یعنی قطعهٔ نهم در بحر متقارب مثمن مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش
از تقطیع سه فعولن با نون و یک فعولن بسکون لام حاصل شود چنانکه ناظمی
گفته نظم یا عارضت رشک خورشید و ماه   گرت در تقارب شود اشتباه
فعولن فعولن فعولن فعول   بخوان خوش برین وزن هر صبحگاه و وجه تسمیهٔ این
بحر گذشت در قطعهٔ اول و درین قطعه دو بیت اصل و سه بیت ملحق است
اصل ثمر میوه حبت دانه و تبن کاه   طریق و سبیل و صراط است راه ثمر
بفتح ثاء و شد و فتح میم و راء قرشت و بر وزن سمی نیز عربیست یعنی میوه‌های که
در درخت باشد واحدش ثمره بفتحتین و ثمره بر وزن نامه نیز و جمعش ثمار بکسر
و جمع جمعش اثمار بفتح است حبت بفتح حاء حطی و شد باء ابجد عربیست یعنی جنس دانه
جنس دانه از گندم و جو و غیره واحدش حبه است حبت بفتح و جمع جمعش حبوب
بضم و حبتان بر وزن رمان است تبن بکسر و فتح تاء قرشت و سکون باء
ابجد و نون عربیست یعنی کاه گندم و جو و غیره طریق بفتح طاء حطی و کسر راء قرشت
و یاء حطی و قاف و سبیل بفتح سین سعفص و کسر باء ابجد و یاء حطی و لام و
وسیله با تاء نیز و صراط بکسر صاد سعفص نیز و زراط بکسر زای نیز همه عربیست
بمعنی راه طریق و سبیل مؤنث نیز مستعمل و جمع اول اطرق بفتح همزه و ضم راء و
و طرق بضمتین و جمع ثانی سبل بضمتین است   اصل صبی بفتح صاد سعفص

وکسر با

وکسر باء ابجد و شد یاء حطی عربیست یعنی کودک یعنی پسر از شیر باز گرفته تا حد بلوغ جمعش
اصبیه و اصبی و صبوه و صبیه و صبیان بکسر و ضم و مؤنثش صبیه و جمعش
صبایا بفتح است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از صبون بفتح از باب سلم بمعنی میل
کردن بجهل است و چون کودک مایل بجهل است لهذا صبیش نامیده اند و تحقیقش از
در جهه و در انزریست شیخ بفتح شین قرشت و سکون یاء حطی و خاء نخذ و شیخون بفتح
شین و ضم خاء و بزرگ عربیست یعنی خواجه یعنی مرد پیر یا از پنجاه یا از پنجاه و یک تا آخر عمر یا تا
هشتاد سال جمعش شیوخ بضم و کسره و شیاخ بفتح و شیخه بکسر شین و فتح و سکون یاء و شیخان
بکسر و شیخه بر وزن مرحمه و شیخه بفتح میم و کسر شین و مشیوخاء بفتح و مد و شیخی و بیاء و
و شیاخ بفتح میم و کسر باء و مؤنثش شیخه است و سه آید در اصل یتیم از قطعهٔ سی و هشتم
پس بکرار باشد خواجه بفتح خاء با نقطه و واو معدوله فارسیست نفس بفتح نون و فاء
و سین سعفص عربیست یعنی دم یعنی بادی که از دهن و بینی بدرون رود و برآید جمعش
انفاس بفتح است دم بفتح دال بی نقطه فارسیست جنبد بفتح میم بضم جیم و سکون
نون و دال ابجد و جیش بفتح جیم و سکون یاء حطی و شین قرشت و عسکر بفتح
عین سعفص و سکون سین سعفص و کاف و راء قرشت اول دو تا عربی و ثالث
معرب لشکر فارسیست یعنی سپاه جمع اول جنود بضم و جمع ثانی جیوش بضم و جمع
ثالث عساکر بفتح است   اصل عرض خواسته طارف و تالدش نو
با کهن دان و شد تباه   شرح عرض بفتح عین سعفص و فتح و سکون راء قرشت و
و ضاد نقطه دار عربیست یعنی خواسته یعنی متاع و هر چه محتاج و هر مالی غیر سیم و
و زر را نیز گویند جمعش اعراض بفتح است خواسته بفتح خاء با نقطه و واو معدوله

فارسیست و چون مال و اسباب را همه کس خواهانند لهذا خواستهٔ نامیده اند طارف
حطی و الف بکسر را قرشت و فا و بر وزن امیر و شل فعل و قطف بضم میم و فتح را از
و تالد بتا قرشت و الف بکسر لام و دال ابجد و بر وزن بغل و قفل و فرس و امیر
و اتلاد بفتح و متلد بضم میم و فتح لام لف و نشر مرتب استطارف عربیست بمعنی مال نو
یعنی مالی که تازه در نزد این کس بهم رسیده باشد تالد عربیست بمعنی مال کهن یعنی مالی که
در قدیم در نزد این کس بهم رسیده بوده باشد و آن صفت مشبهه از تلود بضم از باب نصر
بمعنی کهنه شدن مال است و حرف شین ساکن در تالدش و در نوش ضمیر غایب راجع
بخواسته یعنی آن و مارسی مالی قش از جهت وزن لغو … ست مانند نغابی والف
بکسر شین سعفص و دال ابجد بر وزن امیر عربیست بمعنی چیز تباه یعنی جز … جسته جمعش
مفسدی بفتح و فتح … ست و هر صفت از … بفتح و فسود بضم از باب نصر و ضرب و حسن
بمعنی تباه شدن است   اصل غد است هستند فردا و دی   جو ابیض نیست سفید است و
اسود و سیاه   شرح غد بفتح غین ضطغ و سکون دال ابجد و واو و جمعش … امس
بفتح همزه و سکون میم و کاف مشبهه سین سعفص لف و نشر مرتب غد
عربیست بمعنی فردا یعنی دو روز گذشته جمعش امس و اموس … همزه و الف و آن
در وقتی که معرفه بعلم باشد نزد بعضی مبنی بحرکات ثلث و نزد بعضی معرب است و
در وقتی که معرفه بعلم بالف لام یا نکره یا مضاف باشد باتفاق معرب است دی
بکسر دال بی نقطه فارسیست … یک یا کاف عجمی نیز گویند ابیض بفتح و سکون
با ابجد و یا حطی و ضاد ضطغ عربیست بمعنی چیز سفید جمعش بیض بکسر …
بیضا بفتح و مد است و آن صفت مشبهه از سواد بفتح بمعنی سیاه … است هر دو

در حی

در علی ه از قطعهٔ نشیم   اصل ذنوب است عرب است و سجل است دلو   رکی
جب و بیر و قلیب است چاه   شرح ذنوب بفتح ذال تخذ و تخفیف نون مضموم
و واو و با ابجد و عرب بفتح غین ضطغ و سکون را قرشت و با ابجد و سجل بفتح سین
سعفص و سکون جیم و لام هر سه عربیست بمعنی دلو و ذنوب دلو خالی یا آب دار را
گویند مطلق خواه پر و خواه کم جمعش اذنبه و ذنائب بفتح و ذناب بکسر … غرب
دلو بسیار بزرگ خالی و سجل دلو بسیار بزرگ پر آب جمعش … مذکر مستعمل جمعش سجال
بکسر و سجول بضم است و دلو بفتح دال ابجد و سکون لام و واو نیز عربی و گاهی مذکر مستعمل
و جمعش ادل بفتح و دلاء بکسر و مد و دلی بر وزن حلی و عنی است بنابر شهرت تغیر یافته
رکی بفتح را قرشت و کسر کاف نوشته یا حطی و جب بضم جیم … ابجد و بیر
بکسر با ابجد و سکون همزه و را قرشت و قلیب بفتح قاف و کسر لام و یا حطی و با ابجد
ابجد هر چهار عربیست رکی بمعنی چاه … بمعنی چاه رکی چاه … گویند …
رکیه بر وزن عطیه و … جمع … از جهت … عربیست و جب چاه …
پر آب بعیدة القعر یا چاه … سنگ … گویند … مردمان اثر … نکرده
باشند بلکه … شده باشد جمعش اجباب بفتح و جباب بکسر و جلبة بر وزن …
و بیر چاه … گویند و آن مؤنث مستعمل و جمعش ابار بفتح و آبار بهمزه و الف …
بفتح … ثالث … بکسر … قلیب چاه … چاه بزرگ کهنه را گویند و آن
مؤنث نیز مستعمل و جمعش اقلبه بفتح و قلب بضم و …   اصل
حجی حجر و لب است عقل و … خرد   خطر جرم و ذنب است و عصیان گناه   شرح
حجی بکسر حا حطی و تخفیف جیم و الف مقصوره … و حجر بکسر حا حطی

وسکون جیم و را، قرشت لب بضم لام و تشدید با، ابجد و عقل بفتح عین سعفص و سکون
قاف و لام و لبینه بضم نون و سکون نا دو با، حطی و تا، ابجد هر سه عربیست بمعنی خرد بفتح
عقل و دانش جمع حجی احجا بفتح و نهی جمع حجر احجا ر و حجور بضم و احجار بفتح
و جمع لب الباب و الب و البیب بفتح و تخفیفش از جهة وزن شعر و جمع عقل
عقول بضم و جمع نهیه نهی بضم و قصر و حذف حرف عطف از حجر و عقل از جهة
ضرورت شعریست حجر بحرکات حا حطی بمعنی کنار نیز آمده و کذشت در اصل دوازدهم
در قطعه چهارم خرد بکسر خا، با نقطه و فتح را، بی نقطه و دال بی نقطه فارسیست خطا
بفتح خا، معجمه و تخفیف طا، حطی و الف ممدوده و خطا بفتح خا، و سکون و فتح طا، حطی
و همزه بر وزن مثل و خطیئه نیز و جرم بضم جیم و سکون را، قرشت و میم و جریمه
بر وزن کلمه نیز و ذنب بفتح دال معجمه و سکون نون و با، ابجد و عصیان بکسر عین سعفص
و سکون صاد سعفص و یا، حطی و الف و نون هر دو عربیست بمعنی گناه بفتح کاف فارسی
خطا بفتحتین گناه خیر عمد و خطا بکسر و خطیئه گناه از روی عمد را کویند جمع خطیئه
خطایا بفتح و قصر و خطیئات بفتح خا و تشدید یا و جمع جرم اجرام بفتح و جروم بضم
و جمع ذنب ذنوب بضم و جمع عصیان عصیانات بضم و فعل خطا از باب علم و جرم
و عصیان از باب ضرب و ذنب از باب نصر مستعمل است اصل حطب هیزم
و حرام و حصب فروزنیه عشب و کلا و دان کیاه شرح حطب بفتح
حا، حطی و طا، حطی و با، ابجد عربیست بمعنی هیزم بفتح همه و هرام بکسر ضاد منقطع
و تخفیف را، قرشت و الف و میم و حصب بفتح حا، حطی و فتح صاد سعفص
و با، ابجد حصب بفتح حا، حطی و فتح و سکون ضاد منقطع و با، ابجد نیز هر سه عربیست

بمعنی فروزنیه

بمعنی فروزنیه یعنی هیزم ریزه و خاشاک که بدان آتش افروزند فروزنیه بضم فارسیست
عشب بضم عین سعفص و سکون شین قرشت و با، ابجد و کلا بفتح کاف و فتح لام
و همزه و حشیش کیاه خشک و کلا کیاه تر و خشک را کویند مطلق جمع عشب اعشاب
بفتح و جمع کلا اکلا بفتح و مدالست کیاه بکسر کاف عجمی و تخفیف یا، دو نقطه در زیر
و الف و ها، زائده فارسی و الی قافیه از جهة وزن شعریست اصل مناص و ملجا مأمن
بکسر کیتین معاذ و ملاذ دانست ملجا پناه شرح مناص بفتح میم و تخفیف نون
و الف و صاد سعفص و مفر بفتح میم و فتح فاء موافق استعمال و کسر فاء موافق قیاس
و تشدید را قرشت هر دو عربیست یعنی جای گریختن و هر دو اسم مکانست اول
و نوص و نوص بفتح و مناصه بکسر و نوصان بفتحتین از باب نصر و ثانی از فر
بفتح فاء و تشدید راء و فرار بکسر و مفر بفتحتین و تشدید از باب ضرب بمعنی گریختن و معاذ
بفتح میم و تخفیف عین سعفص و الف و ذال معجمه و ملاذ بفتح میم و تخفیف لام
و الف و ذال معجمه و ملجا بفتح میم و سکون لام و فتح جیم و همزه هر سه عربیست بمعنی
جای پناه گرفتن و هر سه اسم مکانست اول از عوذ بفتح و عیاذ بکسر و ثانی از لواذ
بفتح و لواذ بحرکات لام و لیاذ بکسر هر دو از باب نصر و ثالث از لجا بفتح از باب
منع و علم پناه گرفتن از بدی و هر یک مصدر میمی نیز آمده است اصل حکم داور
حکم جای وی ولی بینه بجو شاهد گواه شرح حکم بفتح حا، حطی و فتح کاف و میم
و حاکم نیز عربیست یعنی داور یعنی حکم کننده جمعش حکام بضم حا و تشدید کاف
و آن صفت از حکم و حکومت بضم از باب نصر بمعنی حکم کردنست داور بدال بی نقطه
مخفف داد ور فارسیست حکمه بفتح هر دو میم و سکون حا، حطی و فتح کاف [illegible] از ایکره

عرمیت یعنی جای حاکم و آن اسم مکان از همان باب است دی بفتح دال و سکون یاء
دو نقطه در پایین اسم اشاره یعنی دور اشاره بالفتح مستعمل و در حلیت بکسر بفتح
بای ابجد و تشدید یاء حطی و نون و تاء منبافه و شاید ببیّن قرشت و کسر هاء هوز و دال ابجد
هر دو عربیست اول یعنی ظاهر سازنده و ثانی یعنی گواهی دهنده و چون گواه ظاهر سازنده
در علیت بینه آتش نامیده اند جمع اول بینات و جمع ثانی شهد بفتح و جمع جمعش شهود
بضم و اشهاد بفتح هر دو صفت مشبهه است اول از همان بفتح از باب ... بفتح ظاهر
ساختن و ثانی از شهادت بفتح از باب علم یعنی گواهی دادن و در یراده و ولی در ولی بینه از جهة
وزن شعر است گواه بضم کاف فارسی جار سیت   احول ذاهب و مجیئی از رفتن و آمدن
سیحت گشتن سیحت شتاه   شرح ذاهب بفتح دال تحذر و تخفیف هاء و الف
و باء ابجد و ذهوب بضم و ذهب بر وزن مفعل نیز و مجیئی بفتح میم و کسر جیم و یاء حطی
و همزه و جی و جیئة بفتح نیز لف و نشر مرتب است اول عربیست فی و مصدر باب
منع است یعنی رفتن و ثانی عربی و مصدر باب ضرب است یعنی آمدن و تفرحی از جهة
وزن شعر است سیحت بکسر سین سعفص و تخفیف یاء حطی و حاء حطی و تاء و مصدر باب
و سیوح بضم و سیحی بفتحتین و سیح بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب است یعنی گشتن
بفتح زیر وزن سیاحة بکسر سین سعفص و تخفیف یاء ابجد و حاء حطی و تاء مصدر باب ضرب بفتح
و صوم بفتح یاء سعفص و سکون واو و میم نیز هر سه عربی و مصدر است اول و ثانی
از باب منع و ماترس از باب ... یعنی گردیدن و در است بکسر تاء با نقطه
و تخفیف نون و الف و تاء زائده فارسی و دال ق ... از جهة رعایت قافیه است محق
بچه ملوک عبداست و مولی غلام   و صیغه امة جاریه هست داه   شرح

ملوک بفتح میم و سکون میم و کسر و ضم لام و واو و کاف و عبد بفتح عین سعفص و سکون باء
ابجد و دال ابجد و عبدل بفتح عین و سکون باء و فتح دال و لام نیز و مولی بفتح میم و سکون واو
و لام و الف مقصوره هر چهار عربیست یعنی غلام مؤنث اول مملوکه و جمع عبد عبید
و عبیده و معبده بر وزن مرحمة و معابد بفتح و اعبد بفتح همزه و ضم باء و معبودا بفتح
و مد و عباد بکسر و عبدان بکسر عین و تشدید دال و عبدان بکسر و ضم و عبدا بکسر عین و تشدید
دال و مد و قصر و عبد بفتحتین و بر وزن عضد و جمع جمعش اعابد بفتح و جمع مولی موالی
بفتح و مؤنثش مولاة بفتح است و صیغه بفتح واو و کسر صاد سعفص و یاء حطی و فاء و تاء
تانیث و امة بفتح همزه و تخفیف میم و تاء مدوره و واو ... و جاریه بجیم و الف
قرشت و تخفیف یاء حطی و تاء تانیث هر سه عربیست یعنی داه یعنی کنیز و جمع صیغه
وصائف بفتح واو و کسر همزه و جمع امة اموات بفتحتین ... بکسر و تشدید ... همزه
و الف و تنوین میم و اموان بحرکات همزه و سکون میم و جمع جاریه جواری بفتح
و اسقاط حرف عطف از اماء و جاریه از جهة وزن شعر است و جاریه بمعنی کشتی نیز
آمده و میاید و در اصل دوم در قطعه ... داه بدال بی نقطه فارسیست محق
قعیده حلیله طعینه ربض   زن و بعل شوهر و بنیه کلاه   شرح قعیده بفتح قاف
و کسر عین سعفص و یاء حطی و نون و تاء تانیث و ربض بفتح راء قرشت و فتح باء ابجد
و ضاد معجمه بر وزن قفل و عنق و ربض نیز هر هشت عربیست یعنی زن قعیده و حلیله
و حلیل و ربض مطلق زن و طعینه زنی را گویند که در کجاوه باشد و اسقاط
حرف از حلیله و طعینه و ربض از جهة وزن شعر است و ربض بفتحتین دیوار
باروی شهر و قلعه نیز آمده و گذشت و در اصل چهارم در قطعه چهارم بعل بفتح باء

اکبه و سکون ما بین سعفص و لام عربیست یعنی شوهر زن جمعش بعال بکسر و بعول بضم
و مؤنثش بعله و بعل بت نیز نام بتی است که قوم الیاس در زمین بعلبک
می پرستیدند و اینجا نیز آمده و گذشت در اصل هشتم از قطعه سوم و دینه بفتح دال
ابجد و تشدید نون مکسوره و تشدید یا حطی و نون عربیست یعنی کلاه بزرگ بلندی که قومی از
قاضیان است و وجه تسمیه اش باین اسم تشبیه است بدن یعنی خم در بزرگی و بلندی و تخفیف
نونش از جهت وزن شعر است مثل غداة و مساء بامداد است و شام عشاء
و وقت خفتن قلنسوه کلاه   شرح غداة بفتح غین ضظغ و تخفیف دال ابجد و
والف تا و مسا بفتح میم و تخفیف سین سعفص و مدّ لیف در شعر ضرورتست
غداة عربیست یعنی از مکث زمان میان طلوع صبح و طلوع آفتاب جمعش غدو
بضمتین و تشدید واو و غدوات بفتحتین و غدیات بفتح غین و کسر دال و تشدید یا
و غدایا بفتحتین و قصور تعبیرش بامداد یعنی زمان داد و ازان صبح بزرگان است وجه تسمیه
کل است باسم جزو بامداد فارسی و مرکب از بام یعنی صبح و از داد یعنی فریاد است مسا
عربیست یعنی شام یعنی زمان میان غروب آفتاب است و بکسر عین سعفص و تخفیف
شین گذشت و تعریفش یعنی وقت خفتن یعنی از اول وقت نماز شام
تا آخر وقت خفتن که از غیبوبت شفق تا آخر ثلث اول شب تا آخر شب است
قلنسوه بفتح قاف و تخفیف لام مفتوحه و سکون نون و ضم سین سعفص و فتح واو و تا
و قلنسیه بضم قاف و تخفیف لام مفتوحه و سکون نون و کسر سین سعفص و فتح یا
حطی و تا نیز عربیست یعنی کلاه جمعش قلانس و قلانیس بفتح قاف و کسر نون و
و قلاسی بفتح قاف و تشدید یا است و قصر مساء و حذف تاء قلنسوه یکی

ازجهت وزن

از جهت ضرورت شعریست   اصل القطعة الاحد عشر فی بحر الخفیف المسدس المخبون
المحذوف شرح الخفیف بفتحها مخففه فا و یا حطی و فاء دیگر صفت مشبهه یعنی فاعل از خفّت
و خفّة بکسر و فتح از باب ضرب یعنی سبک شد لغت المسدس بضم میم و فتح سین سعفص
و تشدید دال ابجد بصیغه اسم مفعول مضاعف باب تفعیل است السدس یعنی شش مرکب
یعنی قطعه دهم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف است وآن بحر بیتش هر مصراعش از
از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم هم موزون آفتاب لقا
وزن بحر خفیف جستی از ما   فعلاتن مفاعلن فعلن گفتم این ست بحر شر ای دلربا
وگاهی بدل فعلاتن مفاعلن فعلن آید و دراین وقت سالم است یعنی آنکه صدر و ابتدا
بعضی از مصاریع این قطعه و قطعات بعد ازین قبیل است و فی الحقیقة این بحر از روع
خفیف چه اصلش در فارسی و عربی هر مصراعش سه بار فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن
و وجه تسمیه این بحر خفیف مسدس مخبون محذوف آنست خفیف یعنی سبک است
و چون این بحر سبکترین بحرهاست در وزن چه در هر رکن آن دو سبب خفیف
محیط است بود لهذا خفیفش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان سه گانه
حاصل شده لهذا مسدسش نامیده اند و چون از هر سه رکن حرف ثانی ساکن سبب
خفیف که در اول و ثالث الف و در ثانی سین است حذف و مستفعلن بمفاعلن که هم وزن
الثانیست لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد عروضیان حذف حرف ثانی ساکن رکن است
و چون از عروض بلفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فعلا فعلن که هم وزن
الثانیست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف
خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین میشود من و عن از فعلاتن

الی و حتی مفاعلن تا فعلن از این قطعه دو بیت اصل و دو بیت ملحق است
اصل من و عن الی و حتی تا این کو کیف کیف چون ام او یا شرح من
بکسر میم و سکون نون و فتح و کسر نون و عن بفتح عین سعفض و سکون و کسر نون هر دو عربیت
بمعنی از و اول بمعنی الذی مانند فاجتنبوا الرجس من الاوثان و بمعنی بعض مانند اخذت من
الدراهم و بمعنی بدل مانند لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة و بمعنی فی مانند ارونی ماذا
خلقوا من الارض و بمعنی با مانند ینظرون الیک من طرف خفی و بمعنی عن مانند فویل
للقاسیة قلوبهم من ذکر الله و بمعنی علی مانند و نصرناه من القوم الظالمین و بمعنی
الی مانند انا قریب منه و بمعنی عند لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله
شیئا نیز آمده است و آخر حرف نونش ساکن است و اگر ما بعدش متحرک باشد مانند
منک و مفتوح است اگر معرفه بالف لام باشد مانند من الله و مکسور است اگر
غیر معرفه بالف لام مانند من ابنک و ثانی بمعنی بدل مانند لا تجزی نفس عن نفس
شیئا و بمعنی بعد مانند لترکبن طبقا عن طبق و بمعنی علی مانند و من یبخل فانما
یبخل عن نفسه و بمعنی جانب در وقتی که داخل شود بر او من مانند جلست من
عن یمینک نیز آمده است و آن بمعنی اول حرف جر بمعنی جانب اسم و نونش
ساکن است اگر بعدش متحرک باشد مانند عنک و مکسور است اگر معرفه بالف لام
یا غیر معرفه بالف لام باشد مانند عن الرجل و عن ابنک الی بکسر همزه و تخفیف لام
و الف مقصوره هر دو عربیت بمعنی تا از اول بمعنی عند مانند جلست الیک و بمعنی
لام بمعنی از برای و الامر الیک فانظری ماذا تامرین و بمعنی فی مانند لیجمعنکم
لیجمعنکم الی یوم القیمة و بمعنی مع مانند لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم و ثانی بمعنی

مع مانند

مع مانند اشربت الوس حتی اسحرها نیز آمده است هر دو حرف جر است این بفتح
همزه و سکون یا و حطی و فتح نون عربیت بمعنی کو یعنی کجاست و در این وقت اسم نکره
متضمن بمعنی همزه استفهام و از برای سئوال از مکان و از ظروف مبنیه داخل
بر فعل و اسم و محلا منصوب از مکان و از ظروف مبنیه داخل بر فعل و اسم محلا
منصوب به مفعول فعل مذکور است اگر بعد خویش فعل باشد مانند این تکون
و مفعول فیه عامل مقدر و خبر مبتدا و اسم بعد مبتدا است اگر بعد خویش اسم
باشد مانند این زید و بمعنی هر جا نیز آمده است و در این وقت اسم نکره متضمن بمعنی
ان شرطیه و از ظروف مبنیه جازمه دو فعل محلا منصوب مفعول فیه شرط یا جزا است
مانند این تکن اکن کیف بفتح کاف و سکون یا و حطی و فتح فا عربیت بمعنی چون
یعنی چگونه و آن از برای سئوال از حال و اسم نکره مبنیه داخل بر فعل و اسم محلا
منصوب و مفعول مطلق فعل مذکور یا حال از فاعل فعل مذکور یا حال از فاعل فعل
مذکور است اگر بعد خویش فعل باشد مانند کیف قرءات سترا ام جهرا و مفعول
مطلق و کیف سرت ماشیا ام راکبا ام راجلا و حال و محلا مرفوع و خبر مبتدا و اسم بعد
مبتدا است اگر بعد خویش اسم باشد مانند کیف زید ام بفتح همزه و سکون میم و او بفتح
همزه و سکون میم واو بفتح همزه و واو هر دو عربیت بمعنی یا هر دو عطف و از برای
تردید است اصل فی در است و علی بر و لم چند نحن ما انتما انا ما شرح
فی بکسر فا و یای حطی عربیت بمعنی در و بمعنی علی مانند و لاصلبنکم فی جذوع
النخل و بمعنی لام مانند ان امراة دخلت النار فی هرة حبستها و بمعنی من
مانند فی تسع آیات بینات و بمعنی با مانند و یرکب یوم الزرع منا فوارس

یصیرون فی حرب الا کیا بر ولا الکلی و لغتی در فم بمعنی دهن مانند سمعت من فی زید و فعل
و فعل امر حاضر مانند فی بکلمه لعمرک نیز آمده است و آن هفت معنی اول حرف جر ظرفیت
و بمعنی تا من اسمی است از اسماء سته علی بفتح عین سعفص و تخفیف لام و الف مقصوره
عربیت بمعنی بر و بمعنی مانند مانند و لهم علی ذنب بمعنی مع مانند و آتی المال علی حبه
مسکینا و بمعنی من مانند اذا رضیت علی بنو قشیر لعمر الله اعجبنی رضاها و بمعنی
فی مانند و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و بمعنی من مانند اذا اکتالوا علی الناس
یستوفون و بمعنی با مانند علی ان لا اقول و بمعنی فوق در وقتی که داخل شود بر من مانند
جاء زید من علیه و فعل ماضی مانند ان فرعون علا فی الارض نیز آمده است و آن بمعنی
اول حرف و بمعنی فوق اسم است کم بفتح کاف و سکون میم عربیت بمعنی چند و
و در یک وقت کم استفهامیه و تمیزش مفرد منصوب است مطلقا و اگر کم بی حرف
جر باشد مانند کم رجلا و کم فی الدار رجلا و با حرف جر تمیزش مفرد منصوب یا مفرد
مجرور است مانند بکم درهما و درهم اشتریت و تمیزش گاهی مجرور بمن نیز میباشد
مانند کم من رجل ضربته و بمعنی بسیار نیز آمده است و در این وقت کم خبریه
و تمیزش مفرد یا جمع مجرور است اگر در میان کم خبریه و تمیزش جمله یا ظرف یا جار
مجرور فاصله نشده باشد مانند کم رجل کریم لقیته و کم رجال کریم لقیتهم
و با فصل بجمله تمیزش منصوب است وجوبا مانند کم اتانی فضلا و با فصل
بظرف و جار مجرور منصوب است علی المختار مانند کم عندک رجلا و در فصل ظرف
و کم فی الدار رجلا و در فصل بجار مجرور و تمیزش گاهی مجرور بمن نیز میباشد مانند
و کم من قریة اهلکناها و کم مطلقا اسم ناقص مبهم مبنی و از جمله کنایات و مرفوع

یا منصوب

یا منصوب یا مجرور است نحن بفتح نون و سکون حاء حطی و ضم نون و نا و نون
و الف مقصوره و اننا بکسر و فتح همزه و تشدید نون اول و الف مقصوره هر چهار عربیت
اول و ثانی بمعنی ما دو مردان و زنان یا جمع مردان و زنان متکلم و ثالث و رابع بمعنی بدرستی
بدرستی که ما دو مردان و زنان یا جمع مردان و زنان متکلم وحده اول انا انت
و آن ضمیر مرفوع منفصل و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی است
و ثانی ضمیر متکلم مرفوع یا منصوب یا مجرور متصل و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث
متکلم و اسم مبنی است و ثالث و رابع مرکب از حرف و اسم از برای تثنیه و جمع مذکر
و مؤنث متکلم است اصل انتم کم شما دو و این مرد انت تو انت اندو لی انتما
انتم بفتح همزه و سکون نون و ضم تا و فتح میم و کم بضم کاف و سکون میم هر دو
هر دو عربیت بمعنی شما جماعت مردان حاضر واحد اول انت بفتح و تثنیه اش
انتما دو واحد ثانی کَ بفتح در مذکر و بکسر در مؤنث و تثنیه اش کما است در مذکر
و مؤنث و اول ضمیر مرفوع منفصل و از برای جمع مذکر مخاطب و مرکب از اسم و حرف
و ثانی ضمیر منصوب متصل بفعل و حرف یا مجرور متصل باسم و حرف از برای جمع مذکر مخاطب
و اسم مبنی است و ابدال تحد و الف مقصوره عربیت بمعنی این مرد بمعنی گیرد و نزدیک
تثنیه اش ذان بتخفیف و تشدید نون و جمعش اولاء بمد و اولی بقصر است و آن
اسم اشاره بمفرد مذکر نزدیک است و بمعنی آنکه آن مردی بمعنی اسم موصول بمعنی الذی
نیز آمده و سماید در اصل همین قطعه انت بفتح همزه و سکون نون و فتح تا هر
عربیت بمعنی تو یکمرد حاضر تثنیه اش انتما و جمعش انتم است و آن ضمیر مرفوع منفصل
و از برای مفرد مذکر مخاطب و مرکب از اسم و حرف است انت بفتح همزه و سکون نون

دکسر تا و دون مرتبت یعنی تو بگزین حاضر تثنیه اش انتما و جمعش انتن است و آن ضمیر
مرفوع منفصل و از برای مفرد مؤنث مخاطب و مرکب از اسم و حرف است اصل
ان لو ارهتی کی ولانه   اینجا هیچ حیثما مرجا   شرح ان بکسر همزه و سکون نون
و لو بفتح لام و واو هر دو مرتبت یعنی اگر و درین وقت هر دو حرف شرط
داخله بر فعل است اگرچه تقدیرا باشد و اول جازم دو فعل و از برای استقبال
هرچند داخل شود بر ماضی مانند ان اکرمتنی اکرمک یعنی ان تکرمنی اکرمک یعنی اگر
گرامی میداری تو مرا در زمان آینده گرامی میدارم من ترا در آن زمان و ثانی غیر جازم
و از برای ماضیست هرچند داخل شود بر مضارع مانند لو تضرب اضرب که یعنی لو ضربت
ضربت یعنی اگر زدی تو مرا در زمان گذشته زدم من ترا در آن زمان و اول
یعنی مثبت مانند ان الکافرون الا فی غرور و بمعنی مدر لستی مانند ان کلا لما
لیوفینهم ربک اعمالهم نیز آمده است و ان بمعنی ثانی حرف و آن ما فیه مشابهة
بلیس دو رافع اسم و ناصب خبر و بمعنی ثالث حرف و آن مخففه از مثقله و ناصب اسم
و رافع خبر است متی بفتح میم و فتح تا و نون فوقانی والف مقصوره مرتبت یعنی
کی یعنی در چه زمان است و درین وقت اسم نکره متضمن معنی همزه استفهام و از برای
سؤال از زمان و از ظروف مبنیه و داخل بر فعل و اسم محلا منصوب و مفعول
فیه فعل مذکور است اگر مدخولش فعل باشد مانند متی تقوم و مفعول فیه عامل
مقدر و خبر مبتدا او اسم بعد مبتدا است اگر مدخولش اسم باشد مانند متی
القتال یعنی در هر زمان نیز آمده است و درین وقت اسم نکره متضمن معنی
ان شرطیه و از ظروف مبنیه جازمه در فعل و محلا منصوب و مفعول فیه شرط

یا جزاست

یا جزاست مانند متی تقم اقم الام بلام و الف مقصوره مرتبت یعنی نه و بمعنی غیر نیز آمده است
میان نه لا ناهیه جازمه فعل مضارع مانند لا تضرب و لا نافیه غیر جازمه مانند لا یضرب
و لا مشابه بلیس که رافع اسم و ناصب خبر است مانند لا رجل افضل منک و لا نفی
جنس که ناصب اسم و رافع خبر است مانند لا اله الا الله و بمعنی واو عطف مانند زید لا عمرو
و در خوان نیز آمده است و آن بهر دو معنی حرف است اینما بفتح همزه و سکون یا حطی و فتح
نون تا و ما زائده و حیثما بفتح حا حطی و سکون یا حطی و حرکات ثا ثخذ و ما کافه از عمل
جر هر دو مرتبت یعنی هر جا یعنی هر مکان و هر دو اسم نکره متضمن معنی ان شرطیه و از ظروف
مبنیه جازمه و محلا منصوب و مفعول فیه شرط یا جزا و مرکب از اسم و حرف است مانند اینما
تکن اکن و حیثما تجلس اجلس   اصل   ف پس و قبل پیش و بعد سپس له مر او را لی مرا
لنا مارا   شرح ف بفتح فا مرتبت یعنی پس و آن حرف عطف و از برای ترتیب
بمهملة قبل بفتح قاف و سکون با ابجد و لام مرتبت یعنی پیش بعد بفتح با ابجد
و سکون عین مهمله و دال ابجد مرتبت یعنی سپس یعنی پس و هر دو اسم و از ظروف
لازم الاضافه و معرب است بحسب عامل اگر مضاف الیه ایشان مذکور یا منسیا
محذوف باشد من قبل و من بعد الفتح در مذکور و لکل قبل بعد در محذوف و مبنی بر ضم است
اگر مضاف الیه ایشان محذوف باشد منوی مانند لله الامر من قبل و من بعد سپس بکسر
سین منقوطه و فتح پای عجمی و سکون سین منقوطه فارسی ل بکسر و فتح لام مرتبت یعنی
مر یعنی از برای او و بمعنی عن در وقتی که با قول باشد مانند قال الذین کفروا الذین
کفروا للذین امنوا و بمعنی الی مانند فسقناه لبلد میت و بمعنی مع مانند فلما
تفرقنا کانا و مالکا لطول اجتماع لم نبت لیلة معا و بمعنی من مانند و یحق

للا و قرن بسکون و بمعنی فی مانند و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و بمعنی عند مانند
کتبته لخمس خلون من شهر کذا و بمعنی بعد مانند اقم الصلوة لدلوک الشمس و بمعنی
ما مانند و امرت لان اکون و بلغة اول فعل امر حاضر مانند لیزید الیزید آمده است و اکن
و آن بنه معنی اول حرف جر و مکسورست اگر بعد خودش اسم ظاهر غیر منادی یا بیاء
متکلم باشد مانند لزید و لی و مفتوحست اگر بعد خودش منادی مستغاث بها
یا متعجب باشد یا ضمیر غیر یاء متکلم باشد مانند یا لله و یا لزید لاقتلنک و لکنا
و لک و له و لی بکسر لام و سکون یاء حطی عربیست بمعنی مرا یعنی از برای من لنا بفتح
لام و تخفیف نون و الف مقصوره عربیست بمعنی ما را یعنی از برای ما و هر دو مرکب
از حرف و اسم است   اصل صه نکو مه مکن بیح و در زبان لم و لما مانند و
هلم بیا   شرح صه بفتح صاد مهمله مخفف و سکون هاء و کسر ها با تنوین تنکیر نیز عربیست
بمعنی نکو یعنی خاموش باش و آن اسم فعل بمعنی اسکت است   مه بفتح میم و سکون
هاء و کسر ها با تنوین تنکیر نیز عربیست بمعنی مکن و آن اسم فعل بمعنی لا تفعل است
دع بفتح دال ابجد و سکون عین سعفص و ذر بفتح ذال ثخذ و سکون راء قرشت هر دو
هر دو عربیست بمعنی واگذار و دست بدار و هر دو فعل امر حاضر است اول از ودع
بفتح از باب منع و ثانی از وذر بفتح از باب علم بمعنی گذاشتن و ماضی و اسم فاعل و
مفعول از آنها مستعمل نیست بلکه گفته میشود در ماضی ترک و فاعل
و مفعول و تارک و متروک مانند فارسی و امر از گذاشتن بهشت لم بفتح لام
و سکون میم منقلبه از الف لما بفتح لام و تشدید میم و الف مقصوره هر دو
هر دو عربیست بمعنی نه و هر دو حرف نفی و از جوازم فعل مضارع است و ثانی

بمعنی او در حین

بمعنی او در حین در وقتی که با فعل ماضی لفظی یا معنوی مستعمل باشد مانند لما قمت
قمت و بمعنی الا در وقتی که با غیر فعل مضارع و ماضی مستعمل باشد مانند ان کل لـ
لما جمیع لدینا محضرون و تثنیه مذکر غایب از فعل ماضی معلوم از لم بفتح
لام و تشدید میم از باب نصر بمعنی گرد کردن و فراهم آوردن نیز آمده است و آن بمعنی
او در حین اسم ظرف زمان و مفعول فیه جزاء و بمعنی الا حرف استثناء است هلم
بفتح هاء و ضم لام و فتح و تشدید میم مرکب بمعنی بیا و آن اسم فعل بمعنی تعال و مرکب
از هاء تنبیه و لم امر حاضر از باب نصر بمعنی گرد کردن و فراهم آوردن است و بمعنی
بیار یعنی متعدی مانند هلم شهداءکم … است   اصل انا چون انا
انتی و انی من ما چه الحی که خم لیس میخ با   شرح انا بفتح همزه و فتح نون با
و الف ما نکره مکتوبه غیر ملفوظی و انتی بکسر و فتح همزه و تشدید نون مفتوحه
و کسر نون … و انی بکسر و فتح همزه و تشدید نون مکسوره و یاء متکلم
هر سه عربیست اول بمعنی من بمرد و یا زن متکلم و ثانی و ثالث بمعنی براستی که من
بمرد و یا زن متکلم و ثانی و ثالث بمعنی براستی که من بمرد و یا زن متکلم جمع اول
نحن است و آن ضمیر مرفوع منفصل و از برای مفرد مذکر و مونث متکلم و دوم
مبنی و ثانی مرکب است … و ثالث مرکب از حرف و اسم است ما بمیم
و الف مقصوره عربیست بمعنی چه یعنی چیست و در وقت استفهامیه
مانند ما هذا … و موصوله بمعنی آنچه آن چیزی مانند فیه ما فیه و شرطیه بمعنی
هر چه مانند ما تفعل … و موصوفه بمعنی چیزی که مانند مررت بما معجب لک
و تامه بمعنی چیز نیک مانند فنعما هی ای نعم شیئا هی و صفة بمعنی

هر قسم مانند افریه فرما ما و بمعنی من که بمعنی از برای ذوی العقول و بمعنی آنچنان
کسی مانند والسماء وما بنیها و نافیه بمعنی نفی است مانند ما زید قائما و مصدریه
مانند بلغنی ما فعلت ای فعلک و کافه مانند انما زید اسد و زائده
مانند فبما رحمة من الله فرحمة من الله نیز آمده است و آن به هفت معنی آمده اول
اسم در افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث مساوی و بمعنی آنچه
حرف است من بفتح میم و سکون نون عربیست بمعنی که بمعنی کیست و در بعضی
استفهامیه است مانند من عندک و موصوله بمعنی آنچنان کسی مانند اکرمت
من جاءک و شرطیه بمعنی هر که مانند من جاءک فقد اکرمته و بمعنی ما بمعنی از برای
غیر ذوی العقول بمعنی آنچنان چیزی مانند منهم من یمشی علی اربع نیز آمده است
و آن بجمیع معانی اسم در افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث مساوی است ثم بفتح
ثاء نقطه دار و تشدید میم و گاهی قلب ثاء بفاء نیز عربیست بمعنی پس و
و آن حرف عطف از برای ترتیب است بالمهلة مع بفتح میم و فتح و سکون عین
سعفص و گاهی فتح عین با تنوین نیز عربیست بمعنی با و بلغة فتح عین
بمعنی بعد مانند ان مع العسر یسرا و بمعنی عند مانند ذهبت من معه نیز
آمده است و آن بهر سه لغت اسم یا بلغة اول و ثالث اسم و بلغة اول
و ثانی حرف جر یا بلغة اول و ثالث اسم و بلغة سکون عین حرف است
اصل ذی و هذی و هذه این زن   مرد را ذو دوست با هذا
شرح ذی بکسر ذال نقطه دار و تخفیف یاء حطی و هذای بهاء تنبیه و الف
ملفوظی غیر مکتوب و کسر ذال نقطه دار و کسر ها مشبعه و تاء بتاء قرشت و الف

مقصوره

مقصوره و تی بکسر تاء قرشت و یاء منقلبه از الف و ذه بکسر ذال نقطه دار و سکون
هاء منقلبه از یاء نیز هر هفت عربیست بمعنی این زن یعنی یک زن نزدیک و تثنیه او
ذان و تان بتخفیف و تشدید نون و جمع مجموع اولاء بمد و اولا بقصر است و ثانی و ثالث
مرکب از حرف تنبیه و اسم اشاره و باقی اسم اشاره مفرد مونث نزدیک است ذا
بذال نقطه دار و الف مقصوره و ذو بضم ذال نقطه دار و واو و هذا بهاء تنبیه و الف ملفوظی
غیر مکتوب و ذال نقطه دار و الف مقصوره هر سه عربیست ذا و ذو بمعنی آنچنان مردی و
و هذا بمعنی این مرد یعنی یک مرد نزدیک تثنیه ثالث هذان بتخفیف و تشدید نون
و جمعش اولاء بمد و اولی بقصر است و اول و ثانی اسم موصول بمعنی الذی و ثالث مرکب
از ها تنبیه و اسم اشاره مفرد مذکر نزدیک است لکن استعمال ذا بمعنی مذکور در وقتی
در وقتی است که بعد از ما یا من استفهامیه باشد مانند ماذا صنعت و من ذا رایت
و استعمال ذو بمعنی مذکور بلغة بنی طی و از برای مفرد و تثنیه و جمع مذکر و مونث است و
و ذو بمعنی این مرد نیز آمده و گذشت در اصل بیتم در بیتی قطعه و ذو از اسماء سته
بمعنی صاحب نیز آمده است   اصل تلک انثی زن چه ذلک المرد   ثم انتحی و ههنا
اینجا   شرح تلک بکسر تاء قرشت و سکون لام و فتح کاف و تالک بکسر لام و تیک
بکسر تاء و یاء حطی و تان نیز هر چهار عربیست بمعنی آن زن یعنی یک زن دور و تثنیه ایشان
تانک بتخفیف و تشدید نون جمعشان اولئک بمد و اولاک بقصر و اولالک
بکسر لام است و هر چهار مرکب از اسم اشاره و حرف خطاب است ذلک بذال نقطه دار
و الف ملفوظی غیر مکتوب و کسر لام و فتح کاف و ذاک بی لام و ذالک بتبدیل لام
بهمزه نیز هر سه عربیست بمعنی آن مرد یعنی یک مرد دور و تثنیه ایشان ذانک بتخفیف و

وتشدید نون وجمعش ان اولئك بمد واولاك بقصر واولالك بكسر لام است
و هرسه مرکب از اسم اشاره وحرف خطابست ثَمَّ بفتح ثاء مثلثه و تشدید میم مفتوحه
و هنالك بضم ها و تخفیف نون والف و فتح كاف و هنالك بكسر لام زایده و هنّا
بفتح و کسر ها و تشدید نون والف مقصوره نیز هر چهار عربیست بمعنی آنجا یعنی مکان
دور هر چهار ظرف و اسم اشاره وثانی وثالث مرکب از اسم اشاره و حرف خطابست
ههنا بها تنبیه والف ملفوظی غیر مکتوبی و فتح ها و دیگر و تخفیف و تشدید نون والف
مقصوره و ههنای ها تنبیه نیز هر دو عربیست بمعنی اینجا یعنی مکان نزدیك و هر
و هر دو ظرف و اسم اشاره است   اصل غیر جز فقط هرگز الضا نیز   ربّه و ربّما رُبَ
ب شرح غیر بفتح غین منقوطه و سکون یا و [illegible] عربیست بمعنی جز یعنی
سوی جمعش اغیار بفتح است و بمعنی لا مانند فمن اضطر غیر باغ ای جائعا لا
باغیا یعنی الا یعنی مگر مانند جاءنی القوم غیر زید نیز آمده است وآن بهر سه معنی اسم است
لکن بمعنی اول صفت و اعرابش تابع اعراب موصوف و بمعنی ثانی منصوب بر حالیه
و بمعنی ثالث از برای استثناء و مضاف بمستثنی و اعرابش بجای اعراب مستثنی
بالا است بر تفصیل قط بفتح و ضم قاف و تخفیف و تشدید طاء مضمومه اگر چهار لغة
باشد وقطّ بفتح قاف و تنوین طاء مجروره و قطی بفتح قاف و کسر طاء و قط بفتح
قاف و تشدید طاء مجروره نیز عربیست بمعنی هرگز و در بیوفتت اسم ظرف و از برای
مبالغه زمان ماضی منفی است مانند ما رایته قط و بمعنی یعنی منتهی شو بس مانند
اعطه درهما فقط نیز آمده است و در بیوفتت بفتح قاف و سکون طاء مخففه [illegible]
حطی نیز مستعمل و اسم فعل بمعنی انته و محلا مرفوع بر ابتدائیت و انت مستتر در آن

باستتار

باستتار و جمعی فاعل آن است قایم مقام جز الضا بفتح همزه وسکون یا و حتی [illegible]
ضاد منقوط عربی و مصدر باب [illegible] یعنی نیز یعنی باز گشت و رجوع کردن به جزی [illegible]
منصوب و مفعول مطلق آن مقدر است ربّه بضم و فتح راء و تثلیث و تشدید و
تخفیف باء مفتوحه و تاء تانیث ساکنه و چهار لغة باشد و ربّ بضم و فتح راء و تشدید
و تخفیف باء مفتوحه و راء مضمومه [illegible] چهار لغة باشد و ربّت بضم و فتح راء و تشدید
و تخفیف باء مفتوحه [illegible] چهار لغة باشد و ربّ بضم راء و ضم باء مخففه [illegible]
و ربّتا بضم و فتح راء و تشدید و تخفیف باء مفتوحه و فتح تاء تانیث و ما [illegible] چهار
لغة باشد و ربّما بضم و فتح راء و تشدید و تخفیف باء مفتوحه و ضم تاء تانیث [illegible]
مصدریه که چهار لغة باشد نیز همه [illegible] عربیست بمعنی رب یعنی بسیار [illegible]
معنی حرف جر و از برای تکثیر است مانند رب رجل فقیر اغنیته یعنی بسیار مرد
فقیری غنی گردانیدم من او را و بمعنی کم مانند رب رجل کریم لقیته یعنی کم مرد کریمی
ملاقات کردم من او را نیز آمده است و ما بین [illegible] حرف جر و از برای تقلیل [illegible]
مطلق صدر طلب و فعلش غالبا ماضی محذوف [illegible] نکره [illegible]
بدون ما و مصدریه [illegible] باشد مانند [illegible] جمله اسمیه و فعلیه است اگر
با ما مستعمل باشد مانند ربما زید قائم در جمله اسمی و ربما قام زید در جمله فعلی [illegible]
مذ و منذ از ان زمان باز است   اینجا [illegible]   شرح بضم و کسر
میم و حذف نون [illegible] و سکون ذال و ضم و فتح ذال مذ و منذ بضم و کسر میم و سکون نون و ضم و فتح
ذال منذ هر دو عربیست یعنی از ان زمان باز یعنی من و از برای ابتداء غایت زمان
ماضی [illegible] مانند ما رایته مذ و منذ یوم یعنی ندیدم من او را از دیروز باز یعنی ابتداء

ندیدن من او را از ابتدای یکروز بود و هر دو بمعنی مع یعنی از برای ظرفیه در زمان حاضر مانند ما رایته
مذ یومنا او منذ شهرنا یعنی ندیدیم من او را در این روز و در این ماه و در اسم بمعنی اول
مدة مانند ما رایته مذ او منذ یوم الجمعة یعنی ندیدم من او را از ابتدای روز جمعه یعنی
اول مدة ندیدم من او را [illegible] یعنی جمیع مدت مانند ما رایته مذ او منذ
یومنا او ایام یعنی ندیدم من او را دو روز یا چند روز یعنی جمیع مدت ندیدن من او را
دو روز یا چند روز بود نیز آمده است و هر دو مذ و منذ بمعنی اول حرف جر است و مخصوص باسم
ظاهر و مدخولشان مجرور باشند و بدو معنی ثانی اسم مبنی و مبتدا و ما بعدشان خبر
مبتدا است مطلق یعنی خواه مدخولشان مفرد باشد مانند مثال اول و خواه
تثنیه و جمع باشد مانند مثال ثانی و ذال اول ساکن است اگر ما بعدش متحرک باشد
مانند امثلهٔ مذکوره و مضموم است اگر ساکن باشد مانند مذ الیوم و ذال ثانی مضموم است
در هر دو حال مانند منذ یوم و منذ الیوم و گاهی ذال هر دو مفتوح است اگر ما بعدشان
ساکن باشد مانند مذ الیوم و منذ الیوم بفتح ذال هر دو ایها بفتح همزه و سکون یای
حطی و نصب و فتح ها که دو لغت باشد و ایه بکسر و فتح همزه و یای حطی و کسر ها و ایه بکسر
همزه و کسر و تنوین ها نیز لغتی در وی است ایها عربیست یعنی دور شو و آن اسم فعل
بمعنی بعد است ایه عربیست یعنی بزا یعنی زیاد کن در سخن یا در عمل و آن اسم فعل
بمعنی حدث است مه مهلا آهسته باش و واها خوش فلم اندک بخ نیکی
شرح مهلا بفتح میم و سکون ها و فتح و تنوین لام عربیست یعنی آهسته باش یعنی درنگ
کن و آن اسم فعل بمعنی امهل دو واحد و تثنیه و جمع مذکر و مؤنث در آن مساویست
واها بزن والف و فتح و تنوین ها و بحذف تنوین نیز عربیست یعنی خوش یعنی

کلمه است

کلمه است که در وقت خوش آمدن چیزی گفته میشود از روی تعجب چنانکه واها لک
یعنی خوشا تو راست و آن اسم فعل بمعنی اتعجب است فلم بفتح قاف و تشدید لام و ما
کافه از عمل رفع عربیست یعنی اندک یعنی کم و آن مرکب از فعل و حرف است بخ
بفتح با و سکون خا و بخ بفتح با و کسر خا و بخ بفتح با و ضم و تنوین خا مخففه و در صورت
تکرار و در آن نیز چهار لغت آمده است بخ بخ بفتح با و کسر و تنوین ها مخففه در اول
و فتح با و سکون خا در ثانی و بخ بخ بفتح با و سکون خا و در هر دو و بخ بخ بفتح با و کسر
و تنوین خا مخففه در هر دو و بخ بخ بفتح با و کسر و تنوین خا مشدده و در هر دو فعل
القطعة الحادیة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور شرح یعنی قطعهٔ
یازدهم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش
از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم
زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز قدت چو سرو تو عشاق راست عمر دراز
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز
و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دوم و در این قطعه یازده بیت اصل و سه
بیت ملحق است اصل رجا امید و کرانست و سوغ وصل و جواز دو وا فی
نصفت عدل وصوت جرس آواز شرح رجا بفتح را و فتحت و تخفیف
جیم و الف مقصوره و ممدوده عربیست بمعنی امید یعنی آرزو و هم بمعنی کران
یعنی کنار مطلق یا کنار چاه و تثنیه اش بمعنی ثانی و جوان [illegible] و جمعش
ارجاء بفتح و مد و از لغات مشترکه و معنیش هر دو معنی از باب [illegible]
کران بفتح کاف [illegible] سوغ بفتح سین و سکون واو و غین [illegible] و حل بفتح

حاء حطی و شدّ لام و جواز بفتح جیم و تخفیف واو و الف و زای هوز هر سه عربی و مصدر است
اول و ثالث از باب سمع و ثانی از باب نصر بمعنی روائی یعنی روا بودن و جایز
بودن و حلّ مصدر باب نصر است بمعنی گشودن چیزهای بسته آمده و می‌باید
در ملحق دویم از قطعه سی ام روا بفتح راء بی‌نقطه فارسی و یا آن مفید معنی
حاصل مصدر است نصفة بفتح نون و فتح صاد سعفص و فاء و تاء مصدریه
و فی تاء نیز عربی و دویم مصدر باب افعال است بمعنی عدل یعنی داد کردن
و عدل بفتح عین سعفص و سکون دال ابجد و لام نیز عربی و مصدر باب [illegible] است
بنابر شهرت [illegible] آن شده صوت بفتح صاد سعفص و سکون واو و تاء
و جرس بفتح و کسر جیم و سکون راء قرشت و سین سعفص هر دو عربیست بمعنی
آواز اول مطلق آواز را گویند جمعش اصوات بفتح [illegible] ثانی مطلق آواز
یا آواز ضعیف را گویند و آن هرگاه تنها مستعمل شود مفتوح است مانند [illegible]
[illegible] و الامکسور است مانند سمعت ماله حسّا و لا جرسا و جز
و هر دو صفة مشبهه از صوت بفتح و جرس بفتح و کسر از باب سمع بمعنی آواز
کردن است   اصل حضیض و غائر و غور است رجل و وهده و شیب و یفاع
ربوه تل است و نجد و هضبه فراز   شرح حضیض بفتح حاء حطی و کسر ضاد
منقوطه و یاء حطی و ضاد دیگر و غائر بفتح غین منقوط و الف و کسر همزه و راء
قرشت و غور بفتح غین منقوط و سکون واو و راء قرشت و رجل بفتح
[illegible] و سکون جیم و لام و بر وزن امیر نیز و وهده بفتح واو و سکون هاء و دال
ابجد و تاء و فی تاء و وهط بطاء حطی نیز هر [illegible] عربیست بمعنی

زمین

زمین نشیب یعنی پست جمع حضیض حضض بفتح همزه و کسر حاء و تشدید ضاد و حضض
بضمتین و جمع غائر اغوار بفتح و غیران بکسر و جمع رجل رجال و رجلات بفتح و رجل بکسر
و رجول بضم و جمع وهده اوهاد بفتح همزه و ضم هاء و وهاد و [illegible] بکسر و جمع وهط وهط
بفتح و وهاط بکسر شیب و هر دو صفة مشبهه است نشیب بکسر نون و کسر شین نقطه
فارسیست یفاع بفتح یاء حطی و تخفیف فاء و الف و عین سعفص بر وزن [illegible] نیز ربوه
بحرکات راء قرشت و سکون باء ابجد و واو و تاء و ربو و رباوه بحرکات راء و رابیه بر وزن
غاشیه و رباوه بفتح واو و فتح همزه و تاء نیز و تل بفتح تاء قرشت و شدّ لام و نجد
بفتح نون و سکون جیم و دال ابجد و هضبه بفتح هاء و سکون ضاد منقوطه و باء ابجد
و تاء هر دو عربیست یعنی زمین فراز یعنی بلند جمع یفاع یفوع بضم و جمع تل تلال
بکسر و جمع نجد انجد بفتح همزه و ضم جیم و انجاد بفتح و نجود و نجد بضمتین و جمع نجود
و انجده بفتح همزه و کسر جیم و جمع هضبه هضب و هضاب بر وزن [illegible] کتاب
و جمع جمعش [illegible] بفتح و تبدیل [illegible] قرشت [illegible]
[illegible] ناسی از تخویف کتابت و هر دو صفة
مشبهه است و فراز بفتح فاء فارسیست   اصل طعام خوردنی و فجل ترب و [illegible]
ارز برنج و مرق شوربا بلولا غار   شرح طعام بفتح طاء حطی و تخفیف عین سعفص
و الف و میم عربیست بمعنی خوردنی یعنی آنچه محتاج بخاییدن باشد و گندم را [illegible]
نیز گویند جمعش اطعمه بفتح همزه و کسر عین و جمع جمعش اطعمات [illegible] فجل بضم
بضم فاء و سکون و ضم جیم و لام عربیست بمعنی ترب [illegible]
و واحد [illegible] فجله است [illegible] بکسر جیم و سکون لام و حاء حطی عربیست بمعنی [illegible]

وآن گاهی مذکر مستعمل میشود و ارزن بفتح و ضم همزه و ضم راء قرشت و شد زای و بروزن
عصفور و قفل و عنق و ارز بضم راء و تخفیف زای و ارز بضم راء و سکون نون
وزای و ارز بروزن کامل نیز عربیست یعنی برنج ارز بفتح میم و فتح راء قرشت
و قاف عربیست یعنی نخود بریان و اصل آن مرق است فلولا بفتح قاف و فتح
لام و سکون واو و لام دیگر و الف مقصوره عربیست یعنی غاز یعنی مرغابی بزرگ از اوز
اوز ارزدک غاز بغین با نقطه فارسیست — اصل: قصیبد مغز سستی گشت و دراز
مغز تنگ قدید کاک و سمین فربه و طویل دراز — شرح: قصیبد بفتح قاف
و کسر صاد سعفص و یاء حطی و دال ابجد بروزن صبور نیز عربیست یعنی مغز
سستی استخوان یعنی مغز فربه استخوان و آن صفت مشبهه از قصاره بفتح ازباب
حسن یعنی سست شدن مغز است سستی بکسر سین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه
در بالا و سکون تاء یک نقطه و راء بی نقطه فارسیست لاغر بهر دو راء قرشت
والف منقلبه از یاء بروزن فرود فرق نیز عربیست یعنی مغز تنگ یعنی لاغر قدید
بفتح قاف و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر عربیست یعنی کاک یعنی گوشت
خشک و آن صفت مشبهه از قد بفتح قاف و تشدید دال ازباب نصر یعنی گوشت
قدید کردن است کاک بهر دو کاف فارسی و تبدیلش بقاف از باب اشتباه است
سمین بفتح سین سعفص و کسر میم و یاء حطی و نون و سامن نیز عربیست
یعنی فربه جمعش سمان بکسر است و آن صفت مشبهه از سمن بفتح و سمن
بروزن عنب ازباب علم یعنی فربه شدن است طویل بفتح طاء حطی و کسر واو
و یاء حطی و لام و بروزن غراب نیز عربیست یعنی دراز جمعش طوال

وطیبال

وطیبال بکسر و نوشتش طویله است و آن صفت مشبهه یعنی فاعل از طول بضم
لغو یعنی دراز شدن است — اصل: مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره گشنیز
کراع پاچه جبین و بصل پنیر و پیاز — شرح: مخیض بفتح میم و سکون خاء
نقطه دار و یاء حطی و ضاد منقوطه و مخوض بفتح نیز عربیست یعنی دوغ یعنی شیر روغن
گرفته و آن صفت مشبهه از مخض بفتح ازباب نصر و ضرب و منع یعنی برهم زدن
جنبانیدن و جنبانیدن هر چیز است لبن بفتح لام و فتح باء ابجد و نون عربیست یعنی
شیر جمعش البان بفتح است کزبره بضم کاف و سکون زای و ضم و فتح باء ابجد و راء
قرشت و هاء هوز عربیست یعنی گشنیز سبز بستانی و بری مطلقا و خشک از آن را
عبارت از زنجیلست جلجلان گویند و گذشت در اصل ششم از قطعه ششم
کراع بضم کاف و تخفیف راء قرشت و الف و عین سعفص عربیست یعنی پاچه کاو
پاچه گاو و گوسفند و آنچه در زیر زانو است از انسان و آن مونث است نیز مستعمل و
جمعش اکرع بفتح همزه و ضم راء و اکارع بفتح است جبین بضم جیم و ضم باء ابجد و
نون بروزن قفل و عنق نیز و بصل بفتح باء ابجد و فتح صاد سعفص و لام الف
هر دو عربیست جبین عربیست یعنی پنیر بصل عربیست یعنی پیاز بستانی و بری
مطلقا و احدش بصله است — اصل: سمید و درمکه نان سفید و فجل ترب گرد و
رغیف گرده و بدانست و اقط آغار — شرح: سمید بفتح سین سعفص و کسر
میم و یاء حطی و دال ابجد و سمیذ بذال ابجد نیز و درمکه بفتح دال ابجد و سکون
راء قرشت و فتح میم و کاف و هاء ملحقه شعریه و ردمق بقاف و حواری بضم
حاء حطی و تشدید واو و الف و راء قرشت و الف مقصوره نیز هر سه عربیست

بعضی آن دارد سفید و الیق نهاد و دیگر آنکه از جهت وزن شعر است خلّ بفتح خاء گذرنده فرشته
لام عربیست بمعنی سرکه انگوری و غیره مطلقا رغیف بفتح راء قرشت و کسر غین
منقطع و یاء حطی و فاء عربیست بمعنی گرده نان جمعش ارغفه بفتح
همزه و کسر غین و رغف و رغفان بضم است گرده بکسر کاف عجمی فارسی و موحش (?)
جرده است بفتح جیم و سکون راء قرشت و دال ابجد و قاف و تاء و بدره بفتح باء ابجد
و سکون دال ابجد و همزه و بداره و بداره بفتح و ضم هر دو نیز و ابتداء بکسر همزه و سکون
باء ابجد و کسر تاء قرشت و دال ابجد و الف [illegible] هر چهار عربیست مصادر است
سه اول از باب فتح و رابع از باب افتعال بمعنی ابتدا کردن و قصر ابتدا از جهت
وزن شعر است آغار بهمزه و الف و غین با نقطه فارسیست اصل قطیع

وان رمه جدی و عناق بزغاله چنانکه مغز نزد ضان میش و تیس نهاز ترنج (?)
قطیع بفتح قاف و کسر طاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی رمه یعنی گله گوسفند
و شتر و جمعش اقطاع و اقاطیع بفتح و قطعان بضم و قطاع بکسر است جدی
جدی بفتح جیم و سکون دال ابجد و یاء حطی و عناق بفتح عین سعفص و تخفیف نون
و الف و قاف هر دو عربیست بمعنی بزغاله جدی بزغاله نر را گویند جمعش اجد
بفتح و اجداء بفتح و مد و جداء بکسر و مد و جدیان بکسر است عناق بزغاله
ماده را گویند جمعش اعنق بفتح همزه و ضم نون و عنوق بضم است مغز بفتح میم
و سکون و فتح عین سعفص و زای و بر وزن امیر و کتاب و امعوز بضم همزه
و معزی بکسر میم و سکون عین و زای و الف مقصوره و ممدوده نیز عربی
[illegible] بکسر عین است بمعنی بز نر و ماده [illegible] نزد فیروزآبادی [illegible] بز نر

و ماعز و [illegible] از برای ماده نزد جوهری جمع ماعز مواعز بفتح میم است ضأن بفتح ضاد منقطع
و سکون و فتح همزه و نون و بر وزن امیر نیز عربی و جمع ضئائن بکسر است همزه بمعنی
میش یعنی گوسفند نیز مؤنث ضأنة ضائنة و جمعش ضوائن بفتح شست
تیس بفتح تاء قرشت و سکون یاء حطی و سین سعفص عربیست بمعنی نهاز
یعنی بز نری که پیش روی گله است جمعش تیوس بضم و اتیاس [illegible]
نهاز بضم نون فارسیست اصل ابو الملیح حکاو [illegible] در است قره نام
چو شیر کرکس و چون صعوه [illegible] ابو الملیح بفتح میم و کسر لام و یاء حطی
و حاء حطی عربی و کنیتش [illegible] است و قره بضم قاف بتشدید و تخفیف یاء
[illegible] ابجد و راء قرشت [illegible] و قنبر بضم قاف و سکون نون و تاء نیز عربی
و نام چکاوک [illegible] و آن مرغیست کاکل دار بزرگتر از گنجشک که در هوا
صبح صدا میکنند و ترکی قرلاق گویند [illegible] اول قبر بر وزن سکر [illegible] جمع
[illegible] قنابر بفتح است چکاوک بفتح جیم عجمی و تخفیف هر دو کاف و واو فارسیست
نسر بفتح نون و سکون سین سعفص و راء قرشت عربیست بمعنی کرکس و آن مرغ
معروف [illegible] مردار خوار که بترکی [illegible] جمعش انسر بفتح همزه و ضم سین
و نسور بضم است بمعنی بتی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام میپرستیده اند
[illegible] گذشت در اصل هشتم از قطعه دوم و کرکس بفتح کاف و سکون
راء بی نقطه و کاف عجمی و سین بی نقطه فارسیست صقر بفتح صاد سعفص و سکون
و فتح قاف و راء قرشت عربیست بمعنی چرخ و آن مرغ شکاریست معروف
جمعش اصقر بفتح همزه و ضم قاف و صقور بضم و صقار بکسر است چرخ بفتح

بفتح جیم عجمی و سکون راء بی نقطه و غین با نقطه در نسبت بازی با ابجد و الف و کسر
زای و تخفیف یاء حطی و باز بفتح بای و سکون همزه و زای نیز عربیست یعنی باز
و آن مرغ شکاریست معروف جمع اول بواز بفتح و براة بضم و جمع ثانی ابوز بفتح
همزه و ضم همزه و بواز بضم و بیزان بکسر بای و سکون همزه است و باز از لغات [illegible]
میان عرب و عجم و جمعش ابواز بفتح و بیزان بکسر بای و سکون یاء حطی است اصل
صغر جوزه و حباری نواث و مخلب چنگ — صدید نیز دوستی چه [illegible] مقطع
کار — شرح صغر بفتح صاد سعفص و کسر عین نقطه غین و یاء حطی و راء قرشت بر وزن
عراب و عصفور نیز عربیست یعنی چرخ و یعنی کوچک و جمعش صغار بکسر و صغراء
بضم صاد و فتح عین و مد و صغورا بفتح و مد و مؤنثش صغیره است و آن صفت
مشبهه از صغاره بفتح و صغر بر وزن عنب و قرس و صغر آن بضم از باب حسن
و علم یعنی خورد شد گفت حباری بضم حاء حطی و تخفیف باء ابجد و الف
و راء قرشت و الف تانیث عربیست یعنی نواث یعنی مرغ سرخ فامی که بفارسی
هوبره و چرز و بزرگی و قدری گویند و آن غیر مستعمل و در آن واحد جمع
مذکر و مؤنث مساویست و گاهی جمع او آورده میشود به حباریات نواث
بضم و فتح شین با نقطه و تخفیف واو و الف و ثاء دو نقطه در بالا و [illegible]
با دال بی نقطه نیز فارسی و تبدیل بعض شراح تاء دو نقطه از [illegible] حطی و
و تعویض [illegible] به [illegible] اقتباس شده یا سهی از تحریف کتابت مخلب
بکسر میم و سکون خاء و فتحه و فتح لام و باء ابجد عربیست یعنی چنگ یعنی چنگال
دیچه طیور و سباع جمعش مخالب بفتح است و آن اسم آلت از خلب

بکسر از باب

بکسر از باب نصر و ضرب یعنی جراحت کردن است صدید بفتح صاد حطی و کسر دال ابجد
و یاء حطی و دال دیگر و صدید [illegible] و بر وزن عراب و در اینجا نیز عربیست یعنی چرخ
تیز جمعش صدیدان و صداد بفتح و صداد بکسر است و آن صفت مشبهه از صداده
بکسر از باب سمع یعنی تیز شد است و صدید یعنی آهن تیز آمده و مذکور شد در اصل
دوم از قطعه دوم مسن بکسر میم و فتح سین سعفص و شین نون عربیست یعنی
فسان یعنی سنگی که بآن کارد و شمشیر و امثال آن را تیز کنند جمعش مسان
بفتح و فتحه و آن اسم آلت از سن بفتح از باب نصر یعنی کند است فسان بکسر
و فتح فاء و تخفیف سین بی نقطه فارسیست مقطع بکسر میم و سکون قاف و فتح
طاء حطی و عین سعفص عربیست یعنی کارد یعنی مطلق مقراض و آن اسم آلت
از قطع بفتح منع یعنی بریدن است کاز بکاف عجمی فارسیست اصل
نکر عیست وضو آب دست و نیت [illegible] بنیة قبله بود کعبه چون صلوة
نماز — شرح نکر بفتح تاء و قرشت و فتح کاف و ضم شین و راء قرشت و عین
سعفص و وضوء بضم و فتح وارد و ضم صاد و ظاء و واو و همزه هر دو عربیست اول
مصدر از باب فعل یعنی شستن اکارع یعنی اطراف و چون وضو [illegible] اطراف
یعنی دست و روی خود را میشوید لهذا این فعل را نکر نامیده اند و ثانی
بمعنی آب دست یعنی آبی که بآن وضو ساخته اند و آن صفت است و [illegible] بفتح از
حسن یعنی وضو ساختن آب دست بهمزه و الف و سکون بای بی نقطه فارسیست
نیة بکسر نون و تشدید و تخفیف یاء حطی [illegible] مصدر از عربی و مصدر از باب ضرب
یعنی عزم یعنی قصد کردن و عزم بفتح عین سعفص و سکون زای و میم نیز عربی

و مر مصدر را باب نصر نیست بنابر شهرت تغییر یافته شده بنیه بفتح بای ابجد و کسر نون و تشدید
یای حطی و تاء و قبله بکسر قاف و سکون بای ابجد و لام و تاء هر دو عربیست یعنی کعبه
یعنی خانه خدای تعالی ثانی شده و کعبه بفتح کاف و سکون عین سعفص و بای ابجد و تاء
نیز عربیست بنابر شهرت تغییر یافته شده صلواة بفتح صاد سعفص و تخفیف لام
و الف منقلبه از واو و تاء عربیست بمعنی نماز یعنی عبادتی که در آن رکوع و سجود
باشد جمعش صلوات بفتحتین و نماز بفتح نون فارسیست اصل

عطاس عطسه عجف لاغری جذام گرگا خوره — جبان و داغ و بددلان
بیدل او و تشجب باز

شرح عطاس بضم عین سعفص و تخفیف طای حطی
و الف و سین سعفص عربیست بمعنی عطسه و آن صفت مشبهه است از عطس
یعطس عطسا بضم از باب نصر بمعنی عطسه کردنست و عطسه
نیز عربیست بنابر شهرت تغییر یافته شده عجف بفتح عین سعفص و فتح جیم
عربی و مصدر باب علم و حسن است بمعنی لاغری یعنی لاغر شدن و مرد لاغر را
اعجف بفتح همزه و فتح جیم و مونث عجفاء بفتح و مد گویند و یای لاغری مفید
معنی حاصل مصدر است جذام بضم جیم و تخفیف ذال نقطه دار و الف و میم عربیست
بمعنی خوره و مرد خوره دار را مجذوم بفتح و مجذم بضم میم و تشدید ذال مفتوحه
و اجذم بفتح و مونث را جذما گویند جبان بفتح جیم و تخفیف بای ابجد
و الف و نون و بر وزن شداد و امیر نیز و جمع جبناء بهاء و الف منقلبه از یاء و عین
سعفص و ناخ بکسر همزه نیز و بددلان بفتح بای و سکون دال ابجد و فتح دال ابجد
و الف و نون هر شش عربیست بمعنی مرد بیدل یعنی ترسان جمع جبان

جباء بالضم

جباء بالضم میم و فتح باء و تشدید و مونثش جبانه و جبانات و جبنین بفتح و مونثش ها
ناقه و مونث جبنا جبدانه و حذف یاء و او آن از جهة ضرورت وزن شعر است و صح بدین نیست که
صفت مشبهه است جبان و جبن بضمتین از باب حسن و نصر و فتح بیدل شدن و تاخ
از ترسیدن بفتح و ترسیدن بضم و ترسیدن بفتحتین از باب سمع و تشجب بفتح تای
و فتح شین سعفص و تشدید جیم حطی و بای ابجد بمعنی بفتح بای و زاء

بلحی زنیم سفند و دعی زنیم بی شرم — رسیل همرو و نعیله همراز شرح

زنیم بفتح زای و کسر نون و یای حطی و میم و مزنم بر وزن اسم مفعول باب تفعیل بمعنی دعی
بفتح دال ابجد و کسر عین سعفص و تشدید یای منقلبه از واو و هر دو عربیست بمعنی حرامزاده
ساده سنده بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه حرامزاده بفتح یای ابجد
و کسر دال نقطه دار و تشدید یای منقلبه از واو عربیست بمعنی مرد پلید و فحش گوی
بذیه و تخفیف در وزن شعر و بی شرم عربیست و آن صفت مشبهه است از بذاء
بفتح و تشدید و بذاء بفتح و بذاره از باب حسن بمعنی پلید زبان شدن و فحش گفتن است
رسیل بفتح راء و کسر سین بی نقطه و لام عربیست بمعنی شخص
همراه و رفیق نعیله بفتح یای ابجد و سکون عین سعفص و لام و تاء تانیث و نعل قی با
نیز عربیست بمعنی زن نجی بفتح و کسر جیم و تشدید یای منقلبه از واو عربیست بمعنی شخص
همراز جمعش انجیه بفتح همزه و کسر جیم است و آن صفت مشبهه است از نجوی بفتح و سکون جیم بفتح
و قصر از باب نصر بمعنی راز گفتن است

بلحی کلیم هم سخن باشد و ... هم — و چون ندیم بود همدم و شریک انباز

شرح کلیم بفتح کاف و کسر لام و یای حطی و میم
عربیست بمعنی شخص هم سخن و آن صفت است از کلم بفتح اسم مصدر باب تفعیل بمعنی

بکسر شخص ... حریف بفتح حاء حطی و کسر راء قرشت و یاء حطی و فاء هوز بیت
یعنی شخص هم پیشه یعنی همکار جمعش حرفاء بضم حاء و فتح راء و تمدیست آن صفحه
از ظرف بفتح و ظرفه بکسر از باب سمع یعنی با کسی بکار گردانیدن ...
عجمی فارسیست قرین بفتح قاف و کسر راء قرشت و یاء حطی و نون و ندیم بفتح
نون و کسر دال ابجد و یاء حطی و میم هر دو عربیست اول یعنی مرد و زن همدم یعنی هم نفس و هم صحبت
و ثانی یعنی مرد همدم یعنی هم نفس و هم صحبت و ثانی یعنی مرد همدم یعنی هم ... جمع قرین
قرناء بضم قاف و فتح راء و تمد و جمع ندیم ندماء بضم نون و فتح دال و تمد و مؤنثش ندیمه است
و اسقاط حرف عطفش از جهت وزن شعر است و هر دو صفت مشبهه است اول از
از قران بکسره از باب ضرب قرب یعنی چیزی بچیزی پیوستن و ثانی از ندم بفتح اسم مصدر
منادمه از باب مفاعله یعنی با هم نشستن برای شراب خوردن همدم مرکب از هم و دم
و مشترک در میان دو معنی مذکور است شریک بفتح شین قرشت و کسر راء قرشت
و یاء حطی و کاف بر وزن مثل نزد عربیست یعنی مرد انباز جمع اول شرکاء بضم شین
و فتح راء و تمد و جمع ثانی اشراک بفتح و مؤنثش شریکه و جمعش شرائک بفتح است
و آن صفت از شرکت بکسر و شرکه بکسر و ضم از باب علم یعنی با کسی انبازی کردن است
انباز بفتح همزه و سکون نون فارسیست ملحق وشل تمه غدق ضحال و سلسل
و ... و غمجه چو فتح و غیل و غلل آب و سر نجوای به راز شرح وشل بفتح واو
و فتح شین قرشت و لام و تمه بفتح تاء ... فتح و سکون میم و دال ابجد بر وزن
کتاب نیز و غدق بفتح غین معجم و فتح دال ابجد و قاف و ضحال بفتح ضاد معجم
و سکون حاء حطی و لام و سلسل بفتح هر دو سین سعفص و سکون لام اول بر وزن

خلخل و سلاسل بضم سین اول و کسر سین ثانی نیز و غمجه بفتح و ضم غین معجم و سکون
میم و جیم ... و فتح تاء فاء و سکون تاء قرشت و حاء حطی و غیل بفتح غین معجم
و سکون یاء حطی و لام و غلل بفتح غین معجم و فتح لام اول هر دو از ده عربیست یعنی آب
وشل آب اندک بچکیده را گویند جمعش اوشال بفتح است ... و تمه آب اندک
بچکیده و غدق آب بسیار و ضحل آب اندک روی زمین را گویند که عمق نداشته باشد
جمعش اضحال بفتح و ضحول بضم و ضحال بکسر است سلسل و سلسال و سلاسل آب گوارا
یا سرد و غمجه ... آب ... فتح آب روان و غیل آب روان بر روی زمین و غلل آب
روان در میان درختان را گویند جمعش اغلال بفتح و سر بکسر سین سعفص و شدت راء
قرشت و سریره بر وزن شریعه نیز و نجوی بفتح نون و سکون جیم و واو و الف مقصوره
منقلبه از واو عربیست یعنی راز یعنی سخن پوشیده و پنهان جمع سر اسرار بفتح و جمع
سریره سرائر بفتح است و هر سه صفت مشبهه است اول و ثانی از سر بکسر از باب ضرب
و ثالث از نجو بفتح و نجوی بفتح و قصر از باب نصر یعنی راز کردن با کسی [illegible]
اصل القطعة الثامنة عشر فی بحر الرمل المثمن المقصور یعنی قطعه هژدهم در بحر رمل مثمن
مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یکی فاعلان
حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم ای تذرو سرو مرا ماه ورخت ماه تمام
سازد بحر رمل بار دیگر سرو تمام فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان ...
بعد از این این قطعه بر خوان صبح و شام و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه ششم ...
قطعه نه بیت اصل و پنج بیت ملحق است قرم و غطریف و حلاحل و سید ...
مهتر است و ستاد صندید و شمیذ ... شرح قرم بفتح قاف و سکون راء

و قرشت و میم و غطاریف بکسر عین منقوطه و سکون طاء حطی و کسر راء قرشت و یاء حطی و فاء
و صلاصل بضم صاد حطی و تخفیف لام و الف مقصوره و کسر صاد حطی و لام و یکی دیگر سبید بفتح
سین سعفص و کسر و شد یاء حطی و دال ابجد و راس بفتح راء قرشت و سکون همزه و
شین سعفص بر وزن سبید و امیر نیز و همام بضم و فتح هاء و تخفیف میم و الف و میم
هر هشت عربیست بمعنی مهتر یعنی بزرگ مرتبه صلاصل و همام مرد بزرگ و باقی مرد و
زنان بزرگ مرتبه صلاصل و همام مرد بزرگ و باقی مرد و زن بزرگ مرتبه را گویند جمع غطاریف
غطاریف بفتح و جمع صلاصل صلاصل بفتح و جمع سبید سادات و سادة و اسیاد بفتح
و جمع راس ارآس بفتح اول و ضم ثالث و رؤس بضم هر دو و جمع همام همام راس
یعنی سر نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه سیم دست بفتح دال ابجد و سکون
سین سعفص و تاء قرشت از لغات مشترکه میان عرب و عجم است بمعنی صدر یعنی
بالای خانه و چهار بالش ملوک و مسند اکابر را نیز گویند جمعش دسوت بضم هر دو
و صدر بفتح صاد سعفص و سکون دال ابجد و راء قرشت نیز عربیست بمعنی مذکور و بتقدیر بان
شده و صدر بمعنی سینه نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه سیم شیئ بفتح شین
و قرشت و سکون یاء حطی و همزه عربیست بمعنی چیز مطلق جمعش اشیاء و اشیاوات
و اشاوات بفتح و فقر است اسم بکسر همزه وصل یا همزه قطع منقلبه از واو و سکون
سین سعفص و میم و سم و سماء و سمو بحرکات سین هر دو و فقر ثانی نیز عربیست بمعنی نام
جمعش اسماء و اسموات بفتح و جمع جمعش اسامی اسام است   اصل عقوه ساحت
امر کار و قول گفت و فعل کرد   جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
شرح عقوه بفتح عین سعفص و سکون قاف و فتح واو و تاء و عقاة بفتح نیز عربیست

بمعنی ساحت

بمعنی ساحت یعنی فضا و گشادگی میان خانه یعنی میان سرای یعنی حویلی جمعش
عقا بکسر و مد است و ساحت بسین سعفص و حاء حطی نیز عربی و جمعش ساح
و ساحات بفتح و سوح بضم است بمعنی شهرت تقریر نشده امر بفتح همزه و سکون
میم و راء قرشت عربیست بمعنی کار جمعش امور بضم است قول بفتح قاف و سکون واو و لام
عربیست بمعنی گفت یعنی گفتار جمعش اقوال بفتح و جمع جمعش اقاویل بفتح است و آن
صفته از قول بفتح از باب نصر بمعنی گفتن است فعل بکسر فاء و سکون عین سعفص
سعفص و لام عربیست بمعنی کرد یعنی کردار جمعش فعال بکسر است و آن مصدر است از فعل
بفتح از باب منع بمعنی کردن است جنب بفتح و سکون نون و باء ابجد و جنب بکسر نون و جنبه
بضم جیم نیز عربیست بمعنی پهلو از هر چیز مطلق جمعش جنوب بضم و جوانب و جنابة
بفتح جمعش جار بجیم و الف منقلبه از واو و راء قرشت عربیست بمعنی همسایه و هم
نگهبان یعنی حافظ و پاسبان جمعش جیران و جیره بکسر و اجوار بفتح است سطح بفتح
سین سعفص و سکون طاء حطی و حاء حطی عربیست بمعنی بام خانه و بالای هر چیز را نیز
گویند جمعش سطوح بضم است   اصل لون رنگ و ریح بوی و باد و غین و غیم میغ
نوم خواب مشی رفتن بعد دوری حظ حصه کام   شرح لون بفتح لام و سکون
واو و نون عربیست بمعنی رنگ جمعش الوان بفتح است ریح بکسر راء قرشت و یاء
حطی و حاء حطی عربیست بمعنی مطلق بوی و هم بمعنی باد جمعش بمعنی ثانی ارواح و
و ارایح بفتح و ریاح بکسر و ریح بر وزن عنب جمع جمعش ارایح و اراییح بفتح است
غین بفتح غین منقوطه و سکون یاء حطی و نون و غیم بفتح غین منقوطه و سکون
یاء حطی و میم هر دو عربیست بمعنی میغ یعنی ابر جمع اول غیون بضم جمع ثانی غیوم

بضم نست یعنی بکسر میم و بای دو نقطه در پایین و غین با نقطه فارسیست نوم بفتح نون
وسکون واو و میم عربیست یعنی خواب و آن صفت از نوم بفتح ارباب علم یعنی خوابیدن
خوابیدنست منتشی بفتح میم و سکون شین و تای قرشت و یای حطی عربی و مصدر باب
یعنی زنده شدن بعد تنعم بضم بای ابجد و سکون عین سعفص و دال ابجد و بر وزن فرس نیز عربی
و مصدر باب حسن و علم است یعنی دور شدن و یای دوری مفید یعنی حاصل مصدر
مصدرست خطوه بضم و فتح فای گفتند و سکون طای حطی و واو و تای عربیست یعنی
گام یعنی با بین دو قدم و جمعش خطا بضم و فتح و خطوات بضمتین و سکون شد و آن
صفت از خطو بفتح ارباب لغز یعنی گام نهادن و رفتن است کاس بکاف عجمی با
فارسیست   اصل زبده دهن روغن قطن پنبه صوف پشم   کوز کوزه قصعه
کاسه قدر دیگ کاس جام   شرح زبده بضم زای و سکون بای ابجد و دال
ابجد و تای وحدت عربیست یعنی مسکه یعنی روغن تازه با نمک که بعضی تمشک
و بعضی کره گویند جمعش زبد بضم بر وزن رطب است مسکه بضم میم و سکون سین
بی‌نقطه و کاف و اخفای ها فارسیست دهن بضم دال ابجد و سکون ها و نون عربیست
یعنی روغن و احمرش ادهنه و جمعش ادهان بفتح و دهان بکسر است قطن بضم قاف و سکون
طای حطی و نون و بر وزن عقل نیز عربیست یعنی پنبه پاره اش قطنه و جمعش ا
اقطان بفتح است صوف بضم صاد سعفص و واو و فای عربیست یعنی پشم پاره اش
صوفه و جمعش اصواف بفتح است کوز بضم کاف و واو و زای عربیست
یعنی کوزه جمعش کیزان بکسر و اکواز بفتح و کوزه بر وزن عتبه است قصعه بفتح قاف
و سکون صاد سعفص و عین و یای سعفص و تاء و صحفه بفتح صاد سعفص و سکون

حاء حطی

حاء حطی و فاء و تاء و جفنه بفتح جیم و سکون فاء و نون و تاء تانیث عربیست یعنی
کاسه جفنه کاسه بزرگ و قصعه و صحفه کاسه کوچکتر از جفنه را گویند جمع جفنه
جفان بکسر و جفنات بفتحتین و جمع قصعه قصعات بفتحتین و قصع و قصاع بر وزن
عنب و جبال است قدر بکسر قاف و سکون دال ابجد و رای قرشت عربیست یعنی دیگ
و آن مونث است و مونث نیز مستعمل و جمعش قدور بضم است کاس بفتح کاف و سکون
همزه و سین سعفص عربیست یعنی جام یعنی قدح و ظروف آبخوری یا دادم که در آن آب
باشد و آن مونث مستعمل و جمعش اکوس بفتح همزه اول و ضم همزه ثانی و کاسات
بفتح کاف و سکون همزه و کووس بضم و کئاس بکسر است و جام بجیم و الف منقلبه از واو
از لغات مشترکه میان عرب و عجم است لکن بجیم مطلق ظرف آبخوری و ظرف فقره را
گویند جمعش اجوم بفتح همزه اول و ضم همزه ثانی و اجوام بفتح همزه و واو و جامات با الف
و جوم بضم است   اصل   لغت شلغم بقل تره زرع کشت ریع دخل   کدس خرمن
حزمه دسته صعصع الف تنه ورام   شرح لغت بکسر لام و سکون غاء و تاء قرشت
عربیست یعنی شلغم بفتح شین با نقطه و فتح عین با نقطه فارسی و معرفش سلجم با جیم است بقل
بفتح باء ابجد و سکون قاف و لام عربیست یعنی تره یعنی سبزی که با خورد و نیها خورند
و احمرش بقوله بضم است تره بفتح تاء دو نقطه در بالا و تشدید و تخفیف را بی‌نقطه
و اخفای ها فارسیست زرع بفتح زای و سکون را و عین سعفص عربیست
یعنی کشت یعنی مزروع سبز جمعش زروع بضم است و آن صفت از زرع بفتح ارباب
منع یعنی کشت کردن و درو یا بیدن کشت بکسر کاف فارسیست ریع بفتح را و
و سکون یاء حطی و عین سعفص عربیست یعنی دخل یعنی فاضل و زیادتی

هر چیزی مطلق و دخل بفتح دال ابجد و سکون خاء تخذ و لام نیز عربیست مابر آمد
تغییر یافته شده کدس بضم کاف و سکون دال ابجد و سین سعفص و بر وزن رمان نیز
عربیست یعنی خرمن کوفته از گندم و جو و امثال آن مطلقا جمعش اکداس بفتحه
بفتحتین خرمن بکسر خاء با نقطه فارسیست حزمه بضم حاء حطی و سکون زای و میم
و ها عربیست یعنی دسته جو و گندم و گل و گیاه و غیره از آنچه دسته و بسته شود
مطلقا صعب بفتح صاد و سکون عین سعفص و با ابجد و الف بهمزه و الف
و کسر نون و فاء و بر وزن کتف نیز لغة و نشر مرتبست صعب عربیست یعنی حیوان
تند یعنی وحشی جمعش صعاب بکسر است و آن صفت صعوبة بضم از باب حسن
بمعنی شده و سرکش شد لنت و آنف عربیست یعنی شتری که بینی آن درد
کند از مهار پس تغییرش برام یعنی ضد وحشی مجاز و از باب تفعیل بلازم آمده
و آن صفتست از الف بفتحتین از باب علم یعنی درد کردن بینی شتر از حلقه

اصل ثغر و سن و فرس دندان ظفر ناخن جلد پوست خد رخ جوف
اندرون ضیق و ضنک تنگی و کام شرح ثغر بفتح تاء مثلثه و سکون غین منقطع
و راء قرشت و سن بکسر سین سعفص و تشدید نون و ضرس بکسر ضاد منقطع و سکون
راء قرشت و سین سعفص هر سه عربیست یعنی دندان جمع سن اسنان بفتح دانسته
بفتح همزه و کسر سین و تشدید نون و اسن بفتح همزه و ضم سین و تشدید نون و ضرس
مذکر مستعمل و جمعش ضروس بضم و اضراس بفتحتین ظفر بضم ظاء منقطع و سکون
فاء و راء قرشت و ظفور بضم نیز عربیست یعنی ناخن انسان و غیره مطلقا
جمعش اظفار و اظافیر بفتحتین جلد بکسر جیم و سکون لام و دال ابجد عربیست

یعنی پوست

یعنی پوست حیوان مطلقا جمعش اجلاد بفتح و جلود بضم است خد بفتح خاء تخذ
و تشدید دال ابجد عربیست یعنی رخ یعنی رخسار تثنیه اش خدان است جوف
بفتح جیم و سکون واو و فاء عربیست یعنی اندرون شکم و میان هر چیز را نیز گویند
ضیق بکسر و فتح ضاد منقطع و یاء حطی و قاف و ضنک بفتح ضاد و حطی و فتح نون
و کاف لغة و نشر مرتبست ضیق عربی و مصدر باب ضرب یعنی تنگی یعنی تنگ
شدن حنک عربیست یعنی کام یعنی سطح بالای اندرون دهان از انسان و غیره
انسان یا با تحت ذقن از انسان جمعش احناک بفتحتین کام بکاف
فارسیست اصل آدمی انسی انسان مردم و جنی پری اجر مزد و رشوه
پاره حرام تاوان دین وام شرح آدمی بهمزه و الف و فتح دال ابجد و کسر میم
و تشدید یاء نسبت و انسی بکسر همزه و سکون نون و کسر سین سعفص و تشدید یاء
نسبت و انسی بفتحتین بهمزه و نون و کسر سین و تشدید یاء نیز و انسان بکسر همزه و سکون
نون و سین سعفص و الف و نون هر چهار عربیست یعنی مردمی که منسوبند بحضرت
آدم علی نبینا و علیه السلام آدمی و انسان مذکر و مؤنث و واحد و جمع از مرد و زن را
گویند مطلقا و انسی و انسی واحد مذکر و مؤنث از مرد و زن را گویند جمعش اناسی
بتشدید و تخفیف یاء است جنی بکسر جیم و تشدید نون مکسوره و تشدید یاء نسبت
و جنیة بکسر جیم و تشدید نون و تاء تانیث نیز عربیست یعنی پری یعنی منسوب بجن
از مذکر و مؤنث مطلقا اجر بفتح همزه و سکون جیم و راء قرشت و اجاره بحرکات
همزه نیز عربیست یعنی مزد یعنی جزاء و پاداش عمل و واحد اول اجور بضم و جمعش
اجور بضم و اجاره بهمزه و الف نیست و آن صفت از اجر بفتح از باب نصر و ضرب

بمعنی مزد دادن و مزد دوری کردنست رشوه بحرکات راء و تشت و سکون
شین و تشت و واو و تاء عربیست بمعنی پاره جمعش رشی بضم و کسر راء و قرشت
پاره بیاء عجمی فارسیست غرم بضم غین معجمه و سکون راء قرشت و میم و غرامه
بفتح و مغرم بضم میم و فتح راء نیز عربیست بمعنی تاوان و دین بفتح دال ابجد و سکون
یاء حطی و نون عربیست بمعنی وام بمعنی قرض جمعش ادین بفتح همزه و ضم یاء و دیون
بضم نست و آن صفت از دین بفتح از باب ضرب بمعنی وام دادن و وام گرفتن
وام بواو فارسیست   اصل اصبع انگشت است لیک ابهام انگشت
بار سبابه است وسطی بنصر خنصر تمام   شرح اصبع بحرکات همزه و سکون
صاد سعفص و حرکات باء ابجد و عین سعفص که نه لغت باشد و اصبوع بضم نیز عربیست
بمعنی مطلق انگشت دست و پا و آن گاهی مذکر و مستعمل و جمعش اصابع و اصابیع
بفتح نست ابهام بکسر همزه و سکون باء ابجد و هاء و الف و میم عربیست بمعنی انگشت
انگشت نر یعنی انگشت بزرگ دست و پا و ان گاهی مذکر مستعمل و جمعش
اباهم و اباهیم بفتح است سبابه بفتح سین سعفص و شد باء ابجد و الف و باء دیگر و تاء
و سبابه بضم سین و شد باء نیز عربیست بمعنی انگشت شهادت که بعد از ابهام است
وسطی بضم واو و سکون سین سعفص و طاء حطی و الف مقصوره عربیست بمعنی
انگشت میانین که بعد از سبابه است بنصر بکسر باء ابجد و سکون نون و کسر صاد سعفص
و راء قرشت عربیست بمعنی انگشتی که بعد از وسطی است و آن مونث
مستعمل و جمعش بناصر بفتح است خنصر بکسر خاء نخذ و سکون نون و کسر و فتح صاد
و راء قرشت عربیست بمعنی انگشت کوچک و آن مونث مستعمل و جمعش خناصر

خناصر بفتح نست   اصل سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر فیح و دم
ریم است خون القلس قیئی النحی خام   شرح سقم بضم سین سعفص و
سکون قاف و میم و بر وزن نسب و جبل نیز عربی و مصدر باب علم و
حسن است بمعنی بیماری یعنی بیمار شدن و بیاء بیماری و تندرستی بمعنی
حاصل مصدر است صحت بکسر صاد سعفص و شد حاء حطی و تاء مصدریه
و صح بضم صاد و شد حاء و بر وزن نسب نیز عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی
تندرستی یعنی تندرست شدن تیه بکسر و فتح تاء قرشت و یاء حطی و هاء
عربیست بمعنی کبر یعنی بزرگی و گردن کشی و آن صفت از توه و تیه بفتح و
تیهان بفتحتین از باب ضرب بمعنی تکبر کردنست و کبر بکسر نیز عربیست
بمعنی تکبرست تعریف شده فیح بفتح فاء و سکون یاء حطی و حاء حطی و دم
بفتح دال ابجد و تخفیف میم و یاء محذوفه لف و نشر مرتب است فیح عربیست
بمعنی ریم یعنی چرک غیر مخلوط بخون و آن صفت از فیح بفتح از باب ضرب و نفر
بمعنی چرک گرفتن است ریم بکسر راء بی نقطه فارسیست دم عربیست
بمعنی خون یا پاره آتش و مه و تثنیه آن دمان و دمیان و جمعش دماء
بکسر و تدد و می بر وزن حلی است القلس بالف لام زائده شعریه و فتح قاف
و سکون لام و سین سعفص عربیست بمعنی ترشی که قبل از قیئ از حلق بر
آید خواه دهان را پر کند و خواه نکند پس تعریفش بقیئ بمعنی چیزی که بعد از
وی بعد از قلس از حلق بیرون آید چی نه و مغلش از باب ضرب مستعمل است
و قیئ بفتح قاف و سکون یاء حطی و همزه نیز عربیست النی بالف لام

زایده بفتح جیم و کسر نون و شد یا منقلبه از همزه عربیست یعنی گوشت خام
و تفسیرش بمطلق خام از جهة وزن شعر بست و آن صفت ازرق بفتح نون
و ینوه بضم از باب سمع و نصر یعنی خام ماندن گوشت ملحق عام و
حول و حجه سال اسبوع هفته شهر ماه سبت شنبه جمعه ادینه جبا لبه یالی
دام شرح عام بعین سعفص حول بفتح حاء حطی و سکون واو و لام و حجه بفتح
بفتح و کسر حاء حطی و شد جیم و تاء هوز عربیست یعنی سال جمع اول احوام
بفتح و جمع ثانی احوال بفتح و حول بضم و حجج ثالث حجج بروزن عنب اسبوع
بضم همزه و سکون سین سعفص و ضم باء ابجد و واو و عین سعفص اسبوع بضم
نیز عربیست یعنی هفته جمعش اسابیع بفتح سبت شهر بفتح شین قرشت
و سکون هاء هوز و راء قرشت عربیست یعنی ماه جمعش اشهر بفتح همزه و سکون شین و ضم هاء
و شهور بضم است سبت بفتح سین سعفص و سکون باء ابجد و تاء قرشت
عربیست یعنی روز شنبه جمعش اسبت بفتح همزه و ضم باء و سبوت بضم و در
ترقیمش در تقویم زای است جمعه بضم جیم و سکون و ضم میم و تخفیف عین
سعفص و تاء هوز عربیست یعنی روز آدینه جمعش جمع بروزن رطب و جمعات
بضم اول و سکون و ضم و فتح ثانی و رقمش واو است حبالی بکسر حاء حطی
و تخفیف باء ابجد الف و لام و تاء و احبول و احبوله بضم نیز عربیست
بمعنی یاری دام یعنی دامی که در پای شکاری افتد جمعش حبائل بفتح یای دام
بسکون یاء و نقطه در پایین فارسی و مرکب از پای و دام و تقدیم صفت
بر موصوف از جهة رعایت قافیه است ملحق ملحق

چون احد

ملحق چون احد یکشنبه و اثنان و ثلثا اربعا هست دو شنبه سه شنبه چهار شنبه دان
شرح احد بفتح همزه و فتح حاء حطی و دال ابجد عربیست یعنی روز یکشنبه جمعش احاد
بهمزه و الف و وحدان بضم با جمعی از زای آن عربیست و رقمش الف است و بفتح یک
بمعدد نیز آمده و مذکور شد در اصل بوزن ز هم از قطعه چهارم اثنان بکسر همزه
و سکون ثاء مثلثه و نون و الف منقلبه از یاء و نون دیگر و ثنی بروزن الی نیز و ثلثا بفتح و ضم
بفتح و ضم ثاء مثلثه و تخفیف لام و الف و ثاء دیگر و الف ممدوده و اربعا بفتح همزه
و سکون راء قرشت و حرکات باء ابجد و عین سعفص و الف ممدوده نیز
هر سه است اثنان و ثنی عربیست یعنی روز دو شنبه جمعش اثانین بفتح و اثنان بفتح
و مد و رقمش باء ابجد است و اثنان بمعنی دو عدد نیز آمده و مذکور شد در اصل بضم
از قطعه چهارم ثلثا عربیست یعنی روز سه شنبه و تفسیرش از جهة وزن شعر در
و رقمش جیم است اربعا عربیست یعنی روز چهار شنبه تثنیه اش اربعاوان و جمعش
اربعاوات و تفسیرش از جهة وزن شعر و رقمش دال ابجد است پنجشنبه دان
خمیس وزن سی سال و است بفتح از سه تا به یک یک عدد را بسازنام شرح
خمیس بفتح خاء معجمه و کسر میم و یاء حطی و سین سعفص عربیست یعنی روز پنجشنبه جمعش
اخمسا بفتح همزه و کسر میم و مد و اخمسه بفتح همزه و کسر میم و رقمش هاء است وزن
بفتح قاف و سکون راء قرشت و نون عربیست یعنی سی سال یا چهل یا ده یا بیست
یا نیم یا شصت یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا صد و بیست سال بفتح بکسر و فتح
باء ابجد و سکون ضاد معجمه و عین سعفص عربیست یعنی هر واحد واحد از اعداد
از سه تا پنج یا از یک تا چهار یا از چهار تا نه یا مخصوص عدد هفت تنها یا از یک

تا ده در آحاد و در ترکیب با عشر و عشرون بر اصح اقوال یعنی هر یک از اعداد مذکوره را
بضع گویند خواه اعداد مذکوره از اعداد آحاد باشد و خواه اعداد مرکبه با عشر
و عشرون باشند نه بالاتر پس گفته نمیشود بضع و مائة و نه بضع و الف و آن با مذکر
با تاء تانیث و با مونث بی تاء تانیث مستعمل است مانند بضعة رجال و بضعة
و عشرون رجلا در مذکر و بضع سنین و بضع نسوة و بضع عشرة امراة و بضع و عشرون
امراة در مونث ملحق حین آن و انی وقت و جدیدان غدوه بکره بامداد
فجر و مغرب صبح و شام شرح حین بکسر حاء حطی و یاء حطی و نون و آن و انی
بکسر همزه و تشدید یاء ابجد و الف و نون و انی بحرکات همزه و تخفیف نون و الف منقلبه
از یا یا واو و اوان بفتح و کسر همزه و تخفیف واو و الف و نون نیز مجموع عربیت
یعنی وقت یعنی هنگام جمع حین احیان بفتح و جمع جمعش احایین بفتح
و جمع آن اناء بهمزه و الف و مد و جمع اوان آونه بهمزه و الف و کسر واو است
و حین ظرف زمان و از برای زمان دراز و کوتاه هر دو مستعمل است مانند
لقیته حین کان شتانا یعنی ملاقات کردم هنگامی که جوانی بود و وقت بفتح
واو و سکون قاف و تاء قرشت نیز عربی و جمعش اوقات [illegible]
تغییر یافته جدیدان بفتح جیم و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر و الف
نون تثنیه اجدان بفتح همزه و فتح جیم و تشدید دال نیز عربیت یعنی روز و شب
یعنی جدیدان و اجدان میگویند و از هر یک روز و شب ما هم را نیز اینجا غدوه
بضم غین منقوطه و سکون دال ابجد و واو و تاء و غداة بفتح و غدیة بر وزن عنبة و
و بکرة بضم باء ابجد و سکون کاف و راء قرشت و تاء و بر وزن و نیز هر سه عربیت

یعنی زمان

یعنی زمان میان نماز صبح و طلوع آفتاب جمع غدوة غدی بر وزن سمی و غدی بر وزن عقل
و جمع غداة غدوات بفتحتین و غدوات بفتح غین و کسر دال و تشدید یاء و غدیات بفتحتین
و قصر و تغییر نزش بمعنی بامداد یعنی زمان وادوادان صبح جز و از باب تسمیه کل است باسم
جزء بامداد فارسی و مرکب از بام یعنی صبح و از داد یعنی فریاد است فجر بفتح فاء
و سکون جیم و راء قرشت و مغرب بفتح میم و سکون غین منقوطه و کسر راء قرشت
و باء ابجد نیز و هر دو عربیت فجر عربیت بمعنی صبح یعنی روشنائی زمان اول
روز و آن سرخی آفتاب است که در سیاهی شب از افق شرقی ظاهر شود و صبح بضم
صاد سعفص و سکون باء ابجد و حاء حطی نیز عربی و جمعش اصباح بفتح همزه نیز بمعنی مذکور است
تغییر یافته مغرب عربیت یعنی شام یعنی زمان فرو رفتن آفتاب و آن اسم
زمان از غروب بضم از باب نصر یعنی فرو رفتن آفتاب است
ملحق طل و رهمه نرم باران سحاجه باران سخت جنة الماوی و فردوس
برین دار السلام طل بکسر طاء حطی و تشدید لام و رهمه بکسر راء قرشت و
و سکون هاء و میم و تاء هر دو عربیت یعنی نرم باران یعنی باران نرم و سست
جمع اول طلال بکسر و طلل بر وزن عنب و جمع ثانی رهم بر وزن عنب و رهام
بکسر نرم باران بسکون میم فارسی و مرکب از نرم و باران و تقدیم صفت
بر موصوف از جهت ضرورت شعر است سحاجه بسین سعفص و الف و کسر حاء
حطی و تخفیف یاء حطی و تاء عربیت یعنی باران سخت که بوستان را زود
هر برد جمعش سواحی بفتح و شیب جنة الماوی بفتح جیم و تشدید نون و تاء و فتح
میم و سکون همزه و واو و الف مقصوره منقلبه از یاء و فردوس برین بکسر فاء

وسکون رای قرشت وفتح دال وسکون واو وکسر سین سعفص وبای منقوطه وکسر رای
بی‌نقطه وبای دو نقطه در پایین ونون اول مرکب از دو لفظ عربی وثانی
مرکب از فردوس عربی بمعنی باغ رومی یا سریانی واز برین فارسیست بمعنی دار السلام
یعنی سرای وخانه سلامت از آفتها جمع جنة جنان بکسر وفردوس گاهی مؤنث هم
مستعمل وبرین بمعنی بالایین یعنی از همه بالا برتر است ودار السلام نیز عربی ومرکب
از دار بمعنی سرای والسلام بمعنی سلامت الخ بنابر شهرت تفتیش آن نشده

اصل القطعة الثالثة عشر در بحر المجتث المثمن المخبون المقصور یعنی قطعه
سیزدهم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است وآن بحری است که هر مصراعش
از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته

نظم مراست روی تو گویی چه روی بدر منیر — مراست بوی تو بویای عقل و [illegible]
در این بحر مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان — خوش است صوت بحجت بیانه
بهم در است — ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم ودر این قطعه سه بیت

اصل ودو بیت ملحق است — اصل مبارز وبطل وباسل وشجاع ودلیر
شیر صبور وکتان جوان است وجاش بغیر شرح مبارز بضم میم وتخفیف
بای ابجد والف وکسر رای قرشت وزای وبطل بفتح بای ابجد وفتح طای حطی
ولام بر وزن شداد نیز وباسل ببای ابجد والف وکسر سین سعفص ولام
بر وزن کتف دلیر نیز وشجاع بفتح وضم شین قرشت وتخفیف جیم
والف وعین سعفص وبر وزن کتاب دلیر وکیف وعتبه واحمر نیز
هر سیزده مرتبت بمعنی دلاور ومرد دلیر یعنی پهلوان جمع مبارز مبارزون

و مؤنثش مبارزه

ومؤنثش مبارزه وجمعش مبارزان وجمع بطل ابطال بفتح
ومؤنثش بطلة وجمع باسل بسلاء بضم بای ابجد وفتح سین وتمد
وبسل بضم وجمع شجاع شجعة بفتح وشجعان بفتح وشجاع بر وزن
کتاب وشجعان بضم وکسر وشجعاء بضم شین وفتح جیم وتمد
ومؤنثش شجیعه بحرکات شین وشجعه بر وزن فرحه وشجیعه بر وزن
سفینه وشجعاع بفتح وتمد وجمعش شجایع بفتح وشجاع بکسر
وشجع بفتحتین است ودو دلاوره از این جمله صفت مبارز از مبارزه
ارباب مفاعله بمعنی با کسی بجنگ بیرون رفتن وبطل از بطالة بفتح
وبطولة بضم وباسل بفتح [illegible] از بسالة بفتح وشجاع ملغاة از
شجاعه همه از ابواب حسن بمعنی دارنده شیر بفتح شین قرشت و
وکسر عین سعفص وای حطی ورای قرشت وضیره بضم صاد سعفص
وسکون بای ابجد ورای قرشت وتاء وکتان بفتح کاف وتشدید تاء
قرشت والف ونون الف وتشدید رای قرشت است شیر عرب است بمعنی جوی
بشنو واحدش شیره وجمعش شیران اضبر عرب است بمعنی جانی یعنی
انبار غله از کاه [illegible] کرده وجمعش صبا بکسر است جانی بجیم عجمی
[illegible] بنقطه فارسیت کمان عرب است بمعنی زغیر یعنی
تخم کتان [illegible] گویند زغیر بفتح زای وکسر غین بانقطه
فارسیت اصل غضنفر واسد ولیث حارث ودلهاث
هزبر وقسوره وحیدر وسهب وصیغم شیب شرح

غضنفر بفتح غین ضطغ و فتح ضاد ضطغ و سکون نون و فتح فاء
و راء قرشت و اسد بفتح همزه و فتح سین سعفص و دال ابجد و لیث
بفتح لام و سکون یاء حطی و ثاء ثخذ و لانث بروزن صاحب نیز و الوالحارث
بحاء حطی و کسر راء قرشت و ثاء ثخذ و ذو دلهاث بکسر دال
ابجد و سکون لام و هاء و الف و ثاء ثخذ بروزن جعفر و علابط و
دهلاث بفتح دال و سکون هاء و لام و ثاء ثخذ و هزبر بکسر هاء و فتح
زای و سکون باء ابجد و راء قرشت بروزن درهم و علابط نیز و
قسوره بفتح قاف و سکون سین سعفص و فتح واو و راء قرشت و تاء و حیدره
تاء نیز و حیدر بفتح حاء حطی و سکون یاء حطی و فتح دال ابجد و راء
قرشت و حیدره و حادر بروزن قسوره و صاحب نیز و ضیغم بفتح ضاد ضطغ
و سکون یاء حطی و فتح غین ضطغ و میم و ضیغمی بند یاء حطی نیز
هر ازده عربیست بمعنی شیر درنده و جمع اسد آساد بهمزه و الف و ضم
سین و اسده بروزن رحمة و مونثش اسدة و جمع هزبر هزابر بفتح
و جمع قسوره قسور بروزن [illegible] و جمع ضیغم ضیاغم و حذف آب الف لام
از الوالحارث از جهت وزن شعر است و قاد و هجعت و
خفتن و سهاد بیخوابی بذل و باذل و مانح سخی و
شجعان سین شرح رقاد بضم راء قرشت و تخفیف قاف
و دال ابجد در نوم بضم [illegible] نیز و هجعت بفتح هاء و سکون
جیم و عین سعفص هر چهار عربیست اول مصدر از باب نصر بمعنی

مطلق

مطلق خوابیدن صیغه مره از هجع بفتح از باب منع بمعنی خوابیدن
در شب و سهاد بضم سین سعفص و تخفیف ها و الف و دال ابجد
و سهد بضم و ارق بفتح همزه و فتح راء قرشت و قاف نیز هر سه عربیست
و مصدر از باب علم است بمعنی بیخوابی یعنی بیخواب در شب شدن و بای
بیخوابی بمعنی حاصل مصدر است مرذول بفتح میم و ابجد و ضم ذال
ثخذ و واو و لام و باذل بباء ابجد و الف و کسر ذال ثخذ و لام و مانح
بمیم و الف و کسر نون و حاء حطی هر سه عربیست اول بمعنی مرد دون
بخشنده و مانح بمعنی سخی یعنی مرد بخشنده مونث باذل باذله و مونث
مانح مانحه است و هر سه صفت است اول و ثانی از بذل بفتح از باب
نصر و ضرب و ثالث از منح بفتح از باب منع و ضرب بمعنی عطا دادن
عطا دادن و بخشش کردن و سخی بفتح سین سعفص و کسر خاء
ثخذ و شد یاء حطی نیز عربیست صفت از سخاء بفتح و مد و سخی بفتح
و ضم و سخوة و سخو بفتحتین و شد واو از باب منع و نصر و حسن
و علم بمعنی بخشش کردن و جمعش اسخیاء بفتح و مد و سخواء بضم سین
و فتح خاء و مد و مونثش سخیة و جمعش سخیات و سخی با بفتح است
بنابر شهرت تغیر [illegible] شده شجعان بفتح شین قرشت و سکون
باء ابجد و عین سعفص و الف و نون و بروزن صاحب نیز عربیست
بمعنی مرد دلیر مونثش شجیع بفتح و فتح شجاعه بفتح است و آن
صفت مشبهه از شجع بفتح و بروزن [illegible] از باب علم بمعنی دلیر شدن [illegible]

ملمّع حدب چو ابهید و نجوه و ربوه الا ان چنانکه صاع و صبوب
حدد باشد رز شرح حَدَب بفتح حاء حطی و فتح دال ابجد
در ابجد و راء قرشت والف و کسر باء ابجد و تخفیف باء حطی و تاء
در باره بفتح راء و فتح همزه نیز و نجوه بفتح نون و سکون جیم و واو و
تاء تانیث و نجار بر وزن علا نیز و ربوه بحرکات راء قرشت و سکون
باء ابجد و فتح واو و تاء و ربو بحرکات راء بدون تاء و رباوة بحرکات
راء و فتح واو و صعود بفتح صاد سعفص و ضم عین سعفص و دال
ابجد نیز هر هشت عربیست بمعنی زمین بالا یعنی بلند و مرتفع جمع
حدب حداب بکسر و جمع رابیه روابی بفتح و جمع صعود صعد بضمتین
و صعائد بفتح و هر هشت صفت است صاع بصاد سعفص و الف
و عین سعفص و صاعة با تاء تانیث نیز و صبوب بفتح صاد سعفص
و ضم باء ابجد و واو و باء دیگر بر وزن فرس نیز و حدور بفتح حاء
حطی و ضم دال ابجد و واو و راء قرشت بر وزن فرس و احدار
بفتح و حدراء بفتح و مد و حادور بضم دال و هبوط بفتح ها و ضم باء
ابجد و حاء حطی نیز هر نه عربیست بمعنی زمین زیر یعنی پست و گود
جمع صبوب اصباب بفتح و هر نه صفت است ملمّع عوج کجی جرد
ل کیاه داست بلندیها خبار نش م لا خاذه غدیر و قاع [illegible]
شرح عوج بکسر عین سعفص و فتح واو و جیم عربی و مصدر باب
علم است بمعنی کجی یعنی کج شدن هر چیزی مطلق یا عوج

بکسر

بکسر کجی را گویند که در زمین و در دین و در معاش باشد و عوج بعضی
بفتحتین کجی را گویند که در دیوار و در چوب باشد جرز بضم جیم و سکون
راء قرشت و زای در وزن نقل و فرس و جرز و زه نیز عربیست بمعنی
زمین که گیاه در آن نروید یا گیاهش را خورده باشند یا باران آن نرسیده
باشد جمعش اجراز بفتح است و هر پنج صفت مشهورست اجرز از
نفع از باب نصر و حسن بمعنی ربودن و سبک خزیدنست امت بفتح
همزه و سکون میم و تاء تانیث عربیست بمعنی زمین بلند و مرتفع
و جمعش آمات بهمزه و الف و اُموت بضم است خبار بفتح خاء
تخذه و تخفیف باء ابجد و الف و راء قرشت عربیست بمعنی زمین
نرم و سست و اخاذه بکسر همزه و تخفیف خاء تخذه و الف و ذال
تخذه و تاء عربیست بمعنی غدیر یعنی پاره آب که از باران در گو و الهای کرد
و اگذاشته باشد جمعش اِخاذ بکسر و جمع جمعش اُخُذ بضمتین است
و غدیر بفتح غین ضخظغ و کسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت
نیز عربیست و جمعش غُدُر بر وزن رُطب و غدران بضم است مشهورست
تعبیر آن شده قاع بقاف و الف منقلبه از واو و عین سعفص عربیست
بمعنی زمین نرم و هموار جمعش قیع و قیعه و قیعان بکسر و اقواع بفتح
همزه و ضم واو و تصغیرش قُوَیع بمعنی زمین شوره مجازست کویر بکسر
کاف و کسر واو و یاء دو نقطه در آخر و راء بی نقطه فارسیست
القطعة الرابعة عشرة فی بحر الهزج المثمّن الأخرب المقبوض

الأزل نه فروج الأصابع شرح المصباح بفتح هاء و فتح
زای و جیم صفت مشبهه از هزج بفتحتین از باب نصر و علم
بمعنی سرود و آواز خوش خواندن الأخرب بفتح همزه و سکون خاء
معجمه و فتح راء قرشت و باء ابجد صفت مشبهه از خرب بفتح از باب
علم بمعنی ویران شده است المقبوض بقاف و باء ابجد و ضاد
معجمه بصیغه اسم مفعول از باب ضرب است القبض گرفتن الأزل
بفتح همزه و فتح زای و تشدید لام صفت مشبهه از الزلل بفتحتین از باب
ضرب کم شدن و در زن است فروج بفتح فاء و ضم و تشدید راء
قرشت و جیم عربی و جمع فرجه بکسر راء قرشت و سکون فاء و کسر
راء قرشت با جمع فرجه بضم است بمعنی شکاف و کشادگی میان انگشتها
و معنی بحیره و رنج خاکی برآنکه در گذشت در اصل اول از قطعه ششم
یعنی قطعه چهاردهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل
و در بیان ک و کمیهای میان انگشتها است و این بیت که بر بحر مذکور
از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه
افصح گفته نظم ای آنکه مدام نام تو ورد کرست وز ذکر درست
دامن کل بر عطر است مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
اخرب هزج است اگر زاین فکر است و در الحقیقه این
بحر از فروع هزج است چه اصلش در هر مصراعی چهار مفاعیلن
دو صد تسمیه این بحر بهزج مثمن اخرب مقبوض اول آنکه

ازل

و فرح بمعنی آواز ترنم و خوش آینده است و چون عرب اکثر اشعاری
که با آواز خوش در سرود ها میخوانند درین بحر است لهذا هزجش
نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده
لهذا مثمنش نامیده اند و چون در صدر و در ابتدا خرم و خرف
میم مفاعیلن است با کف و حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع
و فاعیل بمفعول که هم وزن آنست نقل شده است لهذا اخربش
نامیده اند چه خرب بفتح خاء معجمه و سکون راء قرشت و باء ابجد
نزد عروضیان جمع شدن خرم با کف است در یک رکن و خرم
بفتح خاء معجمه و سکون راء قرشت و میم اسقاط حرف اول متحرک
از وتد مجموع لفظ مفاعیلن هرگاه صدر یا ابتدا شود و کف
بفتح کاف و تشدید فاء حذف حرف سابع ساکن رکن است
و چون از مفاعیلن بعد از صدر و بعد از ابتدا یاء ساکن لفظ
عی که سبب خفیف است حذف شده لهذا مقبوضش نامیده
اند چه قبض بفتح قاف و سکون باء ابجد و ضاد معجمه نزد عروضیان
حذف حرف خامس ساکن رکن است و چون در عروض و ضرب
هم که سقوط لن مفاعیلن است محذوف و سقوط یاء مفاعیلن است
و سکون عین آنست بقصر با خرم و حذف میم مفاعیلن است
یکجا جمع و مفاعیلن فاع شد لهذا ازلش نامیده اند چه ازل
بفتح زای و فتح لام اول نزد عروضیان اجتماع هفتم اجزاست

دیگر رکن دهم بفتح هاء و سکون تاء قرشت و میم اجتماع قذف
با قصر است در مفاعیلن و تقطیعش چنین است بضوع مفعول
تمنوئت مفاعیلن چهارم قبت مفاعیلن درست فاع
و درین قطعه کیست اصل بضم و عتب درست چهارم
قبض است انجا همه چیست قرنجهای شش است شرح
بعضم بضم باء ابجد و سکون صاد سعفص و میم قرشت سیاه
منظر و خنصرات عتب بفتح عین سعفص و فتح تاء قرشت و باء
ابجد قرضابست در منظر دو سطح است رتب بفتح راء قرشت و فتح
تاء قرشت و باء ابجد قرضابست که میانه رسطح و سبابه است و فکبر
فاء و سکون تاء قرشت و راء قرشت قرضابست که میان سبابه
و ابهام است شبر بکسر شین قرشت و سکون باء ابجد و راء
قرشت عربیست بمعنی وجب یعنی از اول ابهام تا اول خنصر
وان مذکر مستعمل و جمعش اشبار بفتح است اصل القطعة الحادی
عشرة فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الاول فی اسامی
ازواج الائمة المجتمعة فی الباقیة بعد النبی صلی الله علیه وآله
شرح اسامی بفتح همزه و تخفیف سین سعفص عربیست و جمع
اسم بکسر و فتح است بمعنی نام ازواج بفتح همزه و سکون زای و جیم
عربیست و جمع زوجه بفتح است بمعنی زن یعنی قطعه یازدهم در بحر هزج
مثمن اخرب مقبوض اول و در بیان اسمای زنان مدخوله

واکثر جمع آورده شده در آن زمان باقی بعد از حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه
علیه و آله است وان بحر اینست و سه اعیش از تقطیع مفعول مفاعلن
مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه در نظم گفته نظم های طلعت
ماه جبهه سان محتاج رعایت بود اینجا چون همه
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع تقطیع این بحر کن از هر کلمه
و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سابق و درین قطعه دو است
اصل نه صفت نیز که از آن بود ده همه مع عائشه و جویریه
بخز همه ام ام حبیبه حفصه بود و زینب میمونه صفیه
سوده ام سلمه آنحضرت صلوة الله و سلامه علیه و آله در حین وفات
نه زن مدخوله دائمه مجتمعه در زمان بود یکی عائشه بود بعین
سعفص و کسر همزه منقلبه از یاء و شین قرشت و تاء نامیست
واو دختر ابوبکر علیه اللعنه است که در سن شش سالگی باکره بنکاح
آنحضرت در آمد و آنحضرت بغیر او دختری نکاح نکرد و دیگری
جویریه بمخزبه بود یعنی نام داشته شده بود بضم جیم و فتح واو
و سکون یاء حطی و کسر راء قرشت و فتح یاء حطی و تاء نامیست
واو دختر حارث ابن ابی ضرار و اسمش بره است که قبل از آنحضرت
زوجه مسافع بن صفوان یا صفوان بن مالک بود و در جنگ بنی
المصطلق بسهم ثابت بن قیس بن شماس او فتاده بود و مکاتبه
او آزاد شد و بنکاح آنحضرت در آمده تبدیل شد اسم جویریه

را نجد بجز باش از تحریف کتابت و دیگر ام حبیبه بود بفتح حاء
حطی و کسر باء ابجد و یاء حطی و باء ابجد و تاء تانیث دختر
ابو سفیان بن حرب و اسمش رمله است که قبل از ان حضرت
زوجه عبید الله بن جحش بود و دیگر حفصه بود بفتح حاء حطی
و سکون فاء و صاد سعفص و تاء تانیث دختر عمر علیه
اللعنه است که قبل از انحضرت زوجه خنیس بن حذافه السهمی
بود و دیگری زینب بود بفتح زای و سکون یاء حطی و نون و باء
ابجد دختر جحش الاسدی و مادرش عمه انحضرت است
که قبل از انحضرت زوجه زید بن حارثه بود و دیگری میمونه بود بفتح
میم و سکون یاء حطی و ضم میم دختر حارث بن الحزن الهلالیه
که قبل از انحضرت زوجه مسعود بن عمرو الثقفی و بعد از ان زوجه
ابو رهم بن عبد العزی بود و دیگری صفیه بود بفتح صاد سعفص
و کسر فاء و شد یاء حطی و تاء تانیث دختر حیی بن اخطب بن
سعیه بن عامر است که قبل از ان حضرت زوجه سلام بن
مشکم القرظی و بعد از ان زوجه کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق
بود و در جنگ خیبر انحضرت او را اسیر و مسلمان و ازاد کرد و نکاح
کرد یا بسهم دحیه کلبی افتاده بود انحضرت او را خرید و زوجه
و ازاد و نکاح و دیگری سوده بود بفتح سین سعفص و سکون
واو و دال ابجد و تاء تانیث دختر زمعه بن قیس بن

عبد الشمس است که قبل از انحضرت زوجه ابن عمش سکران بن عمرو بود
و دیگری ام سلمه بود بفتح سین سعفص و فتح لام و میم و تاء تانیث
دختر ابی امیه بن مخزوم و اسمش هند است که قبل از
انحضرت زوجه ابی سلمه بن عبد الاسد بود و در روایت
اصح انحضرت صلوات الله و سلامه علیه و اله سه زن مدخوله داشته
متوفیه قبل از انحضرت نیز بود یکی خدیجه دختر خویلد بود
ابن اسد بن عبد العزی بن کلاب بود که قبل از انحضرت زوجه
ابو هاله بن زراره تمیمی بحسب یا زوجه مالک بن نباش و
بعد از ان زوجه عتیق بن عبد الله المخزومی بود و دیگری
زینب دختر خزیمه بن الحارث بن عبد الله بن عمرو بن عبد
مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه بود که قبل از انحضرت
زوجه طفیل بن الحارث و بعد از ان زوجه برادرش عبیده بن
الحارث بود که در جنگ بدر شهید یا زوجه عبد الله بن جحش بود
که در جنگ احد کشته شد و دیگری ریحانه دختر زید بن عمرو بن
خناقه بود که قبل از انحضرت زوجه حکم قرظی بود و انحضرت
او را اسیر و ازاد و نکاح کرد و زنان مطلقه غیر مدخوله نیز بود یکی اسماء
دختر نعمان جونیه بود که بسبب گفتن انت تعال در جواب
خواندن انحضرت او را در شب زفاف مطلقه شد و دیگری فاطمه
دختر ضحاک کلابیه بود که بسبب استعاذه از انحضرت در شب

زفاف مطلقه شد اصل القطعة السادسة عشرة في بحر الهزج
المثمن الاخرب المقبوض الاذل في اسامي اولاد النبي صلى الله
عليه وآله شرح اولاد بفتح عرب جمع ولد بفتحتين در وزن بغل
وشغل وقفل است بمعنی فرزند یعنی قطعه شانزدهم در بحر هزج
مثمن اخرب مقبوض اذل در بیان نامهای فرزندان آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وان بحر مسمی به بحر اخرس از تقطیع ه
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه نظامی گفته
در سینه دلت چو خاره اندر سیم است   وز تنگ خیال تو دلم دو نیم است
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع اصل بحر هزج اخرب ازین تقسیم است
وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهاردهم و درین قطعه
دو بیت است اصل فرزند پس قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر از ره تعظیم است   با فاطمه و رقیه ام کلثوم
زینب شمر از شرا سه تعلیم است شرح آنحضرت صلوة الله و
سلامه علیه وآله را سه پسر و چهار دختر بود سه پسر یکی قاسم
بود بقاف و سین مفتوح و او از خدیجه متولد شده وسن شریفش
دو سال بود و در حیوة آنحضرت وفات و دیگری ابراهیم بود و او
از ماریه قبطیه متولد شده وسن شریفش هیجده ماه یا شانزده ماه
بود و در حیوة آنحضرت وفات یافت و دیگری طیب بود بفتح
طاء حطی و کسر و تشدید یاء حطی و باء ابجد و او نیز از خدیجه متولد

شده و اسم شریفش عبد الله و سن شریفش هفت روز بود و در حیوة
آنحضرت وفات یافت و او را از جهت تعظیم طاهر نیز نامیده شد و بعضی گفته
اند که طاهر نام پسر دیگر است و او نیز از خدیجه متولد شده و در حیوة آنحضرت
وفات یافت و چهار دختر یکی فاطمه بود بفاء و کسر طاء حطی و او نیز
از خدیجه متولد شده زوجه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیه و سن شریفش هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود و هفتاد و پنج
روز بعد از وفات پیغمبر آنحضرت وفات یافت و در روایت اصح
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه وآله او را غسل داد
و بر او نماز گذارد و دیگری رقیه بود بضم راء قرشت و فتح قاف
و تشدید یاء حطی و تاء تانیث و او نیز از خدیجه متولد شد
و زوجه عتبه بن ابی لهب بود و بعد از بعثت بسبب نزول
تبت یدا ابی لهب امر ابی لهب مطلقه شد و زوجه عثمان بن
عفان شد و در حیوة آنحضرت وفات یافت و تصحیح اکثر شراح
قاف رقیه را بکسر از باب اشتباه است و دیگری ام کلثوم بود
بضم کاف و سکون لام و ضم ثاء مثلثه و او نیز از خدیجه متولد
شد و زوجه عتبه بن ابی لهب بود و بعد از بعثت بسبب مذکور
در امر رقیه مطلقه و بعد از فوت رقیه او نیز زوجه عثمان بن عفان
شد و در حیوة آنحضرت وفات یافت و دیگری زینب بود
بفتح زاء و سکون یاء حطی و فتح نون و باء ابجد و او نیز از خدیجه

متولد شد لذو جه ابو العاص بن الربیع پسر خاله اش بود و در
حیوة آنحضرت وفات یافت و تولد شریفهان را صحیح اقوال
این ترتیب بود اول قاسم پس ازان زینب پس ازان عبد الله
پس ازان ام کلثوم پس ازان فاطمه پس ازان رقیه پس ازان
ابراهیم اصل القطعة السابعة عشرة فی بحر مضارع المثمن
الاخرب المکفوف المحذوف فی اسامی سرایا النبی صلی الله
علیه وآله شرح المضارع بضاد و ضطغ وراء فرشت و عین
مفعص بصیغه اسم فاعل باب مفاعلة است المضارعه مشابهت
مشابهت المکفوف بهر دو فا بصیغه اسم مفعول مضاعف باب
تفعیلست الکف در نوردیدن و بچیدن دامن پیراهن سوالی بفتح سیم
وتخفیف واو والف وکسر لام و یا حطی عربیا وجمع سرلی بفتح سیم
وتخفیف وسکون واو ولام والف مقصوره است بمعنی غلام آزاد
کرده شده یعنی قطعه هفدهم در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف
محذوف ودر بیان نامهای غلامان آزاد کرده شده کان حضرت
پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وآله است وان بحریست که هر مصراعش
از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیلن فاعلن حاصل شود چنانکه
ناظم گفته ای مشتری جمال وخورشید کوکبه حسن
رخ تو رشک مه چهارده شبه مفعول فاعلات مفاعیل
فاعلن که بحر مضارع این بود این بود ابیات مرتبه

وگاهی بدل فاعلن فاعلان آید و در نوقت مقصور است چنانکه
مصراع ثالث ازین قبیل است و فی الحقیقه این بحر از زوحا
مضارعست چه اصلش در فارسی هر مصراعی دو مفاعیلن
فاعلاتن ووجه تسمیه این بحر بمضارع مثمن اخرب مکفوف
محذوف آنست که مضارع بمعنی مشابهت دارند است وچون این
بحرش شباهت دارد ببحر منسرح در اشتمال رکن دوم هر یک بر وتد
مفروق چه اصل بحر منسرح مستفعلن مفعولات است در دو بار
در رکن دوم که بود درین بحر فاعلاتن ودر بحر منسرح مفعولات
لفظ ات است هر یک مشتمل است بر وتد مفروق که در اول فاع
و در ثانی لات است لهذا مضارعش نامیده اند وچون هر مثمن
از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند وچون در صدر
وابتدا خرم که حذف میم مفاعیل است با کف که حذف نون مفا
عیلن است یکجا جمع و فاعیل بمفعول که هم وزن آنست نقل شدا
لهذا اخربش نامیده اند چه خرب بفتح نزد عروضیان جمع شدن
خرب با کف است در یک رکن وچون از فاعلاتن ومفاعیلن
حذف نون ساکن لفظاتن ولن که سبب خفیف است حذف
شده لهذا مکفوفش نامیده اند چه کف بفتح کاف وشد فا نزد
عروضیان حذف حرف سابع رکنست وچون از عروض و ضرب
بیت اول وضرب بیت ثانی لفظ تن که سبب خفیف است

ساقط و فاعلات به فاعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا محذوفش
نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است
از آخر رکن و جمع اجزاء حرف سبب تا آن زن ساکن لفظ تن که سبب
خفیف است ساقط داشتند که تاء متحرک ساکن و فاعلات
بفاعلان که هم وزن آنست نقل شده است لهذا مقصورش نا
نامیده اند چه قصر بفتح نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب
آخر رکن و اسکان ما قبل آنست و تقطیع مصراع اول که سنه دف
چنین است سو لاد مفعول دوازده است فاعلات بنی را ی
مفاعیل کی بنه فاعلن و تقطیع مصراع ثالث که مقصور است
چنین است ثوبار مفعول ح احصال فاعلات حدعم مفاعیل
سار زید فاعلان و درین قطعه دو بیت است اصل ثولی

دوازده است بنی را یکی بنه دیگر فضاله اکه نه ... بیت
ثوبان رباح صالح مدعم یسار زید ابو رافع

ضمیمه کتبه سوی صحبه شرح آنحضرت صلوات الله و سلامه
علیه و آله را دوازده غلام آزاد کرده یکی بنه بود بفتح نون و فتح باء
ابجد و هاء و دیگری فضاله بود بفتح فاء و تخفیف ضاد منقطع
واد غلامی بود که بسبب هبه ملک آنحضرت شده بود بلکه
آنحضرت او را در دار حرب کفار اسیر و آزاد کرد و دیگری ثوبان بفتح
ثاء مثلثه و سکون واو و باء ابجد و کنیه او ابو عبد الله است واد

غلامی

واد غلامی بود که آنحضرت او را از حبیر ابن حکم خریده و آزاد کرد و دیگر
رباح بود بفتح را قرشت و تخفیف باء ابجد و حاء حطی و او غلام
سیاهی بود که آنحضرت او را از ولد عبد القیس خریده و آزاد کرد و دیگری
صالح بود بصاد سعفص و کسر لام و حاء حطی و او غلامی بود که آنحضرت
او را از پدر میراث برده یا از عبد الرحمن بن عوف خریده و آزاد کرد و دیگری مدعم
بود بکسر میم و سکون دال ابجد و فتح عین سعفص و میم و او غلامی بود
سیاه و را آنحضرت او را از رفاعة بن زید بجهت قبول و آزاد کرد و دیگر
یسار بود بفتح یاء حطی و تخفیف سین سعفص و راء قرشت و او
غلام سیاهی بود که آنحضرت او را در بعضی از غزوات اسیر و آزاد
کرد و دیگری زید بن حارثه بود و آن غلامی که آنحضرت او را از خدیجه بجهت
بجهت قبول و آزاد کرد و دیگری ابو رافع بود براء قرشت و کسر فاء
و عین سعفص و اسمش اسلم یا ابراهیم یا ثابت یا هرمز یا یزید است
و او غلامی بود که آنحضرت او را از عباس بن عبد المطلب بهبه
قبول و بسبب بشارت آوردن باسلام عباس آنحضرت او را آزاد
کرد و دیگری ضمیره بفتح ضاد منقطع و فتح میم و سکون یاء حطی و راء
قرشت و دیگری ابو کبشه بفتح کاف و فتح باء ابجد و سکون
یاء حطی و شین قرشت و اسمش سلیم یا اوس است و دیگری ابو
مویهبه بود بضم میم و فتح واو و سکون یاء حطی و کسر هاء و باء ابجد
و حذف اب از ابو کبشه و ابو مویهبه از جهت ضرورت شعر است

اصل القطعة الثامنة عشرة فی بحر الهزج الثمن الاخرب
المقبوض الاشمل فی التی نزلت بالمدینة شرح التوبه
بضم سین سعفص و فتح واو در اصل قرشت عربا و جمع سوره بضم است
بمعنی فرو فرستادن شده یعنی قطعه هیجدهم در بحر هزج مثمن اخرب
مقبوض ازل و در بیان سورهائیست که نازل شده است بر پیغمبر صلواة
الله و سلامه علیه و آله در مدینه مشرفه و ان بحریست که بر مصراعش از
تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظم
گفته نظم ای قد تو در گلشن جان سرو روان تا قد شد
قدت سرو خجل در بستان مفعول مفاعلن مفاعیلن
فاع این نوع رباعی هزج اخرب دان و وجه تسمیه این
بحر گذشت در قطعه چهاردهم و این قطعه دو بیت است اصل
نور و حج و انفال بخوان با لم یکن زلزلت احزاب
همان نخ اول و قد سمع و رعد و حدید فتح و لیس و ممتحن
و نصر و دهر و رحمن شرح ابرار یا حطی در دهر بنا
بر ضرورت شعری و در اصل مدنیت بفتح میم و فتح دال ابجد
و کسر نون و شد یاء نسبت چه ضابطه در نسبت بمدینه آنست
که اگر منسوب الیه مدینه رسول صلی صلواة الله و سلامه علیه و آله
باشد مدنیت بیاء و اگر مدینه منصور و اصفهان باشد دیگرها
باشد مدینی است با یاء و اگر منسوب است مدنیت

با یاء و اگر غرابت نیست مدنیت با یاء اول بضم همزه و تخفیف
واو مفتوحه و لام عربا جمع اول بضم و قصر است که مؤنث
اول است مراد آنکه قرآن بر اصح اقوال صد و چهارده سوره است
و مجموع آن در مدت بیست و سه سال بانحضرت صلواة الله و
سلامه علیه و آله نازل شد از آنجمله بیست سوره در عرض ده و دوازده
سال مدت توقف انحضرت در مدینه مشرفه و نود و چهار سوره
در عرض یازده سال مدت توقف انحضرت در مکه معظمه نازل شد
و سوریست که نه منزلی مدنیه بنا بر قول شیخ یکی سوره که انا انزلناه
است و یکی سوره حج است که یا ایها الناس اتقوا است و یکی سوره
انفال است بفتح که یسئلونک عن الانفال است و یکی سوره لم یکن است
و یکی سوره زلزله است که اذا زلزلت الارض زلزالها است و یکی سوره
احزاب است بفتح همزه و سکون حاء حطی و زای که یا ایها النبی
اتق الله است و پنج سوره اول قرآن است که فاتحة الکتاب و بقره
و آل عمران و نساء و مائده است و یکی سوره قد سمع الله است و یکی سوره
رعد است که المر تلک آیات الکتاب است و یکی سوره حدید است که
سبح لله ما فی السموات والارض است و یکی سوره فتح است که انا فتحنا
لک فتحا مبینا است و دو تای دیگر لیس و ممتحن است پس
فتح سوره حجره است بحر بفتحتین و حاء حطی و جیم که یا ایها الذین آمنوا
لا تقدموا بین یدی الله است و بعد فتح سوره ممتحنه است ... الله

که الذین کفروا است و یکی سوره نصر است که اذا جاء نصر الله است و یکی
سوره دهر است که هل اتی علی الانسان است و یکی سوره الرحمن است
اصل القطعة المقتبسة فی بحر الهزج المثمن المقبوض الاول طالع اسامی
قراء سبعة شرح قراء بضم قاف و شد راء قرشت و الف
ممدوده عربا جمع قاری یعنی خوانندگان یعنی قطعه ملخص در بحر هزج
مثمن مقبوض ازل و در بیان اسمهای قاریان هفتگانه کلام مجید
رانیست وان بحریست که بعد امش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن
فاع حاصل شود چنانکه رفیع القدر گفته نظم ای ناصیه سای فطرت
بلند منیر روشن بود شرح بهر تابنده ضمیر مفعول
مفاعلن مفاعیلن فاع تقطیع کن این قطعه و تعلیم بگیر
وو صد تتمه این بحر گذشت در قطعه چهاردهم و درین قطعه
دو بیت است اصل استاد قراءت بشمر پنج و دو بیت
بو عمرو علا و نافع ابن کثیر پس حمزه و ابن عامر و عاصم را
از حسن کسائی شمر و هفت بگیر شرح قراءت
بکسر قاف و تخفیف راء قرشت عربا مصدر باب منع و نصر است
بمعنی خواندن داراد و او بعد از عمر برای فرق از عمر است یعنی استاد در
علم خواندن قرآن مجید هفت است بگیر ابو عمرو بن علاء بصری است
بفتح عین سعفص و سکون میم و راء قرشت و واو مکتوبه غیر ملفوظه
و در رمزش حاء حطی است و او را دو راوی است یکی دوری است بفتح

دال

دال ابجد و کسر راء قرشت و شد یاء نسبت در رمزش طاء حطی است
و دیگر سوسی است بضم سین سعفص و کسر سین ثانی و شد یاء نسبت
در رمزش یاء حطی است دیگر نافع ابن نعیم مدنی است بضم نون
و کسر فاء و عین سعفص در رمزش الف است و او را نیز دو راوی است
یکی قالون است بقاف و ضم لام در رمزش باء ابجد است و دیگری
ورش است بفتح واو و سکون راء قرشت و شین قرشت که رمزش
جیم و یکی عبدالله بن کثیر مکی است بفتح کاف و کسر ثاء مثلثه و یاء حطی است
و راء قرشت که رمزش دال ابجد است و او را نیز دو راوی است یکی بزی
بفتح باء ابجد و شد زای مکسوره و شد یاء نسبت در رمزش ها است
و دیگری قنبل است بضم قاف و سکون نون و ضم باء ابجد و لام
که رمزش زای است و یکی حمزه کوفی است بفتح حاء حطی و سکون
میم و زای و تاء مدوره در رمزش قاف است و او را نیز دو راوی است
یکی خلف است بفتح خاء مثلثه و فتح لام و فاء که رمزش ضاد و ضطغ است
و دیگری خلاد است بفتح خاء مثلثه و شد لام و دال ابجد در رمزش
قاف است و یکی عبدالله بن عامر شامی است بعین سعفص و کسر میم
و راء قرشت که رمزش کاف است و او را نیز دو راوی است و یکی
هشام است بکسر هاء و تخفیف شین قرشت و میم که رمزش
لام است و دیگری عبدالله ابن ذکوان است بفتح ذال مثلثه در رمزش
میم است و یکی عاصم کوفی است بعین سعفص که رمزش نون است و او را

دو راویست یکی حفص است بفتح حاء حطی و سکون فاء و صاد سعفص
کسرش عین سعفص است بفتح حاء حطی و سکون فاء و صاد سعفص
کسرش عین سعفص است دوم کریز است بفتح باء ابجد و سکون کاف
و راء قرشت و ضمش صاد است سعفص و کسر کاف و یاء کرفی بکسر
کاف و تخفیف سین سعفص و کسر همزه و شدّ باء نسبت و کسرش راء
قرشت است داوا نیز دو راویست یکی الوای رشت بهی حاء حطی و
و کسر راء قرشت و ثاء ثخذ و ضمش سین سعفص است دوم کریز دوریست
بفتح دال ابجد و کسر راء قرشت و شدّ یاء نسبت که کسرش تاء قرشت است

القطعة التاسعة عشر فی بحر المتقارب المثمن السالم فی اسماء
القلاع التی فتحها النبی صلی الله علیه و آله من خیبر شرح

القلاع بکسر قاف و تخفیف لام و عین سعفص عربیا و جمع قلعه
بفتح است یعنی کوتک و انعه در کوه خیبر بفتح خاء ثخذ و سکون یاء
حطی و باء ابجد و راء قرشت موضعیست در حجاز نزدیک مدینه
مشرفه یعنی قطعه نوزدهم در بحر متقارب مثمن سالم در بیان نامهای
قلعهاییست که فتح کرده است پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله از خیبر
وان بحریست که مصراعش از تقطیع چهار فعولن باوزن حاصل شود چنانکه
رفیع القدری گفته نظم نه بعد لطف گر نباشی تو حاکم نه توان گفت
هستی ز رو خویش ظالم فعولن فعولن فعولن فعولن این
قطعه را نیز اصول سالم دو صه تشبیه این بحر گذشت در قطعه

تمّ

هشتم و درین قطعه نیز دو بیت است اصل ز خیبر شد قطعه
هفت قلعه نه خدا ایش بداد انجنان ملک سالم نه کتیبه
عبد ناعم وشق انکه قموص و نطاة و سطیح و سلالم شرح
ملک بفتح میم نیز متصل است و سالم بسین سعفص و کسر
لام یعنی اینکه از غیب است یعنی از خیبر گرفت پیغمبر صلوة الله و سلامه
علیه و آله هفت قلعه هر یک را داد و چنان مملکت پاک
از عیب و قلاع مفتوحه از خیبر یکی کتیبه است بفتح کاف و کسر تاء قرشت
و یاء حطی و باء ابجد و یکی ناعم است بنون و کسر عین سعفص
و یکی وشق است بکسر و فتح شین قرشت و شدّ قاف و ان قلعه
ایست که الان حرب یهود دران بود و یکی قموص است بفتح قاف
و عین ضطغ نیز ضم میم نیز و صاد سعفص و یکی نطاة است بفتح
نون و تخفیف طاء حطی و الف منقلبه از واو و تاء هو در و یکی سطیح است
بفتح سین سعفص و کسر طاء حطی و یاء حطی و حاء حطی و
یکی سلالم است بضم سین سعفص و تخفیف لام و کسر لام ثانی
وان قلعه ایست که حضرت امیر المومنین علی صلوات الله و سلامه علیه
در کند اصل القطعة العشرون فی بحر الخفیف المسدس
المخبون المحذوف فی اسماء اولاد جاع اصل اسماء بفتح همزه و سکون
سین سعفص و میم و الف و همزه عربیا و جمع اسم بکسر و ضم است
بمعنی نام الاولاد جاع بفتح همزه و سکون واو و جیم و عین سعفص جاع

بروزن کتاب نیز عربی و جمع نغفه‌هین است بمعنی درد یعنی قطعهٔ
بیستم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف و در بیان نامهای
دردهاست و آن بحر است که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن
فعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته نام اوجاع جملت ای
دراک * بشنو هم تو خوب کن ادراک * فعلاتن مفاعلن
فعلن * وزن بحر بیش بود چه کوه پاک * و در تشبیه این
بحر گذشت در قطعهٔ دهم و درین قطعه ترتیب است اصل *
خشن لادغ است و اعیاک * خدرتی و ممتد و حکاک
ناخس و زخره کاسر و ضاغط * وان مفتسخ کن و عضل
شد جاک ضربان و ثقیل و ناقب پان * وان مستل کن و
ست اصل هلاک * شرح خشن بفتح خاء معجمه و کسر
و تخفیف شین قرشت و نون است لادغ بلام والف و کسر دال
ابجد و غین ضطغ اعیاک بفتح همزه و سکون عین سعفص و یاء
حطی والف و کسر همزه و تشدید یاء نسبت است خدرتی بفتح خاء
معجمه و تخفیف دال ابجد و کسر راء قرشت و تشدید یاء نسبت است
ممتد بضم میم و فتح و تخفیف میم دیگر و کسر و تشدید دال ابجد و دال
دیگر است حکاک بفتح حاء حطی و تشدید کاف والف و کاف
دیگر است ناخس بنون والف و کسر خاء معجمه و سین سعفص است
زخره بکسر راء قرشت و سکون خاء معجمه و دو است کاسر

بکاف والف و کسر سین سعفص و راء قرشت است ضاغط بضاد ضطغ والف
و کسر غین ضطغ و طاء حطی است مفتسخ بضم میم و فتح فاء و کسر و تشدید
سین سعفص و خاء معجمه است عضل بفتح عین سعفص و فتح ضاد
ضطغ و لام جمع عضله بفتحات و عضیله بروزن سفینه است ضربان
بفتح ضاد ضطغ و فتح راء قرشت و باء ابجد والف و نون است ثقیل بفتح
ثاء ثخذ و کسر قاف و یاء حطی و لام است ناقب بنون والف و کسر
قاف و باء ابجد است مستل بکسر میم و فتح سین سعفص و کسر
و تشدید لام است و تشدید یاء نسبت است بدانکه دردهای مذکور درین
قطعه یازده است یکی خشن است و آن دردیست که پوست عضو متوجع
و دردناک را درشت و زبر کند و یکی لادغ است و آن دردیست که صاحبش
پندارد عضو متوجع میسوزد و یکی اعیاک است و آن دردیست که
مانند کی در عضو متوجع پیدا شود و صاحبش از حرکت ابزا باید و یکی
خدر است و آن دردیست که صاحبش پندارد که حس و حرکت عضو
متوجع نقصان پذیرفته و باطل گشته است و یکی ممتد است و آن
دردیست که صاحبش پندارد که عضو متوجع را از جمیع اطراف میکشند و
یکی حکاک است و آن دردیست که خارش در عضو متوجع بهم رسد و یکی
ناخس است و آن دردیست که صاحبش پندارد که در عضو متوجع سوزن
میخلد و یکی زخره است و آن دردیست که عضله عضو متوجع را میکند و
سست کند بدان وجه که حرکت آنرا از کند و عضله گوشت

باره سخت است که مرکب است از گوشت و رباطهای پی که جای گرفته است در میان
اعصاب و مشهور است جای گوشت که حرکت اختیاری هر یکی از
اعضای متحرکه بیاری اوست و یکی کاسه است وان دردیست که صاحبش
پندارد که عضو موف را در هم میشکنند و یکی ضاغط است وان دردیست که
صاحبش پندارد که عضو موف در هم میفشارند و یکی متقشر است وان
دردیست که صاحبش پندارد که عضلهای اعضاء موف را پاره
و چاک میکنند و یکی ضربان است وان دردیست که در حین عروض آن
درد جستن رگهای جهنده شدید و منتشر شود و یکی ثقیل وان دردیست
که صاحبش پندارد که عضو موف را سرازیر میکنند و یکی حسی است وان
دردیست که صاحبش پندارد که عضو موف حر الدوز میخلد واز این درد
اغلب آنست که بر بعض پلاک شود القطعة الی دیه وعشرون
فی بحر الهزج المسدس المحذوف فی اسامی الشهور الرومیة
شرح الشهور بفتح شین و ضم ها و در اصل فرشت عربها و جمع شهر نصح است
بمعنی ماه یعنی قطعه بیت و یکم در بحر هزج مسدس محذوف در بیان
نامهای ماههای رومیه است بلغة رومی وان بحریست که در هر
مصراعش از تقطیع مفاعیلن مفاعیلن فعولن حاصل شود چنانکه
ناظم گفته قطعه مدان ای گل که رویت چون بهار است
هزج بحر روان آبدار است مفاعیلن مفاعیلن فعولن
شهور رومی این هشت چهار است و فی الحقیقت این

بهار از دوع هزج است چه اصلش بر مصرعی سه مفاعیلن است
دو جه تشبیه این بحر بهزج مسدس محذوف آنست که هزج بمعنی
آواز ترنم و خروش آینده است و چون عربان اکثر اشعار را که آواز خروش
در سرود ها میخوانند درین بحر است لهذا هزج نامیده اند و چون
از عروض و ضرب لفظ لن که سبب خفیف است ساقط و مفاعی به
فعولن که هم وزن آنست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند
به حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن
و تقطیعش چنین است دو قسم این مفاعیلن و کانو نو مفاعیلن
بیستگه فعولن دو رین دو هست اصل دو قسم این دو کانو
و پس اگه شباط آذار و نیسان ایار هست حزیران و
تموز آب و ایلول که دانش کرا ازمن یادگار هست
شرح بدانکه حکمای روم تاریخی وضع کرده اند که از آن تاریخ
رومی و اسکندری نیز گویند و مبدء آن از روز دوشنبه سال
دوازدهم بعد از وفات اسکندری و قیطقوس رومی یا در عهد
اسکندر اوست و سالهای ایشان شمسی سیصد و شصت و پنج
روز و ربع روز تخمینا و ماههای ایشان هفت ماه سی و
یک روز است و چهار ماه سی روز و یکماه بیست و هشت روز است
بی زیاد و نقصان و در هر چهار سال یکبار ماه بیست و نه روز را
بسبب ارباع مذکوره بیست و نه روز گرفته و آن سال را اعتبار

بکر و زائد درستی کبیسه است سال کبیسه نامیده‌اند نام ماهها و عدد
روزها این ترتیب است ایلول بفتح همزه و سکون یاء حطی و ضم
لام و تشرین الاول و تشرین الآخر بکسر تاء قرشت و سکون شین قرشت
دیگر راء قرشت و یاء حطی و نون این سه پائیز است بترتیب اوّل
و ثالث هر یک سی روز است و ثانی سی یک روز است و کانون الاول
و کانون الآخر بفتح نون و شباط بضم شین قرشت و زدو فرد آن دی
و ضم سین سعفص زده چه هوز و تخفیف باء ابجد و طاء حطی این
سه ماه زمستان است بترتیب اول و ثانی هر یک سی یک روز است
و ثالث بیست و هشت روز تا سه سال متوالی و در سال چهارم
بیست و نه روز در روز بیست و نهم کبیسه است آذر بمد همزه والف و ذال
فخذ والف و راء قرشت و نیسان بفتح نون و سکون یاء حطی
و سین سعفص و ایار بفتح همزه و تشدید یاء حطی و راء قرشت این
سه ماه بهار است بترتیب اول و ثالث هر یک سی یک روز و ثانی
سی روز است و بتخفیف ایار را جهت وزن شعر است حزیران
بفتح حاء حطی و کسر زای هوز و یاء حطی و راء قرشت تموز
بفتح تاء قرشت و ضم میم و زای هوز و آب بمد همزه والف و باء ابجد این
سه ماه تابستان است بترتیب اول سی روز و ثانی و ثالث هر یک
سی یک روز است و ناظم بجهت سهولت ضبط اسامی
ماههای رومی را بترتیب فصول نظم کرده است نظم سه ماهی را

کبیسه یعنی هموار ساختن
وجه تسمیه کبیسه هموار
ساختن سالهای ناقص
لهذا کبیسه این
نامیده
شد

هو
در سالهای عرب اگر کبیسه
میشد ... از بروج
... دو کبیسه
عربها

کران

کران اندر بهار است پس آزار و پس نیسان و ایار است حزیران
تموز و آب میدان ای نیا تابستان سه ماه ایلول تشرین خزان ای
دو تشرین است ایلول ای برادر سه ماه مهرجان الله اکبر
دو کانون و شباط اندر زمستان سه ماهی را که هست اندر
زمستان اصل القطعة الثانية والعشرين فی بحر الهزج
المثمن السالم فی اسامی الشهور الفارسية شش ح
السالم بکسر لام بصیغه اسم فاعل از باب ... است السلامة
بری بودن از عیب و علت یعنی قطعه بیست و دوم در بحر هزج ها
مثمن سالم در بیان نامهای ماههای فارسیه است بلغه فارسی و
این بحر است که مصراعش از تقطیع چهار مفاعیلن با نون شود چنانکه
ناظم گفته اصحاب چون ان کل ... نقاب ای کمنقابه
... کرده ... ان ... نهایت مفاعیلن
مفاعیلن مفاعیلن به تقطیع انچنین کرده ... عروض کر
... و وجه تسمیه این بحر بهزج مثمن سالم آنست
که هزج بمعنی آواز ترنم و خوش آینده است و چون عربان اکثر
شعری را که باواز خوش در سرودها میخوانند درین بحر است لهذا هزجش
نامیده‌اند و چون ترکیبش از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمن
نامیده‌اند و چون تغیری بهیچیک از ارکانش راه نیافته
لهذا سالمش نامیده‌اند و تقطیعش چنین است نظم

اصل فروردین مفاعیلن چنانکه شش مفاعیلن مثمن
اردی مفاعیلن بهشت آید مفاعیلن دو فرد این قطعه نیز دو
بیت است اصل فروردین چه گفته شش سه اردی بهشت
آید بهمن خرداد تیر اگر به مرداد هم باید پس از شهریور
از مهر و آبان آذر و دی دان که بود بهمن و اسفندار
مذ ماهی شمسیه که حکماء فرس آنرا وضع کرده اند که
از تاریخ قدیم یزدجردی نیز گویند و مبدء شهر ربیع الاول سال یازدهم
هجری سال اول جلوس یزدجرد بن شهریار بن کسری عادل
که آخر ملوک عجم است بوده است و سالهای ایشان نیز شمسی است و
سیصد و شصت و پنج روز است که هر ماهی از ایشان سی روز است
بی زیادت و نقصان و پنج روز زائد را که مسمی بخمسه مسترقه است
در آخر آبان ماه درمی یابد در آخر اسفندار مذ ماه افزوده اند
تا سال تمام باشد چنانکه سالهای ناظم بجهت سهولت ضبط نظم
کرده است ٭ شمار فارسی سی جمله خود است میانه ٭
کم زان مه است کو در شماره سی و پنج آید و نام ماهها این
ترتیب است فروردین ماه بفتح فاء و سکون هر دو راء بنقطه
و فتح واو و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پائین و نون و گاهی
فردین باسقاط راء ثانیه نیز و اردی بهشت ماه بفتح همزه و سکون
راء بنقطه و کسر دال و یاء دو نقطه در پائین و خرداد ماه بضم خاء بانقطه

وسکون

و سکون راء بنقطه و هر دو دال بی نقطه این سه ماه بهار است و ترتیب
تیر ماه بکسر تاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پائین و راء بنقطه
و مرداد ماه بضم میم و سکون راء بنقطه و هر دو دال بی نقطه و شهریور
ماه بفتح شین بانقطه و سکون هاء و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پائین
و فتح واو و راء بی نقطه این سه ماه تابستان است و ترتیب مهر ماه
بکسر میم و سکون هاء و راء بی نقطه و آبان ماه بهمزه و الف و باء یک نقطه
در پائین و الف و نون و آذر ماه بهمزه و الف و ضم ذال با نقطه و راء
بی نقطه این سه ماه پائیز است و ترتیب دی ماه بفتح دال بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پائین و بهمن ماه بفتح باء یک نقطه در پائین
و سکون هاء و فتح میم و نون و اسفندارمذ ماه بکسر همزه و سکون سین
بی نقطه و فتح فاء یا باء عجمی و دال بی نقطه و الف و راء بی نقطه و ضم میم
و ذال با نقطه این سه زمستانست ٭ القطعة الملحقة فی بحر
الرمل المثمن المخبون فی اسامی الشهور العربیة مشتمل
قطعه ملحقه در بحر رمل مثمن مخبون محذوف در بیان نامهای
ماههای عربیه است بلغت عرب و آن بحر رمل است که مصراعش از
تقطیع سه فعلاتن و یک فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدری
گفته ٭ نظم ٭ ترتیب شهور عرب را که بره سیشمارم که تا
سهولت از بر فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن بشنود طبع
ترا ثابت بحریش دهب فی الحقیقه این بحر از فروع

رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر
برمل مثمن مخبون محذوف آنست که رمل بفتحتین یعنی حصیر بافته شده است
و چون وتدهای این بحر که لفظهای علات در میان سبب های که
لفظ فا و تن است مانند نیهای حصیر در میان ریسمانها در آمده و بیکدیگر
بافته شده است لهذا رملش نامیده اند و چون هر هشت از ارکان
ثمانیه حاصل شد لهذا مثمنش نامیده اند و چون از چهار رکن حرف
ثانی ساکن که الف است حذف شده لهذا مخبونش نامیده اند چه
خبن بفتح نزد عروضیان حذف حرف ساکن رکن است و چون از رکن
ضرب و لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن که هم وزن
آنست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط
سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است ماه محرم
فعلاتن چه گذشت فعلاتن چه بود ما فعلاتن ه صفر فعلن
و در این قطعه نیز دو بیت است ز محرم چه گذشت و چه بود ماه
صفر دو ربیع دو جمادی ز پی یکدیگر رجب است از پی
شعبان و رمضان و شوال پس بذی القعده و ذی الحجه بکن نیک
نیک نظر شرح بدانکه حکمای عرب تاریخی وضع کرده اند
که ابتدا تاریخ عرب و هجری نیز گویند و ابتدا آن روز پنجشنبه یا
جمعه اول محرم آن سال بوده است که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
و آله از مکه هجرت بمدینه فرموده است و سالهای ایشان

قمری

قمری و دوازده ماهست و ماهش ع ماههای این تاریخ را از رویت هلال
دیگر گرفته اند و آن هرگز از سی روز زیاده و از بیست و نه روز کم نباشد و چهار
ماه متوالی سی روز و سه ماه پیاپی بیست و نه روز زیاده اتفاق نیفتد
و اهل حساب محرم را سی روز و صفر را بیست و نه روز و همچنین تا آخر سال
یکی را سی روز و یکی را بیست و نه روز گرفته اند پس سال نزد ایشان سیصد و
پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و چون
این سال از سال شمسی ده روز و بیست ساعت و نیم و بیست یک
دقیقه و پنجاه ثانیه کمتر است لهذا در هر سی سال یازده بار ذی حجه را
سی روز گرفته اند و آن یازده سال را باعتبار یکروز زائده که سیمی
بکبیسه است سالهای کبیسه نامیده اند و نام ماهها باین ترتیب است
محرم بضم میم و فتح حاء حطی و شد راء قرشت و میم است و آن
بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش محرمات است صفر بفتح صاد سعفص
و فتح فاء و راء قرشت است و آن نیز بدون شهر مستعمل و گاهی غیر منصرف
مستعمل و جمعش اصفار است شهر ربیع الاول و شهر ربیع الثانی بفتح
راء قرشت و کسر باء ابجد و یاء حطی و کسر و تنوین عین سعفص و هر دو
با اضافه لفظ شهر مستعمل و جمعش اربعاء و اربعه و بفتح و رباع بکسر و لفظ
الاول و الثانی صفت شهر است جمادی الاول و جمادی الآخر بضم
جیم و تخفیف میم و الف و فتح دال ابجد و الف مقصور است و هر دو
معرفه و مؤنث و بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش جمادیات

ولفظ الأول والأخره صفت جمادیست رجب بفتح را و قرشت و فتح
جیم و با ء ابجد است و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ارجاب
بفتح و رجوب بضم و رجاب بکسر و رجبات بفتحتین است شعبان بفتح
شین قرشت و سکون عین سعفص و با ء ابجد و الف و نون است و آن
نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش شعبانات و شعابین بفتح است
شهر رمضان بفتح را ء قرشت و فتح میم و تخفیف ضاد ضظغ و الف
و نون است و آن باضافه لفظ شهر و غیر منصرف مستعمل و جمعش رمضانات
و رمضانون و ارمضه بفتح اول و کسر ثالث است شوال بفتح شین قرشت
و شد واو و الف و لام است و آن بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش شواویل
بتخفیف واو و شوالات بتشدید است ذو القعده بفتح و کسر قاف
و سکون عین سعفص و دال ابجد است و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل
و جمعش ذوات القعده است و ذو الحجه بکسر حاء حطی و شد جیم است
و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوات الحجه است القطعه
الملحقه فی بحر المجتث المثمن المقصور فی اسامی کل ثلث لیال
الشهور العربیه شرح لیال بفتح لام و تخفیف با ء حطی
عربی و جمع لیل بفتح است بمعنی شب یعنی از زمان غروب آفتاب
تا طلوع صبح صادق یا تا طلوع آفتاب و یا در ین لیال الشهور
زائده و بر غیر قیاس است یعنی در قطعه ملحقه در بحر مجتث مثمن
مقصور و در بیان نامهای هر سه شب متوالی از شبهای متوالی

نامهای عربیه است یعنی عربی و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات حاصل شود چنانکه رفیع القدر
گفته ع زهی جمال تو خورشید آسمان و فاق ع هلال
ابروی تو در سپهر خوبی طاق ع مفاعلن فعلاتن مفاعلن
فعلن را حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته همچنان و ضبط
کن اینقطعه را با تحقیق و مرتبه این بحر گذشت در قطعه
دوم و در ین قطعه نیز دو بیت است ملحق برای هر سه شب
از ماه نام مخصوص است باصطلاح عرب مشتق از نام آن ماه
شرح یعنی از برای هر سه شب پی در پی از شبهای ماه عربی
که اولش محرم است و آخرش ذالحجه است نام مخصوص است بزبان
عربی ملحق غرر و نفل و تسع و عشر و کو بیض است با دُرع
ظلم حنادس دادی محاق شرح غرر بضم
غین ضظغ و تخفیف را ء قرشت و را ء دیگر عربیست بمعنی شب
اول و دوم و سیم از هر ماه نفل بضم نون و تخفیف فا ء و لام عربیست
بمعنی شب چهارم و پنجم و ششم از هر ماه تسع بضم تا ء قرشت و تخفیف
سین سعفص و عین سعفص عربیست بمعنی شب هفتم و هشتم و نهم
از هر ماه عشر بضم عین سعفص و تخفیف شین قرشت و را ء
قرشت عربیست بمعنی شب دهم و یازدهم و دوازدهم
از هر ماه بیض بکسر با ء ابجد و یا ء حطی و ضاد ضظغ عربیست

یعنی شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه و دیع بفتح
دال ابجد و تخفیف راء قرشت و عین سعفص بر وزن تفل عربیست
یعنی شب شانزدهم و هفدهم و هیجدهم از هر ماه ظلم بضم ظاء و فتح
و تخفیف لام و میم عربیست یعنی شب نوزدهم و بستم و بیست یکم از هر ماه
حنادس بفتح حاء حطی و تخفیف نون و کسر دال ابجد و سین سعفص
عربیست یعنی شب بیست دوم و بیست سوم و بیست چهارم از هر ماه
دادی بفتح دال ابجد و تخفیف همزه و الف و کسر دال ابجد و یاء
حطی و همزه عربیست یعنی شب بیست پنجم و بیست ششم و بیست هفتم از
هر ماه و حذف همزه از جهت وزن شعرست محاق بمحرکات میم و تخفیف
حاء حطی و قاف عربیست یعنی شب بیست و هشتم شب بیست نهم و
شب سیم ام اصل القطعة الثالثة والعشرین في بحر المضارع
المثمن الاخرب المقبوض الاول في اسامي السنين التركية
شرح السنين بکسر سین سعفص و کسر نون و یاء حطی و نون عربیست جمع
سنة بفتحتین است یعنی سال یعنی قطعه بیست و سیم در بحر مضارع
مثمن اخرب مقبوض اول در بیان نامهای سالهای ترکیست بلغة
فارسی دان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن
فاع حاصل شود چنانکه ناظم گفته اصل کی بحسب ربع سال ای عقول
تنها د شنو خود ما نظم جهل براد مفعول مفاعلن
مفاعیلن فاع بحر بیت لباب لب ناگهان ای هشیار ودع

تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهاردهم و درین قطعه نیز دو بیت است
اول موش تنقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چار چو بگذشت
در نهنگ آید و مار انگاه اسپ و گوسفند است مدام
حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار شرح بدانکه گاهی
تحویل و الیغور تاریخی وضع کرده اند و سالها را دوری نهاده اند
بر دوازده قسم و هر سال را بسمی مضاف بنام یکی از جانوران
کرده اند از طبیعت آن جانوران استخراج نموده سالهای ایشان
شمسی و ماههای ایشان قمری است و چون سال قمری از سال
شمسی یازده روز تقریبا کمترست پس در هر سه سال یا دو سال
یکماه بجهت کبیسه افزوده و آن سال را سیزده ماه گرفته اند و همیشه ماههای
ایشان یکی از بارد و روز برابر ماههای عربیه منتشر باشد و نام سالهای ایشان
ترتیب است اول سال موش است که از آن بترکی سیچقان ئیل
رقم بکنند دوم سال گاو است که از آن بترکی اودی ئیل رقم
بکنند سیم سال پلنگ است که از آن بترکی بارس ئیل رقم بکنند
چهارم سال خرگوش است که از آن بترکی توشقان ئیل رقم
بکنند پنجم سال نهنگ است که از آن بترکی لوی ئیل رقم کنند
ششم سال مار است که از آن بترکی ئیلان ئیل رقم کنند هفتم سال
اسپ است که از آن بترکی یونت ئیل رقم بکنند هشتم سال گوسفند است
که از آن بترکی قوی ئیل رقم کنند نهم سال حمدونه است یعنی

یعنی میمون که ازا تر کی پیچین ئیل رقم دهم سال مرغ است که ازا
تر کی تخاقوی ئیل رقم کنند یازدهم سال سگ است که ازا تر کی
ایت ئیل رقم کنند دوازدهم سال خوک است که ازا تر کی تنکوز
ئیل رقم کنند و ناظم بجهة سهولت ضبط اسامی سالهای
مذکور را ترتیب نغمه نظم کرده است قطعه سیچقان او دو بارس و
توشقان ولوی ییلان یونت وقوی لوذ ابجای
سال پیچین و تبس تخاقوی و ایت است بعد از ان
تنکوز دان قوای نسیر صاحب کمال وام ماههای ان
این ترتیب است ادام ای الکیدی ای ادضج ای
قوی تم ای سننبیج [illegible] النم ای ینبیج ای ای سکیج ای
طوقسیج آی بین تکیج ای حفنا باطای وماه زاید ترتر
آخرون آی انسبه لذ یلحق القطعة الملحقة فی بحر الرمل المثمن
المحذوف العروض والمقصود الضرب فی اسامی البروج الاثنی
عشر شرح البروج بضم با ابجد وضم را قرشت دواو وجیم ابجد
بفتح همزه وسکون با ابجد و را قرشت والف وجیم نیز عربی و جمع برج
لغت است بمعنی جای ستاره بر آسمان یعنی مطلع در بحر رمل مثمن محذوف
العروض است و مقصود الضرب و در بیان نامهای برجهای دوازده گانه است
و ان بحر رمل است که مصراعهای اول ابیاتش از تقطیع شده فاعلاتن و یک
فاعلان حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته حمل ای لب لعل تو دلرا

ثور و جان راست ثور تو پیش فکرت حکمت یونان چو شیخ
عنکبوت فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن بدانکه وزن بحر
رمل مثمن مذکور گفتنی وجه تسمیه بحر رمل مثمن محذوف العروض
گذشت در قطعه سیم و مقصود الضرب در قطعه ششم و درین قطعه
نیز دو بیت است ملحق بجها دیدم که از مشرق بر آمد دن سر
حمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت شرح یعنی برجها دیدم که از دایره
افق از جانب شرق طالع شدند بحرکت شبانه روزی که حرکت فلک الا
فلاک است حمله در سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن زنده که نمیرد
اشاره است باینه وان من شیء الا یسبح بحمده ملحق
جون جون لوشه جون جوزا و سرطان و اسد سنبله
میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت شرح بدانکه
ارباب هیات و نجوم آسمان هشتم را که فلک ثوابت و فلک
البروج گویند و جای همه ثوابت زیاده هزار و بیست و دو گانه
و حرکتش از مغرب بجانب شرق است و دوری دویست بجهزار
سال و درجه در هفتاد سال قطع میکند سیصد و شصت بخش مساوی
کرده اند و هر بخشی را درجه نامیده اند و هر سی درجه را یک برج اعتبار کرده اند
که مجموع دوازده برج باشد و هر برجی را باسم حیوانی که از اعتبار
نظم و ترکیب بعض کواکب واقعه در ان بانقسمی قبیل و مقدور گشته
نامیده اند و نامهای دوازده گانه وصورت و عدد ستاره‌ها در قسم

در قسم هر کب از انها این تفصیل است یکی حمل است بفتح حاء حطی
و فتح میم و لام و آن بصورت بره است که بر عقب ناظر است و کواکبش
سیزده داخل صورت و پنج خارج صورت در قسمت صفر است و دیگری
ثور است بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء قرشت و آن بصورت گاو است
و کواکبش سی و سه است داخل صورت و یازده خارج صورت در قسمت
الف است و دیگری جوزا است بفتح جیم و سکون واو و زای و الف ممدوده
و آن بصورت دو کودک نزدیک هم ایستاده است و لهذا توامین نیز
نامیده اند و وجه تسمیه اش بجوزا یا باعتبار بودن آنست در جوز سما یعنی در
در وسط آسمان یا باعتبار بودن آنست در مقابل صورت جبار بجوزا
که از صور جنوبی است و کواکبش هیجده داخل صورت و هفت خارج صورت
در قسمت باء ابجد است این سه برج ربیعی است یعنی مدت مکث آفتاب
در این سه برج فصل بهار است و دیگری سرطان است بفتح سین سعفص و فتح
راء قرشت و طاء حطی و آن بصورت خرچنگ است و کواکبش نه
داخل صورت و چهار خارج صورت در قسمت جیم و سکون راء از جهت وزن
شعر است و دیگری اسد است بفتح همزه و بفتح سین سعفص و دال ابجد
و آن بصورت شیر است و کواکبش بیست و هفت داخل صورت و هشت خارج بصورت
صورت در قسمت دال ابجد است و دیگری سنبله است بضم سین سعفص
و سکون نون و ضم باء ابجد و آن بصورت دختر است که یک خوشه
گرفته و لهذا مسمی بسنبله است و باعتبار اصل صورت مسمی بعذرا است

یعنی دختر بکر و کواکبش بیست و شش داخل و شش خارج صورت در قسمت
هاء است این سه برج صیفی است یعنی مدت مکث آفتاب در این
سه برج فصل تابستان است و دیگری میزان است بکسر میم و یاء حطی
و زای و آن بصورت ترازو است و کواکبش هشت داخل صورت و نه خارج
صورت در قسمت واو است و دیگری عقرب است بفتح عین سعفص و سکون
قاف و راء قرشت و باء ابجد و آن بصورت عقرب است و کواکبش بیست و
یک داخل صورت و سه خارج صورت در قسمت زای است و دیگری
قوس است بفتح قاف و سکون واو و سین سعفص و آن بصورت
مردیست و کمان در دست گرفته و تیر بر آن نهاده و کمان را تمام کشیده است
بقصد انداختن تیر و لهذا مسمی بقوس است و باعتبار اصل صورت مسمی
برامی است یعنی تیرانداز و کواکبش سی و یک تمام داخل صورت در قسمت
حاء حطی است این سه برج خریفی است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه
برج فصل پائیز است و دیگری جدی است بفتح جیم و سکون دال ابجد و
یاء حطی و آن بصورت بزغاله است و کواکبش بیست و هشت تمام داخل
صورت در قسمت طاء حطی است و دیگری دلو است بفتح دال ابجد
و سکون لام و واو و آن بصورت آدمیست که ایستاده است و کوزه را سرنگون
گرفته بقصد ریختن آب و وجه تسمیه اش بدلو آنست که کوزه را تشبیه
بدلو کرده اند و باعتبار اصل صورت مسمی بساکب الماء است
یعنی ریزنده آب و کواکبش چهل و دو داخل صورت و سه خارج صورت

صورت در قوس با و حطی است و دیگری حوت است بضم حاء حطی و واو
وتاء قرشت وان بصورت دو ماهی است که دنباله هر یک به دیگری پیوسته
ولهذا سمکتین نیز نامیده اند و کواکبش سی و چهار داخل صورت و چهار
خارج صورت در قوس با و حطی است و الف شخص بباء است
این ۱۲ برج شمسی است یعنی مدت مکث آفتاب درین ۱۲ برج
فصل زمستان است القطعة الملحقة فی بحر الخفیف المسدس
المخبون المحذوف فی اسامی الکواکب السبعة شرح الکواکب
بفتح کاف و تخفیف واو و کسر فاء و باء ابجد عربی و جمع کوکب بفتحتین
بمعنی ستاره السیارة بفتح سین سعفص و شد یاء حطی و راء قرشت
وتاء مبالغه صیغه مبالغه است از سیر بفتح بمعنی گردیدن یعنی قطعه ملحقه
در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف در بیان نامهای ستارهای
هفتگانه سیاره است ملحقه غرض است وان بحریست که هر مصراعش
از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه صنیع القدری گفته
نظم نام سیاره شنو چه شهد عسل نزد اعراب چنین
زحل فعلاتن مفاعلن فعلن بهر بحرش فرو مرو تو بحل
دو و به سنبه این بحر گذشت در قطعه دهم و درین قطعه نیز دو بیت است
لیک در فلک هفت کوکب سیار آفرید خدای عزوجل
قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل
شرح مدبر افلاک یعنی آسمانها نه است و کواکب سیاره هفت

است هر یکی در فلکی از نزدیک زمین افلاک نزدیکترین فلک قمر دورترین
انها فلک زحل است و بالای فلک هفتم که فلک زحل است و بالای
فلک هشتم است که انرا اهل نجوم فلک ثوابت است و فلک البروج
واهل شرع کرسی گویند و انجای کواکب ثوابت است و حرکت خاصه
هر یک از این افلاک هشت گانه از مغرب بجانب مشرق باشد و بالای
فلک ثوابت فلک نهم است که انرا اهل نجوم فلک اطلس و فلک الافلاک
و فلک اعظم و اهل شرع عرش گویند و دران هیچ کوکب نیست و حرکت
ان از مشرق بجانب مغرب باشد و همگی افلاک هشتگانه به حرکت
این فلک نهم که حرکت شبانه روزی است حرکت کنند و چون حرکت
خاصه هر یک از افلاک کواکب هفتگانه بسی زیاده بر حرکت خاصه
هر یک از کواکب هشتم است لهذا این هفت کوکب مسمی بسیاره و کواکب
فلک هشتم مسمی بثوابت شده است هرچند که جمیع در حرکت شبانه
روزی که فلک نهم است شریک هستند و بالای فلک نهم جزی
نیست بلکه عدم صرف است اما پائین ان کره آب و پائین ان کره
خاک و جمیع این کرها مجوف و ان ظاهرا تماشه بر کره پائین کرده است مگر کره
آب که غیر مجوف و احاطه ان بر کره خاک احاطه غیر تامه است چه
قریب ربعی از کره خاک ظاهر است و کره خاک اصلا مجوف نیست
و نامهای کواکب سبعه سیاره و منزل و مدت سیر و قسم هر یک باین تفصیل است
یکی قمر است بفتح قاف و فتح میم و راء قرشت که بفارسی ماه گویند و در
آسمان اول است و دوری دورش در بیست و هفت روز و ثلث و درجی زیاده

زیاده از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند در قوس راء قرشت است و دیگری
عطارد است بفتح عین سعفص و تخفیف طاء حطی و کسر راء قرشت و دال
ابجد که بفارسی تیر گویند و در آسمان دوم است و دوری در یک سال و برجی
در شانزده روز قطع کند در قوس دال ابجد است و دیگری زهره است بضم
زای و فتح هاء و راء قرشت و هاء که بفارسی ناهید گویند و در آسمان
سیم است و دوری در یک سال و برجی در بیست و هفت روز قطع کند در قوس
هاء و سکون هاء از جهت وزن شعر است و دیگری شمس است بفتح شین قرشت
و سکون میم و سین سعفص که بفارسی خورشید گویند و در آسمان چهارم است
و دوری در یک سال و برجی در یک ماه قطع کند در قوس شین قرشت است
و دیگری مریخ است بکسر میم و سکون راء قرشت و یاء حطی و خاء ثخذ که
بفارسی بهرام گویند و در آسمان پنجم است و دوری در یک سال و دو
ماه و نیم و برجی در یک ماه و نیم قطع کند در قوس خاء ثخذ است و دیگری
مشتری است بضم میم و سکون سین قرشت و تاء و راء قرشت و یاء
حطی که بفارسی برجیس گویند و در آسمان ششم است و دوری در
دوازده سال و برجی در یک سال قطع کند در قوس یاء حطی است
و دیگری زحل است بضم زای و فتح حاء حطی و لام که بفارسی کیوان
گویند و در آسمان هفتم است و دوری در سی سال و برجی در دو سال و نیم
قطع کند در قوس لام و غیر منصرف مستعمل است و ناظم بجهت سهولت
ضبط اسامی کواکب مذکوره را بترتیب منبته فارسی نظم کرده است

نظم

نظم کواکب سه تیر و ناهید میدان   خور خود شید و بهرام و
برجیس کیوان اصل القطعة الرابعة والعشرین فی بحر الخفیف
المسدس المخبون المحذوف فی بیوت الکواکب السبعة السیارة
شرح بیوت بضم با ابجد و یاء حطی جمع بیت بفتح است
یعنی خانه یعنی قطعه بیست و چهارم در بحر خفیف مسدس مخبون
محذوف در بیان خانهای ستارهای سبعه سیاره و این بحر است که
مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه
ناظم گفته نظم ای ترا آفتاب و ماه غلام بحر این قطعه
شد خفیف تمام فاعلاتن مفاعلن فعلان خانهای
انجم سبعه تمام دو بدو بشنو این بحر گذشت در قطعه دهم و در بیت
قطعه سه بیت است اصل حمل و عقرب است بهرام و بین
و حوت است مشتری را دام ثور و میزان چو خانه زهره است
مه در حمل راست جدی دو مقام ثبت جوزا و خوشه مه عطاردان
خانه آفتاب شیر مدام شرح بهرام بفتح باء یک نقطه و سکون
هاء و راء بی نقطه و میم فارسیست یعنی مریخ بکسر تاء دو نقطه
در بالا و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه فارسیست یعنی عطارد و
خورشید بضم خاء با نقطه و واو مجهول و شین با نقطه فارسیست یعنی
سنبله و آنکه هر یک از کواکب سبعه سیاره را خانه و والی است از
بروج دوازده گانه و خانه گرفتند باعتبار نزول ان کواکب است

و آن برجی که مسمی بخانه آن کوکب است ملکا باعتبار محاذات آن کوکب است این قسم از فلک البروج که مسمی باسم برج است و محاذات عبارت است از قوت حال آن کوکب یعنی کوکب در حال محاذات این برج که بخانه آن کوکب موسوم است کمال قوت دارد چنانکه در حال وبال کمال ضعف دارد و خانهای ستارها باین تفصیل است حمل و عقرب هر دو خانه بهرام است یعنی مریخ قوس و حوت هر دو خانه مشتری ثور و میزان هر دو خانه زهره است جدی و دلو هر دو خانه زحل است جوزا و خوشه یعنی سنبله هر دو خانه تیر است یعنی عطارد سرطان خانه مه است یعنی قمر اسد خانه آفتاب است یعنی شمس و وبال آنکه مقابل خانه هر کوکبی وبال آن کوکب است پس خانه شمس که اسد است و خانه قمر که سرطان است هر دو وبال زحل و هر دو خانه زحل که جدی و دلو است وبال شمس و قمر باشد و هر دو خانه مشتری که قوس و حوت است وبال عطارد و هر دو خانه عطارد که جوزا و سنبله است وبال مشتری باشد و هر دو خانه مریخ و که حمل و عقرب است وبال زهره و هر دو خانه زهره که ثور و میزان است وبال مریخ باشد و راس و ذنب را نه خانه باشد و نه وبال

القطعة الخامسة والعشرون في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف في كمية كينونة الشمس في البروج شرح یعنی قطعه و بیست و پنجم در بحر خفیف مسدس مجنون در بیان

[illegible]

چندی بودن آفتاب است در بروج دوازده گانه و آن بحریست که بر موازش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدر گفته

مکث خور در بروج ده ماخون است الف دین قطعه است
لیک و بیش فعلاتن مفاعلن فعلن بحر تقطیع آن مکث دلو و بیش

و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و درین قطعه دو بیت است اصل

حمل و جوزا سی و دو سی یکیس حمل ثور و ده شیر ایس ده بیت
دلو و میزان و حوت و عقرب سی بیت و نه قوس و جدی بیکم و بیش

خور بفتح خاء با نقطه و واو معدوله و راء بی نقطه فا رسیست یعنی آفتاب بدانکه اهل هیات گفته اند که چون مرکز مدار آفتاب خارج مرکز فلک البروج است لهذا نصف این مدار که در جانب بروج شمالیست بیشتر باشد از نصفی که در جانب بروج جنوبی است پس آفتاب در بروج شش گانه که حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله است بیشتر باشد از بروج شش گانه جنوبی که میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است پس یعنی این بیت چنین است که خور یعنی آفتاب در برج جوزا سی و دو روز توقف بکند و در هر یک از برج حمل و ثور و اسد و سی و بیش اسد که سنبله و سرطان است سی یک روز توقف بکند و در هر یک از برج قوس و جدی بیست نه روز توقف بکند

القطعة الملحقة في

القطعة الملخصة في بحر الرمل السدس المقصور في كميت كبيس نيز
المشتمل على اسامي البروج بحساب الجمل شرح حساب بكسر حاء
حطی و بتخفیف سین سعفص و باء ابجد عرباء و مصدر باب نصر یعنی
نگاه داشتن و شمردن عدد است حمل بضم جیم و فتح میم شدده و کاهی
بتخفیف نیز یعنی حروف ابجد است یعنی قطعه ملحقه در بحر رمل سدس
مقصور و در بیان چند بودن آفتاب است در بروج دوازده گانه
بحساب حروف ابجد و این بحریست که مصراعش از تقطیع فاعلاتن فا
علاتن فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته ای تا خدنگت را
ز دل در جانها هست ای جان و دل ودده تو را اشتباه گفت
فاعلاتن فاعلاتن فاعلان ای خوانده این هر کس که مرد الهف
و فی الحقیقه این بحر از فروع رمل است چه اصلش در عرب بهر مصراعش
شش فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر برمل سدس مقصور آنست که
رمل است یعنی حصیر بافته شده است و چون وتدهای ارکان این بحر
که لفظ علا است در میان سببها که لفظهای فا و تن است مانند
میخهای حصیر در میان ریسمانها در آمده و بیکدیگر بافته شده است لهذا
رملش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان سداسیه حاصل
شده است لهذا سدس نامیده اند و چون از عروض و ضرب آن ساکن
لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که متحرک است ساکن
و فاعلات بفاعلان که هم وزن آنست نقل شده لهذا مقصورش

نامیده اند

نامیده اند چه قصر در عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف
و اسکان ما قبل آنست و تقطیع چنین است لاو لالب فاعلا
تن لاو لالا فاعلاتن شش شش سه است فاعلان و در این قطعه یک
بیت است ملحق لاو لالب لاو لالب شش شش سه است لل
کلا کلا لل شهو سا کو ته بهت شب ح و آنکه سعد این قطعه
و قطعه سابقه یکی است و تفاوت نیست مگر در جز یکی آنکه در قطعه سابقه
ترتیب بروج رعایت نشده و در این قطعه رعایت شده و دیگری آنکه
در قطعه مشروحه سابقه مدت توقف شمس در هر برجی بفارسی و در این
قطعه بحساب ابجد است و ضابطه در حساب ابجد آنست که از همزه ابجد
تا اول عشرات یا حطی است و در شمار یک یک بالا میرود و از اول
عشرات تا اول تاء که قاف است ده ده بالا میرود و از اول تاء
تا اول الوف که غین است در شمار صد صد بالا میرود و چنانکه ناظم گفته
ابجد و هوز و دیگری حطی از یکی تا ده است بحرفی شمار کلمن
سعفص هست تا به نود قرشت و ثخذ و ضظغ بهزار یعنی
آفتاب در هر یک از برج حمل و ثور و سرطان و اسد و سنبله سی و یک روز
توقف میکند چه لا عبارت از آنست زیرا که لام سی و الف یکی است
و در برج جوزا سی و دو روز توقف میکند که لب عبارت از آنست زیرا
لام سی و باء دو است و در هر یک از برج میزان و عقرب و دلو و حوت
سی روز توقف میکند که دو ل عبارت از آنست زیرا که لام سی است

ودر هر یک از برج قوس وصری وجبت وسه روز توقف سکینه کرده که عبارت
از آنست زیرا که کاف جبت وطا سه است   القطعة السادسة
والعشرون فی بحر المتقارب المثمن السالم فی اسامی اسنان
البقر شرح اسنان بفتح همزه وسکون سین سعفص عربیست جمع سن بکسر
سین وشد نون بمعنی سال یعنی مقدار عمر زنده کان ان دان مونث اوران
وغیرانها مستعمل است البقر بفتح باء ابجد وفتح قاف وراء قرشت
جمع بقره بفتحتین است بمعنی جفت گاو یعنی قطعه بست وششم در بحر متقا
رب مثمن سالم ودر بیان نامهای سالهای گاو است وان بحریست
که حاصل شود از تقطیع چهار فعولن باز که حاصل شود چنانکه رفیع القدری
گفته نظم بر زهی طبع تندت بحر علم الخ و سعید است
فکرت با فیض سابغ فعولن فعولن فعولن فعولن بود ضبط
این قطعه واحده سابغ ودوم قسمیه این بحر گذشت در قطعه
هشتم ودرین قطعه نیز یک بیت است   تبیع وجذع سن
گاو است انکه تبیع رباعی سدیس است وصالغ شرح
تبیع بفتح تاء قرشت وکسر باء ابجد وباء حطی وعین سعفص عربیست
بمعنی گاو یکساله ودو جمعش اتباع بکسر وتبابیع بفتح ومونثش
تبیعه است وچون یک سال تمام باشد او را عجل گویند ودر تذکره ومونث
بکسر عین سعفص وسکون جیم وگذشت در اصل ششم از قطعه چهارم
جذع بفتح جیم وفتح ذال ثخذ وعین سعفص عربیست بمعنی

جنس

گاو دو ساله یا در سه جمعش جذعان بضم وجذاع بکسر ومونثش
جذعه وجمعش جذعان بضم وجذاع بکسر ومونثش جذعه وجمعش
جذعات است ثنی بفتح ثاء ثخذ وکسر نون وشد یاء حطی عربیست بمعنی
گاو سه ساله یا در چهار جمعش ثنیان وثناء بکسر ومونثش ثنیه
وجمعش ثنیات است رباعی بفتح راء قرشت وتخفیف باء ابجد
وکسر عین سعفص وتخفیف یاء حطی عربیست بمعنی گاو چهار
ساله یا در پنج جمعش ربع بضم وضمتین ورباع وربعان بکسر وربع
بر وزن رطب وارباع ورباعیات بفتح ومونثش رباعیه بتخفیف
یاء است سدیس بفتح سین سعفص وکسر دال ابجد ویاء حطی وسین
دیگر بر وزن انیس نیز عربیست بمعنی گاو نر وماده پنجساله یا در شش جمع
اول سدس بضم وجمع ثانی سدس بضمتین است صالغ بصاد
سعفص وکسر لام وغین ضظغ وسالغ بسین سعفص نیز عربیست
بمعنی گاو نر شش ساله یا در هفت جمعش صوغ بضم وصوالغ
بفتح وصلغ بر وزن رکع است وچون گاو از هفت گذشت دیگر
نام معین ندارد بلکه گفته میشود صالغ سنه در یک سال وصالغ
سنتین در دو سال وسالغ ثلثه سنین در سه ساله وبرین قیاس
متن القطعة السابعة والعشرون فی بحر المتقارب المثمن
السالم فی اسنان الابل شرح الابل بکسر همزه وکسر وسکون باء
ابجد ولام عربیست اسم جمع شتران نر وماده ومونث مستعمل است

باد احدیث که الملاقی بر جمع و جمعش آل بهمزه والف است بمعنی قطعه
بیت و هفتم نیز در بحر متقارب مثمن سالم و در بیان انتهای سالهای
شتران است و این بحر بیت که هر مصراعش از تقطیع چهار فعولن با وزن
حاصل شود چنانکه ناظم گفته مس ایا الا له دخساد صو دن شمایل
که پیوسته حشمت ز مردم برد دل فعولن فعولن فعولن فعولن
تقارب از این بحر کرد به حاصل مخاض و لبون است
حق و جذع ثنی و رباعی سدیس است بازل شمر ع
مخاض بفتح میم و تخفیف خاء معجمه و ضاد معجمه عربیا و مخفف ابن
مخاض است بمعنی شتر بچه یکساله یا در دوم و مؤنثش بنت مخاض
و جمع هر دو بنات مخاض است لبون بفتح لام و ضم باء ابجد عربی
و مخفف ابن لبون است بمعنی شتر زر دو ساله یا در سوم و مؤنثش
ابنه لبون و جمع هر دو بنات لبون است و این هر دو کاهی با الف
و لام مستعمل و حذف ابن از ابن از جهت وزن شعر است حق
بکسر حاء حطی و تشدید قاف عربیت بمعنی شتر زر سه ساله یا در چهار
و جمعش حقق بر وزن عنب و حقاق بکسر و جمع جمعش حقق بـ
بضمتین و مؤنثش حقه و جمعش حقاق نیز جذع بفتح جیم و فتح ذال
معجمه و عین سعفص عربیت بمعنی شتر زر چهار ساله یا در پنج نیز
جمعش جذعان بضم و جذاع بکسر و مؤنثش جذعه و جمعش جذعات
ثنی بفتح ثاء مثلثه و کسر نون و تشدید یاء حطی عربیت بمعنی شتر زر پنج ساله

یا در شش نیز جمعش ثنیان و ثناء بکسر و مؤنثش ثنیه است رباعی
بفتح عربیت بمعنی شتر زر شش ساله و یا در هفت نیز جمعش ربع
بضم و ضمتین و رباع و ربعان بکسر و ربع بر وزن رطب و ارباع و
رباعیات بفتح و مؤنثش رباعیه بتخفیف یاء است سدیس بفتح
سین سعفص و کسر دال ابجد و یاء حطی و سین سعفص بر وزن
فرس نیز عربیت بمعنی شتر زر و ماده هفت ساله یا در هشت نیز جمع اول
سدس بضم و جمع ثانی سدس بضمتین است بازل بباء ابجد و کسر
زای و لام عربیت بمعنی شتر زر و ماده هشت ساله یا در نه جمعش بزل
بر وزن رکع و بزل و بوازل بفتح باء و کسر زای است و شتر زر و ماده
ده ساله را مخلف گویند بضم میم و سکون خاء معجمه و فتح لام و چون از ده
گذشت دیگر نام معین ندارد بلکه گفته میشود مخلف عام در یازده ساله
و مخلف عامین در دوازده ساله و مخلف ثلثه اعوام در سیزده ساله
تا بجایی که دندانهایش نخت شود انگاه زر و ماده عود گویند بفتح عین
سعفص و سکون واو و دال ابجد القطعة الخامسة عشر فی بحر المتقارب
المثمن السالم فی اسامی اسنان الخیل والبغال والحمیر
شرح الخیل بفتح خاء معجمه و سکون یاء حطی و لام [illegible] اسم جمع ا
اسبان و ستوران مستعمل است و واحدش خایل و جمعش اخیال
بفتح و خیول بضم است البغال بکسر باء ابجد و تخفیف غین معجمه
عربیا و جمع بغل بفتح است بمعنی استر الحمیر بفتح حاء حطی و

وکسر میم و یاء حطی و راء قرشت عربیاء جمع حمار کبریت بمعنی خر
زینه قطعه ملحقه نیز در بحر متقارب مثمن سالم و در بیان اسماء ی
سالهاء اسپان و اشتران و خران است و این بحر نیز که مصراعش
از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته است بیت
دهن روی رخشنده ات ماه امان ❊ بت گل بدن بت خوب دیار
شناسان ❊ فعولن فعولن فعولن فعولن ❊ بحر است از متقارب
تو این بیت آسان ❊ و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه هشتم و در این
قطعه نیز یک بیت است ❊ تو حولی جذع دان ثنی پس رباعی
پس انگاه قارح ز اسنان اسپان ❊ شرح حولی بفتح حاء
حطی و سکون واو و کسر لام و شد یاء حطی عربیست بمعنی اسپ و اشتر
و خر یکساله و در دوم جمعش حولیات و مونثش حولیه است
جذع بفتحتین نیز عربیست بمعنی اسپ و اشتر و خر دو ساله و در سه
نیز جمعش ام جذعان بضم و جذاع بکسر و مونثش جذعه و جمعش
جذعات است ثنی بفتح ثاء مثلثه و شد یاء عربیست بمعنی اسپ
و اشتر و خر سه ساله و در چهار نیز جمعش ثنیان و ثناء بکسر
و مونثش ثنیه و جمعش ثنیات است رباعی بفتح عربیست بمعنی
اسپ و اشتر و خر چهار ساله و در پنج نیز جمعش ربع بضم و
ضمتین و رباع و ربعان بکسر و ربع بر وزن رطب و ارباع
و رباعیات بفتح و مونثش رباعیه بتخفیف یاء است قارح

بقاف و کسر راء قرشت و حاء حطی است عربیاء بمعنی اسپ و اشتر
و خر پنجساله و در شش جمعش قوارح بفتح اول و کسر رابع
و قرح بر وزن رکع و مونثش قارحه و قارح است نیز و اسپ
و اشتر و خر زیاده هفت ساله و در هشت و امثال آن گرفته
لطف میم و فتح ذال مخفف و شد کاف مکسوره و یاء حطی و وجه آن
از هشت گذشت دیگر همین ندارد ❊ القطعة الملحقة فی
بحر المتقارب المثمن السالم فی اسامی اسنان الأغنام (١٥)
شناخ الاغنام بفتح همزه و سکون غین ضطغ و غنم بفتح و غنوم بضم
نیز هر سه عربیاء جمع غنم بفتحتین بمعنی ضأن که گوسفند باشد قطعه ملحقه نیز
در بحر متقارب مثمن سالم در بیان اسامی سالهای گوسفند است
و این بحر است که مصراعش از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود
چنانکه رفیع القدری گفته است دهن دد نگوی تو مسجود انام ❊
ب آدد ده جون گین دد جهان ❊ فعولن فعولن فعولن فعولن
نگین سلطان بت ای زنک فرجام ❊ و وجه تسمیه این بحر گذشت در
قطعه هشتم و در این قطعه نیز یک بیت است حمل جذع دان ثنی
پس رباعی سدیس پس انگاه ضالع ❊ ز اسنان اغنام
شرح ضرع بفتحتین عربیست بمعنی گوسفند یکساله و در دو نیز جمعش
جذعان بضم و جذاع بکسر و مونثش جذعه و جمعش جذعات
ثنی بفتح ثاء و شد یاء عربیست بمعنی گوسفند دو ساله و در سه نیز جمعش

جمعش ثغبان و ثغاء بکسره و مؤنثش ثغبه و جمعش ثغبات است
رباعی بفتح غربا است یعنی گوسفند سه ساله یا در چهار و جمعش ربع
بضم ضمتین و رباع و ربعان بکسر و ربع بر وزن رطب دار باع و رباعیات
بفتح و مؤنثش رباعیه بتخفیف یا است سدیس بفتح سین مهمله و کسر دال
ابجد و یا حطی و سین دیگر بر وزن فرس نیز چنین است یعنی گوسفند نر و ماده
چهار ساله یا در پنج جمع اول سدس بضمتین صالغ بضاد مهمله و کسر
لام و غین ضظغ و سالغ بسین مهمله نیز چنین یعنی گوسفند نر و ماده
پنج ساله یا در شش و جمعش صلوغ بضم و صوالغ بفتح و صلغ بر وزن
رکع است القطعة الثامنة والعشرون فی بحر الخفیف
المسدس المحذوف فی اسامی قبائل سبا شرح قبائل بفتح
قاف و تخفیف یا ابجد و کسر همزه منقلبه از یا و لام عربی و جمع قبیله
بفتح است یعنی گروه مردم که از یک پدر باشند السبا بفتح سین مهمله
بفتح با ابجد همزه لقب عبد الشمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان و غیر
منصرف مستعمل است و یعرب بن قحطان غیر منصرف مستعمل است
و یعرب بن قحطان از فرزندان حضرت نوح صلوات الله علیه بود و گویند که
همین اول کسی است که تکلم بزبان عربی نمود و این قطعه بیت و
هشتم در بحر خفیف مسدس محذوف و در بیان اسامی قبیلهای
هفتگانه فرزندان سبا است و ان بحریست که مصراعش از تقطیع
فاعلاتن مفاعلن فاعلان حاصل گردد چنانکه ناظم گفته نظم

اگه

اگه درد تو راحت دل ماست ∴ جان بیمار داغم تو دواست
فاعلاتن مفاعلن فعلان ∴ که یکی بحر خفیف و خوان دو ده است
دو ده تشبیه این بحر گذشت در قطعه دوم و درین قطعه نیز یک بیت است
اصل اشعر حمیر و عمرو و کهلان ∴ مره است و انمار و عاطله ز سباست
شرح مایکه چون قصه سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان در قران مجید
مذکور است لهذا شیخ اسامی قبیلهای که از فرزندان او بند نظم کرده است
و قبائل هفتگانه اینست یکی قبیله اشعران سبا است بفتح همزه و سکون
شین قرشت و عین سعفص و را قرشت و دیگری قبیله عمرو بن سبا است
بفتح عین سعفص و سکون میم و را قرشت و واو مکتوبه غیر ملفوظه و
دیگری قبیله حمیر ابن سبا است بکسر حا حطی و سکون میم و را قرشت و واو — و فتح یا حطی
مکتوبه و دیگری قبیله کهلان بن سبا است بفتح کاف و سکون ها هوز و لام و الف و نون
و در وزن صاحب و ذربان نیز و دیگری قبیله مرة ابو نعیم است بضم میم
و تشدید را قرشت و دیگری قبیله انمار بن نزار است بفتح همزه و سکون نون
و میم و الف و را قرشت و دیگری قبیله عاطله بن سبا است بعین سعفص
و الف و کسر میم و لام و تا و مدوره محی القطعة التاسعة والعشرون
فی بحر الهزج المثمن السالم شرح القطعة بیت
نهم در بحر هزج مثمن سالم است و ان بحریست که هر مصراعش از تقطیع
چهار مفاعیلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته میت از حصن و بیت نحو بیا
گل دهانت غنچه خندان ∴ قدت سرو روان دل خطت — ریحان و باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فاعیلن ٭ هزج این بحر هزج این بحر و
حوش این قطعه را تو خوان دو در تنبیه این بحر گذشت در قطعه
بیت دوم و درین قطعه یازده بیت اصل سه بیت است ملحق
٭ کتف شانه معنی دو ده عضد آن دو نیز آسان ٭ زمجی د
زمکی و شبه مرغ شوا جوبان ٭ کتف بفتح کاف وکسر و فتح تاء
فوقانی دو تاء و بر وزن شغل نیز عربیست بمعنی شانه همچنین کتفه
و بر وزن فرده و الکتف و الکتاف بفتح است سی بفتح وکسر سیم و
تخفیف عین سعفص و الف مقصوره منقلبه از یا عربیست بمعنی
دو ده و آن کاجی ترکیش مستعمل و جمعش اسعاء بفتح و مدست عضد
بازو بفتح عین سعفص و ضم وکسر و سکون ضاد ضظغ و دال ابجد و بر وزن
قفل و شل عنق نیز عربیست بمعنی این زنق آنست نیز بسیر بفتح
ا و حطی وکسر عین سعفص و با و حطی و را و قرشت عربیست نیز آسان
و سهل بمعنی چیز اندک نیز آنکه دگذشت و در اصل دوم از قطعه
چهارم و آن صفه مشبهه از یسر بضم و همچنین دیب ردیب ر بفتح میسر
بحرکات سبعه از ابواب حسن یعنی آسان شده است زمجی بکسر زای وکسر میم
و شد جیم و الف مقصوره و زمکی بزای بر وزن زمجی هر دو عربیست بمعنی
و شبه مرغ یعنی جای رو شبه آن و شبه مرغ مطلقا سی بکسر و ضم شین
قرشت و تخفیف واو و الف ممدوده بر وزن غنی نیز عربیست بمعنی
گوشت بریان و تصریفش از جهت وزن شعر است اصل صیغه کی بکم

لنگی عرج لنگی لمه کری لهه ٭ علیم و عالم و علام دانا و اسم بت
مان صنم صنم بفتح صاد سعفص و فتح میم اول و صم بفتح صاد و
شد میم نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی کری یعنی کر بودن و کر شدن
و مرد کر را اصم گویند جمعش صم و صمان بضم و مؤنثش صماء بفتح و مد است
و شد یاد کرمی از جهت وزن شعر و یا کری و لنگی و لنگی و کری ل مصدر یعنی
حاصل مصدر است بکم بفتح با و ابجد و فتح کاف و میم و بکامه بفتح نیز عربی
و مصدر باب علم است بمعنی لنگی یعنی لنگ بودن و لنگ شدن و مرد
لنگ را ابکم و بکیم گویند جمعش بکم بضم و بکمان بضم و مؤنثش بکماء بفتح
و مد است عرج بفتح عین سعفص و فتح راء قرشت و جیم عربی و مصدر
باب علم است بمعنی لنگی یعنی لنگ بودن خلقی و مرد لنگ خلقی را
اعرج گویند جمعش عرج و عرجان بضم و مؤنثش عرجاء بفتح و مد است
لمه بفتح یاء ابجد و فتح لام و هاء و بلاهة بفتح نیز عربی و مصدر باب
علم است بمعنی کری یعنی نادان بودن و باز خوردن و مرد نادان را ابله
گویند جمعش بله و بلهان بضم و مؤنثش بلهاء بفتح و مد است کول
بضم کاف عجمی و واو مجهول فارسیست علیم و عالم بعین سعفص و علام
بفتح و ضم عین سعفص و شد لام و الف و میم و علامه با تاء مبالغه
و تعلمه بر وزن زبرجه و تعلامه بکسر نیز از اینش عربیست علیم و عالم
بمعنی مرد بسیار دانا و علامه و تعلمه نیز همینش عربیست علیم و عالم و
و تعلامه بمعنی مرد و زن بسیار دانا و تغییر مجموع و را از جهت وزن

شعر بیت اول و ثانی صفت و باقی مبالغه از علام بکسر از باب علم بمعنی
دانستن والفداء بفتحه بمعنی فاعلیت اسی بفتح همزه و کسر سین
سعفص و شد یاء حطی و آسی بهمزه و الف و اسیان بفتح نیز عربیست
بمعنی بردن ... بمعنی اندوه گین و افسرده و نومیش استیه داشته باشند
دان صفت از آسی بکسر و قصر از باب علم بمعنی اندوه بردن است زبان
بکسر و فتح باء عجمی و سکون ژاء عجمی فارسیست اصل سحاب و عارض
مزن و غمام ابر است و ظل سایه و حیاء و وابل و دیمه و مدرار
... سحاب بفتح سین سعفص و تخفیف حاء حطی
والف و باء ابجد و سحب بضمتین و سحائب بفتح نیز و عارض بعین سعفص
و کسر راء قرشت و ضاد ضظغ و مزن بضم میم و سکون زای و نون
و غمام بفتح غین و تخفیف میم والف و میم دیگر و غمائم بفتح نیز از
عربیست سحاب و سحب و سحائب جمع سحابه بفتح است بمعنی مطلق
ابر و عارض ابری را گویند که افق را بپوشد جمعش عوارض بفتح است و مزن
جمع مزنه است بمعنی ابر سفید ... غمام و غمائم جمع غمامه بفتح
بمعنی ابر سفیدی که آفاق را تیره کند ... جمع مفرد و مجموع بمعنی مطلق
ابر از جهت وزن شعر است ظل بکسر ظاء ضظغ و تشدید لام عربیست بمعنی مطلق
سایه یا سایه ... از زوال جمعش ظلال بکسر است و ظلول و اظلال
بفتح است و سایه ... از زوال را فیء گویند حیاء بفتح حاء حطی و تخفیف
یاء حطی والف ممدوده و مقصوره نیز و وابل بر وزن ... والف و کسر باء ابجد

بر وزن

در وزن فاعل نیز و دیمه بفتح واو و سکون سین سعفص و کسر میم مشدد
یاء نسبت و مدرار بکسر میم و سکون دال ابجد و راء قرشت و طل
بفتح میم و بفتح میم و فتح حاء و معلق و راء قرشت هر شش عربیست بمعنی
باران حیا باران بهاری را گویند که زمین را زنده کند جمعش احیاء
و احیه بفتح ... بفتح و کسر است وابل و دوبل و باران تند بزرگ
قطره را گویند و دیمه باران بهاری را گویند و آن منسوب بوسم بفتح اول
مصدر از باب ضرب بمعنی داغ کردنست و چون این باران بهاری زمین
گیاه داغ و نشان ... لهذا اسمش نامیده اند و مدرار باران بسیار
و طل مطلق باران را گویند جمع آن اطلال بفتح ... مطلق باران
از جهت وزن شعر است اصل ربیع اسم بهار است حذف اسم
خزان انکه شتا و صیف ای شبیهه زمستان است و
تابستان است ربیع بفتح راء قرشت و کسر باء ابجد و یاء حطی و عین
سعفص عربیست بمعنی فصل بهار یعنی فصل پیدا شدن شگوفه
و گیاه ... صفت از ربیع بفتح از باب منع باران بهار آمدنست خریف
بفتح خاء معجمه و کسر راء قرشت و یاء حطی و فاء عربیست بمعنی فصل خزان
یعنی فصل ... برگ ریزان ... صفت از خرف بفتح و خراف
بکسر ... از باب نصر بمعنی میوه از درخت باز کردنست شتا بکسر
شین قرشت و تخفیف تاء قرشت و الف ممدوده و صیف بفتح صاد
سعفص و سکون یاء حطی و فاء والف نشر مرتب است شتا عربیست

بمعنی فصل زمستان فصل بسیاری سرما جمعش اشتیه بفتح است زمستان بفتح زای و کسر میم و فارسی و مرکب از زم بمعنی سرما و استان بمعنی بسیاری جزا است صیف عربیست بمعنی فصل تابستان یعنی فصل بسیاری گرما جمعش اصیاف بفتح است تابستان بکسر با بمکنفط فارسی و مرکب از تاب بمعنی حرارت و گرما و از ستان بمعنی مذکوریست اصل عدو خصم دشمن و ان ضد و ده حرف تا رسیدن ۴ و وثاق نکل بند آهنه حصیر و سجن جیزندان است ح عدو بفتح عین سعفص و ضم دال ابجد و شد واو و عادی نیز و خصم بفتح خا نخذ و سکون صاد سعفص و هم در زندان اسیر نیز هر چهار عربیست بمعنی دشمن در عدو واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث مساویست و گاهی تثنیه و جمع و مونث آورده اند میشود جمعش اعداء بفتح و مد و جمع جمعش اعادی بفتح و جمع جمعش اعادی بفتح و جمع عادی عداة بضم است و هر دو صفت از عدو بفتح و عدو بضمتین و شد واو و عداء بکسر و مد و عدوان بضم و عدوی بضم و قصر از باب نصر بمعنی بیداد کردن و از حد در گذشتن است جمع خصم خصوم بضم است و گاهی در ان واحد و تثنیه و جمع مذکر و مونث مساویست جمع خصیم خصماء بضم خاء و فتح صاد و مد و خصمان بضم است و هر دو صفت از خصومت بضم است از باب ضرب بمعنی غلبه کردن بر کسی بخصومت است ضد اد بکسر حا حطی و تخفیف ذال ثخذ در اقرشت و حرف بفتح فاء ثخذ و سکون واو و فاء هر دو عربی

و مصدر است اول از باب مفاعله و ثان از باب علم بمعنی ترسیدن جمع خوف خفیف رفتن عربیست و ثاق بفتح و کسر واو و تخفیف ثاء ثخذ و قاف و نکل بکسر نون و سکون کاف و لام هر دو عربیست بمعنی بند اول مطلق بند و ثان بند محکم مانند از آتش را گویند جمع ثان انکال بفتح است حصیر بفتح حاء حطی و کسر صاد سعفص و یاء حطی و راء قرشت و سجن بکسر سین سعفص و سکون جیم و نون هر دو عربیست بمعنی زندان جمع حصیر حصر بضمتین است و احصرة بفتح اول و کسر ثالث است و ان صفت از حصر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی باز داشتن است و جز ان زندان باز دارنده و منع کننده محبوس است از سفر و جز ان لهذا حصیرش نامیده اند جمع سجن سجون بضم و اسجان بفتح است و ان صفت از سجن بفتح از باب نصر بمعنی در زندان است اصل ال سرکش بطی کاهل طی تا ده حبس چیده ❊ خز ی و سواد لی ناکس ضنین لاغر تجی تابان ای بفتح همزه و کسر با ابجد و شد یاء حطی عربیست بمعنی سرکش یعنی وحشی و ان صفت بمعنی فاعل از اباء و اباءة بکسر از باب منع و ضرب بمعنی سر باز زدن است از چیزی و تخفیف آن و بفت لغت بعد بر از حب وزن عربیست قطی بفتح با ابجد و کسر طاء حطی عربیست بمعنی کاهل و ان صفت بمعنی فاعل از بطوء بضم و بطاء و کسره و مد از باب حسن بمعنی درنگ شدن است طوی بفتح طاء حطی و کسر راء قرشت و شد یاء حطی عربیست بمعنی جز تازه و ان صفت بمعنی فاعل

و له ... الی ... از ... من ...

فاعل از طروت و طراء و طراوت بفتح از باب حسن و علم بمعنی تازه شدن است
جنی بفتح جیم و کسر نون و تشدید یاء حطی عربیست بمعنی میوه چیدن و ان
صفت مفعول از جنی بفتح از باب ضرب بمعنی بار از درخت باز کردن است
خزی بفتح خاء معجمه و کسر زای و تشدید یاء حطی عربیست بمعنی مرده و رسوا
و ان صفت بمعنی مفعول از خزی بکسر از باب علم بمعنی رسوا شدن است
دنی بفتح دال ابجد و کسر نون و تشدید یاء حطی عربیست بمعنی ناکس و ان
صفت بمعنی فاعل از دناءة بکسر از باب شرع بمعنی ناکس شدن است
ضنی بفتح ضاد معجمه و کسر نون و تشدید یاء حطی عربیست بمعنی لاغری
که بسبب بیماری بهم رسیده باشد پس تفسیرش مطلق لاغر از جهت
ضرورت شعری است و ان صفت بمعنی فاعل از ضنی بفتح و قصر
از باب علم بمعنی زار شدن است بهی بفتح باء ابجد و کسر هاء و تشدید یاء حطی
عربیست بمعنی خوب و نیکو روی و تفسیرش بتابان بمعنی تابنده
و درخشنده مجازیست و ان صفت مشبه فاعل از بهاء بفتح و مد از باب
حسن و علم و نصر و شرع بمعنی نیکو روی و زیبا شدن است تابان فارسی و
مرکب از تاب بمعنی فروغ و درخشیدن و از ان حقیقه بمعنی فاعلیت است اصل
شغب غوث و طوبی و جوع مصدر هاست لغت ان دی
یکی شغبان دوم غرثان سیوم طیبان دگر جوعان
شرح شغب بفتح شین معجمه و فتح غین معجمه و باء ابجد
و شغاب و شغبه بفتح و شغوبه بضم از ضرب و حرث بفتح عین قطع

و فتح را مدونست و ثاء مثلثه و طوبی بکسر طاء حطی و تخفیف واو و الف
مقصوره و سقیه از باب و جوع بضم جیم و واو و عین معجمه هر هفت
عربیست مصدر است بمعنی گرسنه شدن اول از باب علم و ثانی و ثالث
از باب علم و رابع از باب نصر و اسقاط واو عطف از حرف دیگر از راه
از جهت وزن شعر است و لغت ازوی یعنی صفت مشبه از این
ازین مصدر هاست از شغب شغبان بفتح بر وزن صاحب و کتف است بمعنی
بکرد گرسنه تر مونثش شغبی بفتح و قصر و جمعش شغاب بکسر است و از غرث
غرثان بفتح است و قصر و غراث بکسر و مونثش غرثی بفتح و قصر و جمعش
غراث بکسر است و از طوبی طیبان بفتح طاء و تشدید یاء و نون و طاء
و طیا و الف و کسره تنوین و اوست برای مذکر و طیبی بفتح طاء و تشدید
یاء و الف مقصوره و طاویه بر وزن ماویه برای مونث و از جوع جوعان
بفتح و جائع بکسر همزه است برای مذکر و جوعی بفتح و قصر و جائعه بکسر
همزه است برای مونث جمعش جیاع بکسر و جوع بر وزن رکع است
وی بفتح واو فارسی است کلمه اشاره بمعنی او و دور اشاره و ان
مستعمل است پس ازوی در انضمام مدلول لفظ ان خالی از تکلف نباشد
اسعد کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انین ناله
حذف دخا شبع فرع خالف فنق هاب دخل تبیان
کلف بفتح کاف و فتح لام و فاء عربیه و مصدر باب علم است بمعنی عشق
بمعنی عاشق و شیفته شدن و عشق بکسر و بفتحتین نیز عربیه و مصدر باب

ابجد علم است بنا بر شهرت تفسیر آن شده صلف بفتح صاد سعفص و فتح
لام و فاء عربیه مصدر باب نصر و علم است بمعنی لاف زدن سنة بفتح سین
سعفص و فتح نون و تاء معوضه از واو و یاء از ها عربیست بمعنی سال
جمعش سنون بکسر و سنوات و سنهات بفتحتین است اهن بفتح همزه
و کسر نون و یاء حطی و نون دیگر و ان بفتح همزه و شد نون و اان بفتح
همزه و تخفیف نون نیز عربیه مصدر باب ضرب است بمعنی ناله نمودن
خذر بفتح خاء حطی و کسر ذال ثخذ و راء قرشت در وزن عنق و
خا دور و حذربان بکسر و خاشع بجاء ثخذ بکسر نون قرشت و عین سعفص
و زاء بفتح هاء و کسر زاء دیمن سعفص خائف بجاء ثخذ و کسر همزه منقلب
از واو و یاء و فاء و قلق بفتح قاف و کسر لام و قاف دیگر و هائب
بهاء و کسر همزه منقلب از یاء و باء ابجد و هیوب بفتح و هیاب و هیب
بفتح هاء و شد یاء و هیبان بکسر و فتح باء نیز و وجل بفتح واو و کسر جیم
ولام در وزن احمد نیز همه صفت عربیست خاشع بمعنی مرد فروتنی
کننده و قلق بمعنی بی آرام و باقی بمعنی مرد ترسان بمعنی ترسنده
پس تفسیر خاشع و قلق به ترسان مجاز و اسقاط حرف عطف از
جمع لا ضرورت وزن شعر است جمع خذر و خذرون و خذاری بفتح
و قمر و ترسش خضعة جمعش خاشعان و جمع خائف خوف و خیف
بر وزن سکر و قنب و خائفون و ترسش خائفة جمعش خائفات
و جمع وجل وجال بکسر و وجلون و ترسش وجلة و وجلات است

دهم حفن

دهم حفن صفة مشبهه است یعنی آن از خشوع بضم از باب منع بمعنی فروتنی
کردن و فرس از فرق بفتحتین از باب نصر بمعنی بی آرام شدن و ثالث
از فزع بفتحتین و فزع بفتح و کسر از باب منع و علم و اول و رابع و سادس
از خذر بفتحتین و خذر بکسر و خوف و خیفة بفتح و خیفة بکسر و هیبة و مهابة
بفتح و وجل بفتحتین و موجل بر وزن مقصد از باب علم بمعنی ترسیدن ترسان
فرس ترک از ترس بمعنی خوف و از آن مصغر یعنی فاعلیت است اصل
تقی و تنقی بی هیبت کاری و عبقری نیکو سفن سوهان کدر
تیره خند و خینه سند و حیوان ۴ شرح تقی بفتح تاء قرشت و کسر
قاف و شد یاء حطی و تنقی بضم سین و فتح و شد تاء قرشت و کسر قاف
و یاء حطی مرد و عربیت بمعنی پرهیزگار جمع تقی اتقیاء بفتح و شد و تقوا
بفتح تاء و فتح قاف و ته و جمع تنقی متقون است و هر دو صفت است
اول از تقوی بفتح و قصر اسم مصدر باب ضرب و ثانی از اتقاء مصدر
باب افتعال بمعنی حذر و پرهیزکردن عبقری بفتح عین سعفص و سکون باء
و فتح قاف و کسر راء قرشت و شد یاء حطی عربیست بمعنی چیز نیکو و خوب
سفن بفتح سین سعفص و فتح فاء و نون در وزن شتر نیز عربیست بمعنی
سوهان اول صفت و ثانی اسم آلت از سفن بفتحتین از باب
ضرب بمعنی تراشیدن کدر بفتح کاف و کسر دال ابجد
و راء قرشت در وزن ابر و احمد نیز عربیست بمعنی چیز تیره رنگ
دهم چهار از کدارة و کدر بفتحتین و کدورة و کدورة بضم از باب نصر و علم و حسن

[illegible]

بمعنی تیره شدنست غدر بفتح غاء معجمه و کسر دال ابجد و راء قرشت بر وزن
احمد نیز عربیست بمعنی عضو خفته یعنی دست در خواب رفته و آن صفت از غدر
بفتحتین از باب علم بمعنی سست و در خواب شدن اعضاست سدر بفتح
سین سعفص و کسر دال ابجد و راء قرشت و سدر نیز عربیست بمعنی حیران
یعنی سرگشته و آن صفت از سدر بفتح و از سداره بفتحتین از باب علم بمعنی
سرگشته شدنست و حیران بفتح حاء حطی و سکون یاء حطی و حائر بکسر همزه
و حائر بکسر همزه نیز عربیست صفت از حیرة و حیر بفتح و حیران بفتحتین از باب
علم و شونیش حراء بفتح و تشدید است نا ر شهرت تقریبا ان همه است اصل

وتد میخ و وصب رنج والم درد دجوی سوزش اقط پنیر

و دوا دارو و تئق بدخو مئق گریان شرح وتد بفتح واو
و فتح و کسر و سکون تاء قرشت و دال ابجد عربیست بمعنی میخ جمعش اوتاد
بفتح است و آن صفت از وتد بفتح و تده بر وزن عدة از باب ضرب بمعنی
میخ در جا کردن است وصب بفتح واو و فتح صاد سعفص و باء ابجد عربیست
بمعنی رنج یعنی بیماری جمعش اوصاب نقص و آن صفت از وصب
بفتحتین است از باب علم بمعنی بیمار شدنست الم بفتح همزه و فتح لام و میم
و الیم بفتح نیز عربیست بمعنی درد جمعش آلام بهمزه و الف است و آن صفت
از الم بفتحتین از باب علم بمعنی درد مند شدنست جوی بفتح جیم
و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از یاء عربیست بمعنی سوزش
اندرون از عشق پس تفسیرش مطلق سوزش از جهت وزن شعرست و آن

صفت از جوی بفتح و قصر از باب علم بمعنی تباه شدن دل از عشق است
اقط بفتح همزه و کسر قاف و طاء حطی بر وزن کتف و نقل و مثل و زمن
و عضد و ابل نیز عربیست بمعنی پنیر یعنی کشک که ترکی قروت گویند
جمعش اقطان بکسر است پنیر بکسر باء عجمی و یاء معروف و ضم نون
و واو فارسیست دوا بحرکات دال ابجد و تخفیف واو و الف ممدوده عربیست
بمعنی دارو یعنی آنچه دفع علل و امراض بکار برده شود و قصرش از جهت
وزن شعرست و آن صفت از دوی بفتح و قصر از باب علم بمعنی بیمار
و کنده شدن دل است تئق بفتح تاء قرشت و کسر همزه و قاف عربیست
بمعنی بدخو یعنی تندخو و آن صفت از تأق بفتحتین از باب علم بمعنی سخت
خشم گرفتن است مئق بفتح میم و کسر همزه و قاف عربیست بمعنی گریان
یعنی گریه کننده و آن صفت از مأق بفتحتین از باب علم بمعنی گریستن است

اصل خصر بارد شبم سرد و سخین گرم و حزین غمگین
فرح شادی و تعس فرو شدن و جذلان فرح شادان

شرح خصر بفتح خاء معجمه و کسر صاد سعفص و راء قرشت و بارد بباء ابجد
و کسر راء قرشت و دال ابجد بر وزن کتف و صبر و مفعول نیز و شبم بفتح
شین قرشت و کسر باء ابجد و میم هر سه عربیست بمعنی سرد اول و ثالث
مطلق خبر سرد را گویند و ان منجمد آب سرد را گویند و اسقاط حرف عطف
از بارد و شبم از جهت وزن شعرست و هر سه صفت است خصر از خصر بفتحتین
از باب نصر و بارد از برودة بضم از باب نصر و حسن و شبم از شبم بفتحتین از باب

از باب ۴ بمعنی سرد شدن سخین بفتح سین سعفص و کسر خاء نخذ دا
حطی وزن عربیست بمعنی گرم و آن صفت بمعنی فاعل از سخونت سخین
بفتحتین و سخن و سخنه بضم و سخانه و سخن بفتحتین از باب ۴ و نصر و حسن
بمعنی گرم شدن است حزین بفتح حاء حطی و کسر زای و یاء حطی وزن عربیست
بمعنی غمگین یعنی اندوهگین و آن صفت از حزن بضم از باب علم بمعنی اندوهگین
شدن است غمگین مرکب از غم عربی و از گین فارسیست بکسر کاف عجمی بمعنی
متصف بودن بچیزیست فرح بفتح فاء و فتح راء و راء قرشت و حاء
حطی عربیست و مصدر باب علم است بمعنی شادی یعنی شاد شدن و با
شادی صفیه بمعنی قابل مصدر و شدنش از جهت وزن شعر است
سرور بفتح سین و سکون سین سعفص و ضم راء قرشت و واو و راء دیگر
بفتح جیم و سکون ذال نخذ و ضم لام بر وزن کنفذ نیز و فرح بفتح فاء و کسر راء
قرشت و حاء حطی و فرح بر وزن صبور و مفرح و فرحان بفتح نیز
هر هفت عربیست بمعنی روشن دل یعنی شاد و خوشحال جمع سرور
سرورون و جمع فرح فرحون و جمع سرور سرورات و جمع فرحان
فرحان بفتح و جمع فرح فراح بفتح و قصر و جمع فرحان فرحی و فرحی
بفتح و قصر و فرحانه بفتح است و مرحبت صفت مشبه اول از سرور
بضم سین و سکون راء و ستر بر وزن بشری و بشره و مسره از باب
نصر بمعنی شادی کردن و ثانی از فرح و فرح بفتحتین از باب ۴ بمعنی
بمعنی شاد شدن است و آن فارسی مرکب از شاد و از آن صفیه بمعنی

فاعلیت بیت اول صغیر خردی کبیر بهی علی کلان

سیم یا خوش ذهب ذهب ذهب یاذی طلا چیستی
و بران شرح صغیر بکسر صاد سعفص و فتح غین منقوطه و راء
قرشت و صغار بفتح و صغر بفتحتین و صغران بضم نیز عربیست مصدر
باب حسن و علم است بمعنی خردی یعنی کوچک شدن و تاء خردی
یعنی کوچک شدن و تاء خردی و بزرگی و ازی صفیه بمعنی فاعل مصدرست
بکسر کاف و فتح باء ابجد و راء قرشت بر وزن قفل و کبار بفتح
نیز عربیست مصدر باب حسن است بمعنی بزرگی یعنی بزرگ شدن فیل
بکسر فاء و کسر لام مشدد زای بر وزن شکل نیز عربیست بمعنی کلان
یعنی منسوب به مکان از جواهر زینت معدن طلا است
سیم بفتح سین سعفص و کسر و سکون یاء بهم جمع در وزن ایر نیز عربیست
بمعنی زر سفید و باز یا جمعش سماج بکسر و نقره بیا خرش کاربا
وان صفت از سماحت بفتح از باب حسن بمعنی زیبا شدن است
و ذهب بفتح ذال نخذ و فتح زای و باء ابجد عربیست بمعنی زر
حیوانات جمعش اذهاب بفتح است و ذهب بضم ذال منقوطه و سکون
زای و باء و کیقط مخفف و غال و فارسیست کعب بفتح لام و کسر فتح
عین سعفص و باء ابجد و لعب بکسر و العیان بفتح همزه و فتح عین و
العیان بضم همزه و عین و لعبه بر وزن همزه و لعبه بکسر و کسر عین
و لعب و لعبه بکسر و فتح تاء نیز هر زیاده عربیست بمعنی بازی

دیگر صفت از لعب بکسر و فتح و لعب بفتح لام و کسر عین از باب علم بمعنی بازی
کردن است طلب بفتح طاء حطی و فتح لام دال ابجد عربی و مصدر باب نصر است
بمعنی جستن یعنی پیدا کردن خراب بفتح خاء نخذ و کسر راء قرشت و باء
ابجد عربی است بمعنی جای ویران همعنی خرب بروزن غضب است و آن صفت
از خراب بفتح از باب علم بمعنی ویران شدن است اصل عنا دو رنج و سنا
رفعت جلا نفی و بکا گریه با حذف میل و خفض بضم و صباح است
وضحی افغان شرح عنا بفتح عین سعفص و تخفیف نون و الف
ممدوده عربیست بمعنی رنج و آن صفت از عنا بفتح و مد از باب علم
بمعنی رنجور شدن و قصران و قصر سنا و جلا از جهت وزن شعر است
سنا بفتح سین سعفص و تخفیف نون و الف ممدوده عربیست و مصدر باب
نصر است بمعنی رفعت یعنی بزرگوار و عالی قدر شدن و سنا مقصوره و ممدوده
بمعنی روشنی نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه دوم در رفعت بکسر
راء قرشت نیز عربیست و مصدر باب حسن است بنا بر شهرت نقصیر آن شد
جلا بفتح جیم و تخفیف لام و الف ممدوده عربیست و مصدر باب نصر است بمعنی
نفی یعنی از خان و مان بیرون شدن و بیرون کردن و نفی بفتح نیز عربیست
و مصدر باب ضرب است بمعنی رانده شدن و راندن و نسبت کردن
سنوی نقصیر آن شد بکا بضم باء ابجد و تخفیف کاف و الف ممدوده
و مقصوره نیز عربیست و مصدر باب ضرب است بمعنی گریه کردن اول گریه
کردن با آواز و اشک و ثانی بیرون آمدن اشک را گویند حنف بفتح

جیم و فتح نون و فاء و حنوف بضم نیز عربیست و مصدر باب علم است بمعنی
میل یعنی خم کردن و میل بفتح نیز عربیست و مصدر باب ضرب بمعنی مذکور
بنا بر شهرت نقصیر آن شد و خفض بفتح فاء نخذ و فتح فاء و راء
قرشت و خفاره بفتح نیز عربیست و مصدر باب علم است بمعنی شرمگین
شدن صباح بکسر و ضم صاد سعفص و تخفیف با و حطی و حاء حطی
و صبح و صبیحه بفتح و صبحان بفتحتین نیز و ضحی بفتح صاد سعفص
و فتح فاء نخذ و باء ابجد هر دو عربیست و مصدر است اول از باب نصر
و ثانی از باب علم بمعنی افغان بمعنی آواز کردن بلند اصل عوعو بن و
غیل و غاب و غیضه و اجمه آمده بمعنی بیشه زند کفک و سه
سین قحط و مطاء نیست و جواب افغان عوعو بن بفتح عین
سعفص و کسر راء قرشت و باء حطی و نون و عربیست و غیل بکسر غین
ضطغ و یاء حطی و لام و غاب بفتح غین ضظغ و الف و باء ابجد و غیضه
بفتح غین ضظغ و سکون یاء حطی و ضاد ضظغ و هاء و الیت بفتح همزه
و سکون یاء حطی و کاف و شری بفتح شین قرشت و تخفیف راء
قرشت و الف مقصوره و ممدوده نیز و اجمه بفتح همزه و سکون جیم و هیمزه
نیز هر هشت عربیست بمعنی بیشه یعنی جنگل و نیستان عوعو بن
دعو بنه جنگل شیر و گرگ و کفتار و مار و شری جنگل و راه
بیشه شیر واقعه در سلک که موضعیست از نجد و ثانی مطلق جنگل را
گویند جمع عوعو بن عوعون بفتحتین و جمع غیل غیوف ل بضم و اغیال

بضم و جمع دغبضه عباض بکسر و اغیاض بفتح و جمع شری اشراء
بفتح و مد و جمع اجمه اجم بضم و ضمتین و بفتحتین و آجام بهمزه و الف و اجمات
بفتحتین است و خیل بمعنی شیر جمع و شری مقصوره بمعنی کهیر یعنی
جوششهای بدن با خارش و اضطراب نیز آمده و هر دو بیا ء
در اصل از قطعه سی و نهم مبیشه بکسر راء کنقطه فارسیت ریز بفتح
زای و فتح باء ابجد و دال ابجد عربیست بمعنی کفک یعنی کف آب
و صابون و غیره جمعش از باد بفتح است کفک بفتح کاف و سکون
فاء و کاف عجمی فارسیت سنین بکسر سین سعفص و کسر زن و بای
حطی و نون دیگر و سنون بکسر نیز عربیست و جمع سنه بفتحتین است یعنی
سال قحط یعنی تنگی و تقییر جمع مفرد از جهت وزن شعر است و قحط
بفتح نیز عربیست و غبار شهرت از شده سطا بفتح میم و تخفیف طاء
حطی و الف مقصوره عربیست بمعنی پشت جمعش امطاء بفتح و مد است
جراب بکسر جیم و تخفیف راء قرشت و الف و باء ابجد عربیست بمعنی
انبان جمعش جرب بضمتین و بضم و اجربه بفتح همزه و کسر راء است

تنوقه مهمه و نیفا فلاة و سبب بیدا چه بد و ده بیابانت

داوه جره سنگستان شرح تنوفه بفتح تاء قرشت و ضم
نون و واو و فاء و تنوفیه نیز و مهمه بفتح هر دو میم و سکون هاء اول
و تاء و نیفا بفتح هر دو فاء و سکون یاء حطی و الف مقصوره و ممدوده
و نیفاء نیز و فلاة بفتح فاء و تخفیف لام الف و تاء و سبب بفتح

هر دو سین سعفص و سکون باء ابجد و باء دیگر و بیدا بفتح باء ابجد و سکون یاء
حطی و دال ابجد و الف ممدوده و مرد و بفتح باء ابجد و سکون دال ابجد
و واو و داویه نیز و دو بفتح دال ابجد و تشدید و تخفیف واو و دویه و داویه
تشدید و تخفیف یاء نیز هر دو از ده عربیست بمعنی بیابان تنوفه بیابان
بی آب و انیس را گویند اگر چه در ان گیاه باشد و نیف و فلاه بیابان
بی آب را گویند جمع تنوفه تنائف و جمع نیفا انیاف بفتح و نیوف بضم
و نیاف بکسر و جمع فلاه فلا بکسر و مد و فلوات بفتحتین و فلی بر وزن
حلی و جمع جمعش افلاء بفتح و مد است مهمه و سبب بیابان دور را
گویند جمع مهمه مهامه سبب سباب بفتحه است بیدا بیابان را
گویند که هر و نده در او هلاک شود جمعش بید بکسر و قصرش از جهت وزن شعر است
داویه بفتح لام و سکون واو و باء ابجد و تاء و جمع دلاه نیز و جره بفتح
جاء حطی و تشدید راء قرشت و تاء و جمع جرات عربیست بمعنی
سنگستان یعنی پرسنگ که سنگهایش سیاه باشند جمع لوبه لوب و جمع لابه
لاب و جمع حره حر بفتح حاء و تشدید راء و حران بکسر و حرات بفتح
و حرین بکسرتین و احرین بکسر همزه و فتح حاء و تشدید راء مکسوره و اسقاط واو
عطف از ان جهت ضرورت شعر است سنگستان بکسر کاف عجمی فارسی
و مرکب از سنگ و استان بمعنی بسیاری چیزها است و السلام

لمن و مص چون عابد بعد اشک فی فکت نیک که کود

جبن مادن نمنمه مبین رو اجم شد انگشتان شرح

رمص بفتح راء قرشت و فتح میم و صاد سعفص و غمص بفتح غین ضطغ
و فتح و سکون میم و صاد سعفص نیز و عبره بفتح عین سعفص و سکون باء
ابجد و راء قرشت و تاء و بعر بفتح باء ابجد و سکون و فتح عین سعفص
و راء قرشت لف و نشر مرتب است رمص و غمص عربی است بمعنی
ژفک یعنی چرک چشم اول چرک خشک چشم و ثانی چرک تر چشم
را گویند و نعت آن از ارباب علم مستعمل است ژنگ بفتح زای عجمی
و کاف عجمی و فاء غیره عربی است بمعنی آنکه چشم پس از جریان دمعه
از جریان حبس شد بر وزن عنب و عبرات بفتحتین و نعتش از ارباب
نظم مستعمل بعر عربی است بمعنی حشک یعنی پشکل شتر و گاو و گوسفند
و آهو و امثال آن واحدش بعره و جمعش ابعار بفتح و نعتش از ارباب
سخن مستعمل است پیک بضم و کسر باء عجمی و کاف عجمی فارسی است
اکمه بفتح همزه و سکون کاف و فتح میم و هاء عربی است بمعنی زرد و کور مادر
زاد یا مطلق کور و جمعش کمه بضم و تشدید میم مشددش کمهاء بفتح و مد است
و آن صفت شبهه است از کمه بفتحتین ارباب علم بمعنی کور مادرزاد آکور
شدن است مارن بمیم و الف و کسر راء قرشت و نون عربی است یعنی
نرمه بینی و جمعش موارن است و آن صفت از مرانت بفتح و مرونت
و مرون بضم از ارباب نظم بمعنی نرم شدن است راجم بفتح باء ابجد
و تخفیف راء قرشت و کسر میم و بهر عربی و جمع تراجمه بضم باء
و ضم جیم است بمعنی شبدا گشتن را ابرا و الف و نون در اکثر نسخ باء

الو

والف از جهت رعایت قافیه است لحن لغز احجیه چیستان دان
شمر اسطوره افسانه ٭ فله دودله کوه کو بیت و
فجیمن صوت لجان چوگان شرح لغز بضم و فتح لام و فتح غین
ضطغ و زای بر وزن فضل و عنق و حیرانه و لغیزی بضم لام و فتح
و شد غین و سکون یاء حطی و فتح زای والف مقصوره و الغوذه
بضم همزه و ضم غین نیز و احجیه بضم همزه و سکون حاء حطی و کسر جیم و تشدید
یاء حطی و تاء و احجوه بضم همزه و سکون حاء و ضم جیم و تشدید واو و تاء
نیز هر سه عربی است بمعنی چیستان که فرس آن را ناچه گویند جمع چهار لغت
لغت اول الغاز بفتح و جمع احجیه احاجی بفتح است چیستان بکسر
جیم عجمی مخفف چیست دان فارسی است سمر بفتح سین سعفص
و فتح میم و راء قرشت و اسطوره بضم همزه و سکون سین سعفص
و ضم طاء حطی و واو و فتح راء قرشت و تاء و اسطور بیاء و تاء و اسطاره
و اسطاره و اسطیره بکسر نیز هر هفت عربی است بمعنی افسانه اول
افسانه شب را گویند و نعتش از ارباب نظم مستعمل است و ثانی افسانه اهل
را گویند و جمعش بجمیع لغات اساطیر بفتح است فله بفتح قاف و تخفیف
لام و تاء و هدره معوضه از واو در وزن آن نیز عربی است بمعنی دودله
یعنی حنبش که ناصفهای ... ل گویند جمعش فلان بضم و قلون بضم و کسر قاف
و ضم لام و نعتش از ارباب نظم مستعمل است دودله بضم دال منقطه
و واو معروف و فتح دال ثانی و اخفای هاء فارسی و سکون دال

ثان از جهت وزن شعر است کرو بضم کاف وتخفیف راء قرشت و تاء
ممدوده سعوضه از واو عربست بمعنی کری که جرکان ران زنند و مطلق
وسطلق چرکر را اگو بند و بعض کرین بضم و کسر کاف و فتح راء گوات نیز
بضم است کری بضم کاف عجمی فارسیست لجن بکسر میم و سکون حاء حطی
و فتح جیم و نون و لجنه با هاء هوز و صولجان بفتح صاد سعفص و فتح لام
و تخفیف جیم اول عربیست تا جرکان فارسیست بمعنی چوب بلند
سرکج که بجرکان زنند جمع آن صوالجه بفتح است جرکان بفتح جیم
عجمی فارسیست لجن فو بد جی ذرح موعن جوز قند نام کرله
چی باشد منجره و غلیاء غین کاو تدی پستان شرح
فوبی بفتح فاء و کسر راء قرشت و یاء حطی و راء و کسر دروزن خواب
و صور روز متوره ملاطها نیز و جوذر بفتح جیم و سکون واو و کسر و فتح
ذال معجمه و راء قرشت و بروزن نوفل و جوذر بضم جیم و فتح ذال
و جوذر بفتح جیم و سکون واو و فتح ذال و راء نیز دروزن بفتح باء
ابجد و سکون راء قرشت و فتح عین ضطغ و راء میم و قنفذ
و عصفور و طراان نیز و فرقد بفتح فاء و سکون راء قرشت و فتح قاف
و دال ابجد هر دو از ده عربست بمعنی کرساله رغر کرساله ز صحرا اگر بند
و بعض براغز بفتح و نون شش زغزه است و بانغی عطلق کرساله صحرا تا
راگر بند جمع فرز دار بضم است و بغیه بفتح زان و سکون عین سعفص و فتح
جیم و تاء و عبناء بفتح عین سعفص و سکون با حطی و نون و الف

ممدوده

ممدوده و عین بکسر عین سعفص و یاء حطی و نون هر سه عربست بمعنی
کاو صحرا نجره و عبناء کاو و اده صحرائی و عین مطلق کاو صحرائی
راگر بند جمع نجره نعاج بکسر و نعجات بفتحتین است و نعجه بمعنی میش ماده
نیز آمده و مساید در مصرع اول از قطعه سی و هفتم ندی بفتح تاء مثلثه
و تخفیف دال ابجد و الف مقصوره منقلبه از یاء و ثدی بفتح و کسر ثاء
و سکون دال نیز عربست بمعنی پستان زن یا مرد و زن مطلق و ان غرض
نیز مستعمل و بعض اند بفتح و ثدی بضم و کسر اول کسر ثاء و شدیاء ثالث

القطعة الثلثون فی بحر الرجز المثمن السالم مشرح الرجز

بفتح راء قرشت و فتح جیم و زاء صفة مشبهه بمعنی مفعول از رجز
بفتح ازراب نصر بمعنی اضطراب و سرعت خواندن است بمعنی قطعه سی ام
در بحر رجز مثمن سالم و آن بحریست که بعد از تقطیع چهار مستفعلن
حاصل شود چنانکه ناظم گفته ای ماه روی کمتنی و ای دلبر
شیرین زبان با خود شنید ره با نا شده ذکو لب ورد
زبان مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن ای الیت
تقطیع رجز سو خوان چه بلبل هر زمان دو وجه تسمیه این بحر
سوخی سخن ست آنست که رجز بمعنی اضطراب و سرعت خوانده
شده است و چون عرب ان اکثر اشعار را که در سفر که و جنگها در مقام
مفاخرت خرد و اقوام بنجوانند در وزن بحر است در او فات کذا
لوار مضطرب و حرکات سریع سبب اسه لهذا رجز ش نامیده اند

وچون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمن نامیده‌اند
چون تغیری بهیچ یک از ارکان ثمانیه راه نیافته لهذا سالم
نامیده‌اند تقطیعش چنین است طور دو وجبل مستفعلن طور دو
علم مستفعلن کوهستها مستفعلن دریا سیبا مستفعلن
درین قطعه نه بیت اصل و دو بیت ملحق است اصل طور وجبل
طور و علم کوه است و حارس پاسبان طرم و عسل ادی
ضرب شهد دست مجان ذایگان شرح طور بضم طاء
حطی و واو و راء قرشت و جبل بفتح جیم و فتح با ابجد و لام و طور
بفتح طاء حطی و سکون واو و دال ابجد و علم بفتح عین سعفص و فتح
لام و میم هر چهار عربیست بمعنی طور مطلق کوه و جبل کوه بزرگ طولانی
را گویند جمع جبل اجبل بفتح اول و ضم ثالث و جبال بکسر و اجبال
بفتح است طور کوه بزرگ طولانی یا مطلق کوه بزرگ را گویند جمعش
اطوار بفتح و طور بفتحتین است و علم کوه طولانی یا مطلق کوه را گویند و
جمعش اعلام و علام بفتح و اسقاط واو عطف از طور از جهت
وزن شعر است حارس بحاء حطی و الف و راء قرشت و سین سعفص
عربیست بمعنی پاسبان یعنی نگاه دارنده جمعش حرس بفتحتین و
حراس بفتح و حراس بضم حاء و تشدید راست و این صفت
از حرس بفتح و حراست بکسر از باب نصر بمعنی نگاه داشتن است
طرم بکسر و فتح طاء حطی و سکون راء قرشت و میم و عسل بفتح

اتوج

بفتح عین سعفص و فتح سین سعفص و لام و اری بفتح همزه و سکون راء
قرشت و یاء حطی و ضرب بفتح ضاد و ظاء و فتح و سکون راء قرشت و باء
ابجد هر چهار عربیست بمعنی شهد یعنی انگبین یا موم و صاف از انشهد گویند
عسل مونث شمل و جمعش اعسال بفتح و عسل بفتحتین بضم و عسول
بضم و عسلان بضم است و شهد بفتح و ضم شین قرشت و سکون ها و دال
ابجد نیز عربیست و جمعش بکسر است بنابر شهرت تفسیر آن شده و واسطه حرف
عطف از اری از جهت ضرورت شعر است مجان بفتح میم و شد جیم و الف
و نون عربیست بمعنی رایگان یعنی در راه یافته شده و مفت رایگان بمعنی
بی آن نقطه بکسر یاء دو نقطه در پائین و کاف عجمی فارسی و در اصل ره
رایکان بود است ها را بهمزه مشتبه مبدل کرده لعربیست یا در نوشته اند اصل
معبران تا دو ی جمل باده و قرض و اری بود فلک سفینه
جاریه کشتی شراعش بادبان نهر ان بکسر میم و یاء حطی و زاء
و الف و نون عربیست بمعنی جمعش موازین بفتح است و این اسم آلت از وزن
بفتح و زنه از باب ضرب بمعنی سنجیدن حمل بکسر حاء حطی و سکون میم و لام
عربیست بمعنی باری که بر پشت بار بستند باشد جمعش احمال بفتح است و بفتح
حاء باریست که در شکم زن باد در شکم درخت باشد جمعش بمعنی اول حمال
بکسر و احمال بفتح و بمعنی ثانی احمال بفتح و حمول بفتحتم و حمال بکسر است
وقر بکسر واو و سکون قاف و راء قرشت عربیست بمعنی بکجز و از باری
که بر پشت بار بر نهند و اغلب در بار شتر مستعمل است جمعش اوقار

ادقار بفتح است فلک بضم فا و سکون لام و کاف و سفینه بفتح سین
سعفص و کسر فا و دو یا حطی و نون و تا و جاریه بجیم و الف و کسر راء قرشت
و یا حطی و تا هر سه عربست بمعنی کشتی اول مذکر نیز مستعمل و دوران واحد
و جمع مساوی و جمع سفینه سفاین و سفین و سفن بضمتین است
و آن صفت بمعنی فاعل از سفن بفتح از باب ضرب بمعنی تراشیدنست
و چون کشتی تراشنده روی آبست لهذا سفینه اش نامیده اند
جاریه کشتی را از آن گویند جمعش جوار بفتح و جاریات و اسقاط حرف عطف
از آن از جهت وزن شعر است بمعنی کنیز نیز آمده و گذشت و در معنی اول
از قطعه نهم شراع بکسر شین قرشت و تخفیف راء قرشت و عین
سعفص عربست بمعنی بادبان کشتی جمعش شرع بر وزن عنب و عنق
و اشرعه بفتح اول و کسر ثالث است و شین در شراعش ضمیر غایب
راجع بکشتی است یعنی بادبان و فارسی دانی قرش از جهت وزن شعر است
بادبان فارسی و مرکب از باد و از بان بمعنی دارنده و محافظ است اصل

لوح و سکاک و جو هوا ملان بیخال نیست بشامخ لبند

قله مشو و معراج و سلم نرو ان شیح لوح بضم و فتح لام و سکون
واو و حاء حطی و سکاک بضم سین سعفص و تخفیف کاف و الف
و کاف و سکاکه با تاء نیز و جو بفتح جیم و تشدید واو هر سه عربست
بمعنی هوا ممدوده نیز عربست بغیر شهرت تفسیر آن شده ملان
و نیز مستی ملاء بفتح و قصر و ملائه بفتح است و آن صفت

ازلاه

ازلاه بکسر از باب علم بمعنی پرشدن و تفسیر اکثر شراح بمعنی پر کردن
از باب اشتباه است خالی بخاء نخذه و کسر لام و یاء حطی عربست بمعنی
ظرف تهی و آن صفت از خلو بضمتین است و تشدید واو و خلاء بفتح
و مد از باب نصر بمعنی خالی شدنست تهی بکسر تاء دو نقطه و یاء فارسیت
شامخ بشین قرشت و کسر میم و دو یاء تحتانیه عربست بمعنی کوه بلند جمعش شمخ
بر وزن رکع است و شامخات و آن صفت از شموخ بفتح از باب نصر و منع
بمعنی بلند شدنست قله بضم قاف و تشدید لام و تا عربست بمعنی سر کوه
جمعش قلل بر وزن رطب و قلال بکسر و قلل بضم و فتح است معراج بکسر
میم و سکون عین سعفص و راء قرشت و الف و جیم و بر وزن منبر نیز
و سلم بضم سین سعفص و تشدید لام و میم هر سه عربست بمعنی نردبان جمع
اول معارج و معاریج بفتح و آن اسم آلات از عروج بضم و معرج
بفتح از باب نصر بمعنی بالا رفتن است و ثانی گاهی مذکر مستعمل و جمعش
سلالم و سلالیم بفتح است

اصل جسم و جسد شخص و طلل حرباء
جثمان و بدن تن ذات هستی گوهر بودن روح نفس و

نخجه جان شیخ جسم بکسر جیم و سکون سین سعفص و میم و جسمان بضم
نیز و جسد بفتح جیم و فتح سین سعفص و دال ابجد و جسد بکسر جیم و تخفیف
سین نیز و شخص بفتح شین قرشت و سکون خاء نخذه و صاد سعفص و
طلل بفتح طاء حطی و فتح لام اول و طلالة بفتح نیز و حرباء بفتح
حاء حطی و سکون واو و باء ابجد و الف ممدوده و جثمان بضم جیم

و سکون تا و لخته و میم و الف و نون و بدن بفتح با ابجد و فتح دال ابجد
و نون هر دو عربیست بمعنی تن یعنی کالبد تن جسم و جسمان تن انسان
و سایر انواع غلیظه مختلفه را گویند جمع اول اجسام بفتح و جسوم بضم است
جسد و جساد تن انسان و جن و ملائکه را گویند جمع اول اجساد بفتح و
جسود بضم است شخص سواد انسان و غیر انسان را گویند که از دور دیده شود
جمعش اشخص بفتح اول و ضم ثالث و شخوص بضم و اشخاص بفتح است
طلل و طلاله تن هر چیز را گویند جمع اول اطلال بفتح و طلول بضم است
حوبا و بدن تن انسان را گویند جمع اول حوباوات بفتح و جمع ثانی ابدان
بفتح و اسقاط حرف عطف از شخص و حوبا از جهت وزن شعر است ذات
بذال نخذ و الف و تا قرشت عربیست بمعنی هستی هر چیز کون بفتح
کاف و سکون واو و نون و کینونه بفتح اول و ضم ثالث نیز عربی و مصدر
باب نصر است بمعنی بودن روح بضم را قرشت و واو و حای حطی و نفس
بفتح نون و سکون فا و سین سعفص و مهجه بضم میم و سکون ها و جیم و تا
هر سه عربیست بمعنی جان معنی روح جان اول حیوان اول متوسط
متصل و جمعش ارواح بفتح و جمع نفس نفوس و جمع مهجه مهج بر وزن
رطب است اصل ستنوبه و قط و خیطل و هر سست گربه کلب سگ
سه برغوث کیک و نمل و ذره مور و جبه عالم جهان شرح سنور بفتح
سین سعفص و شد نون مفتوحه و سکون واو و را قرشت و ستار بر وزن
ستار نیز و قط بکسر قاف و شد طای حطی و خیطل بفتح خای نخذ و

و سکون

و سکون یای حطی و فتح طا و لام و هر دو بکسر ها و شد رای قرشت و ضیون
بفتح ضاد منقطع و سکون یای حطی و فتح واو و نون نیز هر چهار عربیست
بمعنی گربه سنور و ستار و قط و خیطل گربه و هره و ضیون گربه نر را گویند جمع
سنور سنانیر بفتح و جمع قط قطاط بکسر و قططه بر وزن قرده و جمع خیطل
خیاطل بفتح و جمع هر هرر بر وزن عنب و مونثش هره و جمعش هرر
بر وزن قرده و جمع ضیون ضیاون بفتح است کلب بفتح اول و ضم
ثالث و اکالب بفتح و کلاب و کلابات بکسر است برغوث بضم با ابجد
و سکون رای قرشت و ضم غین منقطع و واو و ثا عربیست بمعنی کیک
جمعش براغیث بفتح است نمل بفتح نون و سکون میم و لام و ذره بفتح ذال
نخذ و شد رای قرشت و تا و هر سه عربیست بمعنی مور و واحد نمل
نمله و جمعش انمال بفتح و جمع ذره ذر بفتح اول و شد ثانی است عالم
بعین سعفص و فتح لام و میم و علم بفتح نیز عربیست بمعنی جهان یعنی ماسوی
الله تعالی جمعش عالمون بفتح لام و عوالم بکسر لام است اصل قلت کمی
راحت خوشی شربت بدی ملکت شهرش ما سعود و سر
جدت نوی کلفت بدی دیدت گمان شرح قلت بکسر قاف
و شد لام مفتوحه و تا مصدریه و قل بضم اول و شد ثانی نیز عربی
و مصدر باب ضرب است بمعنی کمی یعنی کم شدن و با هر کمی و خوشی
و غیره مفیده معنی حاصل است راحت رای قرشت و حای حطی و تا
مصدریه عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی کمی یعنی کم شدن و با

دخوش دیجره مغفه سعی حاصل مصدر است یعنی خوش یعنی خوش
شدن شرارت بکسر شین قرشت وشد راء قرشت وتاء مصدریه و شرارت
بفتح نیز عربیا و مصدر باب نصر و ضرب است بمعنی بدی یعنی بد شدن ملکت
بفتح و فتح لام و فتح لام و فتح کاف وتاء مصدریه و ملک بحرکات سه و
بسکون لام و ملکه بفتح و ضم لام نیز عربیا و مصدر باب ضرب است بمعنی
شهی یعنی پادشاه شدن و سکون لام از جهت وزن شعر است سود و
بضم سین سعفص و سکون واو و دال نیز عربیا و مصدر باب نصر است بمعنی
سروری یعنی سردار شدن سری بفتح سین منقوطه و کسر راء منقوطه و یاء
دو نقطه در پایین فارسیت جدت بکسر جیم و شد دال ابجد و تاء مصدریه عربیا
و مصدر باب ضرب است بمعنی نو یعنی نو شدن کظمت بکسر کاف و شد
ظاء منقوطه و تاء مصدریه عربیا و مصدر باب نصر است بمعنی پری یعنی پر شدن
معده از طعام رحبت بکسر راء قرشت و باء حطی و فتح باء ابجد و تاء مصدریه
در هیبت بفتح نیز عربیا و مصدر باب ضرب است بمعنی گمان یعنی بگمان افکندن

دگمان افتادن اصل لادغ کژ ان مالغ دسان اکل خورنان
لائح چراغ طائر پران ماضی برآن جاری دوان ساعی
دوان لادغ لادغ بکسر دال ابجد و غین منقوطه عربیست بمعنی گزان یعنی گزنده
وان صفت از لدغ بفتح از باب منع بمعنی گزیدن مار و کژدم و زنبور است
دلفظان دگران در سان دیجره مغفه بمعنی فاعلیت است مالغ با و
ابجد و کسر لام و غین منقوطه عربیا یعنی رسانگان بلفظ رسنده وان صفت

ازلوغ بضم از باب نصر یعنی رسیدن است و آکل بهمزه و الف و کسر کاف
ولام و کسر ربوده سم و اسم نیز عربیا بمعنی خورندها جیش الکله یعنی است وان
صفت از اکل بفتح و اکل بفتح سیم و سکون همزه از باب نصر یعنی خوردن است
راتع براء قرشت و کسر تاء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی چران یعنی
چرنده جمعش و تاع بکسر و رتع بدون غش و رکع و رتوع بضم است
وان صفت از رتع بفتح و رتوع بضم در تاع بکسر از باب منع بمعنی
چرا کردنست طائر بطاء حطی و کسر همزه منقلبه از یاء و راء قرشت
عربیست بمعنی پران یعنی پرنده جمع طیر بفتح وان صفت از طیر
بفتح و طیران بفتحتین و طیبوره بفتح از باب ضرب بمعنی پریدنست
ماضی بکسر ضاد منقوطه و یاء حطی عربیست بمعنی بران یعنی برنده وان
صفت از مضاء بفتح و مد از باب نصر بمعنی بریدنست جاری بجیم و کسر راء
قرشت و یاء حطی عربیست بمعنی روان یعنی رونده وان صفت از
جری بفتح و جریان بفتحتین و جریه بکسر از باب ضرب بمعنی رفتن است
ساعی بسین سعفص و کسر عین سعفص و یاء حطی عربیست بمعنی دوان
یعنی دونده وان صفت از سعی بفتح از باب منع بمعنی دویدن و کار کردنست

ا جیم وثولی و توم و فرقدان وسعد اکبر که زهره وقمر طارق

جمله مشکی را کز محبه کله داعی شیسان شمع جمع بفتح جیم و سکون میم
از جمع سعفص ار بندن ایر نیز و زرنی بفتح فاء و کسر راء قرشت و یاء
حطی و قاف [illegible] بفتح قاف بسکون واو و میم و فرقد بکسر فاء و سکون

عزه و مصدر باب نصر و ضرب است راه رفتن ... دفاع [illegible]

داد و میم و فرقه بکسر فا و سکون را و زرشت و قاف و تا و دامت بضم
همزه و شد میم مفتوحه و تا و دمعشر بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح
شین قرشت و را و قرشت به هفت عربیت معنی فئه یعنی گروه و فئه بکسر
فا و تخفیف همزه مفتوحه و تا و مداره معوضه از یاء عین الفعل نیز
عربیت بمعنی بشهرت تفسیر آن جمع و جمیع و فریق و فرقه گروه آدمیان
و فرقه گروه که از زن باکر باشند جمع اول جموع بضم و جمع فریق افرقا و
بفتح و مد و افرقه بفتح و فرق بضم و جمع فرقه فرق بروزن عنب و جمع
جمعش افراق بفتح و جمع جمعش افاریق بفتح است و فرقه بهمین معنی
گذشت در ملحق جیم از قطعه چهارم قوم گروه مردان و زنان یا مردان
تنها را گویند و آن ترکیب نیز مستعمل و جمعش اقوام بفتح و جمع جمعش اقاوم
و اقاویم و اقائم بفتح است امه و معشر و فئه ذکر آن از هر حیوان را گویند
جمع اول امم بروزن رطب و جمع معشر معاشر بفتح و جمع فئه فئات
و فئون بکسر است طالق بطاء حطی و کسر لام و قاف و طالقه با تاء نیز
عربیت بمعنی بیه یعنی زن رها شده از عقد نکاح جمع اول طلق بر
بروزن رکع و جمع طالقه طوالق بفتح اول و کسر رابع است و آن مشتق
از طلاق بفتح از باب نصر و حسن بمعنی رها شدن زن از قید نکاح ا
بیه بفتح با دو نقطه در پائین و تخفیف لام مفتوحه و اخفای های
فارسیت نکوی بفتح شین قرشت و سکون کاف و واو و الف مقصوره
و نکوی ستونه و شلاه و شکاره بفتح و شکیه بروزن عنبیه و شکایه بکسر نیز.

عربیا و مصدر از باب نصر است بمعنی گله کردن گله بکسر کاف عجمی و تخفیف مفتوحه
و اخفای ها فارسیت همچه هجبه بفتح ها و سکون جیم و فتح میم و تا عربیت
بمعنی گله شتر از چهل نفر تا هر چه بالا تر باشد یا هفتاد و صد گله بفتح کاف
عجمی و تخفیف و تشدید لام مفتوحه و اخفای ها فارسیت راعی براء
قرشت و کسر عین سعفص و یا حطی عربیت بمعنی شبان یعنی چراننده جمعش
رعاة و رعیان بضم و کسر است و آن مشتق از رعی بفتح از باب منع بمعنی چرانیدن
و چریدن است اصل غی و ضلالت گمراهی نقیض و علامات دشمنی
لقا و جهت فلان بن تیمیان بیان آیت فشان شرح غی بفتح
غین ضطغ و تشدید یا حطی و غوایه بفتح نیز و ضلالت بفتح و قسم ضاد
ضطغ و تخفیف لام و الف و لام دیگر و تا و ضلال بفتح و ضم ضاد و تشدید
لام و ضلضله بفتح و اضلوله بضم و فتیته بکسر و ضلل بفتحتین نیز عربیا مصدرا
غی و غوایه از باب ضرب و ضلالت بفتح تنها از باب حرب هم بمعنی گمراهی یعنی
گمراه شدن گمرهی مخفف گمراهی و یا دادن و یاد دشمن و سفید مثل مصدرا
نقیض بضم ابا ابجد سکون غین ضطغ و ضاد ضطغ و نقاضه بفتح نیز و عداوت
بفتح عین سعفص و تخفیف دال ابجد و فتح واو و تا و عدوه بفتح و عدو
بفتحتین و تشدید واو و عدا بکسر و مد و عدوان بضم و کسر و عدوی بضم
و قصر نیز عربیا و مصدر است بغض و بغاضه از باب حسن و نصر و عداوه
اسم مصدر است و بغض مصدر از باب نصر بمعنی دشمنی یعنی دشمن شدن
لقا بکسر و تخفیف تا و قرشت و سکون لام و قاف و الف ممدوده

عربیست و اسم مصدر باب ... است بمعنی جستن یعنی بر آمدن و فروشدن از جهت و زدن
و زدن سخت است و جهت بحرکات جیم نیز عربیست و جمعش جهات بکسر است
خار شهرت تفسیر آن شده قرآن بضم قاف و سکون راء قرشت و همزه
و الف و نون عربیست بمعنی نبی یعنی کتابی که حق سبحانه و تعالی به
پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه و آله فرو فرستاده و آن صفت مشبهه
بمعنی مفعول از قرء بفتح و قراءة بکسر و قرآن بضم از باب نصر و منع
بمعنی خواندن است جنی بکسر و ضم نون و کسر و تخفیف یاء حطی و یاء
دو نقطه در پایین فارسیست تبیان بکسر و فتح تاء قرشت و سکون
باء ابجد و یاء حطی و الف و نون عربی و اسم مصدر باب ضرب است
بمعنی بیان یعنی هویدا شدن و بیان بفتح نیز عربی و مصدر باب
ضرب است بمعنی هویدا شدن خار شهرت تفسیر آن شدن آیت بهمزه
و الف منقلبه از واو و فتح یاء حطی و تاء عربیست بمعنی نشان و علامت
جمعش آیات و آی بهمزه و الف و جمع جمعش آیاء بهمزه و الف ممدود

لحن صالح نکو طالع تبه کفه پله مدهن دبه ۴ مقول زبان

لسنوة فلان عائش زبان خسران از آن شرح صالح بصاد سعفص
و کسر لام و حاء حطی بر وزن شاهد و اسم نیز عربیست بمعنی نیکوکار
جمعش صالحون و صلحاء و مؤنثش صالحه و جمعش صالحات
و آن صفت از صلاح بفتح و صلوح بضم از باب منع و حسن بمعنی
نیکوکار شدن است نکو بضم و کسر نون مخفف نیکو با واو فارسیست

طالع

طالع بطاء حطی و کسر لام و حاء حطی عربیست شخص تبه یعنی بدکار
و آن صفت از طلاح بفتح از باب نصر بمعنی بدکار شدن است تبه بفتح تاء
دو نقطه در بالا و تخفیف باء و کیفیط مخفف تباه و فارسیست کفه بکسر و فتح
کاف و تشدید فاء عربیست بمعنی پله ترازو و جمعش کفف بر وزن
عنب و کفاف بکسر است پله بفتح باء عجمی و تخفیف و تشدید
لام فارسیست مدهن بضم میم و سکون دال ابجد و ضم هاء و نون عربیست
بمعنی دبه یعنی ظرف روغن جمعش مداهن بفتح است و آن اسم
آلت روغن بکار بردن است و دبه بضم دال ابجد و تشدید باء
ابجد و هاء نیز عربیست و تخفیف از جهت وزن شعر و جمعش دباب
بکسر است خار شهرت تفسیر آن شده مقول بکسر میم و سکون قاف
و فتح واو و لام عربیست بمعنی زبان و آن اسم آلت از قول بفتح از باب
نصر بمعنی گفتن است لسنوة بکسر و ضم نون و سکون سین سعفص و واو
و تاء تانیث و نسا و نسوان و نسون بکسر نیز هر سه جمع عربیست جمع مرأة
بفتح است بمعنی زنان عائش بعین سعفص و کسر همزه منقلبه از یاء و شین
قرشت عربیست بمعنی زیان یعنی زیست ورزندگان و کننده جمعش
عائشون و مؤنثش عائشه و جمعش عائشات است و آن صفت
از عیش و معاش و معیش و معیشه و عیشوشه بفتح و عیشه بکسر از باب
ضرب بمعنی زیستن است زیان بفتح زای و تخفیف یاء دو نقطه
در پایین فارسی و مرکب از زی بمعنی زندگان و از آن صیغه معنی فاعلیت

والف

خسران بضم خاء معجمه و سکون سین مهمله و راء قرشت و نون در وزن
نبض و فرس و قفل و عنق و خسارة و خسار بفتح نیز بهر هفت عربی
و مصدر باب ضرب و علم است بمعنی زیان کردن و زیان بکسر زای فارسی

ملحق ربط و رتق سد بستن و حل فتق بگشا دست

لاتبتئس اندوه مخور ولطمع سست و ضر سود و زیان شرح
ربط بفتح راء قرشت و سکون باء ابجد و طاء حطی و رتق بفتح راء
قرشت و سکون تاء قرشت و قاف و سد بفتح سین سعفص و تشدید دال
ابجد هرسه عربیست و مصدر است اول از باب ضرب و نصر بمعنی بستن چیزها
بر یکدیگر و دوم ثانی از باب نصر بمعنی ملحق بستن و ثالث از باب نصر بمعنی بستن
و فتح تاء ثانی و اسقاط حرف عطف از ثالث از جهت ضرورت شعریست
حل بفتح حاء حطی و تشدید لام و فتق بفتح فاء و سکون تاء قرشت و قاف
هر دو عربیست و مصدر است از باب نصر بمعنی گشادن چیزها و فتح تاء
از جهت وزن شعر است و حل مصدر باب ضرب بمعنی روا و جایز بودن
نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه یازدهم لاتبتئس بلا ناهیه
و فتح تاء قرشت و سکون باء ابجد و فتح تاء قرشت و کسر همزه و سکون سین
سعفص بصیغه نهی حاضر عربیست بمعنی اندوه مخور و دال رکب از
دو حرف نهی جازم فعل مضارع یعنی نه و از تبتئس فعل مضارع
لاتبتئس از فعل مضارع از باب افتعال بمعنی اندوه مکش بل ست
اندوه مخور بفتح همزه فارسی مرکب از اندوه مخفف اندوه و از مخور است

بر

نفع بفتح نون و سکون فاء و عین سعفص و ضر بفتح و ضم ضاد
ضطغ و تشدید راء قرشت نقیض و شر عربیست نفع عربیست و مصدر
باب منع است بمعنی سود کردن و ضر عربیست و مصدر باب نصر است بمعنی زیان
کردن

اصل ملحق القطعة الحادیة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الأخرب المکفوف المقصور یعنی قطعه سی و یکم در بحر مضارع اخرب مثمن مکفوف مقصور است

وان بحریست که هر مصراعش از مفعول فاعلات مفاعیلن
فاع لان حاصل شود چنانکه ناظم گفته اصل ای سینه که

هست دلت بحر جاده سخت دل در هوای لعل تو خون

گشت لخت لخت مفعول فاعلات مفاعیلن فاع لان این
بحر را مضارع خوانند المجنسة بحث و فی الحقیقة این بحر از
فروع مضارع است چه اصلش در فارسی هر مصراعی دو مفاعیلن
فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بمضارع مثمن اخرب مکفوف
مقصور آنست که مضارع بمعنی مشابهت دارنده است و چون این
بحر مشابهت دارد به بحر منسرح در اشتمال رکن دوم که هر یک وتد
مفروق چه اصل بحر منسرح مستفعلن مفعولات دو بار و رکن
دوم که درین بحر فاعلاتن و در بحر منسرح مفعولات نیز هست
هر یک شامل است بر وتد مفروق که در اول فاع و در ثانی لات است
لهذا مضارعش نامیده اند و چون اخربش از ارکان ثمانیه حاصل شود

لهذا اشترش نامیده اند و چون در صدر و ابتدا خرم که حذف میم مفاعیلن است
الف که حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع شد فاعیلن بمفعول که هم وزن است
نقل شده لهذا اخربش نامیده اند چه خرب نزد عروضیان جمع شدن خرم
و کف است در یک رکن و چون از فاعلاتن و مفاعیلن حرف نون ساکن لفظ
تن و لن که سبب خفیف است حذف شده لهذا مکفوفش نامیده اند چه
کف نزد عروضیان حذف حرف سابع رکن است و چون از عروض و ضرب
نون ساکن لفظ تن و لن که سبب خفیف است حذف شده لهذا مکفوفش نامیده اند
چه کف نزد عروضیان حذف حرف سابع رکن است و چون از عروض و ضرب
نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که تا متحرک است
ساکن و فاعلات بفاعلان که هم وزن آنست نقل شده لهذا مقصورش
نامیده اند چه قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن سبب و اسکان ما قبل آنست
و تقطیعش چنین است میزاب مفعول نکی ناودان فاعلات نم امتش مفا
عیلن شجر درخت فاعلات و در این قطعه شش جا سبب اصل است
اصل بمعنی آب و دان و نهادن شجر درخت چون ملتجا پناه
و ملک شه سریر جا تخت شنج میزاب بکسر میم و سکون همزه
و زای والف و با ابجد عربیست بمعنی ناودان جمعش میازیب
بفتحتین و آن اسم آلت از وزب بضم از باب ضرب بمعنی جاری گردیدن
آنست ندا بفتح نون و تخفیف دال ابجد والف مقصور عربیست بمعنی
نم و تری جمعش انداء بفتح و مد و اندیه بفتح است شجر بفتح و کسر

شین قرشت و تخفیف جیم مفتوحه و را قرشت و جیم و ها بر وزن صحرا و بنا
بیا و حطی بر وزن عنب نیز عربیست بمعنی درخت یعنی نبات ساق دار
است واحدش شجره و جمع اشجار بفتح است ملتجا بضم میم و سکون لام و فتح
تا قرشت و همزه عربیست بمعنی جای پناه و آن اسم مکان از التجاء
از افتعال بمعنی پناه بردن است ملک بفتح میم و کسر و سکون لام و کاف
بر وزن صاحب و امیر نیز عربیست بمعنی شه یعنی پادشاه و جمعش ملوک
بضم و املاک بفتح و ملکاء بضم میم و فتح لام و مد و ملائک بفتح میم و شد
لام و ملکت بر وزن رکع است سریر بفتح سین سعفص و کسر را قرشت
و یا حطی و را و دیگر عربیست بمعنی تخت جمعش اسره بفتح همزه و کسر سین
قرشت و شد را و سرر بفتحتین است اصل کل و جمیع و قاطبه و
جمله و آن همه یا شطر است و نصف نیمه و حق و است حقیقت
لغت شرح کل بضم کاف و شد لام و جمیع بفتح جیم و کسر میم و یا
حطی و عین سعفص و قاطبه بقاف و کسر طا حطی و فتح با ابجد
و تا و جمله بضم جیم و سکون میم و فتح لام و تا و هر چهار عربیست بمعنی همه
کل هرگاه بر ترکیب قرشت برای الحاق نشود کل و بعض هر دو با الف لام
مستعمل است و جمله همه هر جزء که باشد قاطبه مستعمل نشود مگر در زمان
حال کلیه گفته نشود و همچنین قاطبه و جمیع و قاطبه هر دو
صفتند اول از قطبه بفتح و قطوب بضم از باب ضرب و ثانی از جمع
بفتح از باب منع هر دو بمعنی فراهم آوردن شطر بفتح شین قرشت

و سکون طاء حطی و لام قرشت و نصف بحرکات نون و سکون صاد سعفص
و قاف هر دو عربیست بمعنی نیمه چیزی جمع شطر اشطر بفتح اول و ضم ثالث
و شطور بضم و جمع نصف انصاف بفتح و شطر بمعنی جانب چیزی نیز آمده
و گذشت در معنی بعضی هم از قطعه هم جزء بضم و فتح جیم و سکون زای و همزه
و بعض بفتح ابجد و سکون عین سعفص و ضاد ضظغ هر دو عربیست بمعنی
بعض پاره از چیزی جمع جزء اجزاء بفتح و جمع بعض ابعاض بفتح همزه
بفتح لام و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا فارسیست اصل فیجن سداب
فوم و قند سپید ادویه ها [illegible] و قرص [illegible] شد
شرح فیجن بفتح فاء و سکون یاء حطی و فتح جیم وزن عربیه [illegible]
بمعنی سداب بستانی و بری مطلق و آن رستنیست معروف که برگش سبز
و ریزه و بدبو میباشد چنین [illegible] طبع [illegible] و بفارسی راس نیز گویند
سداب بفتح سین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه و باء یکنقطه فارسی
و معربش سذاب بفتح سین و ذال معجمه است فوم بضم فاء و واو و میم و قند
بفتح قاف و فتح نون و دال ابجد الف [illegible] فوم عربیست
بمعنی سیر قند عربیست بمعنی [illegible] خیار [illegible]
با درنگ بهاء یکنقطه و سکون بی نقطه و فتح راء بی نقطه و کاف عجمی فارسیست
خراسانیست و باء بضم دال ابجد و تشدید باء ابجد و الف ممدوده و دو [illegible] بفتح
دال و شده باء [illegible] عربیست بمعنی کدوی رومی و آن نوعی از قرع است
واحدش دباءه و قرعش از جهت وزن شعریست قرع بفتح قاف

و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی کدوی تر یعنی کدوی سبز
که بفارسی کدو [illegible] گرینه [illegible] است او بضم همزه فارسیست
و اسم اشاره دور اشاره بانسان شخص است پس ایرادش در انتقام بدل
لفظ آن [illegible] شد بفتح شین [illegible] و دال
و یکم عربیست بمعنی سخت یعنی روشن [illegible] یاقوت یا مجمل [illegible]
شده است و آن صفت بمعنی فاعل از شد بفتح شین و تشدید دال از باب
نصر بمعنی [illegible] و محکم بستن [illegible] تعریفش [illegible]
[illegible] یاقوت یا مجمل [illegible] بفتح سین
بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا مشترک در میان [illegible]
فارسیست اصل قثا خیار و سلق چقندر [illegible] نعناع بود
[illegible] نعناع [illegible] قثاء بکسر و ضم قاف و فتح
ثاء [illegible] و الف ممدوده عربیست بمعنی خیار و آن که مشهور است بفارسی
واحدش قثاءه و قثرش از جهت وزن شعریست و خیار بکسر خاء [illegible]
و تخفیف یاء حطی و راء قرشت از لغات مشترکه میان عرب و عجم است
سلق بکسر سین سعفص و سکون لام و قاف عربیست بمعنی چقندر
چقندر بضم جیم عجمی و ضم [illegible] و سکون نون و ضم دال بی نقطه
و راء بی نقطه فارسیست جزر بفتح و کسر جیم و فتح زای و راء قرشت معرب
از فارسیست بمعنی زردک واحدش جزره است نعناع بفتح هر دو نون
و سکون عین سعفص و الف و عین دیگر [illegible]

و هو نیز عربیست بمعنی بود نه آثات بفتح همزه و تخفیف ثاء مثلثه والف
و تاء دوکر و متاع بفتح میم و تخفیف تاء قرشت والف و عین سعفص
هر دو عربیست بمعنی رخت یعنی اسباب و ابجد ج اثاث مطلق بالا
هر کو [illegible] و در خوف واحدش اثاثه و جمع متاع امتعه بفتح اول و کسر
ثالث است رخت بفتح راء بی نقطه و سکون خاء بالنقطه و تاء دو نقطه در بالا
فارسیست اصل خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب * ذی تن و
لباس کسوت و چون جذ و حظ بخت * خدعه بضم خاء معجمه
و سکون دال ابجد و فتح عین سعفص و تاء عربیست بمعنی فریب یعنی مکر
و آن صفت از خدع از باب منع بمعنی فریب دادنست صبر بفتح صاد
سعفص و سکون باء ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی شکیب یعنی آرام
و آن صفت از صبر بفتح از باب ضرب بمعنی شکیبائی کردنست شکیب بکسر
شین بالنقطه و کسر کاف و باء دو نقطه در پائین و باء یک نقطه فارسیست جمال
بفتح جیم و تخفیف میم والف و لام عربیست بمعنی زیب یعنی خوبی و
در خلق و خلق و آن صفت از جمال بفتح از باب حسن بمعنی خوب
شدن در خلق و خلق است زیّ بکسر زای و تشدید یاء حطی و لباس بکسر
لام و تخفیف باء ابجد والف و سین سعفص و لبوس بفتح لام و ضم باء
و لبس بکسر و ملبس بر وزن مقعد و منبر نیز هر هفت عربیست بمعنی کسوة
یعنی آنچه پوشیده شود جمع زیّ ازیاء بفتح [illegible] و آن صفت از لبس بفتح
از باب علم بمعنی پوشیدنست و کسوت بکسر و ضم کاف و قصر و سکون سین

سعفص

سعفص و واو و تاء نیز عربیست جمعش کسی بضم و کسر کاف و قصر و فعلش از
باب علم مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر این نشده جد بفتح جیم و تشدید دال
ابجد و حظ بفتح حاء حطی و تشدید ظاء هر دو عربیست بمعنی بخت
یعنی دولت و بزرگی جمع آن احظ بفتح همزه و ضم حاء و تشدید ظاء
و احاظ بفتح همزه و تخفیف ظاء و حظاظ بکسر و حظاء بکسر و مد و حظوظ بضم
و هر دو صفت است اول از باب نصر بمعنی نیکبخت شدن و دوم
شدن و از باب ضرب بمعنی کسی بزرگ شدن و دوم از باب علم بمعنی بهره
مند و دولتمند شدن و بخت بفتح باء ابجد و سکون خاء معجمه و تاء قرشت فارسیست
شرح که بیان عرب عجم است اصل ماه شب چهارده بدر است معنش
هاله است دائره سایه و ما هنا بخت [illegible] بدر بفتح باء ابجد
و سکون دال ابجد و راء قرشت و ماه در کسر دال نیز عربیست بمعنی ماه شب چهارده
هم هاله و بها بفتح لام و تاء و دوار بدال ابجد و فتح راء قرشت و تاء هر دو
عربیست بمعنی خرمن بمعنی خرمن بسر ای ماه [illegible] تخصیص بعضی
شراح بخرمن ماه شب چهارده از باب تخصیص است جمع هالة هالات
خرمن بکسر خاء بالنقطه و سکون راء بی نقطه فارسیست و حرف شین ساکن در
وان ضمیر غائب راجع بماه و معنی آن واضح است از جهت ضرورت
شعر است فی بفتح فاء و ضم و تخفیف باء حطی و بفتح و سکون یاء حطی
و هو نیز عربیست بمعنی سایه [illegible] آفتاب بفتح [illegible] و ضم
[illegible] تفسیرش مطلق سایه از جهت وزن شعر است بخت بفتح فاء

فاء و سکون فاء محذوفه و تاء قرشت عربیست یعنی ماهتاب اصل القطعه

القطعة الثانیة و الثلثون فی بحر الخفیف المسدس المخبون

المحذوف مشبع یعنی قطعه سی و دویم در ذکر بحر خفیف مسدس مخبون

محذوف است و ان بحریست که مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن

حاصل شود چنانکه ناظم گفته بیت ای خطت دمبدم مشک تاری

مثل بحر خفیف اگر داری فاعلاتن مفاعلن فعلن کری چون ما

بلبلان کلنادی و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و درین

قطعه نه بیت اصل و یک بیت ملحق است اصل سکی مستی و صحو هشیاری

نفس و عون مظاهرت یاری وحشی بکسر نفس بین سعفص و سکون و فتح کاف

و راء قرشت بفتح و تخفیف و سکون بفتحتین هر دو عربی اند مصدر باب علم است

معنی مستی بفتحتین شدن و با و مستی و هشیاری و یاری صفتیه معنی

حاصل مصدر است صحو بفتح صاد سعفص و سکون حاء حطی و واو عربی

و مصدر باب نصر و علم است معنی هشیاری یعنی هشیار شدن از مستی

نفس بفتح نون و سکون صاد سعفص و راء قرشت و نصور بضم نیز و عون

بفتح عین سعفص و سکون واو و نون و معونة و معونة بفتح و سعونة

و معون بفتح میم و سکون عین و فتح واو نیز و مظاهرت بضم میم و تخفیف

ظاء منقوطه و الف و فتح هاء و راء قرشت و تاء مصدریه هر سه عربیست نصر

نصر مصدر باب نصر و عون هم مصدر باب افعال و مظاهرت مصدر

باب مفاعله معنی یاری کردن اصل مبرم و متقن و متین محکم

مظلم و داج و مدلهم تاری مبرم بضم میم و سکون باء ابجد و فتح راء

قرشت و میم و متقن بضم میم و سکون تاء قرشت و فتح قاف و نون و

متین بفتح میم و کسر تاء قرشت و یاء حطی و نون هر سه عربیست معنی چیز

محکم یعنی سخت و استوار اول و ثانی معنی استوار کرده شده و ثالث معنی

استوار شده و هر سه صفت مبرم و متقن از ابرام و اتقان بکسر از باب

افعال یعنی استوار کردن و متین از متانه بفتح از باب حسن معنی استوار

شدن و محکم بضم میم و سکون حاء حطی نیز عربی و صفت از احکام

بکسر از باب افعال معنی استوار کردن غبار شهرت تفسیر تان شده مظلم

بضم میم و سکون ظاء منقوطه و کسر لام و میم و داج دال ابجد و الف زایده

و جیم و یاء محذوفه شعریه و مدلهم بضم میم و سکون دال ابجد و فتح لام و کسر

هاء و تشدید میم مدغمه هر سه عربیست معنی تاری یعنی چیز تاریک اول و ثالث

مطلق چیز تاریک و ثانی شب تاریک را گویند و هر سه صفت مظلم از

اظلام بکسر از باب افعال معنی تاریک شدن و داج از دجو بفتح و دجوه

بفتحتین مشدد واو از باب نصر معنی تاریک شدن شب و مدلهم از

ادلهام بکسر از باب افعال مشدد لام معنی بسیار تاریک شدن و تاری

فارسی و مخفف تاریک است اصل و وهن و دهی است و دن سستی

لبکت و ذل و ذله هوان و هون خواری وهن بفتح واو

و سکون هاء و نون و دهی بفتح واو و سکون هاء و یاء حطی و دن

بفتح واو و سکون نون و یاء حطی و هر سه بضم واو و کسر نون و تشدید

باء حطی دو پنه بکسر دو نا بکسر و هم نیز بر هفت عربیاء و مصدر است و این از باب
ضرب علم و حسن دو یمن از باب ضرب و علم و دون ملعامنه از باب ضرب بمعنی
سستی یعنی سست شدن دادل بمعنی سست کردن نیز آمده است ذل بضم
ذال معجمه و تشدید لام و ذله بکسر ذال معجمه و تشدید لام و تاء مصدریه و ذلاله بضم
و فتح و مذله بفتحتین و تشدید لام نیز و هوان بفتح ها و تخفیف واو و الف و نون
و هون بضم ها و واو و نون و مهانه بفتح نیز بر هفت عربیست و مصدر است اول
و دوم و ذلاله و مذله از باب ضرب و هوان و هون و مهانه از باب نصر بمعنی
خواری و خفیف شدن و اسقاط واو عطف از هوان از جهت وزن شعرست
و با خواری حفیه بمعنی کامل مصدر است اصل ابتهال و ضراعت است و
شرح ابتهال و استکانه تفرع و زاری شرح ابتهال بکسر همزه و سکون با و
و کسر ها قرشت و ضراعت بفتح ضاد منقطع و تخفیف راء قرشت و فتح
عین سعفص و تاء مصدریه و ضرع بفتح ضاد منقطع و فتح راء قرشت و
فتح عین سعفص و تاء مصدریه و ضروع بفتح ضاد منقطع و فتح راء قرشت
و عین سعفص و استکانه بکسر همزه و سکون سین سعفص و کسر تاء قرشت
و تا زائده شعریه و تضرع بفتح تاء قرشت و فتح ضاد منقطع و ضم و تشدید
راء قرشت و عین سعفص هر پنج عربیست و مصدر است اول از باب
افتعال بمعنی بجد و جهد دا خلاص دعا کردن و ثانی و ثالث از باب
منع و علم و حسن و رابع از باب استفعال و خامس از باب تفعل بمعنی
زاری یعنی خود را خفیف و خوار و فروتن کردن دا ملحق تاء و استکانه

و اسقاط

و اسقاط واو عطف از تضرع و از ابتهال و زاری از جهت وزن شعرست
زاری برای فارسی و از او و اطلاق است یکی مرادف خفت و
خواری دوم مرادف گریه و ناله درینجا معنی اول مراد و با و آن
حفیه بمعنی واصل مصدر و تفسیر ابتهال نیز زاری بمعنی خواری کرده است
اصل قسم و حلف و یمین سوگند ها ذمی اهل ذمه زنهاری
شرح قسم بفتح قاف و سکون و فتح سین سعفص و میم و بضم بعضا اول و کسر
ثالث نیز و حلف بفتح حاء حطی و سکون لام و فتح فاء و تاء و یمین بفتح یاء حطی
و کسر میم و یاء حطی و نون هر سه عربیست اول و ثالث بمعنی سوگند و ثانی بمعنی
یک سوگند پس تفسیر ثانی نیز مطلق سوگند از جهت ضرورت شعر است و یمین
مونث مستعمل و جمعش ایمن و ایمان بفتح است ذمی بکسر ذال معجمه
و کسر میم و تشدید یاء نسبت عربیست منسوب با اهل ذمه است و اهل ذمه بکسر
ذال معجمه و تشدید میم و تاء عربیست بمعنی زنهاری یعنی منسوب با اهل امان
و ایشان کفاری باشند که از مسلمانان امان خواسته اند زنهاری بکسر
زای و سکون نون و تاء و الف و کسر راء منقطه و یاء نسبت فارسیست
اصل یاس و حرمان قنوط نومیدی ها جون تعطل بطاله بیکاری
شرح یاس بفتح یاء حطی و سکون همزه و سین سعفص و حرمان
بکسر حاء حطی و سکون راء قرشت و میم و الف و نون و حرم بفتح
و حرم و حرمه و حرم و حریمه و حرمه بفتح حاء و کسر راء نیز و قنوط بضم
قاف و ضم نون و واو و طاء حطی و قنط بفتحتین و قناط بفتح نیز

هر باره عربیا و مصدرست بأس و قنوط از باب نصر و ضرب و حسب حسن
و قنط و قنط از باب علم بمعنی نومید شدن یعنی نومید شدن و حرمان یقنه
از باب ضرب و علم بمعنی نومید منع کردن و اسقاط واو عطف از قنوط
از جهت وزن شعر و با نومیدی و بیکاری مضبه بمعنی فاصل مصدرست
تعطل بفتح تاء قرشت و فتح عین سعفص و ضم و تشدید طاء حطی و لام
و البطالة بفتح باء ابجد و تخفیف طاء حطی و فتح لام و تاء مصدرست هر دو عربیا و
مصدرست اول از باب تفعل و ثانی از باب نصر بمعنی بیکاری یعنی
بیکار شدن اصل قی دکتی قضاعته سکت آلی ۴ حرف طبیته
هزاینه او ادی شرح قرد بفتح قاف و سکون راء قرشت و دال
ابجد عربیست بمعنی کپی یعنی میمون جمعش اقراد بفتح و قرود بضم و
قردة بکسر اول و فتح ثانی و قرده بفتح اول و کسر ثانی است کپی بفتح
و کسر و تشدید یاء عجمی و یاء هر دو فارسیست قضاعته بضم قاف و تخفیف
ضاد و تشدید و فتح عین سعفص و تاء عربیست بمعنی سگلال یعنی سگ
آبی سگلال بضم سین بی نقطه و سکون کاف عجمی و لام و کسر [illegible]
معروف فارسیست حرفه بکسر حاء حطی و سکون راء قرشت و فتح فاء
مصدریه عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی پیشه یعنی کسب و کار کردن
پیشه بکسر باء عجمی و یاء مجهول [illegible] فارسیست خراء بفتح جیم
و تخفیف زای و الف ممدوده با فتح حطی و تخفیف راء قرشت
و الف مقصوره هر دو عربیا مصدر باب فرح است بمعنی سزاوار

بسا بر اول بمعنی البخس دادن و عمر بکر و مرد دی و قصر شعر از جهت وزن شعر است
و نمارزنان بمعنی لایق شدن بچیزی و تقنیه بر لغت بسزاوار [illegible]
و سزاوار بفتح سین بی نقطه [illegible] در بیان و بمعنی مذکور و فارسی و
و بادان بمعنی قابل مصدرست اصل ضرب و حلب است و عضو هر دو
زدن ۴ ترکی اورماق و هندی مارنی شرح ضرب بفتح
ضاد معجمه و سکون راء قرشت و باء ابجد و طلب بفتح جیم و سکون لام و دال
ابجد و عصر بفتح عین سعفص و سکون صاد سعفص و واو هر دو
بفتح ها و کسر راء قرشت و واو هر چهار عربیا و مصدرست اول از باب
ضرب بمعنی زدن مطلق و ثانی از باب ضرب بمعنی [illegible] و ثالث
و رابع از باب نصر بمعنی [illegible] اورماق بضم همزه و واو اشباع و کسر
راء قرشت و میم و الف و قاف لفظ ترکیست بمعنی زدن مارنی
بمیم و الف و کسر راء قرشت و یاء حطی لفظ هندوی است بمعنی
زدن یعنی زدن را بزبان ترکی اورماق و بزبان هندی مارنی گویند
اصل ذب و دفع است و حز یه [illegible] ۴ قذف و دمی [illegible]
سم و [illegible] شرح ذب بفتح ذال معجمه و تشدید باء ابجد عربیا و مصدر
باب نصر است بمعنی دفع [illegible] و دفع بفتح دال ابجد و سکون
فاء و عین سعفص [illegible] عربیا و مصدر باب منع است [illegible] شهرت
تفسیر [illegible] جزیه بکسر جیم و سکون زای و فتح یاء حطی و تاء
معرب گزیه فارسیست بمعنی مالی که بطریق [illegible] شمار [illegible] گرفته

میشود جمع جزی کمبر و تقعر و جزی بکسر اول و سکون ثانی و خزا بکسر و
ومد هست سرزه بفتح سین منقوطه و سکون راء منقوطه و فتح کاف عجمی
و کسر زای و فتح یاء دو نقطه در پایین و اخفای هاء فارسیست در کتب
قذف بفتح قاف و سکون ذال نخذ و فاء در می بفتح راء قرشت
و سکون میم و باء حطی و شتم بفتح شین قرشت و میم و مشته بفتح مرو
میم و سکون شین و فتح و ضم تاء اول نیز دست بفتح سین سعفص و شد
باء ابجد هر پنج عربیاند و مصدرست اول از باب ضرب بمعنی سنگسار
کردن و ثانی از باب ضرب بمعنی انداختن هر چیزی و ثالث از باب
نصر و ضرب و رابع و خامس از باب نصر بمعنی دشنام دادن چون سنگسار
کردن و دشنام دادن کسی را انداختن چیزی مستلزم خوار و خفیف کردن
آنکس و آن چیزست لهذا تفسیر لازم شده بجای ملزوم خواری بفتح
خاء با نقطه و واو معدوله فارسی و بجب اصل لغت بمعنی ذلیل و
خوار شدن و استعمالش در این مقام بمعنی ذلیل و خوار کردانیدن از جهت
ضرورت شعری و یاء این مقبه بمعنی حاصل مصدرست اصل عرق دو بیت و
عرف بکسوف امسک و مشک و بواءة بیزاری شرح عرف
دو بیت و عرف بکسوف بفتح عین سعفص و سکون راء قرشت و فاء
عربیست بمعنی عطر بوی خواه خوش و خواه بد لکن اغلب در بوی خوش
مستعملست عرف بضم عین سعفص و سکون راء قرشت و فاء عربی
و مصدرست بمعنی بکسوف بفتح کرم و بخشش کردن مسک بکسر میم و سکون سین

سعفص و کاف معربست مشک فارسیست بمعنی بوی خوش معروف
دان مذکر و رزدو آه منذکر و مؤنث هر دو و رزد و غیر او مستعملست پاره ای
مشکه و جمعش مسک بفتحین عشب است مشک بضم میم و سکون شین
با نقطه و کاف عجمی فارسیست برآءة بفتح باء ابجد و تخفیف راء قرشت
و الف و فتح همزه و تاء مصدریه و برا بفتح و مد و برؤ بالضم و مد نیز عربی
و مصدر باب علم است بمعنی بیزاری یعنی بیزار شدن و یاء بیزاری
مقبه بمعنی حاصل مصدرست اصل القطعة الثالثة و
الثلثون فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصود فی معرفة
اوزان فلزات مثمن هیچ یعنی سی و سیم و دو بحر
مجتث مثمن مخبون مقصود و در دانستن اوزان فلزات نه گانه است
بحساب فارسی دان بحر بسه صحراعش از تقطیع مفاعلن و
فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل شد چنانکه ناظم گفته اصل زهی
رخ تو زده طعنه بر سه و ده چهار * دو ده چشم تو از جان
بشکاف قرار * مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن * کوی
بحث و این قطعه اکنون مکرر است و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه
دوم و درین قطعه دو بیت است اصل زر و دی چشته هفتاد
یک و دوم سیماب چل و شش ست زاد زیر سی و
هشت شهاد ذهب صد ست و سرب بنجه و نه آهن
چل و پنج و سی چل و پنج ست و نقره بنجه و چهار و

شرح بدانکه مراد از این قطعه فرق میانه خالص و مغشوش است
از فلزات نه کانه است فلز در لغت هر گوهر را گویند که از کان خیزد و در
اصطلاح اجسام معدنی را گویند که هر یک را کان مخصوص با وزن
مخصوص باشد اعم از آنکه منطرق بالفعل باشد یعنی بالفعل قابل
گداز و چکش گر باشد یا بالقوه یعنی با اعمال مخصوصه قابل گداز
و چکش گر گردد قسم اول یعنی چکش گر بالفعل هشت نوع است که
از هفت معدن حاصل می شود شش تای از آنجمله که طلا و نقره و قلعی
و سرب و آهن و روی و توتیا است و هر یک از معدن مخصوص و دو تای
دیگر که مس و روی است هر دو از یک معدن و در وزن مختلف اند
پس از آنکه از جسم معدن حاصل می شود بعض از آن اهل زردی کم
دارد آن سرخ می باشد از نحاس مراد همین جوهر است و روی
از معدن بدون گداز شکون میگردد بجهت خود روی ازاد دی
می دست گویند و آن مس زرد شفاشفافیت شبیه به برنج مصنوع
که از اتفاق آتش و کوفتن چکش سیاه نمیگردد و از صفر و لیقون
همین جوهر مراد است و این انواع ثمانیه را بجهت آنکه فی الحقیقه
از هفت معدن حاصل میشوند اهل صناعه معادن سبعه گویند و قسم
ثانی یعنی منطرق بالقوه که با عمال مخصوصه قابل گداز و چکش گر
میگردد یک نوع است که سیماب است پس فلزات نه نوع باشند
و معادن منطرقات هفت و از یکمعدن دو فلز خیزد و مس و روی

باشد و چون اشتباه عظیم در اصناف فلزات و اسامی آنها واقع
شده و اما حال اهالی بجهت عدم استقصا ذکر آنها نمود و لهذا اولا
اسامی هر یک بترتیب شعری مذکور شده و اوزان آنها تفصیل بطور
میگردد روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول فارسیست یعنی مس زرد و معرب
و نقد مس دست برنج و معرب با صفر و یونانی لیقون گویند سیماب
بکسر سین بی نقطه فارسیست جیوه هندی و معرب زیبق و اکسیریان فرار
گویند ارزیز بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و هر دو زای و قلعی بقاف
دو نقطه فارسیست و معرب قلع رصاص ابیض و اکسیریان مشتری
و ساوی گویند ذهب بفتح ذال نخذ و فتح هاء هوز و باء ابجد عربیست و
فارسی زر و طلا و اکسیریان شمس و آفتاب گویند سرب بضم سین بی نقطه
و ضم و سکون راء بی نقطه فارسیست و معرب با اسرب و اکسیریان رصاص اسود
و مشتری از قسم اکسیر با زحل و سابع آهن بهمزه و الف و فتح ها و سکون نون
فارسیست و معرب حدید و اکسیریان مریخ و خماسی گویند مریخ بکسر با
یک نقطه و کسر راء بی نقطه و نون و جیم فارسی و در اصطلاح صفر مصنوع
از مس سرخ و خبر از روی توتیای معدنی و در بنجا مراد از برنج روی
توتیای بسیط معدنیست که معرب شبه و اکسیریان عطارد و تاثی گویند
و برنج از مرکبات است نه از فلزات است بسیط مس بکسر میم و سین
بی فارسیست و معرب نحاس و اکسیریان زهره و ثالث گویند نقره بضم
نون و سکون کاف و فتح راء بی نقطه و اخفای ها فارسیست و معرب فضه

ذ مخفف د تشدید با ابجد عربست یعنی رصاص اسود یعنی ذرقشم از زر بفتح
همزه و سکون را با منقوطه و هردو زای و ترسیط یا دو نقطه در یا یعنی فارسی
رصاص ابیض است یعنی قلعی قلعی بکسر قاف و شد ضاد ضلع و تا حرفیست
یعنی نقره واین همزه و الف و فتح ها دارن فارسی صد بهت سی کبد
همه فارسی مس است یعنی مس سرخ مشتبه بفتح شین قرشت و فتح با د
ابجد و با حرفیست یعنی روی ترنباس سعد ثا روی بضم را ای منقوطه و واو
مجهول و ذال منقوطه در یا یعنی فارسی صفر عربیا و مغبون بو زنست یعنی
سی زرد سعد ان یعنی نرکان مسادی در جهر را چون هرگاه مرکبی اختلاف
وزن دارد هر یکی با مشتبه زر یعنی طلا دور قالب و همانه که بحسب وزن
لکن باشد یعنی صد درم باشد چه لام سی و کاف بیست وزن بیست و هشت
زیبق یعنی جیوه در همان قالب و همانه الم الم باشد یعنی هفتاد و یکدرم
باشد چه الف یک و لام سی و میم چهل است و اسرب یعنی ذرقشم در همان
قالب و همانه ذهبی باشد یعنی پنجاه و نه درم باشد چه دال چهار و ها پنج و
نون پنجاه است وارزیز یعنی قلعی در همان قالب و همانه حل باشد
یعنی سی و هشت درم باشد چه ح هشت و لام سی است و فضه یعنی نقره
در همان قالب و همانه ند باشد یعنی پنجاه و چهار درم باشد چه نون پنجاه
و دال چهار است و آهن در همان قالب و همانه کی است یعنی چهل درم باشد
چه دو یا و بیست و کاف بیست و مس یعنی مس سرخ و مشتبه یعنی روی
ترنباس سعد ان در همان قالب و همانه مه باشد یعنی چهل پنج درم

دینار سی سیم زر یعنی نقره و یعنی و اکسیر با ن قرو اول کوبنه یعنی قالب
و همانه که دران هفتاد و یکدرم از سیماب یعنی جیوه درآید در همان قالب
و همانه از زرد یعنی مس زرد سعد ان چهل و شش درم درآید و در همان قالب
و همانه از ارزیز یعنی قلعی سی و هشت درم درآید و در همان قالب و همانه
از ذهب یعنی طلا صد درم درآید الخ القطعة اعلی آلبعث والفلزات
من جمیع الاثمان المقصود فی معرفة اوزان الفلزات بحساب الجمل
یعنی قطعه سی چهارم در بحر رمل مثمن مقصور و بحر یه اوزان فلزات
نه کانه است بحساب ابجد که از حساب جمل تعبیر کرده دان بحریست که
هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلان حاصل شود چنانکه
رفیع القدری گفته ع اگر باشد فطرتت در ملک دانش
پادشاه کو دیش همت تو دالای تو هست کاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان مثمن دو بحر رمل
این قطعه بر جای صبحگاه ح و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سیم
و درین قطعه بیزد و بیت است ع له فلزی مستوی الحجم را چون
برکنی اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه لا زر ولکن
زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل نقره مد آهن کی مس مه
مشبه مه روی ماه ط ذر بفتح ذای فارسی ذهبست یعنی طلا
زیبق بکسر زای و با حطی و فتح و کسر با ابجد و قاف عربیست یعنی
سیماب یعنی جیوه اسرب بضم همزه و سکون سین سعفص و ضم را الخ

الجیفه

باشد و سیم جیحل و با پنج بیت در روی تبن س نزد سعدی در همان
قالب دیباچه ماه باشد یعنی جهل شش درم درم باشد و سیم جیحل
والف یک و با پنج بیت ملمع لقطعة الی مس و ملمع پنج بیت
المهزج المثمن است ملمع یعنی قطعه سی نجم در بحر هزج مثمن سالم است
دان بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار مفاعیلن باشد حاصل نزد
چنانکه ناظم گفته است ز هر دل بود از گل لاله رو بهت و عنان
شد دیوانه ز بحر نفت عقل سودائی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مفاعیلن بخوان این قطعه در هزج ای نود بینائی و وجه تسمیه
این بحر گذشت در قطعه بیت دوم و درین قطعه چهار بیت اصل است
و تمام بیت ملمع است اول و توف و حدس و علم شعر و فقه و فهم
دانان را غماد و حلقه منبوهی حده چون و حدث تنهائی
شرح و توف بضم واو و ضم قاف و واو و فا و حدس بفتح حا حطی و
سکون دال ابجد و سین سعفص و علم بکسر عین سعفص و سکون لام
و سیم و شعر بکسر شین قرشت و سکون سین سعفص و را قرشت و بفتحتین
و شعره بحرکات ثلث و سکون عین و تا و شعری بکسر و ختم اول و قصر
و شعور و شعوره بضم و مشعوره بفتح و مشعوراء بفتح و مد نیز و فقه بکسر فا
و سکون قاف و ها و فهم بفتح فا و سکون و فتح ها و سیم و تفهامه بکسر
و فتح و تفهامیه بضم هر نزده مصدر باب و مصدرست و توف ضرب سفر لنجاد
دانستن و حدس از باب ضرب و نفر بعضی رای و گمان خود سخن گفتن

پیکار کردن

پیکار کردن

و علم از باب علم و شعر لیت ازین باب نفر و حسن و فقه از باب حسن و علم
و فهم هر سه از باب علم بمعنی دانان بعنی دانستن پس تفسیر توف
و حدس نیز دانان مجاز دار باب و از تفسیر لازم است و با دانان و تفهمنا
مفعول سین مجل مصدرست غماد بضم و فتح عین ضطغ و تخفیف سیم و را
قرشت هر دو زن افرس او درخته نیز و حلقه بفتح حا حطی و سکون لام
و ها و اراده شعری هر دو مصدر باب نفرست بمعنی انبوهی
معنی پرده بسیار شدن مردم وه بکسر حا حطی و تخفیف دال ابجد
و ها مصدر رسیده و حره بفتح واو و سکون حا حطی و دال ابجد و ها مصدر به
دو حره و وحاده بفتح دو حرده و دو حرده بضم نیز هر شش ضربا و مصدر باب
علم است بمعنی تنهائی یعنی تنها شدن اصل عساوه سکت حمران
بؤس و نفر و علیه بود و دیش هخا تیم و نکائل کیبها قبولیه
بیان و شمرح عساره بفتح عین سعفص و تخفیف سین و را قرشت
و ها مصدر به و عسر بضم نیز و سکنت بفتح میم و سکون سین سعفص و فتح
کاف و نون و تا و مصدر به و بؤس بضم با ابجد و سکون همزه و سین سعفص
و ابس بفتحتین و بئیس بفتح با و کسر همزه و ابؤس بضم و قصر و بؤسی
بکسر و قصر نیز و نفر بفتح و ضم فا و سکون قاف و را قرشت و عیبه بفتح
عین سعفص و سکون با حطی و لام و ها مصدر به و عیل با تا
و عیول بضم و عیل بفتح میم و کسر عین نیز هر چهار ضربا و مصدر است
عساره و عسر و نفر از باب حسن و سکنه از باب نفر و بؤس و نعبات

از باب ضرب بمعنی درویش یعنی درویش شدن و با جز شدن و اسقاط با عطف
از مسکنه از جهت وزن شهرت است و با درویش و با زان و بفتحه بمعنی حاصل مصدر است
محاتم بفتح میم و تخفیف حاء و تحتیه و کسر تاء قرشت و با حطی و میم و سکون [illegible] بفتح میم و
تخفیف کاف و کسر همزه و لام در برابر من تیم نیز و اصوع بفتح همزه و سکون صاد سعفص
و ضم واو و عین سعفص و اصوع بفتح همزه و سکون صاد و ضم همزه و اصواع بفتح و صوع
بضم و صیعان بکسر نیز عربی است اینها جمع [illegible] بفتح [illegible] ذات هیج کیل بکسر
و با جمع صاع بمعنی کیلها یعنی پیمانها و کیل بفتح کاف و کسر یاء حطی و لام نیز عربی است و تعبیر
بان بنا بر شهرت و تنبیه بر شراح تفسیر من تیم و همچنین [illegible] استر قیم [illegible]
ناشی از عدم استقصاست فیوله بفتح فاء و سکون یاء حطی و ضم لام و واو و لام و تاء مصدریه
و فنیه بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی بیراهی یعنی غلط کردن و ضعیف عقل
شدن [illegible] امر مرکب از با فارسی و ازار عربی و بمعنی عضو [illegible] و جمعش اولاء بهمزه و الف
و مد و آراء بفتح [illegible] بفتح و ضم و کسر راء [illegible] بر وزن غش و قلب
همزه آخر با الف از جهت رعایت قافیه و تاء آخرش بفتحه بمعنی حاصل مصدر است اصل
توه ضغن و ضغینه احنه و حقد و حنق کینه شرح قسیه [illegible] طاقت و قدرت توانایی
تره بکسر تاء قرشت و تخفیف راء قرشت و تاء مصدریه دو تر بفتح و کسر نیز ضغن
بکسر ضاد ضطغ و سکون غین ضطغ و نون و ضغینه بفتح ضاد و کسر غین و یاء حطی و نون
و تاء مصدریه و احنه بکسر همزه و سکون حاء و دال ابجد بر وزن فرس و حقید
بر وزن سفینه نیز و حنق بفتح حاء حطی و فتح و کسر نون و قاف نیز دوازده عربی
و مصدر است تره دو تر از باب ضرب و ضغن و ضغینه از باب علم بمعنی کینه ور شدن

واحنه از باب علم و حقد و حقد و حقیدا از باب ضرب و علم و حنق و حنق از باب
علم بمعنی کینه گرفتن جمع تره ترات بکسر و جمع ضغن اضغان بفتح و ضغینه ضغائن
بفتح و جمع احنه احن بر وزن عنب و جمع حقد احقاد و حقائد بفتح و حقود بضم
و جمع حنق حناق بکسر و اسقاط واو عطف از ضغن و احنه و قاره از جهت [illegible]
شهرت است قسیم بفتح قاف و کسر سین سعفص و یاء حطی و میم و تاء قسم بر وزن
کتف نیز و قاره بفتح الف و راء قرشت و تاره بفتح تاء و کسر [illegible] نیز هر چهار عربی است
اسمی ذات با معنی بر آن ذات و طبع بمعنی [illegible] شک [illegible] بطاء حطی و قاف
و تاء مصدریه است و قدرت بضم قاف و سکون دال ابجد و راء قرشت و تاء مصدریه
و قدر و قداره بفتح و مقدره بفتح میم و حرکات دال و مقدار بکسر و قدوره و قدر
بضم و بضم و قدران بکسر و قدار بفتح و کسر یازده عربی است اینها مصدر باب افعال
و قدرت [illegible] مصدر باب نصر و ضرب و علم بمعنی [illegible] صاحب قوت
قوت شدن [illegible] نقطه دار با الف فارسی و تاء آن بفتحه بمعنی حاصل
مصدر است اصل الانعمت ضد زحمت بلا هم نعمت و زحمت
کشان و کین عطا [illegible] فضیحت فضح [illegible] بفتح و کسر و همزه و تخفیف
لام و الف مقصوره [illegible] بفتح و کسر همزه و سکون لام و با حطی دال و بفتح همزه و سکون
واو نیز عربی است بمعنی نعمت یعنی [illegible] و [illegible] الاء بهمزه و الف و مد
و فعلش از باب نصر [illegible] و نعمت بکسر نون و سکون عین سعفص نیز عربی
و فعلش از باب علم و نصر و ضرب مستعمل است بنا بر شهرت [illegible]
ضر بفتح ضاد ضطغ و فتح راء قرشت و راء دیگر عربی است بمعنی زحمت یعنی تنگی

تنگی و برشتی و فعلش از باب نصر مستعمل است و رخف بفتح را و سکون خا
حطی و سیم و تا زائده شعریه نیز و مستعمل از باب منع مستعمل است عبارت است
تفسیر این شعر بلا بفتح با ابجد و تخفیف لام و الف ممدوده عربیست هم
بمعنی نعمت و هم بمعنی زحمت و قصرش از جهت وزن شعر است و فعلش
از نصر مستعمل است کنه بکسر کاف و تخفیف نون اول و کن بکسر کاف و شده
نون و کنه را باء نیز و غطاء بکسر غین منقوطه و تخفیف طاء حطی و الف
ممدوده و هر چهار عربیست بمعنی پوشش هر چیزی جمع کنان اکنّه بفتح همزه و کسر
کاف و شده نون و جمع کن اکنان بفتح و فعلش از باب نصر مستعمل است و جمع
غطاء اغطیه بفتح اول و کسر ثالث و فعلش از باب ضرب مستعمل و قصرش
اسقاط واو عطفش از جهت وزن شعر است فضیحه بفتح فاء و کسر ضاد منقوطه
و یاء حطی و حاء حطی و تاء و فضوح و فضوحه بضم و فضاحه بفتح و فضاح
بکسر نیز و فضح بفتح فاء و سکون ضاد منقوطه و حاء حطی هر شش عربیست پنج اول
پنج اول مصدر و فضح مصدر باب منع بمعنی رسوائی یعنی رسوا کردن و بار رسوائی
معنیه بمعنی حاصل مصدر است اصل رطب شهی ماء و قنوان خوشه عرجون حقانی
چوب آن خوشه نخیل و لینه خرمابن چو سلاء بیخ خرمای
شرح رطب بضم راء قرشت و فتح طاء حطی و باء ابجد و شهی بفتح سین
و سکون هاء سعفص و واو هر دو عربیست بمعنی خرمای تر و آنچه اول طبیعه
و جمعش ارطاب بفتح است و جنس خشک آن تمر که بفتح تاء
قرشت و سکون میم و راء قرشت واحدش تمره و جمع تمور و تمرات بفتحتین

و جمع تمر تمور و تمران و نون بضم است قنو بکسر و ضم قاف و سکون نون و واو دو
بکسر و فتح قاف و مد نیز عربیست بمعنی آن خوشه یعنی خوشه خرما جمع اول
قنوان و قنیان بهر حرکات قاف و جمع ثانی اقناء بفتح و مد است آن خوشه
بهمزه و الف مرکب از آن اسم اشاره بمعنی و آن خوشه و فارسیست عرجون
بضم عین سعفص و سکون راء قرشت و ضم جیم و واو و نون هر دو بمعنی
کتاب نیز هر دو عربیست بمعنی چوب آن خوشه یعنی چوب خوشه خرما جمع
اول عراجین بفتح و جمع ثانی اهن بفتحتین است و آن خوشه نیز مرکب
و فارسیست نخیل بفتح نون و کسر خاء و نخله و باء حطی و لام در وزن نخل
نیز و لینه بکسر لام و یاء حطی و نون و تاء هر دو عربیست بمعنی خرمابن یعنی درخت
خرما اما مذکور نیز مستعمل و جمع لینه لین بکسر و جمع جمعش لیان
بکسر است سلاء بضم سین سعفص و شده لام و الف ممدوده عربیست بمعنی
بیخ خرما یعنی خار درخت خرما که خراش بمعنی خرما زدش بجهت
آلوده شدن دست بشستن و همزه و اصلش سلاء و قصرش از جهت
وزن شعر است اصل جنین هست و ولد بچه و فصل و نجل زاد
آمده گذشت از سی ده کهل شبیبه هست بی ایت
شرح جنین بفتح جیم و کسر نون و یاء حطی و نون و ولد بفتح واو و لام و سکون
لام و دال بمعنی بچه در وزن فضل و نسل نیز هر پنج عربیست بمعنی بچه اول
بچه را گویند که در شکم باشد جمعش اجنّه بفتح اول و کسر ثالث و
حاجنن بفتح اول و فتح ثالث و آن صفه از جنّ بفتح و شده از باب

نفر معنی پرورده شده است ثانی بچه زاییده شده را گویند دان واحد و جمع آن
مستعمل و گاهی جمع آورده می شود بر اولاد بفتح و ولدة و والدة بکسر و ولد
دان صفت از ولاد و ولادة بکسر و مولد بر وزن مجلس از باب ضرب
معنی زادن است نسل بفتح نون و سکون سین سعفص و لام و نسله بر وزن
سفینه نیز و نجل بفتح نون و سکون جیم و لام هر سه عربیست معنی زاد
یعنی فرزند جمع اوّل انسال بفتح و جمع ثانی انجال بضم و هر سه صفت
از نسل و نجل بفتح از باب نصر یعنی زادن است زاد بزای و دال منقوطه
فارسیست کهل بفتح کاف و سکون ها و لام عربیست معنی مردی که
سنّش از سی و چهار سال گذشته باشد تا پنجاه و کهال باطلاق
مرد پیر همین کهلون بفتح اول و ضم ثالث و کهول و کهلان
بضم و کهال بکسر و کهل بر وزن رکع است و مؤنثش کهلة و جمعش
کهلات بسکون و فتح ها است شیبه بفتح شین قرشت و کسر با
ابجد و یا حطی و بامد و تا مصدریه و شباب بفتح نیز عربیّا و مصدر باب
ضرب است معنی برنا ان یعنی جوان و زاییده شدن کودک برنا
بفتح با منقوطه فارسی و یاء ان صفتی یعنی حاصل مصدر است
اهل سنام و کثرة و جبلة چون عربیّه نام کوهان دان   فعلت
شد چوان مردی لصاحب تن عیب بتیاله شرح سنام
بفتح سین سعفص و تخفیف نون و الف و میم و کثره بفتح و کسر کاف و سکون
ثا و قرشت و را قرشت و بروزن فرس و کثره بفتح نیز و جبله بفتح

بفتح و ضم

و سکون با ابجد و لام و تا و جبلة بفتح عین سعفص و کسر را قرشت و یا
حطی و کاف و تا هر سه عربیست معنی کوهان شتر کثر کوهان
لبه دبا فی مطلق کوهان را گویند جمع اول اسنمه بفتح الف و کسر نون
و جمع عربیکه عرات بضمتین فتوة بضم فا و ضم تا قرشت و سه
واو و تا مصدریه عربیّا و اسم مصدر باب نفص و تفاعل است معنی جوانمردی ی
یعنی کرم و بخشش کردن تعبارت بفتح و کسر با ابجد و تخفیف صاد سعفص
و را قرشت و تا مصدریه و مصدر بفتحتین نیز عربیّا و مصدر باب حسن
و علم است معنی بینایی چشم و بینایی دل شدن و با بینایی مغنیه
معنی حاصل مصدر است اهل القطعة من السادسة التعلیق حجا
المضارع المثمن الاخرب المحذوف و شرح یعنی قطعه سی و ششم در بحر
مضارع مثمن اخرب محذوف دان بحریست که هر مصراعش از تقطیع
مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن حاصل شود چنانکه ناظم شعر گفته
اهل از منشکی نمد قم رزده و صحیح قلب خواهد زبیل تو دل
ان شکوه مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن بحر مضارع آمد این بحر
وفی المعیبة این بحر از فرع مضارع است چه اصلش در فارسی هر مصراع
دو مفاعیلن فاعلاتن است دو دم تعبیه این بحر مضارع مثمن اخرب
محذوف است و مضارع سنی ساختسته وارد دوست و جزو این
بحر شا ساخته دارد بحر مفرح دو در استعمال رکن دو دم مرکب برد
مفعول چه اصل بحر مفرح مستفعلن مفعولات است دو بار رکن دوم

که درین فاعلاتن دو در بحر منسرح مفتعلان متمم است هرکه مشکل است
بروند متفرق که در اول فاعلن و در ثانی لان است لهذا مرفوعش نامیده اند
و چون هر تنبش از ارکان ثمانیه فاصل شد لهذا مشعثش نامیده اند و چون
در صدر و ابتدا و حشو ثالث و سابع خرم که حذف میم مفاعیلن است باکف
که حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع و مثل مفعول که هم وزن آنست نقل
شده لهذا اخربش نامیده اند چه خرب نزد عروضیان اجتماع خرم والکف است
در یک رکن و چون از عروض و ضرب لفظ که سبب خفیف ساقط و فاعلا
بفاعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف
نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است
از سیل مفعول شفرو محذ مفاعیلن فاعلاتن نشکرد مفعول وان فک
فاعلن و درین قطعه شش بیت اصل و یک بیت ملحق است اصل
از سیل و شفرو محذ انشکرد وان فک بولاد انیث جندش د
اسکاف کفشگر شرح از سیل بکسر همزه و سکون زای و کسر میم و یای ع
حطی و لام و شفره بفتح و ضم و شین قرشت و سکون فا و راء قرشت و تاء
و محذا بکسر میم و سکون حاء حطی و ذال منقوطه و الف مقصوره منقلبه از واو
هر سه عربیست بمعنی نشکرده یعنی شفره خفقاف و صحاف و سراج
داشتالهم جمع اول ازاسیل بفتح و جمع ثانی شفار بکسر و جمع ثالث
محاذی بفتح وان اسم الت از حذو بفتح و حذا بکسر و مد از باب نصر
بمعنی بریدن و برابر کردن نشکرده بکسر لفظه و سکون شین با نقطه و کرد

عجمی و سکون راء بی نقطه و دال با نقطه فارسیت ذکر بفتح ذال منقوطه و فتح
کاف و راء قرشت بر وزن ابتر عربیست بمعنی پولاده مصنوع معین مطلقا
مطلقا پولاد بضم با عجمی و واو و لام و دال بی نقطه فارسی و معربش فولاد
بذال منقوطه است انیث بفتح همزه و کسر نون بی یا حطی و ثاء منقوطه عربیست
بمعنی ضد ذکر یعنی نرم آهن و ضدش مرکب از ضد عربیست بمعنی مخالف
و از حرف شین ساکن فارسی ضمیر غایب را جمع مذکر و معنی آنست
اسکاف بکسر همزه و سکون سین سعفص و کاف و فاء و راء اسکف بفتح همزه و فتح
کاف و اسکرف بضم همزه و ضم کاف بر وزن شدا و سکیف بر وزن صغیر
نیز هر چهار عربیست بمعنی کفشگر یعنی کفش دوز کفشگر مرکب از کفش
و از گر بفتح کاف عجمی بمعنی دوزنده و فارسی است باسقاط واو عطف از
آن و از جهت قدر شعریست اصل خفش به خاکست و در حس عجمی
هلک کاسمی ها قسمتی و قفش کفش و نمنا چون سنا حنب
شرح خنزیر بکسر خاء منقوطه و سکون نون و کسر زای و یا حطی و راء
قرشت عربیست بمعنی خوک و جمعش خنازیر بفتح است خوک بکاف
عجمی فارسیست رجس بکسر راء قرشت و سکون جیم و سین سعفص بر وزن
فرس و کتف و قذر بفتح قاف و سکون و فتح ذال منقوطه و راء قرشت
بر وزن فرس نیز هر سه عربیست بمعنی چیز نجس یعنی پلید و ناپاک
صفت است رجس مشبهه از رجس بکسر از باب ۴ م و قذر مشبهه
از قذر بفتحتین از باب عم و نصر و قذاره بفتح و ضم از باب حسن

قرشت

معنی بلند شدن و نحس بفتح نون و فتح سکون و کسره و فتح جیم در وزن شل
نیز عربی و فعلش از باب علم و حسن مستعمل است بنا بر شهرت تغییر یافته
شده بُلُب بضم با و سکون لام و باء ابجد عربیست بمعنی کاسموی یعنی
سری حرکت کاسری بکاف و سین بنقطه مرکب از کاس بمعنی
حرکت و از سری فارسیست قسخان بفتح تاء و سکون سین سعفص و
خاء تخذ و الف و نون و قسخن بفتح تاء و سکون سین و فتح خاء و قسخاین
بفتح تاء و سکون سین و کسره خاء و یاء حطی نیز و قفش بفتح قاف و سکون
فاء و شین قرشت ستّه اول عربیست بمعنی چکیده جیست ثالث خین بفتح و
ثالث معرب کفش فارسیست پس تغییر قسخان نیز بکفش مجاز و تبدیل بعض
از شراح تغییر از انتبر فهم باقت شه ناشی از عدم استقصاست ثنا
بفتح نون و فتح تاء تخذ و الف مقصوره منقلبه از واو و ثناء بفتح نون
و فتح باء ابجد و همزه هر دو عربیست اول مصدر باب افعال بمعنی خبر دادن
و جمعش انباء بفتح همزه است و خبر بفتح خاء تخذ و فتح باء ابجد و راء
قرشت نیز عربی و اسم مصدر باب افعال و جمعش اخبار بفتح است
و جمع جمعش اخابیر بفتح است بنا بر شهرت تغییر یافته شده اصل
شکل سهت و فرج و حوان کین اندرون آن ۞ سهیل دها
نش و قصبلس و ذئب و ایر نو شرح شکر بفتح و کسره شین قرشت
و سکون کاف و راء قرشت و فرج بفتح فاء و سکون راء قرشت و جیم
و حر بکسره حاء حطی و تخفیف راء قرشت و فرف حاء حطی و جره

بکسره حاء حطی و تخفیف راء قرشت و فرف حاء حطی و حره بکسره حاء حطی
و تخفیف راء قرشت و تاء مدوره و معوضه از حاء حطی نیز هر سه عربیست
بمعنی آن یعنی عورت اول و ثالث عورت زن و ثانی عورت
مرد و زن را گویند مطلق جمع فرج فروج بضم و جمع حر احراح بفتح و
حرون بکسره فارسیست ابن همزه و الف فارسیست و در ۳ اشاره بغور
منفصل است کین بفتح کاف و سکون یاء و نون عربیست بمعنی گوشت
اندرون فرج زن جمعش کیون بضم و ضرف گوشت از جهت
زن شعر و ان اشاره بفرج است مجبل بفتح میم و سکون هاء
و کسره باء ابجد و لام عربیست بمعنی دهان بچه دهان یعنی آن یا سلک
ذکر از آن یا مکان بچه از آن پس حذف مرجع ضمیر غائب که یعنی
ساکن است از جهت ضرورت شعریست قصبلس بفتح قاف و سکون
صاد و فتح باء ابجد و کسره لام و سین سعفص و ذئب بضم و شد باء ابجد دایر
بفتح همزه و سکون یاء حطی و راء قرشت و ذکر بفتح ذال تخذ و فتح کاف
و راء قرشت و عوف بفتح عین سعفص و واو و فاء و قضیب بفتح
قاف و کسره ضاد ضظغ و یاء حطی و باء ابجد نیز هر شش عربیست بمعنی
زینه آلت تناسل ذکر یعنی آلت یا آلت انسان و دیگر
مطلق آلت را گویند جمع ذئب اذئب بفتح اول و ضم ثالث و تخذ اذکار
و از باب بفتح در زینه قضبات و جمع ایر ایور بضم و ایار بهمزه
و الف و ایر همزه و الف و فتح یاء و جمع ذکر ذکوره بر وزن عنبه و

نفخ

و مذاکیر بفتح است نر بفتح نون و را بی نقطه فارسیست اصل خصیه خایه
عانه زهار است و شرناف تا ثغره مغاک سینه و تا عنباج
تا و سین خصیه بعربی ذکر عانه تحته سکون صاد سعفص و با حطی و تا
خصی بضم ذکر و عانه بی دق تا نیز عربیست یعنی عانه نشینه رس خصیان
و خصیان جمع خصی بضم و فصل عربیست عانه بعین سعفص و نون
و تا تانیث عربیست یعنی زهار پس تعریف به زهار مجازیست شرح بفتح
سین سعفص و شین را قرشت و تا عربیست یعنی ناف همچنین سرر
روزن رطب و سرات بضم سین و تشدید راست ثغره بضم تا تحته
و سکون عین منقطع و را قرشت و تا عربیست یعنی مغاک سینه یعنی
گردی بالای سینه میان دو جنبر گردنست مغاک بفتح میم و تخفیف
غین بانقطه و کاف فارسیست و تا عنه بفتح را قرشت و تشدید
میم و عین سعفص و تا عربیست یعنی آن سر یعنی تارک سر
و آن بلندی میش سرست که در حین طفولیت نرم و متحرکست
تارک بتا دو نقطه در بالا و را بی نقطه مخفف تارک و فارسیست
کابوس و آن سکاچه و ضاغوط و بیدلان جاثوم هم مندد و
هستاک بود و در ح کابوس بکاف و ضم با ابجد و سین سعفص
و ضاغوط بضاد منقطع و حا حطی و بیدلان بکسر لبنه و یا حطی و حرکات
دال ابجد و لام و الف و نون زائده و بفتح نون و سکون با و ضم
دال و بیدل بکسره و فتح نون و سکون یا و ضم دال نیز و جاثوم بجیم و ضم

تا تحته و میم و جیم بروزن غرام نیز هرسه عربیست یعنی سکاچه
یعنی بختک و آن چیزیست که بر خفته و در شب بر سر آدمی که مفقود میشود
بسبب آن حرکت اطبا گویند که منعدم سرع است سکاچه بضم سین بی
نقطه و تخفیف کاف و فتح جیم عجمی فارسیست منتد بضم میم و فتح
نون و تشدید دال ابجد و دال و هستاک بفتح ها و شد تا قرشت و کاف
هر دو عربیست اول یعنی پرده دریدن ظاهر کننده عیوب مردم در رسوا کند
و پس هر دو به پرده در از حیث وزن شعر است اول صیغه از شدید از باب
تفعیل و ثانی مبالغه ناگفت اسم فاعل از هتک بفتح از باب ضرب
یعنی پرده دریدن و عیوب کسی را ظاهر کردن است پرده در بباء عجمی
مرکب از پرده و در از بفتح دال بی نقطه و فارسیست اصل منهاج و
منهج و جدد و قصد راه راست، لدد و شریعت و شطن و
سود دا انجی منهاج بکسر و سکون نون و فتح ها و جیم و منهج بفتح میم
و سکون نون و فتح ها و جیم و منهج بفتح نون و سکون ها و جیم نیز و
جدد بفتح جیم و فتح دال ابجد و دال دیگر و قصد بفتح قاف و سکون صاد
و جیم نیز و جدد بفتح جیم و فتح دال ابجد و دال دیگر و قصد بفتح
قاف و سکون صاد سعفص و دال ابجد هر سه عربیست یعنی راه راست
جمع اول مناهیج و جمع ثانی مناهج است و قصد مصدر باب ضرب بمعنی
سبب آهنگ کردن نیز آمده و گذشت در فصل سیم از قطعه هفتم ورد
بکسر واو و سکون را قرشت و دال ابجد و شریعه بفتح شین قرشت

دکسر راء قرشت و با حطی و با و عین سعفص و تا عطن بفتح عین
سعفص و فتح طاء حطی و لبنی و معطن بفتح میم و کسر عین سعفص
و کسر طاء ابزر و مورد بفتح میم و سکون واو و کسر راء قرشت و دال ابجد هر هیچ
عربیست یعنی آبخور یعنی جایی که از کنار نهر و استخر در دو خانه مردمان و
جانوران که از آنجا آب بخورند و رود شریعه و مورد آبخور مردمان و عطن
جانوران و عطن و معطن آبخور شتر و گوسفند را گویند جمع ورد
اوراد بفتح و جمع مورد موارد بفتح و جمع عطن اعطان بفتح و جمع معطن
معاطن بفتح است آبخور بهمزه و الف و کسر باء یکنقطه و فتح خاء بنقطه
و واو و سعد له و راء بی‌نقطه فارسیست اصل ذ ق ضبط و نحی شک
جم قریبه عصام زند تا سن شک که نه باشد و صرام جرم کرنج
زق بکسر زای و شد قاف عربست یعنی خیک آب یا مطلق خیک
جمعش ازقاق بفتح و زقاق بکسر زای و تخفیف قاف و زقان بضم
زای و شد قاف است نحی بکسر و فتح لنه و سکون حاء حطی و یاء حطی و
هر بوزن حمل نیز و قربه بکسر قاف و سکون راء قرشت و یتیم عربست
یعنی چرم کریعنی چرم سازدان سابقه صارم از صرم بفتح از باب
ضرب یعنی بریدن و قطع کردنست جرم بفتح جیم عجمی فارسی و مرکب
از چرم واژ گر بمعنی سازنده است و با واجه هر دو عربست بمعنی مشک یعنی
خیک اول مطلق خیک یا خیک روغن را گویند جمعش انحاء
بفتح سوندست و نحی بر وزن حمل و نحاء بکسر و مرست و ثانی خیک

شیر دار را گویند جمعش قربان بکسر و کسر تین و فتح اول و کسر ثانی و قرب
بر وزن عنب است مشک بفتح میم و سکون شین با نقطه و کاف عجمی
فارسیست عصام بکسر عین سعفص و تخفیف صاد سعفص و میم و دوکاء
بکسر واو و تخفیف کاف و الف ممدوده سقفیر از یاء و شناق بکسر شین
قرشت و تخفیف نون و قاف نیز بر سر عربیست یعنی بند مشک اول بند را
گویند که خیک را بان از جای بجای حرکت دهند و ثانی و ثالث بند را
گویند که بان سر خیک را بندند شتن بفتح شین قرشت و شد
نون و شتنه با هاء نیز عربیست یعنی مشک کهنه که خیک جمعش شنان
بکسر و صرام بفتح صاد سعفص و شد راء قرشت و میم عربیست معرب چرمگر
یعنی چرم ساز دان سابقه صارم از صرم بفتح از باب ضرب بمعنی
بریدن و قطع کردنست چرم گر بفتح جیم عجمی فارسی و مرکب از چرم
واژگر بمعنی سازنده است اصل القطعه السابعه و الثلثون
فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف المقصور یعنی
سی و هفتم در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور است و ان بحریست
که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل
شود چنانکه ناظم گفته است ای جان ما ز ناوک چشم تو کشته
گشتی دو سینه دل ز دست بلای غم تو در تنش مفعول
فاعلات مفاعیل فاعلات این بحر شد مضارع و سازش
تو دو دو خویش حضه و به نسبت این بحر گذشت در قطعه سی ام و درین

و در این قطعه تشبیب اصل و تشبیب طی است اصل عقرب چه گوی دم سست

وحمه ذهنش این نیش حمه بحسیب و فتحه و همچون کنایه گیش
عقرب بفتح عین سعفص و سکون قاف و راء قرشت و باء ابجد
عربیست بمعنی جانوری که دم دارد و آن سوزنش نیز مستعمل و جمعش عقارب
بفتح و مذکرش عقربان بفتح اول و ضم ثالث و تخفیف و تشدید رابع
و مونثش عقربه بفتح و عقرباء بفتح و در ... کژدم بکاف و سکون زای
عجمی فارسیست و ترکیب از کژ بمعنی کج از دم است حمه بضم حاء حطی
و تخفیف میم و تاء مدوره موضوعه از یاء باد او عربیست بمعنی زهر عقرب
و مار و غیرهما جمعش حمات بضم و حمی بضم و فتح است و حرف شین ساکن
در زهرش ضمیر غایب راجع بعقرب و بمعنی آن و فارسی دالی فرش از جهت
وزن شعر است ابره بکسر همزه و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء عربیست
بمعنی نیش عقرب و زنبور و غیرهما و بمعنی سوزن نیز آمده و گذشت
در لحن چهارم از قطعه سیم جعبه بفتح جیم و سکون عین سعفص و باء
ابجد و تاء ... و جفیر بفتح جیم و کسر فاء و یاء حطی و راء قرشت و در فتحه
بفتح واو و سکون فاء و صاد و ضطغ و تاء و بکسر کاف و تخفیف
زاء و الف و نون دیگر و تاء هر چهار عربیست بمعنی ترکش یعنی ترکش
اول مطلق ترکش را گویند جمعش جعاف بکسر و ثانی و رابع ترکش
پوستی یا چوبی یا چرمی پوست و ثالث ترکش چرمی را گویند
جمع و فتحه وفاض بکسر است کیش بکسر کاف فارسیست اصل اعصار

اعصار

اعصار کرد باد چو بگشاد گر شمال اصل بالا جنوب ضد و صبا قبی

دبور و مبش شرح اعصار بکسر همزه و سکون عین سعفص و صاد سعفص
و راء قرشت عربیست بمعنی گردباد یعنی بادی از چهار جانب بهم آید دفعه لیته گرد
از زمین مانند عمودی بجانب آسمان نکبا بفتح نون و سکون کاف و باء
ابجد و الف ممدوده عربیست بمعنی اریاح یعنی بادی که بوزد از غیر جانب از
اربعه آتیه جمعش نکب بفتحتین و قصرش از جهت وزن شعر است شمال
بفتح و کسر شین قرشت و تخفیف میم و الف و لام و شمل بفتح شین و سکون
یاء حطی و فتح میم و لام شامل بفتح شین و کسر همزه و فتح میم و لام و شمل
بفتح شین و فتح و سکون میم و لام و شمال بفتح شین و سکون میم و لام و شمال
بفتح شین و سکون میم و فتح همزه و تخفیف و تشدید لام و شمول بروزن
جرهم و شمول بروزن صبور و شمیل بروزن امیر نیز هر یازده عربیست
بمعنی باد بالا یعنی بادی که میوزد از جانب راست کسی که رو بقبله
باشد در بلاد خراسان جمعش شمالات بکسر است و چون بر منصف خراسانی
و قبله بلاد آنجا نیز نزدیک بنقطه مغرب دست راست مستقبل آن بلاد بجانب
قطب شمالیست که بلاد در نفع ... لهذا باد آنجا را باد بالا گفته پس باد شمال
باد جانب قطب شمالی باشد جنوب بفتح جیم و ضم نون و باء ابجد عربیست
بمعنی باد ضد شمال یعنی بادی که میوزد از جانب همان کسی یعنی باد
جانب قطب جنوبی جنوب جمعش جنائب بفتح است و فتحه بکسر ضاد
و قطع و شد دال ابجد نیز عربی و بمعنی مخالف است بنابر شهرت تقریبا

جانب

شما

صبا بفتح صاد سعفص و تخفیف باء ابجد و الف مقصوره عربیست بمعنی باد
پس پشت همان کس یعنی باد و جانب نقطه مشرق اعتدال تمثنیه اش صبوان
و صبیان بفتحتین و جمعش صبوات بفتحتین و اصباء بفتح و مد است و دبور
بفتح دال ابجد و ضم باء ابجد و راء قرشت عربیست یعنی باد پیش یعنی
بادی که بسوزد از پیش روی همان کس یعنی باد جانب نقطه اعتدال

سحرب

حال حرمت و صداع و فواد و کبد و هست و درد سر و دل و جگر

جرح

قرح دبیر شرح حرم بضم حاء حطی و شد میم و الف مقصوره منقلبه از یاء
عربیست معنی تب و جمعش حمیات بضم حاء و شد میم مفتوحه است صداع بضم
صاد سعفص و دال ابجد و عین سعفص و فواد بضم فاء و تخفیف همزه
و الف و دال ابجد و قلاب بضم قاف و تخفیف لام و باء ابجد و ذمان
بضم راء قرشت و شد میم و الف و نون نیز و کبد بضم کاف و تخفیف باء
ابجد و دال ابجد لف و نشر مرتب است و صداع عربیست معنی درد سر
و فواد و قلاب و رمان هر سه عربیست معنی دل و کبد عربیست معنی درد جگر
و انکه بعضی از شراح فواد را معنی درد دل گفته اند از عدم استفصاست
و فواد معنی اصل دل نیز آمده و گذشت در اصل چهارم از قطعه هشتم و
جرح بضم جیم و سکون راء قرشت و حاء حطی و قرح بفتح و ضم
قاف و سکون راء قرشت و حاء حطی هر دو عربیست معنی ریش یعنی زخم
اول بر دل و ثانی زخم دل و ما نند از اگر بینه که از بدن بیرون دیگر
از آن آید جمع جرح جروح بضم و اجراح بفتح و جمع قرح قروح

بضم است ریش بکسر راء قرشت بنقطه و یاء مجهول و شین بانقطه فارسیست ملحق
ظهر است پشت و بطن شکم فرج بوستین اصل البه نعامه دنبه شتر
مرغ نعجه میش شرح ظهر بفتح طاء ضطغ و سکون هاء و راء قرشت
عربیست معنی پشت و ان مذکر مستعمل و جمعش اظهر بفتح اول و ضم
ثالث و ظهور و ظهران بضم است بطن بفتح باء ابجد و سکون طاء حطی
و نون عربیست معنی شکم و ان مذکر مستعمل جمعش ابطن بفتح اول و ضم
ثالث و بطون و بطنان بضم است بطن بفتح باء ابجد و بطون و بطان
بضم است فرو بفتح فاء و سکون راء قرشت و واو عربیست
معنی پوستین جمعش فراء بکسر و مد است البه بفتح همزه و سکون
لام و فتح یاء حطی و تاء و نعامه بفتح نون و تخفیف عین سعفص
و فتح میم و تاء و حذف الف و نشر مرتب است البه عربیست معنی
دنبه گوسفند و لیکن گوشت سرین انسان جمعش الیات
بفتح دال و یاء بفتح و قصر است نعامه عربیست معنی شتر مرغ و ان
مذکر نیز مستعمل و اسم جنس نعام بفتح است نعجه بفتح نون و سکون
عین سعفص و جیم و تاء و ضائنه بضاد ضطغ و کسر همزه و فتح نون
و تاء تانیث نیز عربیست معنی میش ماده یعنی گوسفند ماده جمع
اول نعاج بکسر و نعجات بفتحات است و جمع ثانی ضوائن بفتح و
مذکرش ضائن بکسر و جمعش ضان بفتح و بفتحتین و ضئین بر وزن
امیر است و نعجه معنی ماده گاو صحرائی نیز آمده و گذشت

در ملحق سیم از قطعه بیت هشتم ملحق مسرد دردفش وزرغب
کیمخت وصوم حجم ها باشد عرا سرنشیم وچون شرط وان
سرینش سرد بکسر میم وسکون سین سعفص وفتح راء قرشت
ودال ابجد عربیست یعنی دردفش جمعش مساود بفتح است وان
اسم آلت از سرد بفتح از باب نصر یعنی سوراخ کردنست در
دردفش یعنی سوراخ کردنست دردفش بکسر دال بنقطه وفتح
راء وسکون فاء وشین بانقطه فارسیست زرغب بفتح زای
وسکون رای قرشت وفتح غین ضطظع وباء ابجد عربیست یعنی
کیمخت یعنی ساغری وکیمخت بکسر کاف ویاء حطی وفتح میم وسکون
خاء تخذ وتاء قرشت نیز عربیست عنا بشهرت تفصیب ان
شدك صرم بفتح صاد سعفص وسکون راء قرشت ومیم معرب چرم
فارسیست غرا بفتح وکسر غین ضطظع وتخفیف راء قرشت والف
ممدوده منقوله از واو عربیست یعنی سرشیم اهل توط بفتح تاء تخذ
وسکون راء قرشت وطاء حطی وثنی طسه بکسر تا وسکون راء وکسر
طاء حطی وفتح همزه وتاء نیز عربیست یعنی یعنی سرشیش که صحافان
وخفافان بکار برند سریش بکسر سین بنقطه ویاء مجهول وشین
بانقطه فارسی وسریش شریش بفتح شین قرشت ویاء حطی و
سین سعفص وجمعش شرایس بکسر است ملحق انجل فراخ چشم
چو اکحل سیاه پلک اشهل تو میش چشم شمر چون قرابه خویش

شرح

شرح انجل بفتح همزه وسکون نون وفتح جیم ولام عربیست یعنی شخص
فراخ چشم جمعش نجل ونجال بکسر است وچشم فراخ را نجلاء بفتح
ومد گویند وان صفت از نجل بفتحتین از باب علم یعنی فراخ چشم
شد نسبت اکحل بفتح همزه وسکون کاف وفتح حاء حطی ولام عربیست
یعنی مرد سیاه پلک یعنی مردی که منابت دجاهای رویدن
موهای پلکش سیاه باشد عرض باشد جمعش کحل بضم ومؤنثش کحلاء بفتح
ومد است وچشم کذا را کحیل بر وزن امیر گویند وان صفت از کحل
بفتحتین از باب علم یعنی سیاه پلک شدن خلقی یا از سرمه سیت
پلک بکسر پاء عجمی وسکون لام فارسیست اشهل بفتح همزه وسکون
شین قرشت وفتح هاء ولام عربیست یعنی شخص میش چشم
یعنی شخصی که سیاهی چشمش مایل بسرخی باشد جمعش اشهل
بضم است وچشم کذا را شهلاء بفتح ومد گویند وان صفت از شهله
بفتحتین وشهله بضم از باب علم یعنی میش چشم شد نسبت قرابه
بفتح قاف وتخفیف راء قرشت وفتح الف وباء ابجد وتاء وقریب بروزن
امیر نیز عربیست یعنی خویشان وهمه جمع اول اقربا بفتح ومد اقارب بفتح
دوم ثانی واحد جمع مساوی ومؤنثش قریبه است ملحق

القطعة الثامنة والثلثون فی رمل المثمن المحذوف

شرح یعنی قطعه سی وهشتم در بحر رمل مثمن محذوف است
وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن ویک فاعلن

حاصل نبود چنانکه ناظم گفته ای که ز دست صف زده خوبان حور ان
منظومه همچو انجمن بسته کرده تا آن دایره فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلن هست این بحر رمل بو خوان دعوت و شجر
دوده نسبه این بحر گذشت در قطعه تجنیس و در این قطعه شش بیت اصل
و چهار بیت ملحق است اصل شمع سوم و زلیف دهم ج ناسره جید
سره ناشادن و خشف و غزالست و رشا آهو بره

شرح شمع بفتح شین قرشت و سکون میم و عین سعفص عربیه شر کدات
بمعنی جنس موم واحدش شمعه و جمعش شمعه و شموع بضم سین و موم
نیز عربیست ولیکن بنابر شهرت تفسیر آن شده زلیف بفتح زای و سکون
یای حطی و فاء و در الف بکسر همزه نیز و بهرج بفتح باء ابجد و سکون
هاء و فتح راء قرشت و جیم اول و ثانی عربیا و ثالث معرب بهره
فارسیست بمعنی ناسره بمعنی سیم و زر بد و ناروا جمع زلیف زیاف بکسر
زای و فاء بفتح سیم داول و ثانی صفت از زیف بفتح در لغات
بفتحتین ازباب ضرب بمعنی ناروا شدن سیم و زر است ناسره بفتح
سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه فارسی مرکب از نا حرف نفی
و از سره بمعنی سیم و زر خوب و رایج است جید بفتح جیم و شدیاء
حطی و دال ابجد عربیست بمعنی سره یعنی مطلق چیز خوب جمعش
جیاد و جیادات بکسر است و جیاد بفتح است و آن صفت از جوده
بضم و فتح ازباب نصر بمعنی نیک شدن است سره بفتح سین بی نقطه

و فتح راء بی نقطه و هاء فارسی مشترک است میان اینجا و معنی مذکور
قبل بداشادون بشین قرشت و کسر دال ابجد و خشف بحرکات
خاء معجمه و سکون شین قرشت و فاء و غزال بفتح غین ضطغ و تخفیف
زای و لام و رشا بفتح راء قرشت و فتح شین قرشت و همزه هر چهار
عربیست بمعنی آهو بره اول مطلق آهو بره و ثانی آهو بره بزرگ شاخ
دار از شیر جیب باز شده را گویند جمعش شوادن بفتح و ان صفت از شدون
بضم ازباب نصر بمعنی جیب باز شدن آهو بره است از اکراد ثانی
آهو بره نو زاد با نو براه افتاده را گویند جمعش خشفه بروزن قرده و
نیز خشف خشفه بحرکات خاء و سکون شین است و ثالث مطلق آهو بره
یا آهو بره یا آهو بره نوبراه افتاده را گویند جمعش غزله و غزلان و رابع
آهو بره بزرگ یا مادر رونده را گویند جمعش ارشاء بفتح و مد و تفسیر
مجموع مطلق آهو بره از جهت ضرورت شعریست آهو بره بهمزه و الف
و فتح باء و کاف نقطه و تخفیف راء بی نقطه فارسی مرکب از آهو
و از بره است اصل ثقبه سود آمد است و منجل و کمین و دهم م
کرده بو هم گلستان ماشه است و گلوب این و منشار داده

شرح ثقبه بضم ثاء و تخفیف و سکون قاف و باء ابجد و تاء
عربیست بمعنی سوراخ تنها مطلقا یعنی سوراخ که عقبش باز
باشد جمعش ثقب بروزن قفل و رطب است و آن صفت از ثقب
بفتح ازباب نصر بمعنی سوراخ کردنست منجل بکسر میم و سکون نون

نون و فتح جیم و لام عربیست بمعنی داس یعنی دندانه که بان محصول را درودند
جمعش مناجل بفتح وان اسم آلت نجل بفتح از باب نصر بمعنی درودنست
داس بدال بی‌نقطه و سین بی‌نقطه فارسیست بیرم بفتح با ء ابجد و سکون
یا ء حطی و فتح را ء قرشت و میم عربیست بمعنی کردبر یعنی عمود آهنی که
بان دیوار و زمین را کنند و جرم و درهای ضخیم را گرنه بمثقب از آن
گذرد و باز در نجارگر از اره دو سر تیز گونیه گرده بر کبر کاف عجمی و سکون را ء
بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و ضم با ء بی‌نقطه و را ء بی‌نقطه فارسیست کلبتان بفتح
کاف و سکون لام و فتح با ء ابجد و تخفیف تا ء قرشت و نون عربیست
بمعنی ماشه یعنی انبر بزرگی که آهنگران بان آهن گرم را از کوره بیرون
دو کلاکان و دندان بیرون آرند ماشه بشین بی‌نقطه دا خفاء ها ء
فارسیست کلّوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه و با ء ابجد و کلاب بفتح
کاف و تشدید لام و با ء ابجد نیز عربیست بمعنی انبر سرکجی که خبازان و طباخان
بان از تنور دیگدان و گوشت را برآورند نیز و سداف و بمعنی مهماز
یعنی آهنی که روا پیشان بر مکه بندند نزد فرهنگ آبادی و حوری جمعش
کلالیب بفتح است منشار بکسر میم و سکون نون و شین قرشت و را ء
قرشت عربیست بمعنی اره جمعش مناشیر بفتح است و ان اسم آلت
از نشر بفتح و سکون شین از باب نصر بمعنی بریدنست اره بفتح همزه و
تخفیف و تشدید را ء بی‌نقطه دا خفاء ها ء فارسیست اصل شنج و
فالی و دیفن هم و هرم بیرست زال اخبث بون شهرنه

مهماز بکسر میم و سکون ها ء و میم دیگر
و زای و در زدن مقعد نیز
عربیست و جمعش مهامیز
و مهامیز
بفتح است

حوزه و دردمیس و شمشیر و سنج شنج بفتح شین قرشت و سکون
یا ء حطی و فا ء شخده و شیخزن بضم خا ء نیز و فان بفا و کسر نون و با
حطی و نیفن بفتح با ء حطی و فا ء و نون و هم بکسر ها ء و تشدید میم و همه
با تا ء نیز و هرم بفتح ها ء و کسر را ء قرشت و میم عربیست بمعنی مردیه
شیخ مطلقا مردیه بازنچه که با خر عمر با شنا دست ل را گونیه جمعش
شیوخ بضم و کسر و اشیاخ بفتح و شیخه بکسر شین و فتح یا ء و شیخه بکسر
شین و سکون یا ء و شیخان بکسر و شیخه بفتح میم و کسر شین و سکون
یا ء و مشیوخا بفتح و تشدید مشیخا ء بی واو و مشیخ بفتح میم و کسر یا ء
و مؤنثش شیخه است و گذشت در اصل دوم از قطعه نهم پس مکرر
باشد فالی و نیفن و هم و همه مرد بسیار پیر را گونیه معرب فالن
فانیه و جمع هم و همه اهام بفتح و مؤنثش الی و جمعش همات
بکسر و همایم بفتح ها ء و کسر هرمه است هرم مرد بسیار پیر را گونید
جمعش اهرون بفتح ها ء و کسر را ء و هرمی بفتح و مؤنثش هرمه
و جمعش هرمات و هرمی بفتح و فصل است خرزون بفتح خا ء
حطی و سکون با ء حطی و فتح زا ی و ضم با ء ابجد و نون و شطله
بفتح شین قرشت و سکون ها ء و دلام و تا ء تانیث و عجوز
بفتح عین سعفص و ضم جیم و زا ی و دردبیس بفتح ها ء دو
دال ابجد و سکون و سکون را ء قرشت و کسر با ء ابجد و با ء
حطی و سین سعفص و شهبر بفتح شین قرشت و سکون ها ء

وفتح باء ابجد وراء قرشت وشهره بفتح شین وفتح وسکون هاء وفتح راء
ابجد وراء قرشت وتاء ثاتیث نیز بهر صفت عربیت بمعنی زال یعنی
زن پیر عجوزه بردن تا مستعمل وجمعش عجز بضمتین وعجاز بفتح عین و
دکسر همزه واسقاط حرف از آن واز شهله از جهت وزن شعر بست زال
برای فارسیت اصل علو بالا سفل بستی ذیل دامن قصر کوشک
جذم وبنیان واساس اصل بست شرف کنگره علو بحرکات عین
سعفص وسکون لام وتخفیف واو ملاوه بفتح عین وتخفیف لام نیز هر سه
عربیت بمعنی بالا جز آن دان صفت از علو بفتحتین وشد واو از باب
نصر بمعنی بلند شده است سفل بضم وکسر سین سعفص وسکون فاء ولام
وسفول وسفاله بضم وسفله بکسر وسفال بفتح نیز مصادر باب حسن
وعلم ونصر بمعنی پستی وودون شدن ذیل بفتح ذال ثخذ وسکون یاء حطی
ولام عربیت بمعنی دامن یعنی آخر هر چیزی جمعش اذیال واذیل وذیول
بضم است ومعنی دامن جامه نیز آمده وگذشت در اصل اول از قطعه
چهارم قصر وسکون صاد سعفص وراء قرشت عربیت بمعنی کوشک
یعنی خانه یا خانه از سنگ جمعش قصور بضم است شرم بکسر وجذم
جیم وسکون ذال ثخذ ومیم وبنیان بضم باء ابجد وسکون نون دیاء
حطی ونون واساس بفتح همزه وتخفیف سین سعفص وسین
دیگر واس بفتح همزه وفتح سین اول واس بحرکات همزه وشد
سین نیز هر پنج عربیت بمعنی اصل چیزی بمعنی بنیاد هر چیزی

جمع جذم اجذام بفتح وجذوم بضم وجمع اس اساس بکسرست واصل بصاد
سعفص نیز عربی وجمعش اصول بضم واصل بهمزه والف وضم صاد
وفعلش از باب حسن مستعمل است نظر بشهرت تفسیر آن شده و
گذشت در اصل هشتم از قطعه سیم دیگر نشانه زیرا که در اینجا تفسیر
اساس واقع شده است شرف بفتحتین قرشت وسکون راء قرشت
وفاء عربیت بمعنی کنگره یعنی فرجمعش شرف بروزن رطب است کنگره
بضم کاف عربی وسکون وضم کاف عجمی وتخفیف راء منقوطه واخفای
راء فارسیت اصل مقدم العین ست اماق برق وموق و
اق ماق کنج چشم ومؤخرش دنبال وهادل مسجره شرح
مقدم العین بضم میم وسکون قاف وکسر دال ابجد ومیم وفتح عین سعفص
ویاء حطی ونون ومقدم العین بضم میم وفتح قاف وشد دال
سعفوص ومیم نیز وماق بکسر قاف ویاء حطی وموق بضم میم وسکون
واو وقاف وماق بفتح میم وسکون همزه وقاف وماق بروزن مال
ومؤق بضم وسکون واو وکسر قاف وهمزه ومآق بروزن ماوی وامق
بفتح همزه وسکون میم وقاف ومقیه بضم میم وسکون قاف ویاء
حطی وتاء ثانیت نیز هر ده از عربیت بمعنی کنج چشم از
طرف بینی جمع اول مقادیم وجمع اق آماق بهمزه والف وماق
بفتح همزه وسکون میم وهمزه والف ومواق بفتح میم وتخفیف
واو وماق بفتح میم وهمزه والف است مؤخر بضم میم وسکون همزه

وکسر خاء و فتح راء و تاء مثناة داخره بفتح همزه و کسر فاء و فتح راء و تاء مثناة
نیز عربست بمعنی دنبال چشم از طرف گوش و اسقاط ضمیر غایب راجع
بچشم که حرف شین ساکن است منظور نه دنبال از جهت ضرورت شعرست
هازل بهاء و کسر زای و لام عربست بمعنی مرد مسخره یعنی بیهوده گو
جمعش هازلون و مؤنثش هازله و جمعش هازلاتست و این صفت
از هزل بفتح از باب ضرب و علم بمعنی بیهوده گفتن است و مسخره کردن

ربعه نیز عربست خار شهرت تعبیر از آن شده اصل جی ذکونه دلون
بادام است و غنچه خایه دیو   چون سرطان است پالوده

مسمن پیه و شنجرف جوز بفتح جیم و سکون واو و زای معرب گوز فارسیست
بمعنی گردکان جمعش جوزات بفتح است گوز بفتح کاف عجمی و سکون
واو و زای فارسیست لوز بفتح لام و سکون واو و زای عربست بمعنی
بادام واحدش لوزه است غنچه بضم غین سعفص و شد
جیم و تاء عربست بمعنی خایه ریز یعنی فاکهنه باکوکه جمعش غنج بروزن
رطب است خایه ریز هیچ بانقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و کسر راء
بنقطه و یاء دو نقطه در پایین و زای فارسیست سرطان بکسر سین
سعفص و کسر راء قرشت و سکون طاء حطی و راء و دیگر طاء دیگر
و سرطان بفتحتین و سرطا بروزن زبر نیز عربست بمعنی پالوده پالوده
بباء عجمی و فتح لام و واو معروف و فتح دال منقوطه و اقصای های
فارسیست و سترش فالوذج بفاء و ذال منقوطه است تن بنم بهم

و فتح سین سعفص و شد میم و نون عربست بمعنی پرورده یعنی حیوانی
که در پروار بعنی جای خنک بسته چاق و فربه شده باشد پرورده بفتح
باء عجمی و سکون راء منقوطه و فتح واو و تخفیف راء منقوطه و هاء نسبت
فارسی و مرکب از پر و در مخفف پروار بمعنی جای خنک و از ها ی .

نسبت است مجمع هست منظر روی مرات سجنجل آیینه
هست منشطر میش و موس دان و محق آینه شریح منظر بفتح
میم و سکون نون و فتح ظاء منقوطه و راء قرشت و منظره با هاء تانیث
نیز و مرآت بفتح میم و سکون راء قرشت و همزه و الف و تاء تانیث نیز
هر سه عربست بمعنی روی جمع اول مناظر بفتح و جمع مرآة مرایا و مرائی
بفتح و هر سه اسم مکانست اول و ثانی از نظر و نظران بفتحتین و منظر
و منظره بفتح از باب نصر و ضرب و علم و ثالث از رؤیت بضم از باب منع بمعنی
دیدن مرات بکسر میم و سکون راء قرشت و همزه و الف و تاء و سجنجل بفتح
سین سعفص و فتح هر دو جیم و سکون نون و لام اول عربیست و ثانی معرب
سجنجل رومی است بمعنی آیینه جمع اول مرایا و مرائی بفتح و جمع ثانی
سجاجل بفتح است و اول اسم آلت از رؤیت بضم از باب منع بمعنی
دیدنست منشطر بکسر میم و سکون شین قرشت و فتح راء قرشت و طاء
حطی در وزن مفتاح و مبضع بکسر میم و سکون باء ابجد و ضاد
منقوطه و عین نیز عربست بمعنی نیش حجامی نشتر فصاد جمع منشره
اسم آلت ... مناشر بفتح و جمع مبضع مباضع بفتح و هر سه اسم آلت است اول

اول و ثانی از شرط بفتح از باب نصر و منع و ضرب بمعنی نیشتر زدن فصاد
و ثالث از بضع بفتح از باب منع بمعنی شکافتن و پاره کردن موسی
بضم میم و واو و فتح سین سعفص و الف مقصوره و محلق بکسر میم و سکون
حاء حطی و فتح لام و قاف هر دو عربیست بمعنی استره یعنی تیغ دلاکی
جمع اول مواسی بفتح و جمع ثانی محالق بفتح است و اول افعل از موسی
یعنی بمیم مصدر بمعنی تراشیدن موی و در این وقت غیر منون و مونث
نیز مستعمل و یا مفعل بضم میم از اشباء بکسر و مد از باب افعال بمعنی
تراشیدن و در این وقت نیز و بعضی منون نیز مستعمل است و ثانی اسم
آلت از حلق بفتح از باب ضرب بمعنی موی سر تراشیدن است استره
بضم همزه و سکون سین منقوطه و ضم تاء دو نقطه در بالا و راء منقوطه و اخفای
هاء فارسیست اصل پس تفث اعمال حج دان و رفث فحش و جماع
روث سرگین هست لیکن فرث دان سرگین درون معا تفث
بفتح تاء قرشت و فتح فاء و ثاء مخففه عربیست بمعنی اعمال حج یعنی افعالی
که محرم در وقتی که محرم شود بجای می آرد مانند ناخن و شارب گرفتن
و موی سر و زیر بار تراشیدن و جمره انداختن و قربان کردن و امثال آن
رفث بفتح راء قرشت و فتح فاء و ثاء مخففه عربیست هم بمعنی فحش یعنی
دشنام و هم بمعنی جماع و فعلش از باب نصر و علم و حسن و افعال مستعمل بمعنی
و فحش بضم و جماع بکسر نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر آن نکرده شد روث
بفتح راء قرشت و سکون واو و ثاء مخففه دار روث بفتح نیز عربیست و جمع

روثه بفتح است بمعنی سرگین سرگین بفتح سین بی نقطه و کسر کاف عجمی فا
فارسی و معرب آن سرجین بکسر سین و کسر قاف است فرث بفتح فاء و سکون
راء قرشت و ثاء مخففه عربیست بمعنی سرگین در روده سرگین که در شکم باشد
همچنین فروث بضم است سرگین روده بفتح دال منقوطه و تخفیف و ضم هم
راء منقوطه و اخفای هاء فارسی و مرکب از فارسی از سرگین وار در روده
بمعنی نگنجه است اصل پس فرا و عیر اعل دان مسحل گورزن جوش
آن بیدانه ماده جحش و قولب صر گوش شرح فراء بفتح فاء
و تخفیف راء قرشت و الف ممدوده در فنن فرس نیز و عیر بفتح
عین سعفص و سکون یاء حطی و راء قرشت و آن منون و کسر عین سعفص
و لام و مسحل بکسر میم و سکون سین سعفص و فتح حاء حطی و لام
و یحمور بفتح یاء حطی و سکون حاء حطی و ضم میم و واو و راء قرشت نیز
هر سه عربیست بمعنی گورخر یعنی خر وحشی جمع اول فراء بکسر و مد
و افراء بفتح و همزه ثانی گاهی در خر اهلی نیز مستعمل و جمعش اعیار بفتح
و عیار بکسر و عیور بضم و عیوره بتاء و معبورا بفتح و مد و جمع جمعش
عیارات بکسر و جمع رابع مساحل بفتح است گورزن بفتح کاف عجمی
فارسی و مرکب از گور بمعنی خر وحشی و از زن است اتان بفتح و کسر همزه
و تخفیف تاء قرشت و نون و گاهی با تاء تانیث نیز و بیدانه بفتح
باء ابجد و سکون یاء حطی و دال ابجد و فتح نون و تاء هاء زائد عربیه
هر دو عربیست بمعنی ماده خر اول ماده خر اهلی و ثانی ماده خر وحشی

اده خرد خش را گوینده جمع آن اَتْن بهمزه والف و ضم تاء داشن بضمتین
دال و تاء فاء بفتح و مدّ جمع بیداء بیدا آت بفتح است جَحش بفتح جیم و سکون
حاء حطی و شین قرشت و توب بفتح تاء قرشت و سکون واو و فتح
لام و باء ابجد هر دو عربست بمعنی خر کره اول خر کره نر دوم مطلق خر
کره را گویند جمع جحش جحاش بکسر جیم و فتح حاء و جحشان بکسر و تو نیش
مخففه است اصل بود عه قرطاط بشما کنند پالان و ان اکاف
مقود افسار است و مخلاة و علیقه تو بره ترح بود عه بفتح باء ابجد
و سکون راء قرشت و فتح ذال نخذ و فتح عین سعفص و تاء بر دعه
مدال ابجد نیز و قرطاط بضم و کسر قاف و سکون راء قرشت و هر دو طاء
حطی و قرطان بتبدیل طاء ثانی بنون نیز هر چهار عربست بمعنی پنهان کنند
یعنی تکلتو اول تکلتو ی رحل و جاز شتر دوم آن تکلتو ی زین اسب را
گویند جمع اول براذع بفتح است پشما کنند بفتح باء عجمی و سکون نون و دال
بنقطه فارسیست اکاف بکسر همزه و تخفیف کاف و فاء و رکاف بکسر و
ضم واو نیز عربست بمعنی پالان خر و استر جمع اول اکُف بضمتین است
مقود بکسر میم و سکون قاف و فتح واو و دال ابجد و قیاد بکسر نیز هر دو عربست
بمعنی افسار جمعش مقاود بفتح است و آن اسم آلت از قود و مقاده
و قیده و ده بفتح و قیاد بکسر از باب نصر بمعنی کشیدن است مخلاة بکسر میم و سکون
خاء نخذ و لام و تاء و علیقه بفتح عین سعفص و کسر لام و باء حطی و قاف
و تاء هر دو عربست بمعنی تو بره که بر سر ستور کنند اول اسم آلت از خلی

بفتح از باب نصر بمعنی گیاه تر درویدن دوم آن صفت از علق بفتحتین
از باب علم بمعنی در آویختن یا از علوق بضم و علق بکسر و فتحتین و
علاقه بفتح از باب علم بمعنی دوست داشتن است و چون توبره
درست داشته شده است ستور راست باعتبار علیق لهذا علیقه اش همه
نامیده اند اصل القطعة التاسعة والثلثون بحر المضارع المثمن
المکفوف المقصور الاخرب یعنی قطعه سی و نهم در بحر مضارع مثمن
اخرب مکفوف مقصور است و ان بحریست که بر وزن عروضش از تقطیع مفعول
فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل شود چنانکه رفیع القدر گفته اصل
ای جد و جهد برخت دود مشعله و تا روی تو براید نمودست سبله
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان ها هر کس که دید خط تو را خرا گفته
شرح دود به تشبیه این بحر گذشت در قطعه سی ام و درین قطعه بیفت بیت
اصل و جهد بیت ملمع است اصل خارج بردن جمد نخ و ذحوفه جنجله
داخل درون طبق نرد و ضوضاست مشعله نخخ فانج نجا
نخه نخذ و کسر راء قرشت و جیم عربیست بمعنی برون جزی و درون شو نده را
نیز گویند بمعنی ثانی صفت از خروج بضم و مخرج بفتح از باب نصر بمعنی
برون آمدنست بردن بکسر باء کنقطه مخفف بیرون و فارسیست جمد
بفتح جیم و فتح میم و دال ابجد عربست بمعنی یخ و ذخوفه بضم زای و کسرن
حاء حطی و ضم لام و واو و فتح فاء و تاء عربست بمعنی جنجله یعنی تشنه
زمین که کودکان از بالای آن بپایین میرند باهاء رخیدن کودکان راز

کودکان از رشته بجا نهند و بمعنی نان تفسیرش در خچیله مجددا نست همچنین
رخالف در زبان نیف بفتح و فعلش از باب فعلله مستعمل است جیچیله بفتح
هر دو جیم عجمی و سکون یاء عجمی و تخفیف لام و اختفای هاء فارسیست اخل
بدال ابجد دیگر خاء معجمه و لام معربست بمعنی درون چیزی در درون آیند در
نیز گویند و بمعنی نان صفت از دخول بضم و مدخل بفتح از باب نصر بمعنی
درون آمدنست طبق بفتح طاء حطی و فتح باء ابجد و قاف معربست بمعنی
تربغنی خوانچه که در آن چیزی خورند و جمعش اطباق بفتح و طباق بکسر است
تر بفتح تاء دو نقطه در بالا و اظهار هاء فارسیست ضوضا بفتح هر دو ضاد
منقطع و سکون واو و الف ممدوده و ضاضا بفتح هر دو ضاد و سکون الف
و همزه و الف و الف ممدوده نیز معربست بمعنی مشغله یعنی آواز مردمان بایکدیگر
در شغل حرب و جدال و تفسیرش از حسب وزن شعر و فعلش از باب
فعلله مستعمل است و مشغله بمعنی قریشت و خبن منقطع بروزن مرحله
نیز معربست بنابر شهرت تفسیر این شد اصل داوغه بمعنی انه و الطبیخ
خربزه چون کعک و کاک و قرص کلیچه بیا فله شرح داوغه بدال
ابجد و ضم باء ابجد و غین منقطع با قاف و قند و فتح کسر خاء و شد میم نیز
هر سه معربست بمعنی هندوانه و الطبیخ بفتح و کسر باء ابجد و شد طاء حطی
و یا حطی و خاء معجمه و طبیخ بکسر طاء حطی و شد باء ابجد و یاء حطی و خاء معجمه
نیز هر دو معربست بمعنی خربزه و اصل اول بطیخه خربزه بفتح خا با نقطه و سکون
راء بی نقطه و کسر باء یک نقطه و زای با نقطه و خفای هاء فارسیست و معربش

خربزه بکسر خاء و اسقاط هاست کعک بفتح کاف و سکون عین سعفص و
کاف دیگر معرب کاک فارسیست بمعنی نان روغنی و نیز در خشک شیرمال آن
کماز کهنه شدن فاسد نشود کاک بهر دو کاف فارسیست قرص بضم قاف
و سکون راء قرشت و صاد سعفص و قرصه با هاء نیز معربست بمعنی کلیچه
یعنی نان روغنی جمع اول قرصه بروزن قرده و اقراص بفتح و جمع ثانی
قرص بضم اول و فتح و ضم ثانی لبا بکسر لام و تخفیف باء ابجد و همزه معربست
بمعنی فله یعنی شیر حیوان نوزاییده که بترکی آغوز گویند فله بفتح و ضم
فاء و تخفیف و تشدید لام و اختفای ها فارسیست اصل قنفذ چه خار
پشت و سلحفات سنگ پشت ضب سوسمار و ضفدع ح و
معنوی ولق و لاسح قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم و فتح فاء
و ذال معجمه و شیهم بفتح شین قرشت و سکون یاء حطی و فتح هاء و میم نیز
هر دو معربست بمعنی خارپشت و جمع اول قنافذ بفتح و مؤنثش قنفذه بضم
و فتح ذال است سلحفات بضم و کسر سین سعفص و فتح لام و سکون حاء حطی
و فاء و تاء ممدوده و سلحفاء با الف ممدوده و مقصوره و سلحفا بضم سین
و سکون لام و فتح حاء و الف مقصوره نیز هر سه معربست بمعنی سنگ پشت
نر و ماده که بفارسی کشف و لاک پشت نیز و بترکی تسباغه گویند
ضب بفتح ضاد منقطع و شد باء ابجد معربست بمعنی سوسمار و جمعش
اضب بفتح اول و ضم ثانی و ضبان و شد باء و ضبان بکسر و ضبان
بضم و مضبه بفتحات و مؤنثش ضبه است سوسمار بهر دو

مهر دو سین بنقطه فارسیست ضفدع بکسر ضاد منقطع و سکون فاء و کسر و فتح
دال ابجد و عین سعفص بر وزن زبرج و درهم نیز عربیست بمعنی چغز یعنی
وزغ نر و ماده بهری که نر کی قورباغه گویند و اورا ضفدعه و جمعش ضفادع
بفتح است چغز بفتح جیم عجمی و سکون غین با نقطه و زاء بنقطه فارسیست دلق
بفتح دال ابجد و فتح لام و تخفیف قاف عربیست دله است بمعنی گربه صحرائی
که از صحرا مرو گربه دله بفتح دال بنقطه و تخفیف لام در تعدای ها فارسیست

اصل جبهه چکاد و سغرف زرق و دماغ مغز نیز ام الدماغ جای وی

و جمجمه کله شرح جبهه بفتح جیم و سکون باء ابجد و هاء هوز عربیست بمعنی
چکاد یعنی موضع سجود از پیشانی یا استری میان دو ابرو تا ناصیه
یعنی تا رستنگاه موی سر جمعش جباه بکسر است چکاد بفتح جیم عجمی و تخفیف
کاف و دال بنقطه فارسیست سغرف بفتح سین و سکون فاء و راء قرشت
و قاف و سغرق بر وزن جلبس نیز بغیر قیاس عربیست بمعنی زرق یعنی
میان سر و جای جدا شدن مویهایش سغارق بفتح است و آن اسم
مکان از زرق بفتح از باب نصر بمعنی جدا کردن میان دو چیز است
و زرق بفتح فاء و سکون راء قرشت و قاف نیز عربیست بمعنی شهرت
تفسیر آن شده و دماغ بکسر دال ابجد و تخفیف میم و غین منقطع عربیست
مغز سر جمعش ادمغه بفتح اول و کسر ثالث مغز بفتح میم و سکون غین
با نقطه و زاء فارسیست ام الدماغ بضم همزه و شدّه میم مضموم و شدّ دال مکسوره
عربیست بمعنی جای وی یعنی جای مغز سر و آن پوست نازکیست که مغز سر

دران قرار دارد و آن بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پائین و هم اشاره
بمعنی او و در اشاره بآن مستعملست پس اراده اش درین مقام
مثل لفظ آن که از تکلف نباشد جمجمه بضم هر دو جیم و سکون میم اول
و تخفیف میم ثانی و هاء هوز عربیست بمعنی کله معنی کاسه سر جمعش جماجم است
کله بفتح کاف و تخفیف لام مشدد لام را تخفیف ها فارسیست اصل

طلق و مخاض درد زه و حبل بسپش حبل   آورده حمل و نسل ی

حبل دین نقطه آمده طلق بفتح طاء حطی و سکون لام و قاف و مخاض
بفتح میم و تخفیف خاء رخنه و ضاد منقطع هر دو عربیست بمعنی درد زه
یعنی درد زائیدن زن که بمرد زائی دو غا فارسیست حبل بکسر غین منقطع و سکون
باء حطی و لام عربیست بمعنی شبر حبل یعنی شبری که او بر طفل موجود حامل
اگر ادرا بستن و سعی بسته نیز آمده و گذشت در اصل چهارم از قطعه
بیت و شم حبل بکسره حاء حطی و سکون میم و لام نیز عربیست بمعنی شهرت تفسیر
آن شده آورد و بضم همزه و سکون دال ابجد و راء قرشت و ذال و مرصه ربه
بر وزن شغفه نیز عربیست و اسم مصدر است معنی غرس شدن یعنی دیه
خایه شدن و شخص ده برا ادر نعنعتن وا دور بر وزن منصور گویند
جمعش ادر [illegible] ضم عنین با نقطه و تخفیف راء بنقطه فارسیست
شرمی بفتح شین قرشت و تخفیف راء و قرشت و الف مقصوره و صبری
بضم و فتح جیم و تخفیف دال ابجد و کسر راء و قرشت و شده باء حطی نقطه
و کسر نون و سکون فاء و دال و حطی و تاء و بر وزن فرحه نیز بمعنی عربیانیست

شری بمعنی دلم جوششهای بهن با خارش و اضطراب که از اکهیر نیز
گرسنه و شری مقصوره ممدوده بمعنی چشنه دراه پرشبد واقعه دیلی کو موضوعست
از هجد برآمده و گذشت و اصل چهار دهم از قطعه ست بنهم جدری و
نقط بمعنی آمله پس تقبیر اول نیز آمله از جهت بودن آنست نوعی از ان
وضع ان بهم که آخر طلح بود علوق تمن اکه و اژ کرنه بیایم بیا
وضع بضم واو و سکون ضاد ضغطغ و صهن سعفص و تضع بضم تا
قرشت و سکون و ضم ضاد و عین نیز هردو عربیه و مصدر باب منع ست
بمعنی آبتن شدن زن و آخر پاک شدن از حیض پس تقبیر به بچه
بجارست بتن بفتح با حطی و سکون تا قرشت و نون عربیست بمعنی انچه
کرداره ته بیایم بجا اچه بتن بر خلاف وضع طبیعی که با اثش بیش از و بستهای تن
از رحم بیرون آید باز کرته بیایم یکنقطه و را عجمی و ضم کاف عجمی و فتح
نون دا حقعی با فارسیست و قابله بقاف و کسر با ابجد و تخفیف لام
ذا نیز عربیه و صفت از قباله بکسر از باب علم بمعنی گرفتن و همچنین
قباًل بفتح ست بیار و عابت قابله تقبیر این شد الح مطبوع
بجسته بمعرفه کفکیر و فوه حربتش التقبیه و لب پایه و طبخ با تله
شسیح مطبوخ بفتح میم و سکون طا حطی و ضم با ابجد و واو و خا تخذ
عربیست بمعنی جز نجسته دان صفت از طبیخ بفتح از باب نصر و منع بمعنی پختن
مغرفه بکسر میم و سکون غین ضغطغ و فتح را قرشت و تخفیف فا و تا زائده
عربیست بمعنی کفکیر و همچنین مغارف بفتح ست دان اسم آلت از غرف بفتح

از باب ضرب و نصر بمعنی بیختن بکفلیر بر آوردن و آب بدست برداشتن ست
کفگیر بفتح کاف و سکون فا و کسر کاف عجمی و یا مجهول و را بینقطه فارسیست
فرز بفتح فا و سکون واو و را قرشت و فوار بضم فا و ضم همزه و فواران بفتحتین
نیز عربیه و مصدر باب نصر ست بمعنی جوشش شدن دیگ و آب چشمه جوشش
بضم جیم و واو مجهول و شین نقطه فارسیست اثفیه بضم و کسر همزه و سکون
ثا و تخفیف و کسر فا و شد یا حطی و اعربیست بمعنی دیگ پایه سنگی که دیگ را
بر سران گذارند جمعش اثافی بفتح اول و تشدید و تخفیف یا هست و آهنی
از امنصب گرینه بکسر میم و سکون نون و فتح صاد سعفص و با ابجد دیگ
پایه بکاف عجمی و یا عجمی فارسیست طنجیر بکسر طا حطی و سکون و کسر جیم
و یا حطی و را قرشت معرب پاتیله ست بمعنی تیان یعنی دیگ
سرگشاده بادیگ سنگی جمعش طناجیر بفتح ست پاتیله بیای عجمی و کسر
تا ودو نقطه و یا و تخفیف لام داخفای ها فارسیست اصل ملاح
ناخدای و قلل یعنی کشتی دان نجاف میل کشتی و مرد می بود
فلسنج ملاح بفتح میم و شد لام و حا حطی عربیست بمعنی ناخدای
یعنی صاحب کشتی و ناخدا بنون و ضم خا با نقطه و دال بینقطه فارسیست
و قلل بفتح دال ابجد و فتح قاف و لام و دوقل بفتح دال و سکون واو
و تخفیف قاف و لام نیز عربیست بمعنی ناخدای کشتی یعنی تیر چوبی که در میان
کشتی نصب کنند و بادبان را از ان بیاویزند مجذاف بکسر میم و سکون
جیم و ذال نقطه و مجذافه با تا و مجذاف و مجذافه با دال نیز عربیست

معنی پیل کشتی و آن چوبی است که بر سر آن تخته بهشته پیل نصب
کنند و در دو پهلوی کشتی بندند و چون از او حرکت دهند آب بعقب
رفته کشتی حرکت کند پس شاید که در زبان که بمعنی پیل لفظ ال
باشد و آن اسم آلت از غرف بفتح از باب ضرب بمعنی بردن پنهان است
شرمتی بضم میم و راء قرشت و کسر دال ابجد و شد یاء حطی عربی بمعنی
خلنه بمعنی چوب بلندی که بآن رانده شود کشتی جمعش مرادی بفتح اول
و شد یاء و تخفیفش از جهت ضرورت وزن شعر است خلنه بضم خاء باشد
و تخفیف لام در اغبار و های اصل سطر است و ذنب رقم خط
سفر جمع کتاب تفتیش و بحث کاویدن و فحص و مسئله سر رخ
سطر بفتح سین سعفص و سکون و فتح طاء حطی و راء قرشت و ذنب بفتح
زای و سکون باء ابجد و راء قرشت و رقم بفتح راء قرشت و سکون
قاف و میم و کتب بفتح کاف و سکون تاء قرشت و باء ابجد و کتاب
بکسر کاف و تخفیف تا نیز از اینها عربی اند و مصدر از باب نصر است بمعنی
خط بمعنی نوشتن و خط بفتح خاء معجمه و شد طاء حطی نیز عربی و مصدر
باب نصر و جمعش خطوط و تخفیفش از جهت وزن شعر است بنا بر شهرت
تفسیر این شد سفر بکسر سین سعفص و سکون فاء و راء قرشت عربی است
بمعنی کتاب بزرگ نوشته شده باشد و جزو از اجزای توراة جمعش اسفار بفتح
و کتاب بکسر کاف و تخفیف تاء قرشت و باء ابجد نیز عربی و جمعش کتب
بضمتین و تطلع است بنا بر شهرت تفسیر این شد تفتیش بفتح تاء
قرشت و سکون فاء و کسر تاء قرشت و یاء حطی و شین قرشت و بحث

بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی و ثاء مثلثه و فحص بفتح فاء و سکون حاء
حطی و صاد سعفص و مسئله بفتح میم و سکون سین سعفص و فتح همزه و الف
و لام و مسائل بفتحتین سین و همزه و الف و مسائل بسین و الف و قال
بفتح تاء قرشت و سکون سین و همزه و الف همه عربی اند و مصدر
اول از باب تفعیل و ثانی از باب منع بمعنی کاویدن یعنی جستجو کردن
و بر سر این جمع بحث ابحاث بفتح و جمع مسئله مسائل بفتح است
کاویدن بکاف فارسی اصل منحات رنده باشد و منقار آهنگر
منقب مثقب است چه بود دام فخ شرح معنی آنکه بکسر نون و سکون
نون و دو ها در وزن منبر نیز عربی است معنی رنده نجاران همچنین مناحت
بفتح است و آن اسم آلت از نحت بفتح از باب ضرب و نصر و علم
معنی تراشیدن رنده بفتح راء قرشت فارسی است منقار بکسر میم و سکون
و قاف و راء قرشت و بر وزن مفتاح نیز عربی است معنی اسکنه نجاران
همچنین منقر و منقار بفتح است و آن اسم آلت از نقر بفتح از باب
نصر معنی چوب کنده است اسکنه بکسره همزه و سکون سین مهمله
و کاف فارسی است مثقب بکسر میم و سکون ثاء مثلثه و فتح قاف و باء ابجد
عربی است معنی مته نجاران همچنین مثقاب بفتح است و آن اسم آلت
از ثقب بفتح از باب نصر بمعنی سوراخ کردن مته بفتح میم و تخفیف
تاء دو نقطه در بالا واقع شده و هاء فارسی است شرک بفتح شین و راء قرشت
و فتح راء قرشت و کاف عربی است معنی دام صید و آن همچنین شرک

شترا بفتحتین ست و شذ هست و ام دال منقوط فارسیست فخ بفتح
فاء و شد خاء نخذ عربیست بمعنی تله که بان شکار کنند جمعش فخوخ
بکسر و فخوخ بضم و تخفیفش از جهت وزن شعرست تله بفتح تاء
دو نقطه در بالا و تخفیف لام و در آخر هاء فارسیست ملحق مشطات

شانه فص چه نگین منساة عصا * مرط کسا گلیم چه سیاره

قافله شرح مشط بحرکات میم و سکون شین قرشت و طاء حطی و
در فارسی کتف و عنق و عسل و منبر نیز عربیست بمعنی شانه موی
جمعش امشاط بفتح و مشاط بکسرست فص بحرکات فاء و شد صاد
سعفص عربیست بمعنی نگین انگشتری جمعش فصوص بضم و تخفیفش
از جهت وزن شعرست منساة بکسر و فتح میم و سکون نون و فتح
سین سعفص و فتح همزه و تاء و گاهی بحذف همزه هر دو لغت نیز عربیست
بمعنی عصا جمعش مناسی بفتح اول و تخفیف یا و هست دال ام
آلت ازنث بفتح از باب منع بمعنی راندن بعصاست و عصا بفتح
عین سعفص و تخفیف صاد سعفص و الف مقصوره منقلبه از واو
نیز عربی و در فارسی مستعمل و جمعش اعص بفتح و اعصاء بفتح
و مد و عصی بضم و کسر اول و شد آخرست بنابر شهرت تفسیر یافته
مرط بکسر میم و سکون راء قرشت و طاء حطی [illegible] بکسر کاف و تخفیف
سین سعفص و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی گلیم یعنی پوشش
اول پوشش را گویند که از پشم و خز بافته و باشد که زنان بر سر

افکنند

افکنند جمعش مروط بضم است و ثانی مطلق پوشش را گویند جمعش اکسیه
بفتح است گلیم بکسر کاف عجمی فارسیست سیاره بفتح سین سعفص و شد
یاء حطی و فتح راء قرشت و تاء [illegible] عربیست بمعنی قافله یعنی رفقای باز
آینده و از سفر در رسنده [illegible] نقصه ان باکلی بگیرد و قافله بقاف و کسر
فاء نیز عربی با صفت از قفول بضم از باب نصر و ضرب بمعنی باز گردیدنست

بنابر شهرت تفسیر یافت شد الملحق القطعة الملحقة فی بحر المجتث المثمن المخبون

المحذوف شرح یعنی قطعه در بحر مجتث مثمن محذوف است و ان بحریست
که بر بصر اعتش لا تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود
چنانکه رفیع القدری گفته نظم بحر مجتث مخبون اگر شنوی دانا * بگیر
ما نظم این از ره نیاز دعا * مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بوزن
قطعه محذوف شرحش چنین گویا دو فقه نسبت این بحر که شد در قطعه مجم

و در این قطعه دوازده بیت است اول ارکیه تحت دانا [illegible] ادران

جو ظرف دعاء * جو [illegible] مرض خستگی جز من کالا * ارکیه
بفتح همزه و کسر راء قرشت و یاء حطی و فتح کاف و هاء هوز عربیست
بمعنی تخت آراسته در حجله عروس یا مطلق تخت جمعش ارائک و اراکات
بفتح است آناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده و ظرف بفتح
ظاء معجم و سکون راء قرشت دوعاء بکسر و ضم واو و تخفیف عین سعفص
و الف ممدوده و اعاء بکسر همزه و مد نیز هر سه عربیست بمعنی آوردان یعنی
یعنی جوی باد جمع اول آنیه بهمزه و الف و دوان بفتح و جمع ثانی

فروف بضم وجمع وعاء اوعیه واوعاة بفتح وقصرانا دوعا لد خبث وزن شربت باردان به باء بکسفطه دراء بی نقطه ودال بانقطه فارسی ومرکب از باد دلزدان سفینه یعنی ظرفست جربان بفتح جیم وکسر راء قرشت وباء حطی وهمزه عربیست یعنی رود ولیر یعنی شجاع جمعش اجراء بفتح ست دان صفت از جره بروزن جرعه وجه وکراهیه وکراهه وجرائه بکسر جیم وفتح یا وحطی از باب حسن یعنی دلیر شدن وحذف همزه اش از جهت وزن شعرست رض بفتح میم وفتح سکون راء قرشت وضاد ضطغ عربیست یعنی کالا یعنی متاع وما یحتاج دهر اول برای زر وسیم رانیز گویند جمعش العراض بفتح ست

کالا بکاف فارسیست اصل فسیب جامه نی دان و با سه دان عیبه بن دلک پی ده خباء کلیم خرد عبا ئج تیپ بفتح قاف وکسر شین قرشت وباء حطی وباء ابجد عربیست یعنی مطلق چیز وجمعش قشب بضمتین وتخصیص بجامه نو یعنی رخت پوشش از جهت ضرورت شعریست دان صفت از قشب به بفتح از باب حسن یعنی نو شده عتیبه بفتح عین سعفص وکسر تاء حطی وباء ابجد عربیست یعنی جامه دان یعنی جائی که در آن جامه گذارند مانند صندوق وسفرش باشاش ان جمعش عیب بروزن عتب وعباب بکسر وعیبات بفتح ست جامه دان فارسی ومرکب از جامه ودان دان مفیه یعنی ظرفیه ست خباء بکسر فاء تحتانی تخفیف باء ابجد والف ممدوده عربیست یعنی

برنگ برده یعنی خیمه مرتب از دو بعنی از پشم شتر وخو گرفت بالقطعی پشم بالا زری برنگ برده مرکب از برنگ فارسی واز برده عربیه بضم باء ابجد وسکون راء قرشت وفتح دال ابجد یعنی خیمه ست عبا بفتح عین سعفص وتخفیف باء ابجد والف ممدوده وعباده باء نیز عربیست یعنی کلیم خرد یعنی پوشش کوچک که اکثر اعراب بردوش کرد جمعش اعبیه بفتح اول وکسر ثالث وقصرش از جهت وزن شعرست اصل یعنی آب گوارنده

دان اندق صاف با نمد غدق کم متیب وخضاره دان دد پا نمیر بفتح نون وکسر میم وباء حطی وراء قرشت دروزن کتف نیز عربیست یعنی آب گوارنده یعنی رود بضم خراه شیرین باشد خراه غیر شیرین گوارند بضم کاف عجمی فارسیست ازرق بفتح همزه وسکون زای وراء قرشت وقاف عربیست یعنی هر چیز صاف یعنی پس تخصیص آب صاف از جهت وزن شعرست ومعنی چیز کبود نیز آمده وگذشت در اصل دو هم از قطعه ششم دان صفت از زرق بفتحتین وزرقه بضم از باب علم یعنی صاف شدن وکبود شدن است وصاف بصاد سعفص نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر آن شده ثمد بفتح ثاء تحتانی وفتح وسکون میم ودال ابجد دروزن کتاب نیز وغدق بفتح عین ضطغ وفتح دال ابجد دروزن کتاب نیز وغدق وقاف لف وقسر نسبت ثمد عربیست یعنی آب کم یعنی اندک که مانده ونداشته باشد غدق عربیست یعنی آب بسیار یعنی بسیار خضاره بضم فاء تحتانی وتخفیف ضاد ضطغ وفتح راء قرشت

و ناهر بمعنی دریا و آن سرفه هم معروف مستعمل است اصل عذب
چو گرآب بدشت و قطره بل عمیق ژرف بود بضم جوی
دنول عطا   غدیر بفتح غین منقوطه وکسر دال ابجد یاء حطی و
وراء قرشت عربیست بمعنی پاره آبی که باران در گودالهای
دشت واگذاشته باشد جمعش غدر بر وزن رطب و غدران بضم و
وتفسیرش گرآب بدشت مجازیست وان صفت بمعنی فاعل از غدران
بفتحتین از باب نصر و علم و ضرب بمعنی بیوفائی کردنست و چون آب
نیز دیگر از باران در میان احتیاج بیوفائی و نارسائی کننده است اهل
احتیاج را لهذا غدیرش نامیده اند گرآب بدشت فارسی در کب
لازگر بفتح کاف عجمی بمعنی گرداب و لای آب واز دشت بمعنی صحرا است
قطره بفتح قاف وسکون ... وفتح طاء حطی وراء قرشت و هاء
عربیست بمعنی بل که از آن گذرند جمعش قناطر بفتح است بل بضم
باء عجمی فارسیست عمیق بفتح عین سعفص وکسر میم و یاء حطی و قاف
عربیست بمعنی ژرف یعنی گود جمعش عمق بضمتین بر وزن کتب
و عمایق بفتح عین وکسر همزه و عماق بکسر است و آن صفت از عمق
بفتح و عمق بضم از باب حسن و علم بمعنی دور و دراز شدنست ژرف
بفتح زای عجمی وسکون راء بی نقطه فارسیست نهر بفتح نون وسکون
وفتح هاء وراء قرشت عربیست بمعنی جوی یعنی مجرای آب جمعش
انهار بفتح همزه و نهور بضمتین وانهر بفتح اول وضم ثالث نون

بفتح نون وسکون واو ولام عربیست مصدر از باب نصر بمعنی عطا یعنی
عطا دادن و بخشش کردن و عطا بفتح عین سعفص و تخفیف
طاء حطی والف مقصوره وگاهی ممدوده نیز عربیست بمعنی بخشش شهرت
تفسیر این شده است اصل حباب کی مایه باشد قطره ج
آب معین ؛ نقیض کف و دبق و شطن و رسن چو مشا
شرح حباب بفتح حاء حطی وتخفیف باء ابجد و باء دیگر و بعول
بفتح باء حطی وسکون عین سعفص وضم لام و واو ولام دیگر
نیز هردو عربیست بمعنی کرپه یعنی پرده های میان خالی که بر روی
آب ایستد کرپه بضم کاف و واو معروف و فتح باء عجمی وفتح
لام و اخفای هاء فارسیست قراح بفتح قاف وتخفیف
راء قرشت و حاء حطی بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی آب خالص
غیر مخلوط بچیزی جمعش اقرحه بفتح است معین بفتح میم
وکسر عین سعفص و یاء حطی بر وزن عربیست بمعنی نقیض راکد
یعنی آب روان صفت از معن بفتح از باب منع روان شدن
آبست راکد براء قرشت وکسر کاف ودال ... عربیست بمعنی
آب ایستاده جمعش رواکد بفتح است و آن صفت از رکود
بضم از باب نصر بمعنی ایستادن آبست رکب بکسر راء
قرشت وسکون باء ابجد و قاف و شطن بفتح شین قرشت
وسکون باء ابجد و قاف و فتح طاء حطی و نون و رشته

درث بکسر را و قرشت و تخفیف شین قرشت والف ممدوده و
ترشا بکسر تاء قرشت و سکون راء و شین قرشت والف ممدوده
نیز هر چهار عربیست بمعنی رسن یعنی ریسمان اول ریسمانها کویند
که دران عقدها باشد و در کردن یا دست بره و بزغاله بندند و همچنین
ربق بروزن عنق وارباق بفتح و رباق بکسر و فعلش از باب نصر و ضرب
مستعمل است و ثنان و ثنانه مطلق ریسمانرا کویند و رابع ریسمان طنبا
یا مطلق ریسمانرا کویند جمع طنب اشطان بفتح و جمع رشاء ارشیه بفتح
اول و کسر ثالث و تصغیرش از جهت وزن شعرست و رسن بفتح راء
قرشت و فتح سین سعفص و نون نیز عربی و همچنین ارسان جمع ارسن
بفتح اول و فعلش از باب افعال و نصر و ضرب مستعمل است باعتبار شهرت
تقدیم آن شده اصل سنان چون سنک فسان و لحاف سنک
تنک یا رخام سنک سنو سنبه سنک استنجا صم سنان بکسر
سین سعفص و تخفیف نون عربیست بمعنی فسان یعنی سنکی که آن
کارد و شمشیر را مثل آن تیز کنند فسان بکسر فا و تخفیف سین بی نقطه
فارسیست لحاف بکسر لام و تخفیف فاء مخفف و فاء عربی و جمع لخفه بفتح
لام و سکون خا هست بمعنی سنک تنک یعنی سنک دره که از ولایت
بدخشانست و ان سنک سفید منکسیت که در فارسی سنک کاشغر
اشتهار دارد و تقدیم جمع بر مفرد از جهت ضرورت شعرست تنک
بفتح تاء دو نقطه در بالا و ضم نون و کاف فارسیست رخام بضم را و قرشت

وتخفیف

و تخفیف خاء معجمه و میم عربیست بمعنی سنک مرمر یعنی تغییرش ت سنو
بمعنی لخن یعنی نرم در غایت لغزندکی می نزد از باب تقدیم لاابرام است
سنو بفتح نون و ضم سین بی نقطه و واو فارسیست سنبه بفتح نون و سکون
باء ابجد و فتح لام و تاء عربیست بمعنی سنک استنجا یعنی کربان
مخرج نجو یعنی غایط و با در اپاک کند همچنین نبل بروزن رطب است
و استنجا بسین سعفص و تاء قرشت و نون و جیم و الف ممدوده نیز عربیست
و مصدر باب استفعال بمعنی پاک کردن سنک یا شستن آب مخرج
نجو را باعتبار شهرت تقدیم آن شده اصل ثقف چه باشنه سنک است و
سنک کل سجیل یا کر سنک سرمه و لحا حو هذا نهرست و رحا
ثقف بکسر نون و فتح شین قرشت و فاء بروزن نبل و مثل و رطب
و کتاب نیز عربی و جمع ثقفه بحرکات نون و سکون شین بروزن شقفه
بمعنی باشنه سنک یعنی سنک پا و تقدیم جمع بر مفرد از جهت وزن
شعرست سجیل بکسر سین سعفص و تشدید جیم مکسوره و یاء حطی و لام عربیست
سنک کل فارسیست بمعنی کلوخ یا سنک مطبوخ با آتش جهنم مکتوب
باسماء اصحاب فیل اثمد بکسر همزه و سکون ثاء و ثمد و کسر میم و دال
ابجد در حا بفتح راء قرشت و تخفیف حاء حطی و الف مقصوره منقلبه
از واو یا و دو لا نقطه بکسر فاء و فتح طاء و ضطغ و نیز عربیست الف
نشره مرتب است اثمد عربیست بمعنی سنک سرمه همچنین اثماسر بفتح
رحا دو لا نقطه بر دو عربیست بمعنی سنک لحا حرته یعنی سنک آسیا اول

اول مؤنث مستعمل و تثنیه رحوان رحیان بفتحتین و معنی ارح
بفتح دار حا بفتح و تشدید دار حی بفتح اول و شد یا و ارحی بفتح و کسر اول
و شد آخر و ارحیه بفتح اول و کسر ثالث و [illegible] و طاحونه بطاء حطی
و ضم حاء حطی نیز عربیست و جمعش طواحین بفتح است بنابر شهرت
عصیر بفتح عین سعفص و کسر صاد سعفص و یاء حطی و راء قرشت
در وزن مفعول نیز عربیست بمعنی شیره انگوری و آن صفت بمعنی مفعول
از عصر بفتح از باب ضرب بمعنی فشردن و شیره کشیدن است اعون بجیم
و ضم عین سعفص و واو و نون عربیست هم بمعنی زکراة ال و هم بمعنی
رخت بیوت بمعنی مطلق اسباب و ... که عاریه کرده میشود مانند
تیشه و تبر و دیگ و امثال و زکوة نیز عربیست و جمعش زکوات بفتحات است
بنابر شهرت تفسیر آن شده رخت بیوت مرکب از رخت فارسی و از بیوت
بضم جمع بیت بفتح عربیست سباع بفتح سین سعفص و تخفیف یاء حطی
و عین سعفص عربیست بمعنی گاه گل صعود بفتح صاد سعفص و ضم عین
سعفص و دال ابجد عربیست بمعنی سربالا و جمعش سعد بفتحتین و صاعد
بفتح اول و کسر همزه است و آن صفت از صعود بفتحتین از باب علم
بمعنی بالا بر شدنست اصل نقب ناوه ملاطست گل میان دو
خشت ها اما جدوده و شمشه و رازه و آن نیز عربیست نقر بفتح نون
و کسر قاف و یاء حطی و راء عربیست بمعنی ناوه یعنی ظرف چوب گل
گل کش و غیره و آن صفت بمعنی مفعول از نقر بفتح از باب نصر بمعنی چوب

کندنست ناوه ... عربیست ملاط بکسر میم و تخفیف لام و الف و طاء حطی
عربیست بمعنی گل بگاه میان دو خشت که آنرا از نه گرفته اند و آن فعال
از ملط بفتح و ملوط بضم از باب نصر و حسن بمعنی از نه در میان خشت گرفتن است
امام بکسر همزه و تخفیف میم عربیست هم بمعنی رزه یعنی ریسمان کار
بنایان که بان راستی ابنیه را ملاحظه و بنا کنند و از آن ازار ... نیز گرفته اند و هم
بمعنی شمشه بنایان رزه بفتح راء مهمله و فتح زای عجمی و هاء ... نیز
و اخفی هاء فارسیست رازه براء قرشت و فتح زای و هاء عربیست
بمعنی رئیس بنایان جمعش رازاتست پس تفسیرش مطلق بنا از
جهت ضرورت شعریست و بنا بفتح باء ابجد و شد نون و الف ممدوده
نیز عربیست و جمعش بناؤن و مصدرش ضرب مستعمل است بنابر شهرت تفسیر
بان والا جهت ضرورت شعر مقصور شده اصل نهیق بانگ حمار و
خوار بانگ بقر ... صهیل بانگ اسپ است بانگ خطا
شیح نهیق بفتح نون و کسر هاء و یاء حطی و قاف بر وزن غراب نیز
عربیست بمعنی حمار یعنی آواز خر و مصدرش از باب ضرب و علم مستعمل است
بانگ حمار مرکب از بانگ فارسی و از حمار عربیست خوار بضم خاء معجمه
و تخفیف واو و راء قرشت عربیست بمعنی بانگ بقر یعنی آواز
گاو و گوسفند و آهو و تیر و مصدرش از باب نصر مستعمل است بانگ بقر
مرکب از بانگ فارسی و از بقر عربیست صهیل بفتح صاد سعفص
و کسر هاء و یاء حطی و لام در وزن غراب نیز عربیست بمعنی بانگ اسپ

یعنی آواز سپ و فعلش از باب ضرب هم مستعمل است اکف فرس
نیز مرکب از فارسی و عربی صرصره بفتح هر دو صاد سعفص و سکون رای
قرشت و رای دیگر و تا عربیست معنی بانگ قطا یعنی آواز مرغان
که بفارسی سنگ اشکنک و بترکی باقر قره گویند و فعلش از باب
فعلله مستعمل است و قطا بفتح قاف و تخفیف طای حطی و الف مقصوره
عربیست و جمع قطا قطوات و بانگ قطا ترکیست و بانگ قطا نیز مرکب از
فارسی و عربیست اصل نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس
نباح بانگ سگ و بانگ [illegible] هو [illegible] نعیب بفتح
نون و کسر عین سعفص و یای حطی و بای ابجد بر وزن نعیل عربیست
و نعاب بفتح تای قرشت و سکون نون و نعبان بفتحتین نیز
عربیست معنی آواز کلاغ در اشتمال آن و فعلش از باب
ضرب و هم مستعمل است طنین بفتح طای حطی و کسر نون و یای
حطی و نون دیگر عربیست معنی آواز مگس و طنت و فعلش از باب
ضرب مستعمل است نباح بضم نون و تخفیف بای ابجد و حای حطی و
بر وزن نعل و امیر و کتاب و تنباح بفتح تای قرشت و سکون
نون نیز عربیست معنی آواز سگ و آهو و دد و مار و فعلش از باب
منع و ضرب مستعمل است عواء بضم عین سعفص و تخفیف واو
و الف ممدوده و عوی بفتح عین و شد یای و عوعوه بفتحتین و واو
و تای عوعویه بفتح عین و کسر واو و شد یای حطی و تا نیز عربیست

یعنی آواز گرگ و قصرش از جهت وزن شعر و فعلش از باب
ضرب مستعمل است اصل هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم
ضباح بانگ روباه و عوعوه بانگ [illegible] هدیر بفتح
ها و کسر دال ابجد و یای حطی و رای قرشت بر وزن نعیل و هدیل
بلام نیز عربیست معنی آواز کبوتر و فعلش از باب ضرب مستعمل
صریر بفتح صاد سعفص و کسر رای قرشت و یای حطی و رای دیگر
عربیست معنی بانگ قلم یعنی آواز بهم خوردن قلم خامه و فعلش
از باب ضرب مستعمل است و بانگ قلم مرکب از فارسی و عربیست
ضباح بضم ضاد و فتح و تخفیف بای ابجد و حای حطی عربیست
معنی آواز روباه و فعلش از باب منع مستعمل است و عوعوه
بفتح هر دو واو و سکون عین سعفص و فتح عین دیگر و تا
و عواء بفتح نیز عربیست معنی آواز یعنی آواز شغال و گرگ
و سگ و فعلش از باب فعلله مستعمل است داوی بفتح همزه و
تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از یا نیز عربیست و تخفیف این آوا
بهمزه و الف منقلبه از همزه است و حذف این الف منقلبه از همزه
بفتح همزه از جهت ضرورت شعر است لحن القطعة الاولی بحر
المتقارب المثمن المحذوف و صحیح یعنی قطعه [illegible] در بحر متقارب مثمن
محذوف است و این بحریست که در مصراعش از تقطیع سه فعولن فعولن
با نون و یک فعل بسکون لام حاصل شود چنانکه رفیع القدر گفته

ملحق زحاف در علوم ادب معتبر به بحر سخن نظم نطقت که
فعولن فعولن فعولن فعل تو این بحر دلکش تقارب شمر دوده
به متقارب مثمن محذوف آنست که متقارب بیک کرز رکن شونده است چه
هر دو به برابر بین در پی است لهذا متقارب نامیده اند و چون هر هشت رکن از آن
ثمانیه حاصل شده لهذا مثمن نامیده اند و چون از عروض و ضرب لفظ
لن که سبب خفیف است ساقط و فعو که بفعل که هم وزن آنست نقل شده لهذا
محذوفش نامیده اند چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است
از آخر رکن و تقطیعش چنین است و چنین فعولن فعولن فعولن فعولن
بود فعولن فعولن فعولن فعل و درین قطعه دو بیت اصل و یک بیت
ملحق است اصل و چنین ملحق بود مختصر سوی حجز بضم آدمی الا
تکی و حجز بفتح و کسر جیم و با حطی وزای و ملحق بضم میم و فتح لام و شدّ حاء
معجمه و صاد معفص هر دو عربیت اول بمعنی مختصر یعنی سخن کوتاه و ثانی
معنی سخن آشکار پس تفسیر ملحق بمختصر مجازیست و اول صفت معنی قافل
از وجز بفتح دو جاره مفتحان و حوز بضم از باب حسن و ضرب بمعنی کوتاه شدن
سخن و ثانی اسم مفعول از تلخیص از باب تفعیل بمعنی جدا و
خالص کردن و مختصر بضم میم و سکون خاء معجمه و فتح تا و فتح
صاد معفص در اصل فرشت نیز عربیست و اسم مفعول از اختصار از باب
افتعال بمعنی کوتاه کردن سخن است خاطر شهرت تفسیرات شده سوی
بکسر و ضم سین معفص و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از واو

دراذن

در وزن سهو نیز عربیست بمعنی حجز و بغیر غیر و بمعنی عدل مانند فانبذ
الیهم علی سواء و بمعنی وسط جزئی مانند فی سواء الجحیم و بمعنی
یک آن مانند سواء علی قبالک و قعودک نیز آمده است و آن بجمیع
معنا اسم و منصوب بر ظرفیه و مضاف مستثنی است اگر استثنا کرده شود
بآن مانند جاء القوم سوی زید و عربیت بحسب عامل است در غیر
استثنا حجز بضم جیم و زای فارسیست نعم بفتح نون و کسر عین معفص
و نعام بر وزن سحاب و نعم بفتح نون و فتح حا حطی میم نیز هر چهار عربیست
بمعنی آری و آن حرف تصدیق است و نعم لغت بمعنی چهار پای
اهل نیز آمده و مبتدا اصل چهارم از قطعه جیل و کلم الاکبر همزه و شدّ
لام و الف مقصوره عربیست بمعنی مگر و آن حرف استثناست و بمعنی ا
اگر نیز آمده است و درین وقت مرکب از حرف و حرف نفی است
اصل کائن و کاء و کای و کائن و کیی بمعنی کم اند خبر ها کائن بفتح
و فتح همزه و شدّ یا حطی مکسوره منونه و کاء بر وزن جاء و کای بر وزن
رای و کاء بر وزن ید و کای بر وزن شیء هر پنج عربیت بمعنی کم
خبریه یعنی بمعنی بسیار است و تمیزش منصوب است در اغلب
اوقات مانند کای و جلا عندی و کاین مجرور کن حرف جر نیز
سبب آنکه مانند کاین من قریة اهلکناها و آن اسم مبنی
دار خبر کنایات و صدر طلب و رفوع را ابتدائیه است و تفصیل
کم خبریه و استفهامیه گذشت در اصل دوم از قطعه نهم اصل

ایا وهیا وای ویا وا جیا ایجا ای بودای سبب ندا ایا بفتح
همزه وتخفیف یاء حطی والف مقصوره وای بفتح همزه وسکون یاء حطی
ویا بیاء حطی والف مقصوره وآ بهمزه مفتوحه ویا ایجا بیاء حطی والف
وفتح همزه وشد یاء حطی وهاء تنبیه ازشش حرف مبنی ای لیعنی
در وقت طلب طلب کردن کسی گفته میشود مثل حرف ندا است لکن ایا
وهیا ازبرای ندای منادای بعید وای وآ ازبرای ندای منادای
قریب ویا اعم است ازقریب وبعید یعنی هم ازبرای ندای منادای
قریب وهم ازبرای ندای منادای بعید مستعمل است ای بکسر همزه وسکون
یاء دونقطه در این قاریست جمل القطعت الملحقت فی بحر الخفیف
المسدس المخبون المحذوف فی انواع اللغات منها النوع
بفتح همزه وسکون عین سعفص عربیه وجمع لغة بضم لام وفتح عین وتاء
معوضه از واو یا یاست بمعنی آوازی که تفهیم میکنند بآن هر قومی
از غرضهای خود یعنی قطعه ملحقه در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف
ودر بیان نوعهای لغتهای عرب است وان بحریست که هر مصراعش
از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدری
گفته ام ای نوادتو جمله علوم استاده قابل هر کمال واستعدادا
فاعلاتن مفاعلن فعلن از من این قطعه را بکس ای استاد
ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم ودرین قطعه هشت است
ودرانها دو بیت نوع از انواع لغت عرب مذکور است

ثمن نوعهای لغة را زمن بشنو اولا اصل است هم چه عماد
عماد بکسر عین سعفص وتخفیف میم ودال ابجد عربیه وجمع عمد وعمد
بمعنی بناهای بلند وان مونث نیز مستعمل یعنی نوع اول از انواع
لغت عرب لغت اصل است وان لغتیست که در اصل لغت عربی
یعنی در قدیم موضوع بوده باشد وچنان نباشد که تازه بهم رسیده
باشد یا ماخوذ از غیر لغت عرب باشد چون عماد که بمعنی بناهای بلند است
اصل پس متولد چو ضفدع وطاجن باز تستحان وطیجن ای استاد
شرح مولد بضم میم وفتح واو وشد لام ودال ابجد بصیغه اسم مفعول از باب
تفعیل است از التولید اصل چیزی پیدا کردن ضفدع بکسر ضاد منقطع
وسکون فاء وکسر وفتح دال ابجد وعین سعفص ونیز بروزن جعفر و
جندب وردهم است وطاجن بطاء حطی وکسر جیم ونون است تستحان
بفتح تاء قرشت وسکون سین سعفص وفتح فاء نخذ والف ونون است
طیجن بفتح طاء حطی وسکون یاء حطی وفتح جیم ونون وتبدیل شرح
یاء حطی بطاء وتعریف شرح شرح قیم یافت نشد نا شی از تحریف
کتابست یعنی نوع دوم از انواع لغت عرب لغت مولد است
یعنی پیدا کرده شده وان لغتیست که در اصل لغت عرب یعنی در قدیم
موضوع نبوده باشد بلکه تازه درمیان عرب بهم رسیده باشد اما از لغة
اصل ماخوذ باشد چون ضفدع که بمعنی وزغ است وطاجن وطیجن
که هر دو بمعنی تابه است وتستحان که بمعنی جگه است ملحق وان

وان معرب تنعاس صنج ودلق وابلق وقفش وبهرج مثال باید
معرب بضم میم وفتح عین سعفص وشد راء قرشت وباء ابجد
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است التعریب عربی کردن کلمه
که عربی نباشد صنج بفتح صاد سعفص وسکون نون وجیم دلق بفتح
دال ابجد وفتح لام وقاف است ابلق بفتح باء حطی وسکون لام ابجد
وفتح میم وقاف است قفش بفتح قاف وسکون فاء وشین قرشت
بهرج بفتح باء ابجد وسکون هاء وفتح راء قرشت وجیم یعنی نوع سیم
از انواع لغت عرب لغت معرب است یعنی کرده شده است وان
لغت عجمی الاصل است که عرب دران باعتبار تغییر حروف وحرکات
اعرابیه ودخول الف ولام واشال ان از تصرفات استعمال واز
جنس کلام است خود کرده باشد چون صنج که معرب چنک فارسیست
یعنی ساز ودلق که معرب دله فارسیست یعنی گربه صحرائی وابلق که
معرب بله فارسیست یعنی قبا قفش که معرب کفش فارسیست و
بهرج که معرب نبهره فارسی یعنی ناسره است یعنی سیم وزر
مردود است بباید بعضی از الفاظ معرب این نوع لغت بیاد است اهل
ونهم مسخ وکسوة وفرق وعدل ونقض ودوام استعداد
معجم بضم میم وفتح عین سعفص وشد جیم ومیم بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل است التعجیم عجمی کردن کلمه که عجمی نباشد مسخ بفتح
سین سعفص وکسر فاء وتخفیف وشد یاء حطی وصفة مشبهه از سخاوة

اب نصر ودوم چون است کسوة بکسر وضم کاف وسکون سین سعفص وفتح
واو وتا است فرق بفتح فا وسکون راء قرشت وقاف مصدر باب
نصر است عدل بفتح عین سعفص وسکون دال ابجد ولام مصدر باب
ضرب است نقض بضم باء ابجد وسکون میم ضظغ مصدر باب چون
نصر ودوم است دوام بفتح دال ابجد وتخفیف واو مصدر باب نصر است
استعداد بکسر همزه وسکون سین سعفص وکسر تاء قرشت وسکون عین سعفص
وهر دو دال ابجد مصدر باب استفعال است یعنی نوع چهارم از انواع لغت
عرب لغت معجم است یعنی عجمی کرده شده وان لغت عربی الاصل است
که عجم انرا استعمال واز جنس کلام خود کرده باشد چون مسخ که بمعنی بخشنده است
وکسوة که بمعنی جامه است یعنی رخت پوشیدنی وفرق که بمعنی جدا
کردن میان دو چیز است وعدل بمعنی داد است ونقض که بمعنی شکستن است
ودوام که بمعنی همیشگی است واستعداد که بمعنی اماده شدن است اهل
نبل وشنف وذفر ودبه ومای   نوع نهم بیع وخفیه از اضداد
نبل بفتح نون وفتح باء ابجد ولام است شنف بفتح وکسر شین قرشت و
شد فاء مصدر باب ضرب است ذفر بفتح ذال تخذ وفتح فاء وراء
قرشت مصدر باب شم است دبه بفتح واو وکسر دال ابجد وباء حطی وفتح
عین سعفص وفاء اسم مصدر باب افعال است ای بفتح نون وسکون
همزه ویاء مصدر باب منع است قرا بفتح وضم قاف وسکون راء قرشت
وهمزه اسم مصدر باب افعال وجمع بمعنی طهر وحیض وبضم بمعنی حیض

اقراء بفتح همزه است ظن بفتح ظاء ضظغ و شد نون مصدر باب نصر و جمعش
ظنون بضم است بیع بفتح با ابجد و سکون یا حطی و عین سعفص
مصدر باب ضرب است خفیه بضم و کسر خاء ثخذ و سکون فاء و یاء حطی
و تاء مصدر باب علم است اضداد بفتح همزه و سکون ضاد ضظغ
و هر دو دال ابجد جمع ضد بکسر ضاد و شد دال است بمعنی مخالف و بتخفیف
شفع و اسقاط حرف عطف از ذفر و ودیعه از جهت وزن شعر است یعنی
نوع پنجم از انواع لغت عرب لغت اضداد است و آن لغتیست که
موضوع شده باشد از برای دو معنی مخالف یکدیگر چون جلل که بمعنی
خرد و بزرگ است و شفع که بمعنی زیادتی و نقصان است و ذفر که بمعنی
بوی خوش و بوی ناخوش است و ودیعه که بمعنی امانت کسی دادن
و از کسی گرفتن است و نای که بمعنی دور کردن و دور شدن است و ظن که
بمعنی گمان کردن و یقین دانستن است و بیع که بمعنی خریدن و فروختن است
و خفیه که بمعنی پنهان کردن و آشکار کردن است اصل مشترک جاده است
و عین و جاء مثل مترادف جبان و قلب و فواد ؟ مشترک بضم میم
و سکون شین قرشت و فتح تاء قرشت و راء قرشت و کاف بصیغه اسم
مفعول باب افتعال است با یکدیگر انبازی کردن جاریه بجیم و کسره راء
قرشت و فتح یاء حطی و تاء است عین بفتح و کسر عین سعفص بمعنی
چشم و فتح چشمه آفتاب و مونث مستعمل است رجاء بفتح راء قرشت
و تخفیف جیم و الف مقصوره و ممدوده است مترادف بضم میم و فتح تاء
قرشت و راء قرشت و کسر دال و فاء بصیغه اسم فاعل باب تفاعل است
الترادف پیاپی هم نشستن و جبان بفتح جیم و تخفیف با

قلب بفتح قاف و سکون لام و باء ابجد است فواد بضم فاء و تخفیف همزه
و دال ابجد و مذکر مستعمل است یعنی ششم از انواع لغت مشترک است یعنی
مشترک کرده شده و آن لفظی است که زیاده از یکمعنی داشته باشد و از برای هر یک
از آن معانی علیحده موضوع شده باشد چون جاریه که مشترک است میانه
کنیز و کشتی و غیره و عین که مشترک است میانه چشم و چشمه و آفتاب و غیره
در جاییکه مشترک میانه اشیاء دیگر آن و غیره و نوع هفتم از انواع لغت
عرب لغت مترادف یعنی پیاپی داشته شده و آن لغتی است
که از برای معنی آن لغت دیگر موضوع شده باشد و آن دو لغت را مترادفان
و هر یک از آن دو را مرادف دیگری گویند چون جبان و قلب و فواد که هر یک
از برای یک معنی موضوع است که دل است اصل مختلف در میان عرب
و عجم ؟ چون جزر و جوز و طاس و طست اعتقاد ؟ مختلف بضم میم
و سکون خاء ثخذ و فتح لام و فاء بصیغه اسم مفعول باب افتعال
الاختلاف با یکدیگر خلاف کردن عرب بضم عین سعفص و سکون راء
راء قرشت و باء ابجد و بر وزن فرس و مونث مستعمل است
و اسم معنی عجم بفتح عین سعفص و فتح جیم و میم و بر وزن قفل
اسم معنی است جزر بفتح و کسر جیم و فتح زای و راء قرشت است
جوز بفتح جیم و سکون واو و زای است طاس بطاء حطی و سین
سعفص است طست بفتح طاء حطی و سکون سین سعفص و تاء
مبدله از سین سعفص و نیز طس بفتح طاء و شد سین و طسه بفتح

وکسر لام و شد سین و تاء ثابت و جمعش طسوس بضم و طاس بکسر
وطسس بفتح و طاسات بکسر و فتح طاء حطی و تبدیل سین ان بتاء
مثناة قرشت یعنی نوع هشتم از انواع لغت عرب لغت مختلف است
یعنی خلاف کرده شده و ان لغتی است که دایر است در السنهٔ عرب و عجم
و نوعی از تغییر و خلاف کرده شده است در ان که عربی الاصل است
و چون جمله یعنی گردکان که در فارسی گوز بکاف عجمی مستعمل است
و طاس یعنی ظرف آبخوری که در فارسی گوز بکاف عجمی مستعمل است
و طاس بتاء دو نقطه در بالا مستعمل است و طشت یعنی ظرف معروف
که در فارسی بتاء دو نقطه در بالا و شین با نقطه مستعمل است ملحق
عسل و جبدا و حقیقت دان ادی و قی با مجاز دان سد باد
شرح عسل بفتح عین عسل و فتح سین عسفص و لام است برد
بفتح با ابجد و سکون راء قرشت و دال ابجد است و سیاید در اصل دویم
از قطعه آینده حقیقة بفتح حاء حطی و کسر قاف و تاء است ادی
بفتح همزه و سکون راء قرشت و یاء حطی است قی بضم قاف و شد
راء قرشت است و سیاید در اصل دوم از قطعه مجاز بفتح میم و تخفیف
میم و زای است سداد بفتح سین عسفص و تخفیف دال ابجد و دال
دیگر یعنی نوع نهم از انواع لغت عرب لغت حقیقت است و ان
لغتی است که استعمال باشد در معنی اصل خود یعنی در معنی که
بحسب اصل وضع از برای ان معنی موضوع شده چون عسل و برد

که در اصل

که در اصل لغت اول از برای انگبین و ثانی از برای سرما موضوع و هر یک
در معنی خود مستعمل است و نوع دهم از انواع لغت عرب لغت مجاز است
و ان لغتی است که بجهت مناسبتی استعمال شده باشد در غیر معنی اصلی
خود که بحسب اصل وضع از برای ان معنی موضوع شده چون ادی
که در اصل لغت مصدر باب ضرب و معنی انگبین کردن مگس موضوع
شده و حال در انگبین مستعمل میشود بطریق مجاز و قر که در اصل لغت
مصدر باب نصر معنی سرد کردن و سرد شدن موضوع شده و حال
در چیز سرد مستعمل میشود بطریق مجاز و سداد معنی این دو چیز لفظ راستی مجاز
دان لمن القطعت الی دحت والادعون فی بحر الخفیف المسدس
المحذوف یعنی قطعهٔ چهل و یکم در بحر خفیف مسدس محذوف است
دان بحر است که مفاعیل از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود
چنانکه اطلس گفته ای قدت سرو باغ گل رعنا بی گل بند دگ
نی دو عرق زحیا فاعلاتن مفاعلن فعلن بود دان بحر خفیف دان
اینکه دو بیت این بحر گذشت در قطعهٔ دهم و در این قطعه شش بیت
اصل و چهار بیت ملحق است اصل فرخ و دجله نقلهٔ الحمقا
خرخر دان فود منفرد نهاها فرخ بفتح هر دو فا و سکون راء
قرشت و خاء منقوطه دجله بکسر راء قرشت و سکون جیم و لام و تاء در
نقلهٔ الحمقا بفتح با ابجد و سکون قاف و لام و تاء و حدت و فتح
حاء حطی و سکون میم و قاف و الف ممدوده و نقلهٔ اللبنه بفتح لام

بفتح لام وکسر و شد یاء حطی ونون و یاء و نقطه المبارکه بضم میم و
تخفیف باء ابجد وفتح راء و قرشت وکاف و تاء نیز اول معرب پرهیز
فارسیست بمعنی خرفه و چهار پا فرعربیست بمعنی خرخره بافتح خ در جمله بمعنی
خرفه وتیره باقی بمعنی کاسنی و اسقاط حرف عطف از نقطه الحفا
و قصر حمقا از جهت وزن شعر است خرفه بضم فاء انقطه فارسیست فرد بفتح
فاء وسکون راء قرشت ودال ابجد و بروزن صاحب فرس وکنف
و عضد و عنق در رحمان و ابیر و قبول نیز و منفرد بضم میم وسکون نون
وفتح فاء وکسر راء قرشت ودال ابجد هردو عربیست بمعنی چیز تنها یعنی
متحد جمع اول افراد بکسر و جمع ثانی منفرد و هردو صفت است اول مبالغه
از فرد بفتح از باب نصر و منفرد از انفراد باب انفعال بمعنی تنها شدن ۴

اهل سمعان است دف صد گرما ز مهر بی بست و چوب دف بس ما

سمعان بفتح هردو میم وسکون عین سعفص وتخفیف عین دیگر والف ونون
زائده و دف بکسر دال ابجد وسکون وفتح فاء و همزه ودو فاء و بکسر و تاء نیز
دحو بفتح حاء حطی وشد راء قرشت وحرور بضم وحرارت بفتح نیز
هرهفت عربیست بمعنی گرما سمعان ودف مبالغه گرمای سخت را گویند
وجمع دف ادفاء بفتح وتد و فعلش از باب علم وحسن مستعمل است
وحر مبالغه مطلق گرما را گویند وفعلش حرور بضم واحادر بفتح و فعلش
از باب علم ونصر وضرب مستعمل است زمهریر بفتح زای وسکون میم وفتح
~~وتد و فعلش از باب علم وحسن مستعمل است وحر مبالغه مطلق گرما را~~

کینه جیس ~~...~~ بضم هاء وکسر راء قرشت و یاء حطی و بلاء دیگر و برد
بفتح باء ابجد وسکون راء قرشت ودال ابجد و قر بفتح قاف و شد
راء قرشت هرسه عربیست بمعنی سرما اول سرمای سخت را گویند وفعلش ز
زمهریرات وفعلش از باب افعلال مستعمل است و ثانی و ثالث
مطلق سرما را گویند وفعل ثانی از باب نصر وحسن وفعل ثالث از باب
نصر مستعمل است

اهل و دد کل دان دهند باکس ۶ و دد کل

دان دهند باکس نه اریج وطیب وعبق بو باشد ورد بفتح واو
وسکون راء قرشت ودال ابجد عربیست بمعنی گل سرخ ستانه فعلش ورد
بضم و ورد بکسر واو ورود بفتح وفعلش از باب حسن مستعمل است هندبا
بکسر هاء وسکون نون وفتح دال ابجد وتخفیف باء ابجد والف مقصوره
و هندبا بکسر دال مقصوره گاهی ممدود هندب بکسر هاء وسکون نون وفتح دال
ذیابه نیز عربیست بمعنی کاسنی که بستان دیری و احدش هندباه
بفتح دال کسنی بفتح کاف وسکون سین بنقطه وکسر نون و یاء
دو نقطه در پایین مخفف کاسنی فارسیست اریج بفتح همزه وکسر راء قرشت
وجیم وطیب بفتح طاء حطی وکسر و شد یاء حطی و یاء ابجد و عبق
بفتح عین سعفص وکسر باء ابجد و قاف هرسه عربیست بمعنی بوی خوش
جز خوش بوی و هرسه صفت است اول از اریج بفتحتین و اریج
وار بجه بفتح از باب علم و ثانی از طاب بفتح طاء والف وطیبت و
وطیبه بکسر وتطییب بفتح تاء قرشت از باب ضرب وثالث از عبق

ازعبق بفتح وعباقه وعباقیه بفتحتین از باب سمع بمعنی خوش بوی شدن
بوا بالضم با یکنقطه وواو مجهول وبای دو نقطه در اخر والف فارسیست
اصل نعم ووحش چاد پا وسبع هاد دد وجتبانه دشت وداد
سیے نعم بفتح نون وفتح عین سعفص ومیم وگاهی سکون عین نیز
ووحش بفتح واو وسکون حاء حطی وشین قرشت وجمعش نیز هر سه
عربیست بمعنی جنس چارپای اهلی راگویند واغلب در شتر وگوسفند
باشتر تنها مستعمل وجمعش انعام بفتح وجمع جمعش اناعیم بفتح است
ونعم بفتح نون وکسر وفتح عین حرف تصدیق بمعنی ار ی نیز آمده
وگذشت در اصل اول از قطعه چهلم ووحش مطلق چهارپای دشتی را
گویند جمعش وحوش ووحشان بضم دوا حدش وحشی بفتح واو وکسر
شین قرشت وشدیاست سبع بفتح سین سعفص وضم وفتح وسکون
باء ابجد وعین سعفص عربیست بمعنی جنس ددیعنی حیوان درنده
جمعش اسبع بفتح اول وضم ثالث وسباع بکسر است دد بفتح
دال بنقطه ودال دیگر فارسیست جتبانه بفتح جیم وشدباء ابجد
ونون وتاء وجتبان نیز صحرا بفتح صاد سعفص وسکون حاء
حطی وراء قرشت والف ممدوده نیز هر سه عربیست بمعنی دشت
یعنی بیابان جمع اول جتبانات است وصحراء غیر منصرف مستعمل
وجمعش صحاری بفتحتین صاد در دحاء وراء والف مقصوره
وصحاری بکسر راء وتخفیف یاء وصحراوات بفتحتین دشت

زمین

بفتح دال ابجد وسکون شین قرشت وتاء قرشت ودشت بمعنی سعفص
نیز از لغات مشترکه میان عرب وعجم است دار بدال ابجد والف وراء
قرشت وداره باتاء نیز عربیست بمعنی سرا یعنی خانه با عرصه وتوابع آن
گاهی مذکر مستعمل وجمعش ادور بفتح همزه اولی وضم همزه ثانیه وواو دو
بضم واو ودال بهمزه والف وضم دال ودیار ودیاره ودیارات ودیران بکسر
ودوران بضم دال وسکون واو وادوار وادوره بفتح است سرا بفتح سین
بنقطه وتخفیف راء بنقطه والف مخفف سرای وفارسیست اصل عجمیست
وورک چیده ف سرین یا سنش کعی است وشعبه ند همقا شرع
عجز بفتح عین سعفص وضم جیم وزای در وزن مثل نیز ورد ف بکسر راء
قرشت وسکون دال ابجد وفاء وکفل بفتح کاف وفتح فاء ولام نیز هر سه
عربیست بمعنی سرین یعنی نشستگاه انسان وکفل بیشتری حیوان
عجز وورک سرین مرد وزن وعجیزه سرین زن تنها راگویند واول مونث
مستعمل وجمعش اوراک بفتح وردف وکفل سرین مطلق انسان وحیوان را
گویند جمع اول ارداف بکسر وجمع آن اکفال بفتح است سرین بضم سین
بنقطه وکسر راء بنقطه وبا حروف دزن اسرون بفتح سین وضم راء ووواو
معروف دزن نیز فارسی ومشترک در میان انسان وحیوان وتخصیص بعض
شراح اول را بانسان وثانی را بحیوان از باب خشتاه است مثل کمیر
سهم وسکون هاء منحصر ولام در وزن فرس وامیر نیز وکفو بضم وفتح وکسر کاف

وسکون فاء و همزه وکفو بضم کاف وسکون فاء و واو وکفی بروزن هدی
وکفاء بکسر و مد وکفء بفتح کاف وکسر فاء وسکون یاء و همزه وکفیئاً
وکفو بفتحتین کاف وفاء وسکون واو و همزه نیز و شبه بکسر شین قرشت
وسکون باء ابجد وهاء بروزن فرس واسیر نیز وند بکسر نون و شد
دال ابجد وندید وندیده نیز هر یازده عربیست بمعنی همتا یعنی مانند
جمع مثل امثال بفتح وجمع کفو اکفاء بفتح و مد وجمع شبه اشباه بفتح
وشبیه شبهه بفتحتین وکسر باء وجمع ند انداد بفتح وجمع ندید نداد بضم
نون وفتح هر دو دال و مد وجمع ندیده ندائد بفتحتین وکسر همزه است همتا
بفتح هاء وسکون میم وتاء دو نقطه در الا والف فارسیست اصل ناس و
انس اناس آدمیان را گویند ماده آدم حوا شرح اس بنون
والف وسین سعفص وانس بکسر همزه وسکون نون وسین سعفص
وانس بکسر نیز واناس بضم همزه وتخفیف نون والف وسین سعفص و
بشر بفتح باء ابجد وفتح شین قرشت وراء قرشت نیز هر پنج عربیست
بمعنی آدمیان انس واناس جمع انس است وانس وانسان وبشر
جنس آدمیان را گویند از مذکر و مونث واحد انس انسی بکسر اول و
شد آخر وانسی بفتحتین همزه ونون وکسر سین وشد یاء وجمع انسی
واناسی بفتحتین همزه ونون وکسر سین وشد یاء وجمع انس وانسی
اناس بفتح اول وتخفیف ثانی و شد یا آخر واناسیه بتخفیف یاء واناس
بهمزه والف است در انسان وبشر واحد وجمع مساوی است گاهی

ثان تثنیه وجمع آورده میشود بشران بفتحتین وابشار بفتح آدم
بهمزه والف منقلبه از همزه و فتح دال ابجد ومیم وحوا بفتح حاء حطی
و شد واو والف ممدوده لغت شتر غیست اول عربیست بمعنی پدر
اصل آدم یعنی حضرت آدم علی نبینا وعلیه السلام و ثانی عربیست بمعنی
مادر اصل آدمیان فصل الشین از جهت وزن شعر است اصل خس جبه
کاهو و سعتر آدیش معنی ستبه دوخ واخلفا شرح
خس بفتح خاء نخذ و شد سین سعفص عربیست بمعنی کاهو سعتر بفتح سین
سعفص وسکون عین سعفص و فتح تاء قرشت وراء قرشت و صعتر
بصاد سعفص نیز عربیست بمعنی آدیش یعنی گیاه معروف کلیکک
را گویند آدیش بفتح همزه والف وکسر واو و یاء مجهول و فتح شین نقطه
دار وسکون نون فارسیست حلفاء بفتح حاء حطی وسکون لام و فاء والف ممدوده
بروزن فرس نیز عربیست بمعنی دوخ یعنی علفی که در میان آب روید
و از آن حصیر بافند و با صحنان بیرون کرده وقصرش از جهت وزن شعر است
و واحد اول حلفة بفتح و واحد ثانی حلفه بفتح وکسر و فتح لام است
دوخ بضم دال بی نقطه و واو معروف و خاء فارسیست اصل مورد اس ج
توشه و دانه همان حلبه شنبلید کمهو هست کما شرح آ
آس بهمزه والف وسین سعفص عربیست بمعنی درخت مورد واحدش
آسه است مورد بضم میم و واو مجهول و راء بی نقطه و دال بی نقطه فارسیست
حماض بضم حاء حطی و شد میم و ضاد منقوطه عربیست بمعنی ترشه یعنی ریواس

ریواس

زروشه بضم تاء دو نقطه در بالا و ضم راء بی نقطه و واو و فتح شین با نقطه
و اخفای هاء فارسیست خُلبه بضم خاء حطی و سکون لام و فتح باء ابجد و هاء
عربیست معنی شلبه یعنی شنبلیله که بر روی نان افشانند شلیلیه بفتح
شین با نقطه و سکون میم و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه
فارسیست کُماه بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و هاء و اکوه بفتح همزه
و سکون کاف و ضم میم و همزه نیز عربیست و جمع بفتح کاف و سکون میم همزه است
بمعنی کمل یعنی کلیک زرک بفتح شرینی و نقیر جمع مفرد دارد بجهت ضرورت
شعریست کُما بضم کاف و تخفیف میم و الف مقصوره فارسیست اصل

قنو بسر ست و طلع رغیب   خرشه غوره شکوفه خرما شمراخ

قنو بکسر و ضم قاف و سکون نون و واو و قناء بکسر و فتح قاف و مد [illegible]
بکسر کاف و تخفیف باء ابجد و فتح شین قرشت و [illegible] و عذق بکسر
عین سعفص و سکون ذال نخذ و قاف نیز و بسر بضم باء ابجد و سکون سین
سعفص و راء قرشت و طلع بفتح طاء حطی و سکون لام و عین سعفص
لف نشر و مرتب است هم اول عربیست معنی خوشه خرما جمع قنو قنوان
و قنیان بحرکات قاف جمع قناء اقناء بفتح و مد و جمع عذق
اعذاق بفتح و عذاق بضم است بسر عربیست معنی غوره خرما واحدش
بسرة بسکون و ضم سین است طلع عربیست معنی شکوفه خرما واحدش
طلعة است شکوفه بکسر شین با نقطه و ضم کاف فارسیست اصل

صیصان شیش کوهان   ثعلبان روبه و تعال بیا

شماخ صیصان بفتح صاد سعفص و سکون راء قرشت و فتح صاد
دیگر و تخفیف راء قرشت و کسر نون و شین با نقطه حطی عربیست معنی شتر
پدر [illegible] یعنی خراسانی و [illegible] با [illegible] اثبات و تفسیر [illegible]
شتر از جهت ضرورت شعریست کُز بفتح کاف و فتح [illegible] قرشت و راء
قرشت و بر وزن فعل و مثل در [illegible] نیز عربیست معنی کوهان شتر ثعلبان
بضم ثاء مثلثه و سکون عین سعفص و ضم لام و تخفیف باء ابجد و الف
و نون و ثعلب بفتح نیز هر دو عربیست معنی روباه و جمع ثعالب
بفتح اول و کسر رابع است و تعال بفتح و [illegible] ثعلبه است
تعال بفتح تاء قرشت و تخفیف عین سعفص و فتح لام عربیست
صیغه بیا دادن از فعل امر از تعال از باب تفاعل صیغه بیا دادن
و سکون لامش از جهت وزن شعریست تمت بعون الله [illegible] علی ید
مقدس القاب الاعز الاحب الاکرم ابرار ابراهیم ولد ابرار [illegible]
طیب [illegible] الله ثراه و جعل جنة مثواه [illegible] نظم [illegible] در آورده
شد از العبد المحقر الفقیر العاصی شیخ احمد بن الحاج [illegible] سعید [illegible]
از اطراف و [illegible] ابن [illegible] جنات [illegible]
[illegible]
[illegible] و کان ذلک فی یوم
الاحد ثمانیة عشر من شهر شعبان المعظم
سنة الف و مأتین تسعون و اثنا
من الهجرة النبویة علیه و آله افضل
الصلوة و التحیة

۱۱

کثیر زیاد دائم

سنه ۱۲۵۸